

جلوه‌هایی
از
اسرار قرآن

تفسیر جزء ۳۰

حکمتیار

فهرست

١	النبا
١٩	النازعات
٣٨	عبس
٥٦	التكوير
٧٨	الانفطار
٨٨	المطففين
١٠١	الانشقاق
١١٠	البروج
١٢٦	الطارق
١٣٦	الاعلى
١٤٦	الغاشية
١٥١	الفجر
١٦٧	البلد
١٧٧	الشمس

١٨٥	الليل
١٩٣	الضحى
٢٠١	الشرح
٢٠٨	التين
٢١٣	العلق
٢٣٣	القدر
٢٤٠	البينة
٢٤٧	الزلزلة
٢٥٥	العاديات
٢٥٩	القارعة
٢٦٢	التكاثر
٢٦٧	العصر
٢٧١	الهمزة
٢٧٧	الفيل
٢٨٦	قريش
٢٩١	الماعون
٢٩٥	الكوثر
٣٠٣	الكافرون
٣١٤	النصر
٣٢٠	اللهب

٣٢٥	الاخلاص
٣٣١	الفلق
٣٣٩	الناس
٣٤٥	مفردات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عرصه ناسر

اداره میثاق ایثار افتخار دارد که تفسیر جزء اخیر قرآن، گرانباترین اثر و نتیجه تحقیقات چندین ساله برادر حکمتیار را، تحت عنوان "جلوه های از اسرار قرآن" به نشر می سپارد. برادر حکمتیار در شرایطی این تفسیر را نوشته اند که زمینه خیلی خوب تحقیقات برایش فراهم بود، تعداد زیاد تفاسیر و کتب حدیث در اختیارش و از طریق برنامه های کمپیوتری می توانست به سرعت و آسانی تفسیر و ترجمه هرآیه را از نظر مفسران متعددی مطالعه کرده، در کنار هم بگذارد، مقایسه نماید، بهترین آراء را از نظرات ضعیف و غیرمستند بازشناسد و دقیق ترین آراء را انتخاب کند، شاید چنین فرصتی تا حال برای کمتر کسی میسر شده، مخصوصاً در گذشته که این همه تسهیلات وجود نداشت، و دسترسی به آراء مفسران به این آسانی و سهولت میسر نبود. در این تفسیر خصوصیات و امتیازات ذیل را به وضوح مشاهده خواهید کرد:

- ترجمه دقیق الفاظ قرآن در فارسی و ترجمه مسجع برخی از سوره ها.
- مفهوم هرآیه و ارتباط عمیق آن با بقیه آیات هر سوره.
- معرفی جامع و خلاصه مفاهیمی که هر سوره قرآن بر آن شامل است.

- معنای ژرف "قسم های" قرآن و حقیقت اختلافی که میان مفسران در این رابطه وجود دارد.
 - بحث های خیلی جالب در باره اعجاز علمی قرآن و ارائه نمونه های زیادی از تحقیقات ساینسی که نتایج آن در خدمت قرآن و توضیح اسرارش برآمده است، و نفی این تصور خاطی که گویا ساینس معارض قرآن و مخالف اظهاراتش در باره انسان و طبیعت است.
 - ۶- این تفسیر برای هر خواننده ثابت می کند که قرآن برای همه قابل فهم است، به آسانی می توان با زبان قرآن آشنا شد و آنرا آسانتر و واضح تر از هر کتاب دیگری یافت، کلید فهم قرآن و مفتاح اسرار آن را در اختیار تان می گذارد.
 - به شما دقیقاً توضیح می دهد که هر سوره قرآن در چه زمانی و در کدام ظروف و شرایطی و با چه پیامی به مؤمنان و چه هشدارى به مخاطبین خود نازل شده، مؤمنان چه برداشتی از آن داشتند و دشمنان چه انتباهی از آن گرفته اند؟
 - با مطالعه این تفسیر درمی یابید که قرآن کتاب غامض، پیچیده، غیر قابل فهم، مخصوص عالم و آخوند و بالاتر از سطح درك "عوام" نبوده، به این باور می رسید که قرآن همانگونه که خودش می فرماید، آسان، روشن، واضح، مبین و برای همه قابل درك است.
 - و اگر شما روشنفکرید، تحصیل کرده علوم ساینسی زمان خود، و شناخت خاص ولی دقیق و علمی از زمین و فضای خود دارید، و می خواهید قرآن را بشناسید و بدانید که ارزیابی ها و بررسی های قرآن از این هستی تا چه پیمانۀ ای دقیق و علمی است و چگونه با آخرین ارزیابی های علوم ساینسی وفق می دهد، این تفسیر عطش شما را مرفوع خواهد کرد.
- اداره میثاق ایثار عنایت الهی را سپاسگذار است که شایستگی نشر این اثر گرامی را حاصل کرد و توانست آنرا در اختیار علاقمندان فرهنگ قرآن بگذارد. در حالیکه

شما را به مطالعه توأم با تأنی و دقت تفسیر جلوه هایی از اسرار قرآن دعوت می‌کنیم به عرض می‌رسانیم که این تفسیر نتیجه تحقیقات سی ساله کسبیت که هم با علوم روز آشناست و هم سی سال را در فروغ قرآن، درس و تدریس قرآن، دعوت بسوی قرآن و مبارزه برای حاکمیت قرآن سپری کرده، به زندان‌ها رفته، تحت تعقیب رژیم‌های متعدد قرار گرفته، فیصله اعدامش صادر شده، تلاش‌های بی‌شماری برای ترورش صورت گرفته، نقش مؤثری در رهبری جهاد مسلحانه علیه اتحاد شوروی داشته است. کسانیکه با قرآن آشنائی دارند، می‌دانند که زبان قرآن را کسی می‌تواند به خوبی درک کند، پیام‌هایش را دریابد و به اسرارش پی ببرد که در کنار تقوا و طهارت، داعی و مجاهد باشد، از خم و پیچ‌ها و فراز و نشیب‌های مبارزه بگذرد و مراحل گوناگونی را که پیامبر(ع) در مکه و مدینه سپری کرده است، طی کند، کسانیکه با این مراحل مواجه نشده‌اند، از درک عمیق خیلی از مفاهیم قرآن عاجز می‌مانند.

به مجاهدان مؤمن راه خدا، به آنانکه در این مقطع حساس تاریخ، در قرن بیداری امت و در دوران نشأة ثانیة مسلمانان در مبارزه برای اعاده مجد و عظمت گذشته امت و جهاد برای حاکمیت قرآن مصروف پیکار اند، مطالعه این تفسیر را توصیه می‌کنیم.

اداره میثاق ایثار

اسلوب ما در این تفسیر

ما در تهیه تفسیر جلوه هایی از اسرار قرآن، اسلوب آتی را به دقت مرعات کرده ایم:

- مراجعه به تفاسیر و تراجم معتبر، برای ترجمه و تفسیر هر آیه و هر لفظ، مراجع مذکور در پایان کتاب توضیح شده.
- نقل آراء قابل اعتناء و مستدل و صرف نظر از آراء و اقوالی که بحث بر آنها غیر مفید یافته ایم.
- نقد محتاطانه و منصفانه آراء ضعیف.
- ترجیح قوی ترین و مستدل ترین رأی با ارائه دلایل آن.
- عدم ذکر نام مفسرین به دو دلیل:

یک: برخی در طول عمر خود یکی دو تفسیر را مطالعه کرده اند، رأی آنها را مقدس و محترم می شمارند و آخرین رأی می گیرند، هر رأی را که مخالف آن ببینند، بدون غور و دقت در محتوای آن رد می کنند، از وجود

تفاسیر گوناگون و اختلاف رأی میان مفسران اطلاعی ندارند. خواستیم با عدم ذکر نام مفسران عزیز، این گروه نیز هر رأی را باتوجه به محتوای آن ارزیابی کنند، نه با توجه به اینکه چه کسی آنرا گفته است و با رأی چه کسی موافق یا مخالف است.

دو: برخی بنا بر تعصبات مذهبی شان عده ای از تفاسیر را مقدس می‌شمارند و در برابر عده دیگری حساسیت دارند، خواستیم با این اسلوب از تحريك حساسیت ها و تعصبات این گروه جلوگیری کنیم و آنانرا به غور و مداقه در آراء گوناگون و ارزیابی آنها در فضای دور از تعصبات و حساسیت ها دعوت کنیم.

- در ترجیح يك رأی بر رأی دیگری نخست دیده ایم که کدام رأی با روح آیه سازگار است و سپس با آیات قبل و بعد آن مناسبت نزدیکتر دارد، و کدام رأی ارتباط عمیقتر آیه را با مجموع سوره خوبتر توضیح می‌دهد، و چه دلایلی از آیات دیگر قرآن برای آن ارائه شده. معتقدیم که قرآن را خود قرآن تفسیر می‌کند، برخی برخی دیگرش را توضیح می‌دهد، اگر با این اسلوب و این روحیه به قرآن مراجعه کنیم در هیچ موردی با ابهام و اشکالی مواجه نخواهیم شد و هیچ مشکلی حل نشده باقی نخواهد ماند. سپس به رأی ترجیح داده ایم که مستند به حدیث و روایتی از سلف باشد، با در نظر داشت این دستور پیامبر(ع) که قول منسوب به او فقط زمانی معتبر است که با قرآن تصادم نکند. متأسفانه در برخی از تفاسیر اسلوب تفسیر را چنان یافته ایم که روایات را معیار گرفته اند و آیات را به نفع روایات توجیه و تأویل کرده اند. یکی از مشکلات عمده در تفاسیر معتبر نزد برخی از فرق مذهبی، همین است که روایات مشهور و مستند در فرقه خود را اساس و معیار قرار داده اند و تلاش کرده اند که آیات قرآن را در جهت دفاع و تأیید از آن با تکلف توجیه کنند.

- میان مفسران عزیز رأی کسی را ترجیح داده ایم که چون امی خالی الذهن در برابر قرآن زانو زده، تلاشش این بوده که قرآن را درك کند، با

صفحه خالی دل و آئینه صاف و شفاف دماغ در برابر جلوه های قرآن قرار گرفته، نه از خود رأی داشته که بر قرآن تحمیل کند و نه نظری که آیات قرآن را برای توجیه آن بکار گیرد. باید با این روحیه به قرآن رجوع کرد و برای درک معارف قرآن این روش و اسلوب را بکار برد.

• مگر نمی بینید که خدای علیم و حکیم بجای انتخاب یکی از علمای مشهور، روحانیون نامور و مشایخ عظام از اهل کتاب و جامعه متمدن دیگری، شبان امی و درس نخوانده ای را برای حمل قرآن انتخاب می کند، مگر نمی نگرید که خداوند (ج) بجای "اهل کتاب" و آنانکه بهره ای از علم به آنان داده شد (والذین اوتوا نصیباً من العلم) قوم امی و درس نخوانده ای را انتخاب می کند؟! چرا پیام آور امی ای را از میان قوم امی برمی گیرید و جامعه ای را بستر این دعوت قرار می دهد که نه از لحاظ فرهنگی رشد کرده و نه از لحاظ علمی؟ چرا برای حمل این کتاب، حاملان امی را انتخاب می کند؟! در حالیکه کار میان اهل کتاب و دعوت آنان به دین نسبت به کار میان قوم امی و بی خبر از دین و نا آشنا به مفاهیم دینی خیلی آسانتر جلوه می کند، انسان چنان می پندارد که اگر یکی از علمای مشهور و دانشمندان نامور و دارای وجاهت به پیامبری مبعوث می شد کار دعوت سریعتر پیش می رفت و زودتر میان مردم نفوذ می کرد و پیروان بیشتر بدست می آورد، ولی خدای حکیم پیامبر امی و قوم امی را برای حمل این کتاب انتخاب کرد، حکمت این انتخاب تنها این نیست که اگر پیامبر عالم و نویسنده می بود، مردم در مورد پیام او شك نموده، گمان می کردند که او این کتاب را از سوی خود نوشته، مگر نسبت به علماء و مشایخ اهل کتاب پیروان شان گهی این شك را داشته اند؟ مگر رأی آنان را رأی کتاب خدا نمی شمردند؟! حکمت این انتخاب در جای دیگریست، سر و رمز آن در این است که علمای اهل کتاب و قوم متدین شان نخست باید شستشوی ذهنی می شدند، خرافاتی که بنام علم و دین در ذهن آنان رسوب کرده، دور ریخته می شد، سپس برای پذیرش دین جدید آماده

می‌شدند، ساختن بنا و تعمیری در زمین خالی آسانتر از ساختن آن روی زمینی است که عملاً ساختمان کهنه، فرسوده و ناکارآمدی آنرا اشغال کرده، تا این تعمیر را فرونریزیم و خشت و خاک آنرا به جای دیگری انتقال ندهیم و زمین را از آثار آن تخلیه نکنیم، نمی‌توانیم همداب ساختمان جدیدی را روی آن بریزیم و کارمانرا آغاز کنیم. مگر ندیدید که یهودی های اهل کتاب حتی پیامبری را نیز نپذیرفتند که مرده ها به دعای او زنده می‌شدند، از گل پرنده ای می‌ساخت و در آن می‌دمید و به پرنده زنده ای درمی‌آمد که پرواز می‌کرد!! پس باید این دعوت در سرزمین دیگری با باشندگان دارای ذهن شفاف آغاز می‌شد. و این انتخاب برای آن است که بما بیاموزد که اگر قصد دارید این کتاب الهی را درک کنید، باید چون امی، درس نخوانده، دارای ذهن صاف و شفاف به قرآن رجوع کنید، همهء افکار و آراء قبلی تانرا دور بریزید، نخست خود را بشویند بعد در پای قرآن بنشینید. هر مفسری که رأی خود را بر قرآن تحمیل کرده، تعبیر و تفسیر او را ضعیف یافته ایم.

- ما با کسانی موافق نیستیم که گمان می‌کنند مراد قرآن صعب و دشوار است. این تصور را چون انتساب يك عیب بزرگ به کتاب مبین قرآن می‌شماریم و آنرا مغایر این توصیف الهی از قرآن می‌خوانیم که می‌فرماید: و "لقد يسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر: قرآن را برای ذکر آسان کرده ایم آیا پند گیرنده ای هست؟" کمال يك کتاب در آن است که با وجود بحث بر مسایل مهم، حیاتی، اساسی، پیچیده و عمیق، قابل فهم باشد و مراد آن بزودی و آسانی شناخته شود و هر خواننده ای به اندازه ظرفیت و استعداد خود از آن سیراب گردد.
- ما معتقدیم که باید روش حکمیانه حضرت عمر(رض) را در تشویق مردم به تعمق در قرآن بکار گرفت، او در برابر اعتراض کبار صحابه مبنی بر اینکه چرا حضرت عبدالله بن عباس را که نوجوانی بیش نیست، در جلسات مهم مشتمل بر شخصیت های بزرگ دعوت می‌کند؟ برای اقناع

آنان ترتیبی اتخاذ می‌کند و در یکی از چنین جلساتی از حاضرین می‌پرسد: انتباه تان از سوره النصر چه بود؟ هر یکی رأی ارائه می‌کند، در پایان از حضرت عبدالله بن عباس می‌پرسد که تو چه برداشت و انتباهی از آن داشتی؟ گفت: احساس کردم که پس از نزول این سوره، پیامبر (ع) بزودی از ما وداع خواهد کرد و بسوی خدا خواهد رفت، چون با غلبه دین، مأموریت پیامبر (ع) به پایان می‌رسد و ضرورت ماندن مزید او منتفی می‌شود. این جریان بما می‌آموزد که:

- تحمیل رأی خود بر قرآن و تفسیر قرآن به نفع رأی خود چیز است و انتباه خاص از قرآن چیز دیگری، یکی ناجائز است و دیگری جائز. هر کسی چه در اثنای تلاوت و چه در جریان تفسیر انتباهی از آیات قرآن می‌گیرد و برداشت هائی می‌کند که با این کار نه مرتکب گناهی شده و نه مواخذة می‌شود. حتی اگر انتباه و برداشت او نادرست و اشتباه آمیز باشد، ولی اگر کسی رأی داشته که از اغراض و افکار خودش نشأت کرده و برای دفاع از آن و جانداختن آن، آیات قرآن را توجیه و تأویل کند و رأی خود را بر قرآن تحمیل نماید، مرتکب جرم شده و تفسیر بالرأی نموده، هر چند تعبیر و تأویل او درست باشد و استدلال او معقول. ما کسانی را که در شناسائی مراد آیات قرآن اجتهاد کرده اند، مصیب اند یا مخطی، مستحق ثواب و پاداش می‌خوانیم و تلاش کسانی را قابل نکوهش و مذمت می‌شماریم که برای نظرات شخصی خود دلایلی از قرآن جستجو می‌کنند و با تکلف سعی می‌ورزند تا رأی خود را رأی قرآن ثابت کنند.

- در اثنای مطالعه تفاسیر، دو روش جداگانه ای را که مفسران عزیز در مورد ترجمه آیات بکار برده اند، مشاهده می‌کنیم: عده ای با اعتقاد به اینکه قرآن از لحاظ لفظ و معنی کامل است، نه کم و کاستی در آن وجود دارد و نه زاید و اضافه ای، بدون هر نوع تصرفی به ترجمه الفاظ قرآن پرداخته اند. عده دیگری زاید خواندن الفاظ و کلمات در موارد خاص و محذوف و مقدر شمردن آنها منافی اعتقاد به کامل بودن قرآن نمی‌شمارند و

تصرف در چنین مواردی را جایز و حتی ضروری می‌خوانند، گاهی لفظی را زاید می‌خوانند و گاهی لفظ دیگری را مقدر محذوف می‌گیرند.

- ما در میان این دو گروه، رأی گروه اول را ترجیح داده ایم و رأی گروه دوم را در اکثر موارد ضعیف یافته ایم، نسبت به رأی که الفاظ در آن به معنای اصلی گرفته نشده، و حرفی را زاید خوانده و یا لفظی را محذوف خوانده، به کم و کاست در الفاظ آیات اعتقاد داشته و افزودن حرف و لفظی را سفارش کرده، رأی را ترجیح داده ایم که کمال دقت و امانتداری را در ترجمه دقیق الفاظ بخرج داده، نه حرف و لفظی از خود علاوه کرده و نه چیزی را زاید و اضافی شمرده، و نه معنی اصلی الفاظ را گذاشته و معانی غیر اصلی آنرا بکار گرفته. دعای ما همواره این بوده:

اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا اتباعه

و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

النَّبَأُ

معرفی سوره

نام این سوره "النَّبَأُ: همان خبرمهم" است که از آیه دوم سوره گرفته شده، شامل ۴۰ آیه بوده، از مضمون سوره و سبک بیانش بخوبی فهمیده می‌شود که از جمله سوره‌های دوران ابتدائی مکه می‌باشد. موضوع اساسی و محوری که این سوره در باره آن به بحث پرداخته اثبات رستاخیز است. اگر در بررسی‌های قرآن دقت کنیم، چند نکته اساسی توجه ما را جلب می‌کند:

الف: قرآن دقیق‌ترین و مفصلترین بحث‌ها را در باره قیامت، آخرت، زندگی مجدد، حساب و کتاب و مجازات و مکافات اخروی اعمال دارد، بیش از هر موضوع دیگری در این رابطه به بحث پرداخته و جوانب گوناگون این مبحث را به بررسی گرفته است.

ب: بحث "آخرت" بیش از هر موضوع دیگری برای مخاطبین نخستین قرآن، عجیب، غیر باورکردنی و قابل اعتراض جلوه می‌کرد، پرسش‌های زیادی درباره آن داشته‌اند، و اعتراضات زیادی بر آن وارد کرده‌اند، آنان به خدا باور داشتند، باقضیه دعوت بسوی

خدا با حیرت و تعجب برخورد نمی کردند، در باره توحید صرف يك اشکال داشتند، نمی توانستند آله متعدد، میراث آبا و اجداد، شانرا ترك بگویند و خدای واحد و یکتا را بپرستند. در مورد اعتراف به رسالت پیامبر(ص) نیز مشکل جدی ای نداشتند، عظمت شخصیت پیامبر(ص) و سوابق روشن او از آن ان پنهان نبود، به علوشان و برازندگی شخصیت او باور داشتند، توقعات زیادی به او بسته بودند، همه قبل از رسالتش به وی اعتماد می کردند، او را امین و راستگو می پنداشتند. ولی زندگی بعد از مرگ، رستاخیز، مکافات و مجازات اخروی اعمال، قضیه ای بود که مشرکین قریش به آسان آنرا باور نمی کردند، گاهی با حیرت و تعجب و گاهی برسم تمسخر و استهزاء می گفتند: آیا ممکن است پس از آنکه بمیریم، استخوانهای ما بپوسد و به خاک تجزیه شویم، دوباره زنده خواهیم شد؟! اگر این حرف ها راست است چرا کسی از نسل های گذشته ما زنده نشد؟! چرا تا حال شاهد زنده شدن پدران و اجداد خود نبوده ایم؟!

ج: در قرآن بیشترین دلایل را در رابطه با اثبات آخرت، بعثت مجدد، رجوع بسوی خدا، محاسبه الهی و مکافات و مجازات اعمال می یابیم، دلایل خیلی عمیق و ژرفی که مجال هیچنوع شك و شبهه ای را نمی گذارد.

در سوره النبأ یکی از این دلایل را با شرح و بسط کافی مشاهده می کنیم، سوره با این آیات آغاز می شود: همدیگر را از چه چیزی می پرسند؟ از آن خبر مهم بزرگ ، آنکه خود در باره اش اختلاف دارند.

از فحوای آیات معلوم می شود که آنها بیشترین پرسش ها را در باره این خبر بزرگ داشتند، ولی نظر واحدی درباره آن نداشتند، هریکی رأی جداگانه ای در مورد قیامت و زندگی بعد از مرگ داشت. قرآن آنرا مخاطب قرار داده، برای اثبات "یوم الفصل" می فرماید:

مگر زمین را گهواره تان نساخته ایم، مگر نمی بینید که این زمین چنان آفریده شده که شما را در آغوش پر عطوفت خود نگهدارد، رشد دهد، وسائل رزق و روزی تانرا مهیا کند، گهواره ای برای شما، سازگار با ساختار تان و خواسته های فطری تان، به همه نیازمندی های تان پاسخ می گوید و لوازم زندگی را برای تان مهیا می کند.

مگر نمی بینید که کوهها را میخ های زمین ساخته ایم، میخ هائیکه زمین را استوار نگه میدارد، اگر کوهها نمی بود، ما نه ذخایر آبی میداشتیم، و نه نهرها، چشمه ها و کاریزها. کوهها اند که تغییرات جوی زمین را باعث می شوند، آب و هوای يك منطقه را نسبت به منطقه دیگری مختلف بار آورده اند، هر منطقه ای را با آب و هوای خاصی برای دانه ها و میوه های خاصی آماده کرده اند.

مگر نمی بینید که آفریدگارتان شما را جوهره جوهره، نر و ماده آفریده و با اینکار ادامه نسل تانرا تضمین کرده است. مگر در شب و روز، که بطور منظم، یکی بی دیگری می آید، نیندیشیده اید که یکی شرایط خواب و استراحت تانرا آماده می سازد و دیگری باعث رویت اشیاء می شود و شما را در شناسایی اشیای مفید از مضر و خوب از بد کمک می کند. شما به خواب ضرورت دارید تا نیروهای مصرف شده تانرا جبران کنید، اعصاب خسته و کوفته تانرا تسکین نمائید، برای دور دیگر تلاش ها آماده شوید، برای خواب تان به تاریکی و خاموشی ضرورت دارید و خداوند زمین و آسمان و حرکت و فاصله ها میان اجرام گوناگون آنرا چنان تنظیم نموده که گاهی در روی زمین تان شب باشد و گاهی روز، اگر چنین نمی بود زندگی بروی زمین امکان نداشت.

مگر نمی بینید که آسمان های هفتگانه را سقف خانه تان ساخته، از سقوط شهاب ثاقب بروی زمین مانع می شود، نمی گذارد اشعه مضر بر سطح زمین بتابد و زندگی شما را تهدید کند، حرارت زمین را حفظ می کند، ابرها را در خودنگه میدارد، برف و باران بر شما می باراند، مگر به آفتابی که این آسمان در آغوش خود گرفته نیندیشیده اید، که به شما نور و حرارت می دهد و بطور منظم بر زمین شما می تابد، حیات در روی زمین در گرو نور و حرارت آن است، باعث تبخیر آب بجزرها و تصفیه آن می شود. مگر به این ابرها ننگریسته اید که از سطح بجزرها بالا می رود، بخارات آبی را چون اسفنجی در خود برمیدارد، هزاران میل در دل آسمان پرواز می کند، بسوی زمینهای خشک، محتاج باران می رود، به نبات و درخت و پرنده ها و حیوانات و انسان های این شهر های محتاج بارندگی آب می رساند، زمین مرده را زنده می کند و از دل آن دانه و میوه می رویاند.

مگر نمی بینید که همه چیز زمین و آسمان تان هدفمند اند، هریکی برای انجام کار خاصی آفریده شده، هریکی خلایق را در این هستی پر می کند، هریکی مصروف انجام

وظیفه ای و دربی تحقق هدفی، هیچ چیز بیهوده ای را سراغ نداری، همه در خدمت تو اند، همه دست بهم داده اند تا ترا کمک کنند، به نیازمندی هایت پاسخ بگویند و ضروریات را مرفوع سازند، بمن بگو: اگر یکی از اینها وظیفه اش را انجام ندهد، از کاری که به آن سپرده شده سرباز زند، طغیان کند، بیراهه رود، مسیرش را تغییر دهد، از حدودش تجاوز کند، چه بدنظمی ای در عالم حکمفرما خواهد شد؟ چه روزگاری را برسر انسان خواهد آورد؟! نظم هستی متلاشی و امکان زندگی در روی کره زمین از میان می‌رود.

بمن بگو:

الف: آیا درست است بگوئیم که همه چیز هستی هدفمندانه آفریده شده ولی انسان عبث و بیهوده؟! عدم ایمان به رستاخیز به این معناست که انسان، این اشرف مخلوقات، آنکه همه چیز کائنات در خدمت او اند، برای هیچ و پوچ آفریده شده! این تصور با عقل آدمی سازگار نمی‌افتد و هیچ انسان با شعور و باضمیری آنرا نمی‌پذیرد.

ب: اگر یک تغییر بسیط در امور کائنات، و یک ناهماهنگی بسیط در زمین و آسمان ما امکانات زندگی بر روی کره زمین را از میان می‌برد و باعث متلاشی شدن نظم حاکم بر آن می‌شود، چگونه برپایی قیامت را انکار می‌کنی و به این باور سخیف فرو رفته ای که نظام این کائنات جاودانه و ابدی است، تغییری در آن رونما نخواهد شد و قیامت برپا نخواهد گردید.

ج: با آنکه مشاهده می‌کنی که با بارانی از آسمان، زمین مرده می‌جنبد، مایه های حیات در دل زمین به حرکت می‌آیند، زنده می‌شوند، نمو می‌کنند، سینه سفت و قشر سخت زمین را می‌شکافند و چون نبات سبز و خرم بیرون می‌آیند و دانه و میوه میدهند، این صحنه ها را هر روزی مشاهده می‌کنی، چگونه زندگی بعد از مرگ را انکار نموده آنرا مستحیل می‌شماری؟!

د: اگر تو با کسی احسان کنی، چند روزی مهماندار مهربان او بوده، باتکریم و عزت از او مهمانداری کنی، به همه نیازمندی های او در این مدت جواب بگویی، همه ضروریاتش را فراهم کنی، ولی او نه تنها پاس مهربانی هایت را نداشته، بلکه دربی دشمنی

با تو بیفتند، ترا انکار کند، احسانت را فراموش نماید، آنچه تو در اختیارش گذاشته ای، علیه تو و برخلاف رضامندی تو بکار گیرد، با دشمنان تو یکجا شود، پس بگو در مورد او چه قضاوت می کنی؟ او را مستحق چه پاداشی می شماری؟! مگر او را زمانیکه در قضاوتگاه تو قرار گیرد، شایسته مهمانداری مجدد می شماری؟ مگر قضاوتت این نخواهد بود که او مستحق این همه تکریم و تعظیم نیست؟! این قضاوت را چه کسی در تو بودیعت گذاشته؟! اگر حق چنین قضاوتی را بخود میدهی، مگر ذاتیکه در تو استعداد چنین قضاوتی را گذاشته تو و همان مهمان ناسپاست را آفریده، حق ندارد مثل تو قضاوت کند؟

پس "یوم الفصل" حتماً فرا می رسد، همهء مردم روی زمین دوباره زنده می شوند، از قبرها برمی خیزند، فوج فوج بسوی خدا می روند، به محاکمه حاضر می شوند، در باره عملکردهای شان فیصله نهائی صادر می شود، عده ای بنابر ناسپاسی ها در کمینگاه جهنم سقوط می کند، جایگاه همیشگی سرکشان، که نه در آن نوشابه ای و نه سایه و لحظه سردی، طعام شان گرم آب و زرد آب، پادافراه سازگار با عملکردهای شان، ولی عده دیگری به پاس تقوی و پاکدامنی شان مستحق بهشت شوند، آنها نعمت های الهی را پاس داشتند، از خوردن حرام خود داری ورزیدند، از آلودگی ها فاصله گرفتند، از تجاوز به حقوق دیگران باز ایستادند، پاداش مناسب برای آنان بهشت است.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- از چه چیزی می پرسند همدیگر را.	عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ *
۲- از آن خبر بزرگ.	عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ *
۳- آنکه خود در آن مختلف اند.	الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ *
۴- نه چنین است، بزودی بدانند.	كَلَّا سَيَعْلَمُونَ *
۵- بازهم نه چنین است حتماً بدانند.	ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ *

۱-۳: چند مطلب اساسی در این آیات جلوه نمائی می کند:

الف: پرسش های زیادی از همدیگر در باره قیامت دارند، از روزیکه شنیده اند،

پیامبر(ع) آنانرا به ایمان به آخرت دعوت می کند و به آنان می گوید: این دنیا پایانی دارد، قیامت برپا می شود و نظام موجود هستی متلاشی می گردد، دنیای دیگری و زمین و آسمان دیگری بوجود می آید، همه انسانها دوباره زنده می شوند، بسوی خدا می روند و با مکافات و مجازات اعمال شان مواجه می شوند، یا باحیرت و یا برسم استهزاء از همدیگر می پرسند: شنیده اید که رفیق تان چه می گوید؟! آیا درست است که پس از مردن، و بعد از آن که در زمین تجزیه شویم و استخوانهای ما بیوسد، دوباره زنده می شویم؟! اگر این حرف درست باشد باید کسی از آبا و اجداد ما تاحال دوباره زنده می شد؟

چنانچه قرآن می فرماید:

قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ *
یس : ۷۸

گفت: چی کسی این استخوان ها را پس از آنکه پوسیده اند زنده می کند؟

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ *
الجماعه : ۲۴

و گفتند: (حقیقت) جز این نیست که فقط همین زندگان دنیوی ماست، می میریم و زنده می شویم و جز "گذشت" زمانه چیز دیگری مارا نمی میراند، درحالیکه علمی به آن ندارند، فقط گمان می کنند.

وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ *
الانعام : ۲۹

و گفتند: جز حیات دنیوی ما چیزی دیگری نیست و بر انگیخته نخواهیم شد.

ب: در باره رستاخیز نظر ثابت و واضحی ندارند، هرکی رأی جداگانه ای دارد، در این رابطه باهم مختلف اند، عده ای از يك زاویه به آن می نگرند و يك بخش قضیه را می پذیرند و عده ای از زاویه جداگانه به آن نگاه کرده و بعد دیگر آنرا می پذیرند، برخی بطور کامل و برخی بطور نسبی از آن منکر اند.

ج: کسانی که بر اساس گمان و تخمین و بحکم سلیقه ها و هوسهای شان درباره قضایای زندگی رأی و نظری قاتم می کنند و برای باورهای شان نه دلایل عقلی دارند و نه پایه های علمی، در هر قضیه ای با چنین اختلافی رو برو می شوند.

د: چنان نیست که ایشان می‌پندارند، "قیامت" حتماً برپا خواهد شد و بزودی به حقیقت آن پی خواهند برد، جهل و نادانی آنانرا به مخالفت واداشته، تا حال دلالتی نشنیده اند و شواهدی نیافته اند که ظن و گمان شان در مورد آخرت را به یقین تبدیل کند و شكوك و شبهات آنانرا مرفوع سازد، ولی این دلالت و شواهد بزودی دربرابر دیده کوتاه بین و عقل دیرفهم آنان قرار خواهد گرفت و این حقیقت را برای آنان ثابت خواهد کرد که قیامت حق است و اگر باوجود دلالت علمی به آن ایمان نیارند، حتماً قیامت بزودی فراخواهد رسید و با چشم سرمشاهده خواهند کرد و به حقیقت آن پی خواهند برد.

<p>۶- آیا نگرانده ام زمین را گهواره ای. ۷- و کوهها را میخ هایی؟ ۸- و "آیا نه اینکه" آفریدمتان جوهره جوهره ای؟ ۹- و گردانیدم خواب تانرا آسایشی؟ ۱۰- و شب را ساختیم پوششی؟ ۱۱- و روز را ساختیم معاشی؟</p>	<p>أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا * وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا * وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا * وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا *</p>
---	---

۶- به زمینی که در آغوشش بسرمی‌بری و بر دوشش راه می‌روی بنگر، گهوارهء تو، نه زیاد گرم و نه زیاد سرد، نه خیلی سفت و سخت که قابل استفاده نباشد و نه خیلی نرم و ملایم که نه برای ماندن سازگار باشد و نه راه رفتن، سازگار با طبیعت تو، زمینه مساعدی برای زیستن، گهواره. اگر کمی و ضعیتش تغییر کند، درجه حرارتش بالا و پائین رود، فشارش کم و زیاد شود، اندازه بارندگی در آن تغییر کند و هر دگرگونی دیگری که به نظم آن صدمه برساند، زندگیات تهدید گردیده و این گهواره به گورستان تو تبدیل می‌شود.

۷- دیده را از همواری‌های زمین بسوی بلندیهایش، بسوی کوهها برگردان، مگر نمی‌بینی که اینها میخ‌های زمین اند، نقش آن در استوار داشتن گهواره "زمین" تو به همان پیمانه است که میخ‌ها در هر گهواره دارد، به چند معنی:

الف: کوهها را فقط قسمت‌های برجسته و برآمده زمین مپندارید، گمان مکنید که

اینها بلندی های انباشته بر روی سطح زمین اند، بر عکس اینها چون میخ ها در دل زمین فرو رفته اند، قسمت عمده آن در دل زمین و قسمت اندک آن برآمده از زمین و بر سطح آن قرار دارد. اشاره به این حقیقت یکی دیگر از اعجازهای علمی قرآن است. علم اخیراً به این حقیقت پی برد که کوهها چون میخها در دل زمین فرورفته اند.

ب: این کوههای سنگین قسمت های مختلف سطح زمین را باهم نگهداشته، و چون وزنه سنگینی بر پوسته سنگی زمین قرار گرفته و مانع آن می شود که فشار شدید مواد مذاب جوف زمین باعث شکستن قشر سنگی آن شود، به این ترتیب کوهها از زلزله ها بر روی زمین مانع شده است، امروز علم به این حقیقت پی برده که در زیر قشر خاکی زمین، جدار سنگی محکمی زمین را پوشانده است، در جوف زمین، بدلیل حرارت و فشار زیاد، همهء مواد آن بشکل مذاب و در حالت غلیان بوده، بر قشر سنگی از درون فشار وارد می کند. اگر این کوهها و وزن سنگین آن نبود، قشر سنگی در برابر این فشار شدید تاب مقاومت نیاورده، مکرراً می شکست و باعث لرزه ها در زمین می گردید. با نامگذاری کوهها به "میخ ها" و "لنگرها" قرآن به همین حقیقت علمی اشاره دارد.

ج: میدانیم که کوهها ذخائر آبی زمین را در دل خود دارند، ذخایر بزرگ برف ها را در سینه خود نگهدارند، آب نهرها، چشمه ها و کاریزها از آن سرازیر می شود، تغییر در آب و هوای مناطق مختلف زمین را "که در رویش نباتات گوناگون نقش تعیین کننده دارد" کوه ها باعث می شوند. کوه ها از این لحاظ نیز حیثیت میخ ها را برای خیمه زمین داشته، باعث بقای زندگی در روی کره زمین شده اند.

۸ — به چند نکته در رابطه با این آیه متوجه باشید:

الف: انسان ها بشکل جفت و جور (مرد و زن) آفریده شده اند، یکی مکمل دیگری، هر یکی در کنار دیگری احساس سکون و آرامش می کند و در جدایی از دیگری، احساس نقص و کمبود می کند، جاذبه ها و کشش ها میان این جفت و جور از همین احساس مایه می گیرد. این پدیده برای بقای نسل انسان ضروریست، بدون آن دوام نسل آدمی امکان پذیر نمی باشد.

ب: از نظر قرآن، انسان، حیوان و همه چیز جفت جفت آفریده شده، قرآن "زوجیت" میان پدیده‌ها را باعث کمال و دوام آن‌ها می‌خواند. این نظر بر خلاف تصویر است که ماتریالیست‌ها در مورد تکامل پدیده‌ها دارند، آنها "تضاد" و "نزاع میان متضادها" را مایه تکامل می‌خوانند، در حالیکه کائنات را مجموعه‌ای از جفت‌ها و جوهرها مشاهده می‌کنیم و تکامل را درز هر بخش و هر گوشه این کائنات، نتیجه کنار آمدن جوهرها با همدیگر و هماهنگی میان آنها می‌یابیم. در حیوانات و نباتات بوضوح مشاهده می‌کنیم که یکی چیزی برای "دادن" دارد و دیگری برای "گرفتن" و بنابر همین انگیزه کنار می‌آیند، یکی نقص دیگری را رفع می‌کند، به نیازمندی‌اش پاسخ می‌گوید، تنسيق و داد و ستد میان آنان، پدیده جوان و نیرومند دیگری را باعث می‌شود. دوام و بقای نسل این "زوج و جوهر" را میسر می‌سازد. در عناصر نیز مشاهده می‌کنیم: دو عنصر فقط زمانی باهم ترکیب می‌شوند و به پدیده جوان و کامل دیگری ارتقا می‌یابند که یکی مکمل دیگری باشد، یکی چیز اضافی‌ای در اختیار داشته باشد و دیگری نقص و کمبود و جای خالی‌ای، هر دو باهم کنار می‌آیند، یکی مکمل دیگری می‌شود، یکی بار دیگری را برمی‌دارد و دیگری جای خالی جوهره‌اش را پر می‌کند و بدین ترتیب ترکیب جدیدی برون می‌دهند، نظریه "تضاد"، واهی و بی‌بنیاد است و از توجیه اصل تکامل عاجز است و بر چگونگی تکامل هیچ پدیده‌ای صدق نمی‌کند.

۹- شما به خواب ضرورت دارید، به فرصتی برای جبران نیروهای مصرف شده، رفع خستگی‌ها و آرامش اعصاب، آفریدگار شما را چنان آفریده که پس از مدتی کار بخواب بروید، خود می‌آید، حتی بدون اجازه شما دست و پای شما را می‌بندد و با خود می‌برد، مهارش را در اختیار شما نگذاشته، برعکس مهار شما را در اختیار او داده است. وقتی خستگی و ضعف تان بجائی رسید که توان کار مزید را ندارید، ناگهان خواب به سراغ تان می‌آید، کار تانرا متوقف می‌سازد، به جهاز‌های مختلف وجود تان فرصت می‌دهد تا کمبودها را جبران نموده، خستگی‌ها را رفع کند و برای کار مرحله بعدی آمادگی بگیرد. می‌بینید چه مصلحت و حکمت بزرگی در "خواب تان" نهفته است؟ اگر "خواب" نبود یا مهار آن در اختیار انسان می‌بود، چه مصیبت‌هایی را برای انسان بار می‌آورد؟ افراد حریص همه‌نیروهای شانرا در مدت کوتاهی به تحلیل برده، سلامت

شانرا به خطر می انداختند و زندگی شانرا به مرگ تهدید می کردند.

۱۰- شما برای "خواب" تان به دوچیز ضرورت دارید: تاریکی و خاموشی، نه در روشنایی می توانید به خواب عمیق فرو روید و نه در شور و سرو صدا، ناگهان شب به سراغ تان می آید، پرده سیاهش را بر همه جا و همه چیز می گستراند، فریادها خاموش می شود، همه بخواب می روند و شرایط سازگاری برای خواب شما فراهم می شود.

۱۱- شما برای امرار حیات، کسب معاش و تأمین رزق و روزی تان به روز ضرورت دارید، تا در روشنائی آن همه چیز را شناسائی کنید، مفید را از مضر بازشناسید، دوست را از دشمن تفکیک کنید و امکان بکارگیری اشیای حول و حوش تانرا بدست آرید. آفریدگارتان زمین را چنان بار آورده، فاصله میان آفتاب و زمین و حرکت زمین را بدور خود و دور آفتاب به نحوی تنظیم نموده که گاهی در روی زمین شب باشد و گاهی روز، نه شب چنان طولانی باشد که زمین بیش از حد لزوم سرد گردد و نه روز چنان طولانی باشد که زمین بیش از حد لزوم گرم شود، باید یکی بی دیگری بیاید، به اندازه لازم درنگ کند، ضرورت های شما را مرفوع سازد، کارش را انجام دهد، برگردد و جایش را به دیگری تخلیه کند، اگر این نظم دقیق نبود، زندگی بر روی کره زمین امکان نداشت.

<p>۱۲- و ساختیم بالای تان هفتگانه محکمی.</p> <p>۱۳- و ساختیم چراغ گرم و تابان.</p> <p>۱۴- و فرو ریختیم از شپلنده ها (ابرها) آب فراوان بی در بی بی.</p> <p>۱۵- تا برون آرمیم با آن دانه ای و بته ای.</p> <p>۱۶- و باغ های انبوهی.</p>	<p>وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا * وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا * وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا * لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا * وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا *</p>
--	--

۱۲- در ایستگاه تان بر کره زمین، سطح این کره فرش گهواره تان و آسمان های هفتگانه سقف محکم خانه تان، کهکشان ها فانوس های آن و آفتاب چراغ آن و مهتاب "لامپ شب" آن است. قرآن با اشاره به اینکه هفتگانه محکمی بالای تان آفریده ایم به چند نکته اساسی اشاره دارد:

الف: یا زمین ما دارای هفت مدار است که در اطراف آن کشیده شده، و یا همه این کائنات را هفت طبقه ای بنام آسمان احاطه کرده است.

ب: مشاهده می کنیم که این طبقات هفتگانه، دارای نظام محکم و استوار است، همه اجرام سماوی را محکم در خود نگهداشته، از تصادم آنان مانع می شود، نمی گذارد یکی در مدار دیگری داخل شود و بزرگتر کوچکتر را جذب نموده، بسوی خود بکشاند. هریکی بطور منظم، در مدار ثابت خود پیش می رود. حفظ و نگهداری دقیق همه اجرام بیشمار سماوی نشان می دهد که نظام استوار و محکمی در فضای ما حاکم است.

ج: طبقات مختلف جو زمین ما از یک سو مانع تابش اشعه مضر بر سطح زمین می شود، از سوی دیگری چون سقف محکمی در برابر شهاب سنگ ها عمل می کند و از سقوط آنها بر زمین مانع می شود. و از سوی دیگری حرارت سطح زمین را حفظ می کند، اجرامی که جو متکاثفی در فضای خود ندارند، در معرض اصابت دوامدار شهاب سنگ ها قرار می گیرند و هوای آن در اثنای شب بزودی تغییر نموده و خیلی سرد می شود.

۱۳ — آفریدگار این هستی، خورشید را چنان ساخته و فاصله زمین ما را از آن به نحوی قرار داده که به دو نیازمندی اساسی ما پاسخ بگوید، بما نور بدهد و حرارت، خانه ما را هم گرم کند و هم روشن، آفتاب را "سراج و هاج" یعنی "چراغ گرم و تابان" ساخته، پاسخگوی هر دو نیازمندی اساسی، اندکترین تغییر در اندازه حرارت و نور خورشید و کمترین تغییر در فاصله میان زمین و آفتاب و کوچکترین تغییر در اندازه شب و روز و گردش زمین به اطراف خودش و درحول آفتاب، باعث می شود که تعادل موجود در سطح زمین از میان برود و زندگی بر آن امکان ناپذیر شود.

زمین ما ۹۳ میلیون میل از آفتاب فاصله دارد، حجم آفتاب ۱۰۹ برابر حجم زمین است و درجه حرارت سطح آن ۱۴ میلیون درجه سانتی گرید است. باوجود فاصله زیادی که از آفتاب داریم، نمی توانیم با چشم غیرمجهز، چند ثانیه بسوی آن بنگریم، در برخی از قسمتهای زمین، بنا بر تابش مسلسل آفتاب، درجه حرارت به ۱۴۰ درجه سانتی

گردد می‌رسد، اگر زمین ما کمی به آفتاب نزدیک می‌بود، حرارت آن به حدی بالا می‌رفت که نبات، حیوان و انسان نمی‌توانست بر روی آن زندگی کند و اگر فاصله اش از آفتاب کمی بیشتر می‌بود، سرمای زیاد آن مجال زندگی را از میان می‌برد. ولی این فاصله چنان تنظیم شده که ما از نور و حرارت خورشید به اندازه ضرورت مستفید شویم.

۱۴- در این آیه، ابرها را بنام معصرات یعنی شپلنده ها یاد کرده. میدانیم که ابر بخارات متکثف آب است که با تغییر فشار هوا به قطرات آب تبدیل می‌شود و بشکل باران و برف و ژاله می‌بارد. تابش آفتاب باعث می‌شود تا آب بجزرها تبخیر شود، بشکل ابر درآید، باد آنرا بردارد و به مناطق دور دست انتقال دهد، بر قله های بلند کوهها بشکل برف و در مناطق معتدل به شکل باران بیارد. اگر این نظام وجود نمی‌داشت زندگی بر روی زمین ممکن نبود. اهمیت این موضوع را زمانی می‌توانیم دقیقاً درک کنیم که به چند نقطه متوجه باشیم:

نخست اینکه اگر آب بجزرها تبخیر نشود و بشکل ابرها در نیاید، قسمتی از آب در فضا، قسمتی در کوهها و مناطق سردسیر به شکل ذخایر بزرگ برف، و قسمتی در زیر زمین و در نهرها و چاهها و چشمهها و کاریزها نگهداری نشود، روی زمین را آب فراخواهد گرفت و همه خشکیها زیر آب خواهد رفت.

ثانیاً- هیچ آب پاك و نوشیدنی نخواهیم داشت، پس از مدت اندکی همه آبها، شور و نمکین و تیزابی خواهد شد و کثیف، آلوده و غیر قابل استفاده.

ثالثاً- تهیه این مقدار بزرگ آب قابل استفاده برای همه نباتات و حیوانات و انسانهای روی زمین با هیچ عملیه دیگری ممکن و مقدور نیست. لفظ "تجارج: فراوان و بی‌در پی" به همین مطلب اشاره دارد.

رابعاً- انتقال این مقدار آب، به مناطق نیازمند، به امکانات وسیعی ضرورت دارد که تهیه آن از توان انسان بیرون است.

خامساً- بارندگیها باعث تصفیه هوای روی زمین می‌شود، فضا را از آلودگیها، گازات سمی و مکروبهای مضر تصفیه می‌کند و برای استنشاق آماده می‌سازد. تصفیه

هوای مورد نیاز این تعداد بزرگ حیوانات و انسان های روی زمین با هیچ عملیه دیگری مقدور نمی باشد.

۱۵-۱۶: تا با این آب فرو ریزنده از آسمان، از زمین تان دانه و بنه و باغ های انبوه بیرون آریم. آسمان آفتاب تانرا در آغوش خود گرفته، بر زمین شما پرتو افگنی می کند، آب ها را تبخیر می کند، به شکل ابرها درمی آرد، به نقاط دور دست زمین تان انتقال می دهد، از بالا بر شما باران می باراند و با این آب از دل زمین تان دانه و میوه می رویاند، مگر نمی بینید که هماهنگی های دقیقی میان آسمان و زمین تان وجود دارد، هر دو دست بهم می دهند، طبق برنامه دقیقی مشترکاً بکار می پردازند، به نیازمندی های شما پاسخ می گویند، دانه و بنه و درخت، گل زمین را می کنند، مواد مورد نیاز شما را جذب می کنند، بشکل دانه و میوه لذیذ، خوشبو، خوش رنگ و زیبا، و قابل هضم درمی آرند، و غذای ترا فراهم می کنند. این پدیده نشان می دهد که تدبیر امور زمین و آسمان از مرجع واحدی صورت می گیرد، این جریان ثابت می کند که هر چه در آسمان می گذرد و هر چه در زمین رخ می دهد، طبق برنامه دقیق و منظمی است، بیهوده و عبث و سربخود نیست، بلکه هدفمندانه است.

<p>۱۷- بی گمان که روز فصل میقاتگاه است.</p> <p>۱۸- روزیکه در صور دمیده شود پس بیائید گروه در گروهی.</p> <p>۱۹- و شکافته شود آسمان و شود درهای بی شماری.</p> <p>۲۰- و رانده شوند کوهها و شود سرابی.</p>	<p>إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا * يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا * وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا * وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا *</p>
--	--

۱۷- پس در این حقیقت شك مکن که يوم الفصل، روز قضاوت میان خوب و بد شما، روز تفکیک میان افراد صالح و طالح تحقق می یابد، میقاتگاه ثابت و تغییرناپذیری دارد که حتماً فرا می رسد. همه هستی به این حقیقت گواهی می دهد، نظم و هدفمندی در هستی تقاضا دارد که چنین روزی حتماً تحقق یابد.

مگر نمی بینی که خداوند زمین مرده را با بارانی از آسمان زنده می کند، همینگونه ترا

نیز از زیرخاک گور برمی‌انگیزد و زنده می‌کند، مگر ذاتیکه ترا در ابتدا از خاک آفرید، ترا با برنامه دقیق، از قبل سنجیده شده، جفت و جور آفرید تا بقای نسلت تضمین شود، مگر ذاتیکه ترا چنین آفرید، برخلقت مجدد تو قادر نیست؟! عدم ایمان به رستاخیز به این معناست که این هستی، پایان روشن و واضحی ندارد، برای هیچ و پوچ آفریده شده، برنامه ای برای پیدایشش و جود نداشته، هدفی در کار نبوده، این تصور خاطیء را هیچ چیزی در این هستی گسترده تأیید نمی‌کند و برآن صحنه نمی‌گذارد. مگر ندیدید که قرآن چه تعدادی از پدیده های نمایان را در زمین و آسمان برخ ماکشید و هدفمندی هریکی و تنسیق و هماهنگی دقیق میان آنها را توضیح داد؟ مگر عقل انسان می‌پذیرد که همه چیز این هستی را هدفمند ببیند ولی پیدایش خود را عبث و بیهوده بشمارد، به نحوی که خوب و بدی در عملکردهای او مطرح نبوده، هر کارش را عادی و طبیعی بشماریم؟! اگر آسمان، زمین، آفتاب، ابرها، بادها، باران، دانه و نبات و درخت، کاری برخلاف تقاضای فطرت خود انجام دهند و در انجام ماموریت های خاص خود کوتاهی کنند، چه حالت خطرناکی پیش می‌آید. چگونه بپذیریم که انسان يك استثناء است، می‌تواند کاری برخلاف تقاضای فطرت خود انجام دهد، بدون آنکه با عاقبت وخیمی مواجه گردد؟!!!

۱۸- در آن روز بمجردیکه در شیپور دمیده شود، همهء تان از قبرها برمی‌خیزید و فوج فوج بسوی خدا می‌روید. دمیدن شیپور را چنان بگیرید که در قرارگاه بزرگ عسکری، بمجرد دمیدن در ترم همه از قاغوش های خواب و خیمه های شان بیرون می‌آیند و با سرعت بسوی میدان تعلیم می‌شتابند و یا چنان بشمارید که فریاد رعد را در آسمان می‌شنویم در پی آن باران می‌بارد، و متصل آن مایه های حیات در زیر قشر زمین می‌جنبند، به نحو می‌آیند و بزودی سر از خاک بیرون می‌کشند، شما نیز در روز قیامت متصل نواختن در شیپور از گورها برمی‌خیزید و بسوی خدا می‌شتابید.

این گروه بندی ها با توجه به باورها و عملکردها صورت می‌گیرد، هرگروهی یکجا با رهبر خود بسوی محشر می‌رود و در برابر خدا می‌ایستند.

۱۹- ۲۰ : همین آسمان محکم و استوار که امروز چون سقف مطمئن خانهء شما عمل می‌کند، در آنروز درز برمی‌دارد، می‌شکافتد در هر گوشه آن دری گشوده می‌شود، به سقف ویران و فرو ریخته ای می‌ماند که قادر به جلوگیری از ریزش هیچ چیزی در

درون خانه نمی باشد.

برخی از مفسران عزیز، باز شدن درها در آسمان را، به مرحله دوم قیامت ارتباط می دهند، درحالیکه آیه بعدی بوضوح نشان میدهد که حادثه مذکور یکی از حوادث مرحله نخستین قیامت می باشد. چون بعثت مجدد انسان ها در عالمی صورت می گیرد که آسمان و زمین دیگری دارد، بلندی ها و فرورفتگی های در آن وجود نداشته، حوادثی چون شگافتن آسمان و از جاجیبیدن کوه ها در آن رخ نمی دهد. دو آیه ۱۹ و ۲۰ به حوادثی اشاره دارد که قبل از بعثت مجدد انسانها رونما می شوند، بعثت مجدد انسان ها به این دلیل قبل از دو حادثه مذکور ذکر شده که موضوع اصلی بحث در این سوره، همین موضوع است. مطلب به این شکل بیان شده: روز فیصله نهائی فرا می رسد، روزیکه در شیپور دمیده شود و همه تان دسته دسته بسوی ما می آید، این سفر زمانی آغاز می شود که آسمان شق شق می شود و کوهها از جا می جنبند و سرابی بجا می گذارند. کوههای شامخ و سربه فلکی که "میخ های" گهواره زمینی شماست، چنان باهم کوبیده می شوند که خرد و خمیر شوند، چون پشم رنگه، چون گردی در ریگستان و چون سرابی شود که از دور چون کوه جلوه کند ولی چون نزدیکش بروی آنرا چون سراب می بای و یا اینکه کوهها از جاکنده می شوند و زمینیکه کوهها بر آن نصب بودند، به چنان میدان هموار و گسترده ای تبدیل می شود که سراب ها در آن به نظر می خورند.

<p>۲۱- بی گمان که دوزخ است کمینگاهی.</p> <p>۲۲- سرکشان را اقامتگاهی.</p> <p>۲۳- درنگ کننده در آن قرنها قرنها.</p> <p>۲۴- نه در آن سردی ای بچشند و نه نوشابه ای.</p> <p>۲۵- مگر گرم آبی و زرد آبی.</p> <p>۲۶- پاد افراه سازگاری.</p> <p>۲۷- لابد که ایشان امیدی نداشتند به هیچ حسایی.</p> <p>۲۸- و آیات مانرا تکذیب کردند عجیب تکذیبی.</p> <p>۲۹- و هر چیزی را شمردهش نوشته در کتابی.</p>	<p>إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِّلطَّاعِينَ مَأْبَأًا * لَّا بُدَّيْنُ فِيهَا أَحْقَابًا * لَّا يَدْرُفُونَ فِيهَا بُرْدًا وَلَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا * جَزَاءً وَفَاقًا * إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا * وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَابًا * وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا *</p>
--	---

۳۰- پس بچشید که هرگز نینفزائیم برای تان مگر عذابی.	فَذُوْقُوا فَلَنْ نَزِيْدَكُمْ اِلَّا عَذَابًا*
--	---

۲۱- ۳۰: جهنم کمینگاه‌هیست با این خصوصیات:

الف: عناصر یاغی و باغی، بی‌خبر از عاقبت طغیان و سرکشی شان، با بیباکی جلو می‌روند، نمیدانند که دوزخ در چند قدمی در کمین شان، منتظر آنان.

ب: جایگاه سرکشان است.

ج: قرن‌ها قرن‌ها در آن درنگ کنند، اقامتگاه چند روزه مؤقت نیست، متناسب با زمان‌یست که اگر به عناصر طاغی در دنیا میسر می‌شد، از سرکشی خود در آن باز نمی‌آمدند، آنها مصمم بودند همواره در طغیان بسربرند، اکنون باید همواره در دوزخ باشند.

د: آنانکه در دنیا، در برابر نعمت‌های بیشمار الهی ناسپاسی کردند، بجای رزق پاک و حلال، رزق ناپاک و حرام را انتخاب نمودند، بجای آنکه آسایش و آرامش شان، احساس سپاسگذاری را در آنان باعث شود، برعکس آنان را به طغیان و سرکشی‌کشاند. امروز در اقامتگاه دائمی دوزخ، از همه این نعمت‌ها محروم خواهند بود، نه لحظه‌ای از شعله‌های گرم آتش دوزخ به محل سردی بروند و نه طعامی و شرابی جز زرد آب و چرك جراحات‌های شانرا داشته باشند، جزای مناسب عملکردهای شان، حسابی و دقیق، نه کم نه زیاد.

۲۷- ۲۸: این عناصر مستحق دوزخ دو خصوصیت عمده داشتند:

الف: نه تنها به محاسبه الهی و مکافات و مجازات اعمال باور نداشتند، بلکه عدم باور شان از عدم امیدواری به محاسبه الهی مایه می‌گرفت. کسیکه عملکردهایش قبیح و شنیع است، نمی‌تواند طمع و امیدی به آن داشته باشد. اعمال آنان چنان بود که امکان امیدواری به نتایج نیک در محکمه الهی را از آنان سلب کرده بود.

ب: آنها آیات الهی را تکذیب کردند، دانسته و آگاهانه آنرا دروغ شمردند، چنان نبود که عقل شان قد نمیداد و از درك آن عاجز بودند و به حقیقت آن پی نمی‌بردند،

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ النبأ

بلکه عمداً انکار کردند و تکذیب نمودند، عدم طمع به نتایج مثبت در محاسبه الهی آنانرا به تکذیب و اداشته بود.

خداوند حسیب، احصائیه دقیق همه چیز شانرا در نامه های اعمال شان درج کرده، سرنوشت و عاقبت شانرا با توجه به آن تعیین می کند.

۳۰- این عناصر نا امید از آخرت، باید امروز عذاب الهی را بچشند و به چیز دیگری جز عذاب مضاعف طمع و امیدی نداشته باشند.

۳۱- بی گمان که برای متقیان است پیروز گاهی.	إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا *
۳۲- باغ ها و انگورهایی.	حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا *
۳۳- و جوان حوره های همسن و سالی.	وَكَوَاعِبَ أُنثَرَاءً *
۳۴- و لبریز جامه های.	وَكَأْسًا دِهَاقًا *
۳۵- نشنوند در آنجا سخن بیهوده ای و نه دروغ گویی.	لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا وَلَا كَذِبًا *
۳۶- پاداشی از سوی پروردگارت، عطا می شود	جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا *

۳۱-۳۶: "متقیان" شاهد پیروزی را به آغوش می کشند، زمان، زمان پیروزی متقیان است، مکان، مکان نیل پرهیزکاران به پیروزی نهائی است، آنانکه خود را نگهداشتند، هوای نفس شانرا مهار کردند، از بندگی هوس، پیروی شیطان، تجاوز به حق دیگران و توسل به حرام "خود نگهداری" کردند، امروز به جایگاهی وارد می شوند که برای شان آماده شده، دارای این مشخصات:

الف: باغ های درختان گوناگون میوه، با تاکستانها و چيله های انگور.

ب: همسران جوان و نارس و همسن و سال.

ج: جام های لبریز.

د: که نه در آنجا سخن بیهوده ای بشنوند و نه دروغ گویی بی، اینها همه عطا می شود، ولی عطا می شود، متناسب با عملکردهای متقیان:

آنها به رزق حلال اکتفا کردند و از حرام خود داری و رزیدند، پس امروز مستحق

بهترین رزق و میوه های گوناگون اند. در روابط جنسی شان از حدود طبیعی تجاوز نکردند، دامن آلوده نساختند و مهار خود را از دست ندادند، بحکم هوس، زن جوان بیگانه را بر همسر و شریک چندین ساله زندگی خود ترجیح ندادند، امروز به پاداش آن همسران جوان همسن و سال داشته می‌باشند. و از نوشیدن‌های حرام خود داری کرده اند، به پاداش آن جام های لبریز پیشکش شان می‌شود.

نه در آن سخن هرزه و بیهوده ای بشنوند و نه دروغگویی بی. "فیها" در این آیه یا به "کأساً دهاقاً" راجع است و یا به بهشت. که در صورت اول معنای آیه چنین است: چون شراب دنیا نیست که انسان را از خود بیگانه می‌سازد، به سخن بیهوده و دروغ وامیدارد، تسکین کاذبانه برای اعصاب کوفته و خسته، در هر محفلی که از آن نوشیده اند از همدیگر سخن بیهوده و دروغ شنیده اند.

در صورت دوم معنای آیه چنین است:

در بهشت نه سخن بیهوده ای بشنوند و نه کسی را در حالت دروغ پردازی ببینند. در دنیا، از هرزگی و بیهودگی خودداری ورزیدند، نه خود دروغ گفتند و نه با دروغگویان سر و کاری داشتند، از آنان بریده بودند، از آنان منزجر بودند، اکنون مستحق جایگاه فارغ از بیهودگی ها و دروغگویی ها اند، پس اینها پاداشیست از سوی پروردگارت، عطا گونه و حسابی.

<p>۳۷- پروردگار آسمان ها و زمین و هر چه میان آنهاست، همان بس مهربانی که از او بدست نیارند "بجال" حرف زدند.</p>	<p>رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً *</p>
<p>۳۸- روزیکه روح و فرشته ها صف بسته بایستند، و تکلم نکنند مگر کسیکه خدای رحمان به او اجازه دهد، و گوید سخن صوابی.</p>	<p>يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً *</p>
<p>۳۹- این است همان روز حق پس هر کی خواهد راه بازگشتی بسوی پروردگارش پیش گیرد.</p>	<p>ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً *</p>
<p>۴۰- یقیناً ما بیم تان دادم، از عذاب قریبی،</p>	<p>إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا</p>

<p>روزیکه آدمی بیند هرچه دستانش پیش فرستاده و کافر گوید: کاش بودمی خاکی.</p>	<p>يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا *</p>
--	---

۳۷-۳۸: پروردگارت، پروردگار زمین و آسمان است و پروردگار هرچه میان ایندوست، که در برابرش احدی نتواند لب به سخن بگشاید، با آنکه او بی‌نهایت مهربان است. در آنروز جبرئیل، سرورملائک و همه فرشته ها صف بسته بایستند و از میان آنان نیز احدی نتواند سخنی بگوید مگر اینکه نخست خدا به وی اجازه دهد و ثانیاً سخن صواب گوید. مجال سخن نا صواب، سفارش بیجا و شفاعت نامناسب هرگز میسر نباشد.

۳۹: این روز باهمهء مشخصاتی که در بالا تذکر رفت حق است، حتماً تحقق می‌یابد، پس هرکی خواسته باشد، راه بازگشتی بسوی خدا در پیش گیرد، راهیکه به جایگاه شایسته نزد خدا می‌انجامد.

۴۰- شما عذاب الهی را دور پنداشته اید، درحالیکه قریب است. از این عذاب قریب شما را هشدار می‌دهم، روزیکه هرکسی عملکردها و محصل دستهایش را بنگرد و کافر گوید: کاش خاک بودم، کاش زنده نمی‌شدم و چنین روزی را شاهد نمی‌بودم. او کسی بود که گمان می‌کرد از خاک دوباره برانگیخته نخواهد شد، پس از آنکه استخوانهایش بپوسد و وجودش در خاک تجزیه شود، دوباره زنده نخواهد شد، این تصور خاطی او را با انجامی مواجه کرد که اکنون تمنا می‌کند کاش دوباره زنده نمی‌شد.

النازعات

معرفی سوره

نام این سوره "النازعات" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۴۸ آیه و از سوره های مکی است، از متن سوره هویدا است که نزول آن در مرحله ای صورت گرفته که پیامبر (ع)، قریش را به ترس از خدا و خودداری از آلودگی ها دعوت نموده، با لهجه آرام و به قصد ارشاد و هدایت شان آنانرا مخاطب قرار داده، ولی فراعنه قریش نه تنها دعوتش را نپذیرفته اند، بلکه لاولشکر شانرا برای مقابله آماده کرده اند تا سلطه شانرا بر مکه حفظ کنند و نگذارند مردم مکه جز آنان در برابر دیگری سراطاعت و بندگی خم کنند. اشاره به داستان فرعون در این سوره همین مطلب را می‌رساند.

موضوع اصلی بحث در این سوره باز هم اثبات زندگی بعد از مرگ و ارائه دلایل قوی و محکم و انکار ناپذیر برای آن است. این دلایل در سه مجموعه تنظیم شده اند:

الف: مظاهر خلقت و آفرینش حیات در روی زمین بطور مسلسل و همواره که از بالا رفتن بخارات آبی از سطح بجزرها آغاز می‌شود، بشکل ابرهای در حال حرکت در جو زمین درمی‌آیند، به این سو و آن سو رانده می‌شوند، بشکل قطرات باران بر زمین مرده

و بی جان فرو می‌ریزند، ناگه زمین مرده می‌جنبند، مایه های حیات در زیر قشر سخت خود را به نحو و حرکت درمی‌آرد، و بنه های سرسبز و خرم از آن بیرون می‌آیند، شما نیز به همین شکل دوباره زنده خواهید شد.

ب: حوادث تاریخی نشان می‌دهد که در این جا حساب و کتابی در میان است و مکافات و مجازاتی بر عملکردها مرتب می‌شود، مگر نمی‌بینید که موسی (ع) يك آواره، فراری، خوف زده، تحت تعقیب پولیس فرعون، که فیصله اعدامش صادر شده، ساها را در شبانی و هجرت سپری کرده، بعد از ۸ - ۱۰ سال به کشورش برمی‌گردد؛ در نیمه راه، در وادی پرخم و پیچی، به رسالت مبعوث و بسوی فرعون فرستاده می‌شود، برای نجات بنی اسرائیل از اسارت و بردگی، احساس ناتوانی می‌کند، این مأموریت را برتر از توان و استعداد خود می‌یابد، زمینه را برای خود مساعد نمی‌بیند، می‌گوید: از سوی دشمن متهم به قتل هستم و از جانب دیگری مخاطبینم "بنی اسرائیل" گمان می‌کنند که من در منزل فرعون رشد کرده ام، شاید شوق رهبری و زعامت از آنجا در من ایجاد شده است، شخصیتی با این خصوصیات، در برابر دستگاهی می‌ایستد که زمامدارش ادعا دارد پروردگار برتر مردم است، باید همه از او فرمان برند، همه او را بستایند و بپرستند، مغرور بر سلطه خود و فریفته لاولشکر خود، بیائید بنگرید و در اوراق تاریخ مطالعه کنید که نتیجه تصادم میان این دو طرف چه بوده؟ یکی خیلی نیرومند و مغرور ولی مدافع باطل و دیگری خیلی ضعیف و ناتوان ولی حامی حق، یکی ظالم و ستمگر و حامی ظلم و استبداد و دیگری ناتوان و مدافع مظلوم و ستمدیده، مگر ندیدید که ظالم و ستمگر مؤاخذه شد، تازیانه عذاب برفرقش فرود آمد، یکجا با لشکرش غرق شد؟ مگر ندیدید که مظلوم و ستمدیده نجات یافت و وارث خزانه ها و قصرهای ستمگر شد. اگر سلسله مکافات و مجازات و سنت پاداش به عملکردهای انسان در دنیا نبود، باید نیرومند همواره نیرومند و مسلط بر اوضاع می‌بود و هرگز سلطه اش به دلیل ستمگری ها پایان نمی‌یافت و تخت و تاجش سرنگون نمی‌شد و ناتوان همواره ناتوان و در اسارت می‌ماند و هرگز در مقابله با ستمگر نیرومند به پیروزی نمی‌رسید و وارث تخت و تاج و ثروت ها و سرمایه هایش نمی‌شد.

ج: آیا پروردگاری که آسمان با این بزرگی و عظمت را آفریده، استوارش داشته،

نظم دقیقی در آن ایجاد کرده، شب و روزی برای آن قرارداد، زمین همواری آفریده، آبی از آن بیرون می‌آرد، سبزه‌ها را در آن می‌رویاند، کوهها را لنگر زمین ساخته، وسائل و امکانات زندگی را برای شما و مواشی‌تان در همین کوهها فراهم آورده، آیا ذاتیکه همه این کارها به اراده او تحقق می‌یابد بر حیات دوباره شما قادر نیست؟ بگوئید: خلقت این کائنات گسترده و بی‌انتهای دشوار است یا آفرینش مجدد شما؟ در این سوره، برای اثبات مدعا به پنج چیز قسم داده شده برای آنکه بدانیم به چه چیزی قسم یاد شده؟ و هدف از این قسم‌ها چیست، ترجیح می‌دهم تا قبل از وارد شدن به این بحث، قسم در قرآن را مختصراً بررسی کنیم.

قسم در قرآن

انسان زمانیکه ببیند مخاطب او در پذیرش حرف‌هایش متردد است، برای آنکه تشویش او را رفع کند و او را به حقانیت حرف‌های خود متقاعد سازد به سوگند پناه می‌برد. سوگند به خدا، به این معناست که ما خدا را بر حرف‌های خود شاهد می‌گیریم، با اینکار طرف مقابل مطمئن می‌شود که ما راست می‌گوئیم. در قرآن نیز برای اثبات مطالب خیلی مهمی که مخاطب در باره آن متردد است و بدون دلائل قوی آنرا نمی‌پذیرد، از همین اسلوب استفاده شده، "مقسم علیه" را برای اثبات ادعای اساسی خود شاهد و گواه می‌گیرد، عادتاً باید برای اثبات مطلب مهم و اقناع مخاطب بر چیزی استشهاد صورت گیرد که برای مخاطب مسلم است و آنرا به عنوان دلیل واضح و روشن می‌پذیرد و تردیدی در مورد آن ندارد.

در قرآن اکثراً به اشیائی سوگند یاد شده است که کاملاً محسوس و مشهود بوده و برای هر بیننده قابل فهم و درک است. طبعاً برای اثبات مطلب مهم و قابل مناقشه که قرآن در پی اثبات آن است و مخاطب در رابطه با پذیرفتن آن تردیدی دارد و ادعای مجرد را نمی‌پذیرد و منتظر دلائل است باید بر دلائلی استشهاد صورت گیرد که مورد نزاع نبوده و برای مخاطب کاملاً واضح و قابل درک باشد. استشهاد بر مطالب غیر قابل فهم و غیر ملموس نمی‌تواند شاهی برای اثبات ادعای قابل نقاش باشد، در انشای تلاوت قرآن مشاهده می‌کنیم که به اشیائی چون: آفتاب، مهتاب، آسمان، ستاره‌ها، زمین، فجر، شفق، شب، روز و امثال آن که بارزترین پدیده‌های خلقت اند سوگند یاد شده،

و در پایان سوگند ها و اکثراً متصل با آنها ادعای مهمی را عنوان می کند و برحقانیت آن تأکید می ورزد و همین سوگند ها را به حیث دلیل آن می آورد. با کمی دقت درمی یابیم که میان سوگند ها و جواب آنها ارتباط خیلی عمیق و دقیق وجود دارد، به نحوی که واقعاً اشیای مقسم علیه بر حقانیت جواب قسم و ادعای مبنی بر آن گواهی می دهد. با توجه به همین ارتباط ژرف و دقیق است که برخی از مفسرین به این عقیده اند که اساساً سوگندهای مذکور برای استشهاد است، نه برای تعظیم اشیای مذکور؛ ولی در قرآن در برخی از موارد بر صفاتی قسم یاد شده است که موصوف آنها با توجه به قراین می توان بازیابی کرد، در چنین مواردیست که میان مفسرین اختلاف رأی تبارز کرده است، چون ممکن است يك صفت میان چندین موصوف شريك باشد، یکی از مواردیکه باعث اختلاف ها میان مفسرین بوده است توجیه این نوع قسم ها می باشد. چنانچه در رابطه با جفت و طاق که در سوره (الفجر) بآن قسم یاد شده است، ۳۶ تفسیر مختلف صورت گرفته است.

اگر با مواردی در قرآن مواجه می شویم که "مقسم علیه" به صیغه ای توصیف شده که در مورد اشیای گوناگونی صدق می کند، چون "النازعات"، "الناشطات" و "الساجات" ... در آن صورت چند نکته را باید مراعات کرد:

الف: اینها را نمی توان اشیای غیبی و پنهان از دیده ها و غیر قابل قبول از دیدگاه مخاطب گرفت، لابد باید مثل موارد دیگر قرآن (اکثریت موارد) اشیای ملموس و مشهود چون آفتاب، مهتاب، آسمان، زمین، شب و روز ... باشند. کسیکه به آخرت باور ندارد، برای متقاعد ساختن او نمی توان بر وجود ملائکه استناد کرد، چون او اعتقاد و باوری به ملائکه ندارد و استدلال بر ملائکه را نمی پذیرد، کسیکه به زندگی بعد از مرگ باور ندارد، نمی توان با استناد به فرشته های که روح را قبض می کنند و به تدبیر امور کائنات می پردازند به قناعت او پرداخت، چون او نه به روح باور دارد و نه به فرشته ها و استدلال بر آنها قناعت او را فراهم نمی کند. در چنین مواردی باید همان اسلوبی را رهنمود خود بگیریم که قرآن در سوره "الطارق" بیان می کند، "الطارق" بر چیز های زیاد اطلاق می شود، "در شب نمو دار شونده و دق الباب کننده" می تواند مصداق های زیادی داشته باشد، ولی قرآن متصل به الطارق می فرماید که این "الطارق"

النازعات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

یعنی ستاره در خشنده، پس النازعات ... باید پدیده های مثل الطارق باشند، نمایان، غیر قابل انکار و قابل قبول برای هر مخاطب قرآن.

چنانچه در تفسیر سوره به شرح آن پرداخته ایم، در ابتدای سوره به پنج حالت ابرها سوگند یاد شده، نخست چون غرقیتی از دل آب بشکل بخارات بیرون می آیند، سپس با نشاط بالا می روند، بعد در فضا شنا می کنند، سپس به سرعت شان می افزایند از همدیگر سبقت می گیرند و در پایان مهمترین کار در این هستی را انجام می دهند. بر زمین مرده و بی جان می بارند و مایه های زندگی در دل زمین را به حرکت وامیدارند و زنده می سازند. کسانیکه به زندگی پس از مرگ باور ندارند و آنرا مستحیل می شمارند، مگر هر روز شاهد زنده شدن مرده ها نیستند؟ آیا زنده شدن زمین با يك باران آنرا متقاعد نمی سازد؟ مگر نمی بینند که صدای رعدی در آسمان بلند می شود، متصل آن از ابرها باران می بارد و با آن زمین مرده زنده می شود، در روز قیامت نیز همه با يك صدای بلندی از قبرها بیرون می جهید و بسوی خدا می روید.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- قسم به برکنندگان غرقیتی.	وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا *
۲- و رهاشوندگان سبک سیری.	وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا *
۳- و به شناوران عجیب شنایی.	وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا *
۴- پس به سبقت کنندگان عجیب سبقتی.	فَالسَّابِقَاتِ سَبِقًا *
۵- پس به پردازندگان بزرگ کاری.	فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا *

۱: چند نکته در این آیات جلب توجه می کند:

الف: "النازعات" جمع نازعه از "نزع" به معنای برآرندگان و از "نزع" به معنای برکننده گان است. معنای دومی به این دلیل ارجحیت دارد که قسم این آیه را با بقیه قسم ها یکسان می سازد.

ب: هماهنگی میان آیات و ربط شان با حرف "واو" و "فاء" نشان می دهد که در همه این قسم ها، "شی" واحدی مطمح نظر است که "صفات" متعددی دارد. نخست "نازع"، سپس "ناشط" بعد "سابع" و "سابق" و در پایان "پردازنده" و انجام دهنده يك

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ النازعات

کار بزرگ اند، نه کارهای گوناگون و متعددی. آیه "فالمدرات امرا" همین مطلب را افاده می‌کند.

ج: اشیای مورد نظر در این آیات باید چون آفتاب، مهتاب، آسمان، شب و روز و غیره اشیایی که در قرآن مکرراً به آن قسم یاد شده و بحیث شاهد و گواه ارائه گردیده است، برای همه قابل درک باشد.

د: باید به منکرین ثابت کند که زندگی بعد از مرگ حق است.

هـ: این اشیاء باید سر و کاری با غریقی در آب داشته باشند.

و: باید در قدم اول بر آینده ای چون غریقی و سپس با نشاط بالا رونده ای و بعداً شنا کننده و سپس سبقت کننده و در پایان انجام دهنده کار مهمی باشند.

فسك های سوره النازعات و قسم های شبیه به آن را به این سبب نمی‌توان بر ملائکه اطلاق کرد که در عربی با الف و تاء، یا مؤنث حقیقی جمع می‌شود یا صفت مذکر غیر ذوی العقول، ملائکه به صراحت قرآن مؤنث نیستند و در قرآن اکثراً با جمع مذکر ذوی العقول ذکر شده اند، چنانچه می‌آید:

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ* الزمر: ۷۳

در این آیه برای ملائکه بجای حافات، حافین که صیغه جمع مذکر است بکار رفته.

ح: هیچ دلیلی نداریم که ثابت کند مراد قسم های مذکور ملائکه اند.

باکمی دقت در ماحول خود و باتوجه به آیات دیگر قرآن می‌یابیم که این ها بخارات آب اند که چون غریقی از آب بیرون می‌آیند، سپس بالا می‌روند، بخارات در فضا به ابر تبدیل می‌شوند، بحرکت می‌افتند، از همدیگر سبقت می‌گیرند و در پایان چون باران می‌بارند و زمین مرده را زنده می‌کنند و قرآن بطور مکرر به این امر استناد نموده می‌فرماید که شما نیز مثل نباتاتی که بواسطه چنین بارانی از زمین بیرون می‌آیند، از قبرهای تان بیرون خواهید شد.

من در گذشته در مورد این آیات چنان فکر می‌کردم که شاید طی آن چگونگی حرکت اشیا در هستی تشریح شده است، چون مشاهده می‌کنیم که هر پدیده این هستی

وقتی بحرکت می افتد، نخست از قوه جاذبه زمین با فشار قوی خود را بیرون می کشد و ابتدای حرکت او چون برون آمدن غریقی از آب می باشد، بعد از حرکت ابتدایی با نشاط تر میشود و تاثیر قوه جاذبه را نسبت بحالت ابتدایی کمتر احساس می کند، سپس چون شناوری در آب یا فضا بحرکت می افتد و در اخیر شتابش بحد اعظمی میرسد و در پایان کاری انجام می یابد و هدفی متحقق میشود. چنانچه موترها نخست باگیر قوی حرکت می کنند، سپس گیرها بتدریج تغییر می یابد تا آنکه در اخیر با مصرف قوه کمتری بیشترین سرعت را حاصل می کند.

گمان می کردم که ارتباط آن با جواب قسم به این شکل است که در روز قیامت نیز با يك حرکت و تکان ابتدایی کار خلقت مجدد انساها آغاز میشود و بزودی و سرعت تکمیل می گردد و انساها همه زنده گردیده از قبرها بیرون می آیند. ولی در ماه جدی ۱۳۷۵ که در آنروزها مصروف ترجمه قرآن بودم، یکی از شب های جمعه که مصروف تمجد بودم، در سجده بشکل کاملاً ناگهانی و الهام گونه، به فکرم خطور کرد که معنای آیات نخستین سوره النازعات بخارات آبی است که از سطح آب بالا می رود، به ابر تبدیل می شود، در فضای آسمان، بادها آنرا بر دوش کشیده، بسوی سرزمین های دور حمل می کند، حرکتش سریع می شود، بالاخره چون باران می بارد و مایهء زندگی در زمین می شود. خدای حکیمی که این کیفیت را در هستی گذاشته است و به این ترتیب زمین مرده را زنده می کند، در روز بعثت نیز مرده ها را زنده نموده همه را از قبرها بیرون می کند.

این الهام غیبی برای من بحدی سرور آور بود که باور کنید اگر خبر فتح ناگهانی یکی از شهرهای بزرگ بدست مجاهدین بمن داده می شد به این پیمانانه با آن شادمان و مسرور نمی شدم. پس از همین شب بود که فهم قسمت بیشتر این نوع قسم ها بر من مکشوف گردید.

ز: اختلافات زیادی در مورد این قسم ها میان مفسران وجود دارد: عده ای آنرا فرشته های مکلف به نزع ارواح گرفته اند که روح کافر را به سختی و روح مؤمن را با آسانی بیرون می کشند و در آسمان شنا نموده از همدیگر سبقت می جویند، و تدبیر امور هستی به آنان مفوض شده، عده دیگری آنرا نفس و روح آدمی گرفته اند که از کافران

به سختی بیرون می‌آید و از مؤمنان به ملایمت و نرمی. برخی دیگری آنرا ستاره‌ها گرفته اند که به سختی طلوع می‌کنند و به آسانی غروب. نظرات متعدد دیگری نیز وجود دارد. ولی با کمی دقت درک می‌کنیم که اطلاق آن نه بر فرشته‌ها و روح آدمی درست است و نه بر ستاره‌ها، منکر بعثت بعد از مرگ را نمیتوان و نباید با استناد به فرشته‌ها متقاعد ساخت، چه او به فرشته‌ها باور ندارد و استشهاد بر فرشته‌ها قناعت او را فراهم نمی‌کند. همچنان روح و نفس برای او قابل قبول نیست، با استناد به روح و نفس نمی‌توان او را متقاعد ساخت که بعثت مجدد واقع خواهد شد. این صفات بر ستارگان صدق نمی‌کند، ستارگان را نمی‌توان "مدبرات امور" خواند، حرکت ستارگان یکسان و یکنواخت است و با استشهاد بر ستارگان نمی‌توان زندگی بعد از مرگ را ثابت کرد.

ح: جواب این قسم‌ها را برخی از مفسران محذوف خوانده اند که این نظر به دو دلیل ضعیف است:

۱- آیات ۱۳ و ۱۴ به صراحت نشان میدهند که حامل جواب قسم اند.

۲- این تحلیل به بلاغت کلام الهی صدمه می‌زند، درست نیست که کسی قسم یاد کند ولی متصل آن نگوید که چه قصدی از قسم داشت و برای تأکید بر چه مطلبی سوگند یاد کرده، آیا درست است که بگوئیم: و الله، بالله، بعد سکوت کنیم و هیچ چیزی نگوئیم و قسم‌های ما جوابی نداشته باشد؟!

ط: میان قسم‌ها و جواب آنان باید ارتباط تنگاتنگ و عمیقی وجود داشته باشد، قسم‌ها باید بر حقانیت جواب قسم و ادعائیکه بعد از قسم‌ها می‌آید، گواهی دهند و مخاطب را متقاعد سازد که این حرف درست است و شکی در آن وجود ندارد.

جواب قسم‌های مذکور در آیه ۱۳ و ۱۴ چنین آمده:

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ *

این فقط يك صدای تندی باشد که در نتیجه همه در میدان همواری باشند.

یعنی قسم‌های مذکور ثابت می‌کند که زندگی بعد از مرگ نه تنها مستحیل نیست بلکه فقط با يك فریاد تندی همه‌تان از قبرها بیرون آمده و در میدان همواری در

النازعات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

برابر خدای حسیب قرار می‌گیرید. اگر به قرآن رجوع کنیم، به آسانی می‌یابیم که قرآن در آیات متعددی برای اثبات زندگی بعد از مرگ، بر ابرها، باریدن باران و روئیدن بنه ها از زمین استشهاد کرده است، معنای این قسم ها را نیز باید در روشنایی این نوع آیات جستجو کنیم.

در ترجمه الفاظ قرآن مخصوصاً در مواردی که معانی زیادی دارند و انتخاب یکی از میان چندین معنا غور و دقت می‌خواست، باید چند نکته را مراعات کنیم :

نخست باید معنای لفظ مورد نظر را در مجموع کلام و در ارتباط با الفاظ دیگری که در کنارش آمده جستجو کنیم. برداشت سالم و دقیق از مجموع کلام معنای الفاظ مبهم را واضح و مشخص می‌کند.

ثانیاً اگر نتوانستیم از آیات شامل این لفظ مفهوم واضح بگیریم، باید در مجموع قرآن به جستجوی معنای آن برویم، آیات قرآن همدیگرش را تفسیر می‌کنند، با مراجعه به قرآن حتماً شرحی برای آن خواهیم یافت، اگر احیاناً از یافتن شرحی برای آن در قرآن عاجز ماندیم، باید به حدیث پیامبر(ع) رجوع کنیم، حدیث شرح و تفسیر قرآن است.

اگر نخست ارتباط میان آیات بخش اول این سوره (از آیه ۷ تا ۱۴) را در نظر بگیریم، سپس بنگریم که قرآن، در بخش های دیگری برای اثبات زندگی بعد از مرگ به چه دلائلی استناد کرده است و در روشنایی این بررسی‌ها در جستجوی معنای دقیق قسمهای اول سوره برآئیم، به آسانی بی می‌بریم که مراد از النازعات، الناشطات، المساجحات، السابقات و المدبرات هیچ چیز دیگری جز بخارات آب و ابرها نمی‌تواند باشد.

۶- روزیکه بلرزد آن لرزنده.	يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ*
۷- در پیشش شود آن در پی آینده.	تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ*
۸- دهایی در آن روز مرتعش و تپنده.	قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ*
۹- دیده های شان خیره و ترسنده.	أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ*
۱۰- گویند: آیا مائیم حتماً به حالت نخستین رد شونده.	يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ*

<p>۱۱- آیا با آنکه شویم استخوان های پوسیده. ۱۲- گویند: این دگر باشد برگشت زیان باری. ۱۳- پس جز این نیست که این (ماجرا) باشد فریاد واحدی. ۱۴- پس ناگه باشند در میدان همواری.</p>	<p>أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخْرَةً * قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ * فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ *</p>
--	---

۶- ۷ : این آیات به مراحل ابتدائی روز قیامت اشاره دارد ، روزیکه زمین لرزان می شود و به لرزشها و جنبیدهای پیهم می جنبند. در آیات صفت لرزنده بکار رفته، متحرك و موصوف آن معرفی نشده ولی از فحوای آیات و "دلهای لرزان" در آیه بعدی فهمیده می شود که مراد از آن زمین است که لرزش های مکررش موجب ترس و بیم در انسانهای ساکن بر آن می گردد.

۸- ۱۲: دل هایی در آن روز بیمناک و تپنده باشند، دیده های شان خیره و نشانه های ترس و بیم در آن نمایان، این دها و دیده های بیمناک مربوط کسانی باشد که امروز از بعثت مجدد و زندگی بعد از مرگ منکر اند و می گویند: آیا ممکن است پس از آنکه بمیریم، مدت های طولانی را زیر خاک سپری کنیم و استخوانهای ما بیوسد و بشکافد و میان قهی شود، دوباره زنده شویم و بحالت نخستین قبل از مرگ برگردیم؟ و با تمسخر و استهزاء می گفتند: چنین برگشتی برای ما خیلی زیان بار خواهد بود؟! هیچ چیزی برایش ذخیره نکرده ایم، هیچ آمادگی ای برایش نداریم!! ما چنین برگشتی را مضر و غیر سودمند می شماریم!! و اعتقادی به آن نداریم!

۱۳- ۱۴: در این آیات که جواب قسم های پنجگانه مذکور است، به منکران زندگی بعد از مرگ گفته می شود: شما که برگشت مجدد به حالت قبل از مرگ را محال می شمارید و آنرا برگشت زیانبار می خوانید و گمان می کنید که پس از گذشت سالهای طولانی و بعد از آن که در خاک تجزیه شویم و استخوان های ما بیوسد، زندگی مجدد ما مقدور و ممکن نیست! بدانید که برانگیخته شدن شما چیزی بیش از يك تکان و جهیدن نخواهد بود، فقط همین تکان واحد باعث خواهد شد که همهء تان از دل زمین برانگیخته شوید، از قبرهای تان برخیزید و در میدان همواری در برابر خدا بایستید، همانگونه که امروز با صدای رعدی در آسمان، کاروان زندگی در زمین بحرکت می افتند، باران "این

مایه اصلی زندگی " به باریدن می‌آغازد، موجب چنین حرکت در زمین می‌شود، دانه ها و مایه های حیات را به رویش می‌انگیزد و زمین مرده را با بنه های سرسبز، خرم و زیبا می‌پوشاند.

<p>۱۵- آیا رسیده است به تو داستان موسی .</p> <p>۱۶- چون ندایش کرد پروردگارش در وادی مقدس " پرخم و پیچ " طوی.</p> <p>۱۷- برو بسوی فرعون که سرکشی کرده.</p> <p>۱۸- پس بگو: آیا میلی به این داری که پاك شوی .</p> <p>۱۹- و بسوی پروردگارت هدایتت کنم پس بترسی.</p> <p>۲۰- پس بنمودش همان بزرگ نشانه ای.</p> <p>۲۱- پس تکذیب کرد و عصیان.</p> <p>۲۲- بعد روی گرداند تلاش کنان.</p> <p>۲۳- سپس گرد آورد و فریاد برکشید.</p> <p>۲۴- و سپس گفت: منم برتر پروردگارتان.</p> <p>۲۵- پس پروردگارش او را به عذاب دنیا و آخرت مؤاخذه کرد .</p> <p>۲۶- بی گمان که در این پندیست برای هرکی بترسد.</p>	<p>هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طَوًى * اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنَا تَزَكَّى * وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَى * فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى * فَكَذَّبَ وَعَصَى * ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى * فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى * فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى *</p>
--	---

۲۰-۲۶: به چند نکته اساسی در این داستان توجه کنید:

الف: در آیات قبل و بعد این داستان، رستاخیز و زندگی مجدد به بحث گرفته شده، هماهنگی میان آیات سوره ایجاب می‌کند که این داستان را حتماً ارتباطی با این قضیه باشد و باید مثل بحث های قبلی و بعدی دلالتی برای اثبات رستاخیز در آن سراغ شود. اسلوب قرآن همین است، درکنار استشهاد بر پدیده های هستی و ارائه دلایل عقلی، حوادث تاریخی را برای اثبات مدعای خود در برابر مخاطب قرار می‌دهد.

ب: داستان از بعثت موسی(ع) آغاز و به عذاب شدید و مایه عبرتی که فرعون را

فراگرفت، پایان می‌یابد. در این داستان وضعیت موسی(ع) چنین به نمایش گذاشته می‌شود: موسی(ع) در وادی پرخم و پیچ، ولی مقدس، تنها و دور از مردم، ندایی از پروردگارش می‌شنود، به او وظیفه می‌دهد که بسوی فرعون برود، تنهاست، انگیزه اش الهی است، ندای الهی او را برمی‌انگیزد، مبارزه اش ماموریتی است که پروردگارش به او سپرده، بسوی پاکیزگی و دوری از آلودگی‌ها دعوت می‌کند، رهبر و مرشد است، بسوی خدا و ترس از او فرا می‌خواند و نشانه بزرگی دال برحقانیت خود دارد، ولی فرعون که سرکش است تکذیب می‌کند، عصیان می‌ورزد، از حق رو می‌تابد، در مقابله با حق مساعی اش را بکار می‌گیرد، پیروان و سپاهیان را گرد می‌آورد و به مقابله فرا می‌خواند و ادعا می‌کند که پروردگار برتر مردم است، که تنها از او باید فرمان برند و بستایند و پرستند. مبارزه میان دو طرف درگیر در این داستان به نابودی طرف مغرور، عاصی، طاغی، صاحب سپاه و لشکر و فرمانروای مطلق می‌انجامد، عذاب شدیدی او را فرا می‌گیرد، مایه عبرت برای آنانکه در دوران سلطه او بسربرده و صحنه را با چشم سردیده اند و برای آنانکه پس از او آمده اند و از سرگذشت شومش مطلع شده اند. این داستان تاریخی نشان می‌دهد که در دنیای ما سنت مؤاخذه ستمگران حاکم است، دنیای ما مالکی دارد که به عملکردها رسیدگی نموده پاداش می‌دهد و مجازات می‌کند، تصور منکران رستاخیز بی پایه و بی مایه است و با انتباهی که از حوادث تاریخی می‌گیریم، تصادم می‌کند.

ج: ادعای فرعون مبنی بر اینکه خود را پروردگار برتر مردم شمرده به بررسی ضرورت دارد، باید بنگریم معنای حرف او چیست؟ چه هدفی از این ادعا دارد؟ آیا مردم او را پروردگار برتر خود پذیرفته اند؟! آیا ممکن است کسی انسان چون خود را معبود خود بگیرد و در ستایش و پرستش او کارش بجای برسد که از آن معبود برتر خود بسازد؟! ممکن نیست که منظور فرعون از ادعایش این باشد که گویا زمین و آسمان را من آفریده ام و خدای برترم که از آسمان به زمین فرود آمده ام، لابد حرف های او معنای دیگری دارد و حتماً حرف هائیکه هر فرعون می‌گوید!! حرف هایی که از دیدگاه قرآن مترادف با ادعای الوهیت و ربوبیت تلقی می‌شود و فرعون آنرا گفته و قرآن آنرا حکایت کرده از این قرار است: من مالک بلامنازع سرزمین مصرم، فرها و زمین های

مصر به من تعلق دارد، کاری که من اجازه اش را نداده ام ناجانز و قابل مؤاخذه است، دستور دستور من و رهنمود، رهنمود من است، نباید از مرجع دیگری دستور بگیرید، نباید مرجع دیگری را رهنمای خود بشمارید، زمامدار مطلق العنان این سرزمینم، نباید از احدی جز من فرمان برید. هرکی این حرف ها را بگوید فرعون است و خود را رب اعلی مردم خوانده و هرکی زمامداری را به این شکل پذیرفت، بنده فرعون شده و او را پروردگار برتر خود گرفته، خیلی از زمامداران فراعنه اند و خیلی از مردم آنها را معبود خود گرفته اند.

د: آیه ۲۵ انجام فرعون را مؤاخذه الهی، نکال آخرت و اولی خوانده که در رابطه با آن چند رأی را میان مفسران می‌یابیم:

۱- خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا مبتلا کرد، "اولی" به این خاطر بعد از "آخرت" آمده تا آن را با بقیه آیات هم قافیه بسازد.

۲- خداوند او را مؤاخذه کرد، چنان مؤاخذه که مایه پند برای مردمان پیشین و واپسین بود.

۳- خداوند او را مؤاخذه کرد، چنان مؤاخذه که عذاب عملکردهای قبل و بعدش را به او چشاند. هم پادافراه طغیان های قبل از بعثت موسی(ع) را چشید و هم جزای بد مخالفت های بعد از بعثتش را.

تعبیر اولی به دو دلیل ضعیف است، نخست اینکه فرعون تا هنوز عذاب اخروی کفر و طغیان خود را نچشیده، ثانیاً اگر مراد از نکال الاخره، عذاب اخروی می‌بود باید بعد از نکال الاولی می‌آمد نه قبل از آن، ثالثاً نکال به عذاب اطلاق می‌شود که عبرت را در پی داشته باشد و مانع دیگران از ارتکاب معاصی شود. با توجه به معنی لغوی نکال باید عقوبت دنیوی را از آن گرفت نه عقوبت اخروی را. در سوره المزمل نیز می‌خوانیم: "ان لدینا انکالاً وجحیماً" از این آیه فهمیده می‌شود که مراد از نکال عذاب دنیا است.

۲۷- شما دشوارترید در آفرینش و یا آسمان؟ که بنایش کرد.	أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بِنَاهَا*
---	--

<p>۲۸- بالا برد بلندی اش را و برابرش کرد.</p> <p>۲۹- پوشاند شیش را و بیرون آورد چاشتش را.</p> <p>۳۰- و زمین را بعد از آن بگستراندش.</p> <p>۳۱- برآورد از آن آبش را و گیاهش.</p> <p>۳۲- و کوهها را که لنگر اندازش ساخت.</p> <p>۳۳- متاعی برای شما و مواشی تان.</p>	<p>رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَغَطَّشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا * وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ *</p>
---	---

۲۷- در تفاسیر دو تعبیر را در مورد این آیه می‌یابیم :

الف: شما استوار تر و محکم تر آفریده شده اید یا آسمانی که با این همه بلندی و نظم و دقت آفریده شده؟ چرا این همه خود بزرگ بینی؟!

ب: آیا خلقت و آفرینش شما دشوار تر است یا آفرینش آسمانهای با این بلندی و نظم و استواری؟! آیا ذاتیکه آسمان را با این عظمت و وسعت و بلندی آفریده و شب و روزی در آن قرار داده و زمین را گسترانیده و آب و چراگاهش را از آن بیرون آورده و کوهها را بر آن لنگر انداز ساخته و وسائل رزق و روزی شما و مواشی تان را در آن فراهم آورده، قادر به پیدایش مجدد شما نیست؟! مگر پیدایش مجدد تانرا دشوار تر از پیدایش آسمان ها و زمین می‌شمارید؟

رای اول به دو دلیل ضعیف است:

يك: نه با آیات این بخش می‌خواند و نه با مجموع سوره و سیاق و سباق آیاتش.

دو: در آیات قبل و بعد هدفی را که این تذکر بازگو کند نمی‌یابیم. موضوع بحث سوره، غرور و تکبر و خود بزرگ بینی انسان نیست، در آیات قبل و بعد اشاره ای را به چنین بحثی سراغ نداریم، هیچ اشاره ای به چگونگی آفرینش انسان و مقایسه اش با خلقت همه کائنات در این سوره به بحث گرفته نشده. این تعبیر از این آیه کریمه جمله معترضه ای درست می‌کند که هیچ ربطی به قبل و بعد خود ندارد، غایب و هدفش نیز نامشخص می‌باشد. در صورتیکه تعبیر دومی ارتباط دقیق آنرا با سائر آیات نمایان می‌سازد و انرا چون دلیل محکم و دقیقی برای اثبات مدعای اصلی این سوره می‌گیرد.

۲۸ — ۲۹: این آیات به چهار حالت آسمان اشاره دارد:

الف: پروردگارش بلندای آنرا بالا برد. این تعبیر زیباترین تعبیر برای توضیح بلندی آسمان است، بلندی آسمان چنان است که نور برخی از ستاره های مربوط به کهکشان ما، پس از میلیون ها سال نوری به زمین می‌رسد و برخی دیگری به سرعتی در داخل این کهکشان از ما فاصله می‌گیرند که نورشان هرگز به زمین نمی‌رسد، و در کنار کهکشان ما میلیونها کهکشان دیگری به فاصله میلیون ها سال نوری از آخرین مدار این کهکشان قرار دارند که قطر هر یکی میلیونها سال نوری.

ما برای تعیین بلندی آسمان نه واحدی در اختیار داریم و نه رقمی، این بلندی را فقط ترکیب دقیق همین آیه بخوبی بیان می‌کند.

ب: با همهء بلندی و ارتفاعش آنرا استوار و منظم درست کرده و در فضای بیکران هر چیزی را در جایگاه شایسته و مناسب خودش قرار داده است.

ج: آسمان را چنان بار آورده که برای مدتی فضای زمین ما تاریک شود، با آنکه در آغوش آسمان ستاره هایی وجود دارند که نور و حرارت هر یکی هزاران برابر نور و حرارت خورشید است، ولی این اجرام درخشان آسمان به فاصله ای از زمین ما قرار گرفته اند که شبانگاه و در اثنای غروب آفتاب مزاحم ما نشوند و آرامش و سکون و تاریکی شب های ما را از میان نبرند.

د: در آسمان زمین ما خورشیدی آفریده که بما نور و حرارت میدهد، اگر این خورشید نبود، زمین ما همواره سرد و تاریک و غیر قابل زیست بود.

۳۰-۳۱: این آیات به سه خصوصیت مهم زمین اشاره دارد:

الف: زمین را بعد از تسویه آسمان هموار کرد، برخی از مفسرین پنداشته اند که شاید زمین و آسمان یکی پی دیگری با تفاوت زمانی آفریده شده، در حالیکه قرآن می‌فرماید که زمین و آسمان یکی و بهم پیوسته بود و همزمان و طی يك انفجار بوجود آمده اند. چنان نیست که نخست یکی، سپس دیگری آفریده شده باشد. آیاتیکه تأخیر و تقدم را افاده می‌کند، مراحل گوناگون تسویه زمین و آسمان را بازگو می‌کند، نه اصل خلقت و زمان پیدایش آنها را، تسویه آنها یکی پی دیگری و در مراحل مختلف صورت گرفته است، چنانچه آیه ۳۰ به هموار کردن زمین بعد از تسویه آسمان اشاره دارد و نه به

پیدایش آن.

ب: در زمین آب خلق کرد و آنرا از دل زمین بیرون آورد، آب از سیاره دیگری به زمین نیامده بلکه در خود زمین ایجاد شده و از درون آن بیرون جهیده است.

ج: در زمین استعداد رویش نباتات وجود دارد، متصل پیدایش آب، نباتات زمین را از آن بیرون آورد. نباتات نیز از محل دیگری به زمین انتقال نیافته بلکه از دل زمین بیرون آمده اند.

۳۲- ۳۳: در این آیات چند مطلب اساسی در رابطه با کوهها جلب توجه می کند:

الف: کوهها دیرتر و پس از خلقت آب و پیدایش نبات بر روی زمین ایجاد شده اند.

ب: قبل از ایجاد کوهها، زمین می جنبید، به لنگرهایی ضرورت داشت تا لرزش و جنبش آنرا مهار کند، کوهها را لنگر زمین ساخت و جلو لرزش هایش را با آن گرفت.

ج: انسان و حیوان از برکات کوهها متمتع می شوند، سرچشمه نهرها، چشمه ها و کاریزهای شان کوهها اند، فصول مختلف و آب و هوای گوناگون که برای دانه ها، میوه ها و نباتات گوناگون ضروری است، کوهها آنرا باعث می شوند. اگر کوهها نبود در همه زمین آب و هوای یکسان میداشتیم و از انواع گوناگون دانه ها و میوه ها محروم می بودیم.

۳۴- پس چون بیاید همان بزرگ هنگامه.	فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى *
۳۵- روزی که انسان بیاد آرد هر آنچه کرده.	يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى *
۳۶- و جحیم نمایان شود برای هر بیننده.	وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى *
۳۷- پس اما آنکه طغیان ورزیده.	فَأَمَّا مَنْ طَفَى *
۳۸- و زندگی دنیا را برگزیده.	وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا *
۳۹- پس حتماً دوزخ است جایگاه.	فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى *
۴۰- و اما هرکی ترسید از ایستادن" در برابر"	وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى

<p>پروردگارش و بازداشت نفسش را از هوس وهوی، ۴۱ - پس همان بهشت است جایگاه. ۴۲ - می پرسندت از همان ساعت، که چه زمانی باشد لنگر اندازی اش؟ ۴۳ - در چه "و ضعی" تو از یاد آوری اش؟ ۴۴ - بسوی پروردگارتوست پایان نگاهش. ۴۵ - جز این نیست که تویی هشداردهنده، مر کسیرا که می ترسد از آن. ۴۶ - چنان باشند در آن روزی که ببینندش که درنگی نکرده اند مگر شامی و یا چاشتگاهش.</p>	<p>النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ * يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا * فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا * إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا * إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا * كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيرَةً أَوْ ضُحَاهَا *</p>
---	---

۳۴ - ۳۶: پس از ارائه دلایل زیاد برای اثبات رستاخیز، دلایل مشهود از پهنه هستی، استشهاد بر حوادث تاریخی و استناد بر گواهی عقل، اکنون صحنه های هیبتناک آنرا در برابر دیده های ضمیر انسان مجسم می کند و می فرماید:

چون همان هنگامه بزرگ بیاید، روزیکه آدمی همهء تلاش هایش را بیاد آرد، تلاش هائیکه از عدم باور به رستاخیز مایه می گرفت و آن طرف خود دوزخ را نمایان بیند، جایگاهی که این باورها و تلاش ها به آنجا می برد، همانکه در دنیا تکذیبش می کرد.

۳۷ - ۳۹: هرکی دو صفت داشت، جایگاه او جحیم است:

الف: طغیان و سرکشی ورزید.

ب: دنیا را برگزید.

جایگاه نهای سرکشان دنیا پرست دوزخ است.

۴۰ - ۴۱: و هرکی دو صفت دیگری داشت، بهشت جایگاه اوست:

الف: از ملاقات با خدا، ایستادن در برابر وی (ج) و محاسبه الهی بيميناك بود.

ب: نفسش را مهار کرد و از هوی پرستی خود داری ورزید.

ایمان به رستاخیز باعث می شود تا انسان از هوی پرستی باز آید، عدم باور به

رستاخیز انسانرا هوی پرست و دنیا پرست می‌سازد، علامت ایمان به آخرت، خود داری از هوی پرستی است و نشانه عدم باور به آن، دنیاپرستی و بندگی نفس. انسان یکی از این دو روش را میتواند در زندگی اختیار کند: یا بنابر اعتقاد به رستاخیز و باور به اینکه بسوی خدا می‌رود و از عملکردهایش حساب می‌دهد، محتاط باشد، به خواهشات نفس خود تسلیم نشود، برای ارضای نفس خود به حقوق دیگران ننازد و از طرق حرام و ناجائز خواهشات نفسی‌اش را بر آورده نسازد و یا اینکه باوری به رستاخیز نداشته باشد، بنده نفس خود شود، هرچه هوی و هوسش حکم کرد انجام دهد، پابند حلال و حرامی نبوده، معتقد به حق دیگران و مراعات آن نباشد، یکی از این دو راه و روش به بهشت می‌انجامد و دیگری به دوزخ می‌کشاند.

۴۲: حال که بهانه دیگری برای منکران رستاخیز نماند، به همه پرسش‌های شان پاسخ گفته شد، دلایل کافی برای رفع تشویش‌های شان ارائه گردید، می‌پرسند: ساعت برپایی رستاخیز چه زمانی باشد؟ چرا بوقوع نمی‌پیوندد، چرا به تأخیر می‌افتد؟! هدف از این سوال این نیست که زمان دقیق وقوع قیامت را معلوم کنند، بلکه با این پرسش رستاخیز را تکذیب می‌کنند، قصد شان این است که: پیامبران و دعوتگران زیادی آمده اند و از قیام قیامت گفته اند، ولی این پیشگوئی‌ها تحقق نیافته و رستاخیزی برپاننده، بما بگو: ساعت ثابت و مشخص قیام قیامت چه زمان است؟! چه زمانی لنگر می‌اندازد؟ در این آیه مشاهده می‌کنید که گرچه "الساعة" مشخص نشده، لفظ "الساعة" به تنهایی بمر "ساعتی" اطلاق می‌شود، ولی در اینجا که بحث از "الطامة الكبرى: هنگامه بزرگ" است و لفظ "الساعة" در خلال این بحث بکار رفته، از اینرو معنای مشخص را افاده می‌کند، مراد از آن ساعت وقوع "الطامة الكبرى" است.

۴۳ - ترا به ذکر آن چه کاری؟ وظیفه تو این نیست که ساعت را مشخص کنی و درباره زمان وقوع آن پیشگوئی نمائی. تو در موقعیتی قرار نداری که از لحظه ثابت وقوع رستاخیز ذکری بعمل آری. آیه ۱۸۷ سوره الاعراف این مطلب را بیشتر توضیح می‌دهد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ
تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَعْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا

عَلِمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ *

الاعراف ۱۸۷

از تو درباره همان ساعت می پرسند که چه زمانی بوقوع می پیوندد، بگو: علم آن فقط نزد پروردگار من است، جز او کسی آنرا در هنگام خودش آشکار نمی سازد، سنگین گشته در آسمانها و زمین، شما را فرانگیرد مگر ناگهانی، از تو چنان می پرسند که گویا از آن آگاهی، بگو: علم آن تنها نزد خداست، ولی اکثر مردم نمی دانند.

این آیه بطور مکرر علم قیامت را مختص به خداوند می شمارد و بر این تأکید دارد که فقط خدا در وقت معینش از آن پرده برمی دارد، شما را ناگهانی و بدون آگاهی قبلی فرا می گیرد، بنابر آنکه حادثه قیامت زمین و آسمان را احتوا می کند، پی بردن به لحظه ثابت وقوع آن برای انسان دشوار و گران می باشد، پرسش های شما در باره قیامت چنان است که گویا پیامبر (ع) از آن آگاه است! در حالیکه جز خدا احدی از آن اطلاعی ندارد.

۴۴- ترجمه تحت اللفظی آیه این است: پایانش بسوی پروردگار توست، این آیه به تنهایی و بدون ارتباط به آیه قبلی میتواند معانی متعددی داشته باشد، ولی ما مکلفیم معنایی از آن اخذ کنیم که در ارتباط با مجموع کلام و آیات قبل و بعد خود افاده می کند، چون آیه قبلی بر این تأکید دارد که تو ای پیامبر (ع) در موقعیتی قرار نداری که درباره زمان وقوع قیامت تذکری بعمل آری، پس مراد آیه بعدی که می فرماید منتهای آن بسوی خدا است، این است که این تذکر به خدا بر می گردد، حرف اول و آخر را در باره آن خدا می گوید، احدی جز خدا به آن پی نمی برد، حادثه قیامت حادثه مربوط به پدیده کوچک و محدود نیست که انسان بتواند به علم مربوط به آن احتوا کند، و به درك آن قادر شود، برعکس حادثه بزرگیست که همه کائنات و زمین و آسمان را فرا می گیرد، علم بر ابعاد گوناگون حادثه به این بزرگی، شامل پدیده های به این وسعت و فراخی، برای انسان، با این عقل کوچک و حواس محدود مقدور نیست، این علم فقط به خدا بر می گردد.

۴۵: این آیه وظیفه پیامبر (ع) را در رابطه با قیامت در این منحصر می سازد که

هشدار دهنده مردم باشد، مردم را از فرارسیدن ناگهانی آن انداز کند، هرچند هشدار و انداز پیامبر(ع) متوجه همه است، ولی بنابر اینکه مردمان بی باک و سرکش، که بنده هوی و هوس اند و بی پروا از عاقبت عملکردهای خود، در مرداب هوسرانی ها غوطه ور اند، و به اندازها و هشدارها اعتنایی ندارند، هشدار پیامبر(ع) به آنان سودی نمی بخشد، می فرماید: تو هشدار دهنده کسانی هستی که از فرارسیدن رستاخیز می ترسند، اینها از انداز تو سود می برند. پس تو در واقع هشدار دهنده همین های.

۴۶: یکی از اعتراضات منکران رستاخیز از تصور خاطی شان درباره زمان مایه می گیرد، می گویند: پس از آنکه بمیریم و زمان زیادی را در زیر زمین سپری کنیم، چگونگی زنده خواهیم شد و به حالت قبلی بر خواهیم گشت؟ چرا در این مدت طولانی که بر نسل های قبلی انسان سپری گردیده، احدی زنده نشد؟ اگر رستاخیز حقیقی داشت باید تاحال برپا می شد و آثار آن برملا !!

قرآن در جواب آنان می فرماید: روزیکه قیامت برپا شود و منکران رستاخیز از گورهای شان برخیزند و شاهد این هنگامه بزرگ باشند، معیارهای شان را در باره "زمان" اشتباه آمیز ببینند، همهء مدت طولانی را که زیر خاک بودند، نیمی از روز بخوانند، شامی یا چاشتگاهی. قید زمان، حواس شانرا به زنجیر کشیده و از درک بعثت مجدد عاجز ساخته، مدتی را که در مقیاس های بزرگ با هیچ برابر است، خیلی طولانی خوانده اند، و مانع بر سر راه زندگی مجدد شمرده اند، ایشانرا در حصار زندان زمان، بر دیده های کوتاه بین شان پرده های این قید، بال عقل شان بسته در این زنجیر بگذار، با فرارسیدن آن روز و فرو ریختن این پرده ها و شکستن این حصارها و زنجیرها پی خواهند برد که درنگ شان در زیر خاک نه چندان طولانی بود که ایشان می پنداشتند، و آنرا بمانه ای برای انکار از رستاخیز گرفته بودند.

عبس

معرفی سوره

نام این سوره "عبس" است، که از اولین آیه این سوره گرفته شده، عبس نام این سوره است نه عنوانی برای مضامین آن، شامل ۴۲ آیه و دو رکوع می‌باشد، از جمله سوره‌های مکی بوده، از مضامین سوره به وضوح معلوم میشود که در مراحل ابتدایی دعوت و در شرایطی نازل شده که رهبران قریش تا هنوز مرادده و گفت و شنود شانرا با پیامبر(ع) قطع نکرده و دشمنی و خصومت شانرا آغاز ننموده اند.

درباره شأن نزول این سوره همه مفسرین متفق اند و می‌گویند: روزی پیامبر(ع) با سرداران قریش چون ابو جهل، عتبه، ابی ابن خلف، امیه بن خلف و شیبیه جلسه ای داشتند و آنانرا به اسلام دعوت می‌کردند، ناگه کسی بنام عبدالله بن ام مکتوم، عمه زاده حضرت خدیجه(رض)، زوجه گرامی پیامبر(ع) وارد مجلس شد و گفت: یا رسول الله! ارشدین، ای پیام آور خدا! مرا رهنمائی کن. ورود نا بنگام او به مجلس و مداخله در صحبت، برای پیامبر(ع) خوش آیند نبود، می‌خواست کسی مزاحمش نشود، انتظارش این بود که اگر هر یکی از اشراف و صناید قریش، حاضر در این مجلس، ایمان بیاورد، تعداد زیادی قریش از مخالفت دست برداشته، به صفوف مسلمانان خواهند پیوست و دعوت او را خواهند پذیرفت، این احساس باعث شد تا پیامبر(ع) به رهبران و

صنادید قریش اعتنا ورزیده و نسبت به حضرت عبدالله بن ام مکتوم بی اعتنائی نماید. خدای حکیم که پروردگار همه است و نزد او سبحانه و تعالی حیثیت و جایگاه اجتماعی بندگانش اهمیتی ندارد، این حرکت را نپسندید و سوره مکملی در همین رابطه نازل فرمود. با نزول این سوره، پیامبر (ع) فرمود: پروردگارم مرا درباره عبدالله بن ام مکتوم عتاب کرد. بعد از این حادثه هرگاه که حضرت عبدالله نزد وی می آمد چادرش را برای او می گستراند و خیلی تکریم و احترام میکرد. و حتی چند باری در غیاب خود و در اثنائیکه به جبهه جنگ رفته اند او را بحیث سرپرست امور مرکز (مدینه منوره) گمارده اند. شاید این قضیه برای هر خواننده ای عجیب جلوه کند که چرا يك حرکت بسیط و عادی تا این پیمانانه جدی گرفته شده و سوره ای با این لهجه عتاب آمیز فرود آمده است؟ اگر به رهنمودهای قرآن در مورد جامعه شناسی و تفکیک دوست از دشمن و مؤید و معاند دعوت توجه کنیم جواب این سوال را به آسانی در می یابیم. قرآن مردم را در مجموع به دو دسته اساسی تقسیم می کند:

الف: مستکبرین:

آنانکه عظمت طلب اند، نسبت به دیگران احساس برتری می کنند، حاکم بر سرنوشت جامعه اند، نظام اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه امتیازاتی به آنان داده و رفاه و آسودگی آنانرا تأمین نموده، قیادت و زعامت جامعه را در اختیار دارند و ثروتها و سرمایه های جامعه در دست آنان است. این گروه که گاهی قرآن آنانرا به نام ملأ و گاهی به اسم مترفین یاد می کند، همواره در برابر دعوت هر پیامبری و قیام هر مصلحی ایستاده اند و با آن به مخالفت پرداخته اند. مستکبرین همواره حامیان و مدافعان جدی نظام حاکم بوده، از معتقدات موجود و مناسبات و روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه به دفاع می پردازند و هر تحویلی را تهدیدی به منافع خود می شمارند، از اینرو با هردگرگونی و انقلاب به عداوت می پردازند. قرآن در این رابطه می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ *

سبا: ۳۴

و به هیچ قریه ای بیم دهنده ای نفرستاده ایم مگر اینکه مترفین آن گفتند: به

رسالت و پیام تان کافریم.

جواب. ملاً قوم به شعيب(ع) نیز چنین بوده:

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعَبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ *

الاعراف: ۸۸

و ملاً مستکبر قومش گفتند: آی شعيب! یا ترا و هرکی با تو اند و ایمان آورده اند از سرزمین خود بیرون می کشیم یا به کیش ما برمی گردید، گفت: هر چند (از آن) متنفر باشیم؟

جامعه شناسی قرآن حکم می کند که دعوتگران و انقلابیون مؤمن نباید از این طبقه جامعه انتظار تائید و حمایت داشته و آنانرا در زمره مخاطبینی بگیرند که احتمال پیوستن شان به صف وجود دارد.

ب: مستضعفین:

آنانکه نظام حاکم و زمامداران آن در بی استضعاف و زبونی آنان بوده محروم و محکوم اند. مخاطب اصلی دعوت پیامبران همین ها اند، پیامبران بخاطر نجات آنان فرستاده شده اند و همواره همین ها اند که در کنار پیامبران ایستاده اند و برای پیروزی دعوت آنان رزمیده اند.

دعوتگر موفق باید مخاطبین خود را در روشنایی تعالیم مکتب خود درجه بندی کند، دوست را از دشمن تفکیک نماید، اعتناء و التفات بیشتر به مخاطب دوست داشته و از ضیاع وقت در جهت اقناع مخاطب لجوج که در آخرین تحلیل دشمن است و هرگز در زمره دوستان و مؤیدان دعوت قرار نمی گیرد خودداری ورزد. باید بداند که مستکبرین در برابر همراهی و تائید خود همواره امتیاز می خواهند، شرایط وضع می کنند، بر عدم مخالفت با نظام و عدم تأکید بر دگرگونی در وضعیت اصرار می ورزند، صحنه گذاشتن بر تفاوت ها میان انسانها را می خواهند و برابری و عدالت میان همهء مردم را نمی پذیرند. اهمیت دادن به آنان باعث می شود تا دعوتگران از مبادی فکری خود تنازل کنند،

شرایط آنرا بپذیرند و بدین ترتیب اصول و موازین اساسی دعوت شانرا خدشه دار کنند. با توجه به این نکات اساسی است که قضیه مذکور جدی گرفته شده است و سوره مکملی با هججه عتاب آمیز نازل گردیده.

اهمیت موضوع زمانی بیشتر نمایان می شود که برخورد مذکور با در نظر داشت قرابتی که عبدالله بن ام مکتوم با پیامبر (ع) داشته، به بررسی گرفته شود. عادتاً در معامله با اقارب نسبت به بیگانگان تکلف زیادی بکار نمی رود، مخصوصاً در اثنای استقبال از مهمانان اجنبی، اگر عدم التفات پیامبر (ع) با او و در چنین محفلی تا این پیمانانه جدی گرفته می شود، این جریان خود نشان می دهد که از نظر اسلام سلوک داعی در برخورد با دوست و دشمن و معامله با مخاطب هدایت طلب و خصم امتیاز طلب اهمیت خاصی دارد و اشتباه در این رابطه مورد بازپرس و مؤاخذه قرار می گیرد. دعوتگران مؤمن باید متوجه باشند که در معیارهای ایمان يك فرد جویای حق، هرچند نابینا و ضریر، بهتر از صد قیصر و وزیر است. نباید به اعتبارات کاذب اجتماعی و جاه و جلال سروران و سرداران جامعه که از نظام استبدادی مایه می گیرد ارج گذاشت، شما برای سرنگونی این نظام و همه ارزش های کاذب آن مأمور شده اید.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- چهره در هم کشید و رو بر تافت. ۲- چون آمدش نابینا. ۳- چه چیزی آگاهت ساخت، شاید او خودش را پاکیزه می ساخت. ۴- یا پند می گرفت و پند سودمندش می ساخت.</p>	<p>عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى *</p>
--	--

۱- چه کسی چهره در هم کشید و رو بر تافت؟ کی با آمدن نابینایی عبوس شد و از او روی گرداند؟ چرا پیامبر (ع) را مستقیماً مورد خطاب قرار نمی دهد و نمی فرماید: تو چهره خشمگین کردی و از آن نابینا رو برتافتی؟ چرا نخست با صیغه غایب از آن برخورد حکایت می کند و سپس هججه تغییر نموده و پیامبر (ع) مستقیماً مورد خطاب قرار می گیرد؟

عبس _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

مفسرین در این رابطه آراء مختلفی دارند که دقیقترین آن این است : زمانیکه عملکرد دوستی را نپسندیم و آنرا از شأن او ب عید بشماریم و بخواهیم به او وانمود کنیم که از تو این انتظار را نداشتیم و به او بگوئیم که در اثنای ارتکاب این عمل شاید این تو با آن شخصیت بالاتر از چنین عملی نبودی !! معمولاً با چنین صیغه ای او را مخاطب قرار داده، عدم رضایت مان را از عمل او ابراز می کنیم . پیامبر(ع) همین انتباه را از آیات مذکور گرفته و می فرماید: عتبی ری: پروردگارم مرا عتاب کرد.

در لفظ "عبس: رو ترش کرد" و لفظ تولى "رو برتافت" نیز نشانه های عتاب از دور نمایان است.

این آیات نشان می دهد که پیامبر(ع) چنان در کنف مراقبت و عصمت الهی قرار داشت که در هر خطوه و حرکتش توجیه و مراقبت می شد و اگر احیاناً عملی رخ می داد، هر چند عادی و بسیط و بحکم طبیعت انسانی، که با عظمت او نمی ساخت، بلادرنگ رهنمودهای الهی با الفاظ صریح به سراغش می رسید، درباره عملش قضاوت می شد و مسیرش مشخص می گردید.

۲- پیامبران(ع) دو ماموریت اساسی بعهدده دارند:

الف — تزکیه فرد و اجتماع از همه آلودگی ها، زدودن همه آلائش های خرافات و اوهام از عقل و اندیشه، و پلیدی ها از نفس، و زنگار از صفحه ضمیر، و پیراستن وجدان از هر آنچه سلامت فطرت آنرا از میان برده، صفحه روشن ضمیر شانرا گردآلود نموده و آنرا در مرداب فساد و گنه سقوط داده و نور فطرت شانرا بی فروغ ساخته است، سپس تربیه آنان و ارتقاء معنوی شان، در لفظ تزکیه هم مفهوم پاک کردن و بی آلائش ساختن مضمیر است و هم رشد و نمو و ارتقا.

ب — "تذکر" به مردم، تذکر هم یاددهانی را افاده می کند و هم پند دادن را، گویا پیامبران(ع) می آیند تا فراموش شده ها را به یاد انسان بیاورند، در همانگاه ضمیر انسان حقایق و بیناتی بودیعت گذاشته شده و رهنمودهائی در آن تعبیه شده که اگر فعال گردیده و بکارگرفته شوند انسانرا در شناخت حقیقت یاری می کند، پیامبران(ع) می آیند و این استعداد آدمی را بر می انگیزند، از غفلت بیدار نموده و رهنمودهای فطری

در نمانگاه ضمیر انسانرا فعال می کنند.

از اینرو دعوتگر بسوی خدا باید در اثنای دعوت به این نقطه التفات داشته باشد که چه کسی برای تزکیه شدن آمادگی دارد، چه کسی برای بیرون رفتن از گنداب گنه تلاش می ورزد و در چه کسی عطش ارتقای معنوی وجود دارد؟ گم شده او همین است و مخاطب اصلی او همینها اند، در هرکی نشانه های بیدار شدن از خواب غفلت را احساس کرد، هرکی خواهان زدودن گرد و غبار از صفحه ضمیر خود است و در پی برگشت به اصل خود و فطرت سالم انسانی اش، باید مورد اعتنا قرارگیرد. این آیات به پیامبر(ع) اذعان می کند که ظاهر عبدالله بن ام مکتوم نشان می دهد که او در جستجوی "تزکیه" و در پی "تذکر" است، او آمده است تا پند بگیرد، در او این استعداد وجود داشت که از پند مایه بگیرد و سودمندش کند، مأموریت تو ایجاب می کرد که با توجه به ایندو عنصر اساسی در دعوت، او را ترجیح می دادی و اعتنای بیشتری به آن مبذول می داشتی، او شایستگی اعتنا و التفات را داشت. آیات بعدی به صراحت نشان می دهد که وجه اصلی عتاب همین بوده است.

۵- اما آنکه استغنا ورزید.	أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى *
۶- پس تو به او روی آری (استقبالش کنی).	فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى *
۷- و بر تو الزامی نباشد اگر خود را پاکیزه نساخت.	وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى *
۸- و اما آنکه آمدت تلاش کنان.	وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى *
۹- و اوست ترسان.	وَهُوَ يَخْشَى *
۱۰- پس تویی از وی بی پروایی کنان.	فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى *

۵-۱۰: در این آیات سیمای دو گروه مخاطب دعوت ترسیم شده و موضع و سلوک دعوت گران در برابر آنان توضیح گردیده:

الف — يك گروه شامل افرادیست که احساس استغنا می کنند، این احساس استغنا را یا ثروت و مال یا جاه و جلال یا عدم عطش راه یابی و حق جویی در آنان باعث شده است. نه ثروتمندان جامعه ضرورت تغییر در ساختار جامعه و انقلاب و دگرگونی در مناسبات ظالمانه؛ آنرا احساس می کنند، نه زمامداران حاکم بر جامعه دردها و رنج های

افراد محکوم و محروم جامعه را لمس می‌کنند تا با دگرگونی در جامعه توافق نموده و با مبارزان اصلاح ساختار نظام و انقلابیون خواستار دگرگونی در جامعه و مدافعان عدالت و برابری کنار بیایند و دعوت آنانرا بپذیرند. دعوتگران حساس و آگاه نباید از این گروه انتظار یاری و همکاری را داشته باشند. همچنان کسیکه اهمیتی به این نمی‌دهد که حق را از باطل شناسائی کند، اعتنایی به تزکیه خود از آرایش های فکری و آلودگی های اخلاقی ندارد، بر وضع موجود خود راضیست، تعفن محیط گنده خود را حس نمی‌کند، به زشتی های شخصیت خود پی نمی‌برد، بر داشته های خود مغرور است، نسبت به آن تعصب می‌ورزد و ضرورت اصلاح سلوک خود را درک نمی‌کند، و انابتی در اوسراغ نمی‌شود. دعوتگران نباید از چنین افرادی که استعداد رشد و هدایت در آنان سرکوب شده، انتظار و توقع همراهی در مبارزه و پذیرش دعوت را داشته، وقت گرانیهای خود را در کار بیهوده اقناع آنان بگذرانند. متوجه باشند که در رابطه با هدایت و ارشاد این عناصر هدایت ناپذیر هیچ نوع مسئولیتی ندارند و درباره آنان پرسیده نمی‌شوند.

ب — گروه دومی کسانی را احتوا می‌کند که در جستجوی حق اند، عطش شناسائی حق از باطل آنان را به تکاپو واداشته، از وضع خسته اند، ضرورت دگرگونی در وضعیت خود و جامعه را به شدت احساس می‌کنند، از فضای گنده و متعفن جامعه و خفقان فساد و گنه در آن متنفراند، دردها و رنج های محرومان را درک می‌کنند، و در پی علاج اند، برای نجات از این محیط گنده و آلوده در جستجوی راه و رهبر اند، از عواقب وخیم دوام وضع حاکم بر جامعه بیم دارند، از افکار و کردار خود راضی نیستند و بیراهی و گمراهی خود و دیگران آنانرا مضطرب و پریشان ساخته، چنین مردمی با چنین مواصفاتی مخاطبین اصلی دعوتگران اند، پیام آنان برای چنین مردمی قابل فهم است، همراهان اصلی او در مبارزه همین ها اند، به اینها باید توجه کرد و اعتنا داشت. قرآن این مشعل فروزان هدایت، رهنمای دعوتگران دلسوز و حکیم، بی‌اعتنایی به این گروه و اهتمام به آن گروه دیگر را اشتباه جدی خوانده، شایسته عتاب می‌شمارد، نباید با توجه به موقعیت اجتماعی افراد در يك جامعه جهل زده، با آنان برخورد کرد و کسی را که نظام فاسد و غیرعادلانه حاکم بر این جامعه، دارای موقعیت بهتر و حیثیت و اعتبار بیشتر ساخته، نفوذ و رسوخ و وجاهت به او بخشیده، او را

نیرومند و قوی بار آورده و مال و ثروت در اختیارش قرار داده، مورد اعتنا و توجه قرار دهیم و به اهمیت بگیریم و در مقابل کسی را که از حیثیت خاص اجتماعی برخوردار نیست، از نظرها افتیده و این نظام او را ذلیل و زبون ساخته و به بیچارگی و ناتوانی کشانده، بی اهمیت بگیریم و اعتنا و التفاتی به او نداشته باشیم، دعوتگر مؤمن نباید چنین باشد و با چنین برخوردی او مرتکب اشتباه بزرگ و جبران ناپذیری می شود، به خود و به دعوت خود صدمه می زند، این عمل را نباید حرکت بسیط و سطحی شمرد و اشتباه ساده و عادی تلقی کرد، مگر نمی بینیم که سوره مکملی با لهجه عتاب آمیزی در این رابطه نازل می شود؟!

قرآن در جریان بررسی هُضت های الهی پیامبران بر این نقطه ترکیز دارد که همواره و در هر مقطع زمان، یاران و پیروان پیامبران از زمره مستضعفین و مردم محروم جامعه بوده، ضعفای قوم در کنار آنان قرار گرفته اند، جوانان به آنان ایمان آورده اند، مستکبرین، مترفین، ملاء، اشراف و صناید و بزرگان قوم به مخالفت آنان برخاسته اند، ترکیز جدی بر این نقطه نشان می دهد که این یکی از مواصفات خاص و مهم راه و روش پیامبران و مکتب و پیام و دعوت آنان است. پیروان خط پیامبران و دعوتگران حکیم باید در تفکیک دوست از دشمن و آشنا از بیگانه با آگاهی و بصیرت برخورد کنند، برخورد ناآگاهانه و بدون توجه به اینکه از چه کسی طمع توافق و همراهی داشته باشیم و از چه کسی انتظار دشمنی و مخالفت، کی را دوست بگیریم و کی را دشمن، اکثراً باعث می شود که دعوتگر در انتخاب مخاطب اشتباه کند، کسی را که در واقع "دشمن" است بر کسی که دیر یا زود به کنار او می آید و در زمره "دوستان" او قرار می گیرد، ترجیح می دهد.

۱۱ - نه چنین است، این است یاد دهانی ای.	كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ *
۱۲ - پس هر کی خواهد بیادش آرد و پند گیرد.	فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ *
۱۳ - در صحیفه های گرامی ای.	فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ *
۱۴ - بلند مرتبه ای پاکیزه ای.	مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ *
۱۵ - بدست سفیران.	بِأَيْدِي سَفَرَةٍ *
۱۶ - بزرگوار و نیکوکاری.	كِرَامٍ بَرَرَةٍ *

در این آیات به چند صفت مهم پیام و رسالت پیامبر(ع) و حاملان آن اشاره شده که نشان می‌دهد این دعوت را مخاطبان دارای مواصفات خاصی می‌پذیرند و این رسالت را حاملان دارای ویژگی‌های مخصوص بدوش می‌کشند، کسانی که در آنان این ویژگی‌ها و مواصفات سراغ نشود شایستگی حمل این رسالت و پذیرش این دعوت را ندارند، بدین شرح:

۱- این دعوت در اصل "تذکره" و یاددهانی است، آمده است تا "فراموش شده"ها را به یاد انسان بیاورد، آنانکه "فطرت" شانرا خدشه دار و "صفحه ضمیر" شانرا زنگ آلود ساخته اند و در نتیجه خدا را فراموش کرده اند، حقایق را وارونه گرفته اند، تقاضاهای فطرت سالم شانرا از یاد برده اند و از مسیر طبیعی بیراهه رفته اند، با این تذکر و یاددهانی خود را در یابند، خدائی که انسانرا آفریده، هدایت‌ها و رهنمودهائی را در درون ذات او بودیعت گذاشته، ملکه‌ها و استعدادهائی را به او ارزانی کرده که اگر آنها را بکار بگیرد، از راکد ماندن و سرکوب شدنش مانع شود و نگذارد "عوامل بیرون ذاتی" آنها را زیر شعاع خود گرفته و خفه کنند، برای رهنمایی و هدایت انسان کفایت می‌کند، ولی انسان، حافظه ملو از این رهنمودها و ملکه‌هایش را راکد می‌گذارد و از بکارگیری آن غافل می‌ماند، پیامبران می‌آیند تا این حافظه راکد را فعال کنند و فراموش شده‌ها را به یاد انسان بیاورند، با مثالی این قضیه را توضیح می‌دهیم: سنگپشت آبی از بحر بیرون می‌آید، در کناره بحر در جایگاه مناسبی تخم گذاری می‌کند، تخم‌هایش را زیر ریگ و در محیط مناسبی و با فراهم کردن شرایط خاصی پنهان می‌کند و بسوی بحر برمی‌گردد، پس از مدتی، جوجه‌هایش بزرگ شده، تخم‌ها را می‌شکنند و از آن بیرون می‌آیند، ریگ‌ها را کنار می‌زنند و با سرعت و عجله بسوی بحر و از همان مسیری که مادرشان رفته است، به حرکت می‌افتند و خود را به بحر می‌رسانند، بگوئید: چه کسی به جوجه‌های این سنگ پشت بگری که در اثنای برآمدن از تخم، مادر شانرا ندیده اند، و کسی را نیافته اند که به آنان بگوید: محیط شما بحر است، و راه رسیدن به بحر در این استقامت، گفته است که محیط مناسب زندگی آنان بحر است، و راه رسیدن به بحر در این سو؟! این رهنمودها را چه کسی در دل و دماغ آنان جا گذاشته؟ استعدادهائی که در درون ذات انسان جا گذاشته شده از همین گونه اند، ولی انسان با

توجه به اینکه ظرفیت‌ها و استعدادهایش بیشتر است و ابعاد پیچیده‌تر از سایر حیوانات را داراست، هماهنگی میان این همه استعدادهای گوناگون، وسیع و وافر با انحراف یکی از آنها و اثرپذیری از محیط و ما حولش به زودی متأثر می‌شود و از میان می‌رود و به انحراف و گمراه شدن انسان می‌انجامد، او به تذکر و یاددهانی ضرورت دارد، تا حافظه خفته‌اش را بیدار کند و گردها را از صفحه ضمیرش بزدايد، و فراموش شده‌ها را بیادش بیاورد.

۲- این تذکر در مورد کسی سودمند واقع می‌شود و باعث بیداری‌اش می‌گردد که خود در پی بیدار شدن و زدودن گردهای نسیان و فراموشی از حافظه وجدانش و بازگشت به اصل خود باشد. چون انسان آزاد و با اراده آفریده شده است، در انتخاب یکی از دو بدیل، آزاد است، همینکه بر سر دو راهی قرار گرفت میتواند یکی از دو راه را انتخاب نماید، این مربوط به اوست که در برابر این "تذکر" چه عکس‌العملی از خود بروز می‌دهد، می‌جنبد، بیدار می‌شود، فراموش شده‌ها را به یاد آورده و پند می‌گیرد؟ یا از کنار آن بی‌اعتنا و بی‌تفاوت می‌گذرد، بوضع موجود خود اکتفا می‌کند و از عودت به اصل خود باز می‌ایستد.

۳- این یاددهانی درج صحیفه هائیسست گرامی، بلند مرتبه و پاکیزه و در دست نویسندگان و سفرای بزرگوار و نیکوکاری. تذکر صفات صحیفه‌های حامل این کتاب و سفرای حامل این پیام نشان می‌دهد که انتظار پذیرش این دعوت و حمل این پیام را از کسانی باید داشت که همین ویژگی‌ها و شایستگی‌ها در آنان سراغ شوند، زعما و رهبران قریش که در آن دعوت به اهمیت گرفته شده‌اند و مورد اعتنا و التفات قرار گرفته‌اند از این ویژگی‌ها محروم‌اند، در معیارهای الهی ذلیل‌اند نه مکرم و عزیز، آلوده‌اند نه پاکیزه، دون منش و پست‌اند نه بزرگوار، بدکرداراند نه نیکوکار و با وفا، از اینها نباید انتظار همراهی با این صف و قبول این دعوت را داشته، باید به سراغ کسانی بروی که این شایستگی‌ها و ویژگی‌ها را در آنان احساس کنی.

۱۷- مرگ بر چنین انسانی، چه چیزی کافرش کرد.	قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ *
۱۸- از چه چیزی بیافریدش.	مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ *
۱۹- از نطفه ای خلقتش کرد، سپس اندازه اش کرد.	مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ *
۲۰- بعدآسان کرد برایش راه را.	ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ *
۲۱- بعد میراندش، سپس در قبرش کرد.	ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ *
۲۲- بعد هرگاه خواهد بر انگیزدش و منتشرش کند.	ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ *
۲۳- نه چنین است، بلکه انجام نداد هرچه فرمودش.	كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ *

۱۷-۲۳: باید بنگریم که در این آیات کدام انسانی مورد سرزنش قرار گرفته و در برابر نعمات الهی کافر و ناسپاس خوانده شده؟ با کمی دقت و با در نظر داشت سیاق و سباق آیات میتوانیم در یابیم که انسان مورد بحث همان انسانست که در آیات قبلی به آن اشاره شده، همانکه مورد الثفات پیامبر(ع) قرارگرفت، به امید اینکه توجه و الثفات به او باعث خواهد شد تا پاس این برخورد کریمانه را داشته در موضع خود تجدید نظر کند و به دعوت پیامبر متمایل شود. با اشاره به ناسپاسی او در برابر نعمات الهی، به پیامبر(ع) و وارثان دعوت او تفهیم می کند که نباید از انسانی که در برابر پروردگار منعم خود ناسپاسی می کند این انتظار را داشت که به پاس استقبال شما از آنان و به احترام و برخورد بزرگوارانه تان با آنان از مخالفت خود دست بکشند و دعوت شما را بپذیرند.

مگر نمی بینید که او در برابر پروردگار خود چه ناسپاس است، پروردگاریکه او را از نطفه ای آفریده، صحتمند و سالم، شیوه زیستن را به او آموخت، زمینه زیستنش را در زمین فراهم کرد، رزق و روزی اش را تأمین نمود، اگر او در برابر همه این نعمت ها ناسپاس است و از خدا، پروردگارش انکار می کند و فرمانش را بجا نمی آرد، چگونه ممکن است الثفات تو در مجلسی را ارج گذاشته، پاس آنرا داشته بتو ایمان بیاورد و دعوت ترا بپذیرد؟ خداوند کریم این نعمات را به رخ او می کشد:

۱- آفرینش او.

۲- تقدیر و اندازه ای که در ساختار او بکار رفته است.

خداوند او را آفریده، درست و متعادل و متوازن آفریده، سرنوشتش را او مقدر

فرموده، عمر، استعدادها و نیروهایی که در او بودیعت گذاشته شده، چگونگی سیما و صورتش، رزق و روزی‌اش، نقش او در اجتماع و جایگاه او میان مردم، همه را پروردگارش مقدر فرموده، نیرومندی‌های جسمی و توانمندی‌های فکری و عقلی او را تعیین کرده و با ویژگی‌ها و استعدادهای خاصی او را آفریده است.

۳- راه آمدن بدنیا را برایش آسان ساخت و زمینه‌های شایسته زندگی در روی زمین را برای او فراهم کرد، زمین و شرایط حاکم بر آنرا به نحوی ساخت که با تقاضاهای فطرت او و ساختار وجود او سازگار باشد و او را به نحوی آفرید که زیستن در این محیط برایش میسر باشد.

۴- سنت مردن را وی (ج) وضع کرده و طریقه دفن مرده‌ها را او به انسان آموخت. بگوئید: فیصله مرگ انسان را چه کسی صادر می‌کند؟ انسان نمی‌خواهد پیر شود و به مرگ محکوم شود، استعدادها و توانمندی‌های ایام جوانی و قوتش را از دست بدهد، ضعیف و ناتوان شود و مرگ به سراغش بیاید، چرا چار و ناچار داعی مرگ را لیک می‌گوید؟ چرا چاره‌نجات از مرگ را سراغ ندارد؟ نمیتواند از آن فرار کند و از جنگالش نجات یابد. آیا همین مرگ او دلیل روشنی برای این حقیقت نیست که ذاتی وجود دارد که فیصله مرگش را صادر می‌کند و او مقهور و محکوم اراده اوست! پدیده مرگ از چند جهت قابل توجه است:

الف: انسان وقتی به پیری می‌رسد، قوایش به تحلیل می‌رود، ضعیف و ناتوان می‌شود، از پا می‌افتد، باردوش دیگران می‌شود، مرگ به سراغش می‌رسد، در چنین فرصتی در مرگ او هم مصلحت خودش مضمّن است و هم مصلحت دیگران، آفریدگار هستی سنت مرگ را آفریده است تا پدید ه‌های پیر، ناتوان، سالخورده، ضعیف، بیمار و باردوش دیگران، جای‌شانرا به پدیده‌های جوان، خرم، نشیط، پر تحرک و توانمند بگذارند، اگر این سنت حکیمانه الهی نمی‌بود انسان و جامعه او با چه سرنوشت بدی مواجه می‌شد و چه دشواری‌هایی را برای او باعث می‌گردید؟.

ب — مرگ انسان نشان می‌دهد که او مقهور و محکوم اراده قاهر ذاتیست که سنن تغییر ناپذیر او بر همه‌هستی فرمانروایی دارد، انسان نمی‌خواهد بیمار و ضعیف و ناتوان

شود، نیروها و استعدادهایش به تحلیل رود و در پایان به مرگ محکوم شود، همهء وسائل و امکاناتی که در اختیار دارد و همهء تدابیری که برایش مقدور است بکار می برد تا از مرگ جلوگیری کند و بر عمر خود بیفزاید، ولی نمیتواند اجلس را به تعویق بیندازد و چند لحظه ای بر عمرش بیفزاید، چار و ناچار به مرگ تسلیم می شود، سلاطین و ثروتمندان و آنانکه امکانات وسیع و تسهیلات وافری در اختیار دارند، در قصرهای مشیده و مصنون و محکم و تحت نظر اطبای حاذق و ورزیده بسر میبرند، شفاخانه های مجهز به وسائل پیشرفته، ادویه دقیق و آزموده در خدمت شان، ولی در برابر مرگ بیچاره اند، چرا چاره فرار از مرگ را ندارند؟ چه چیزی و اراده چه کسی مانع فرار او از مرگ می شود؟ سنت تغییر ناپذیر مرگ را چه کسی وضع کرده و فیصله مرگ را چه کسی صادر می کند؟ قرآن به همین پدیده مرگ اشاره نموده و می فرماید:

زمانیکه روح تان به حلقوم می رسد " و شما ناظر صحنه مرگ خود و دیگران می باشید" و خدا نیز در جوار اجل رسیده و قریب تر از شما به او، "طمع او از همه شما بریده و به خدا امید بسته" اگر شما مقهور و محکوم اراده خدا نیستید، روح تانرا برگردانید (و از مرگ تان جلوگیری کنید) اگر صادقید!!

اگر ادعا می کنی که خدایی وجود ندارد و این هستی فرمانروای جبار و قهاری ندارد و تو محکوم سنن قاهره او نیستی اگر در ادعایت راستگو و صادقی از مرگت جلوگیری کن!!

بمن بگو: چه کسی ترا آفریده، و در آفرینش تو و در تعیین سرنوشت و استعدادها و توانمندی های که در تو بودیعت گذاشته شده، اراده چه کسی جز خدا را سراغ داری؟ نه تو در آن تأثیری داری و نه پدر و مادرت؟ در شکل و صورت و عمر و رزق و روزیات چه کسی را جز خدا سراغ داری که در آن نقشی داشته باشد؟ دانه و میوه را کی می رویانند؟ و در پستان مادرت چه کسی قبل از پیدایش تو شیر آماده می کند؟ به اراده چه کسی به دنیا می آیی، به تدریج نمو می کنی، به کمال خود می رسی، زوال آغاز می شود، به پیری و کهولت می رسی و به مرگ محکوم می شوی؟

ج — این ملکه و شعور را نیز آفریدگار انسان در او بودیعت گذاشته که نمی خواهد

جسد مرده برادرش را افتیده بر زمین، متعفن و گندیده ببیند و طعمه حیوانات درنده!! چرا انسان می‌خواهد جسد برادرش را دفن کند، این احساس را چه کسی در او گذاشته است؟ زمانیکه میان دو پسر حضرت آدم(ع) قتل واقع شد، یکی دیگری را به قتل رساند، چه چیزی قاتل را رهنمائی کرد تا جسد برادر مقتولش را دفن کند؟ قرآن حکایت می‌کند که او غرابی را دید که زمین را با منقارش می‌شگافت تا جسد ممنوع خود را در آن دفن کند؟ این صحنه به او می‌آموزد تا عاطفه اش را نسبت به برادر مقتول خود چگونه با دفن جسد او اشباع کند، يك تذکر و یاددهان! توسط پرنده ای در این طبیعت!

۵- مرگ انسان پایان زندگی او نیست بلکه انتقال از مرحله ای به مرحله دیگریست، خدائیکه انسان را آفریده است و فیصله مرگ او را صادر می‌کند دوباره او را زنده می‌کند، این یکی دیگری از عنایات الهی است که مرگ او را نابودی جاودانه او قرار نداده، بلکه دوباره او را زنده می‌کند، اگر انسان می‌مرد و دوباره زنده نمی‌شد و امیدی به حیات دوباره نمی‌داشت، نه تنها برایش دردآور بود و این هستی را برایش بیهدف و بیهوده جلوه می‌داد، بلکه دور از عدالت بود، در زندگی خود می‌بینیم که عده ای ستم می‌کنند، به حقوق دیگران می‌تازند، فساد برپا می‌کنند، خون بی‌گناهان را به ناحق می‌ریزند، می‌میرند، بدون آنکه جزای جنایات و جفاهای شانرا بچشند، دیگران را می‌بینیم که ستم‌دیده اند، بر حقوق مسلم شان تاخت و تاز صورت گرفته، مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته اند، می‌روند بدون آنکه به دادشان رسیدگی شود، هدفمندی‌ها، نظم، هماهنگی، تعادل و توازن در این هستی نشانه آن است که پروردگار آن عادل حکیم است، باید روزی را برای رسیدگی به داد مظلوم و مجازات ظالم مقرر فرموده باشد، خدای حکیم و حامی مظلوم، با حیات مجدد انسان، تعیین روز بازپرس و محاکمه عادلانه انسان، نه تنها از هرزگی و بیهودگی عالم مانع شده بلکه نسبت به انسان عنایت داشته و رحمت و نعمت خود را شامل حال او ساخته.

و - بنگرید که این انسان ناسپاس در برابر همه این نعمت های الهی شامل ذات او، در رابطه با پیدایشش، تعیین سرنوشتش و وضع استعدادها و توانمندی‌ها در او، فراهم سازی شرایط لازم زندگی برای او در روی زمین، فیصله مرگ او و زندگی

عبس _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

مجددش، در برابر پروردگار خود چه روشی اختیار نموده، با چه ناسپاسی برخورد می‌کند، در برابر دستورش بغاوت نموده، به عصیان و سرکشی می‌پردازد، خدا را فراموش می‌کند و به نعمت هایش بی‌اعتنایی می‌ورزد. از کسیکه در برابر پروردگار خود چنین است، چگونه انتظار آنرا داری که به برخورد شرافتمندانه و بزرگواری تو وقعی گذاشته، به آن ارج بگذارد و مرهون احسان تو قرار گیرد و از مخالفتت دست بردارد و دعوتت را بپذیرد!!

۲۴- پس انسان باید به طعامش بنگرد.	فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ *
۲۵- که چگونه این آب را پیهم فروریختیم.	أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا *
۲۶- سپس زمین را شکافتیم عجیب شکافتنی.	ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا *
۲۷- و بدینوسیله رویانیدیم در آن دانه ای.	فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا *
۲۸- و انگوری و سبزیجاتی.	وَعِنَبًا وَقَضْبًا *
۲۹- زیتونی و درخت خرمايي.	وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا *
۳۰- و باغ های انبوهی.	وَحَدَاتٍ غُلْبًا *
۳۱- و میوه و گیاهی.	وَفَاكِهَةً وَأَبًّا *
۳۲- متاعی برای شما و مواشی تان.	مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ *

۲۴-۳۲: در این آیات، انسان ناسپاس مذکور را به تفکر درباره رزق و روزی‌اش فراخوانده و در این رابطه به چند مطلب بنیادی اشاره فرموده:

الف — بنگرد که پروردگارش چگونه آب را از آسمان فرو می‌ریزد، که با آن زمین بیجان و راکد بخود می‌جنبد، مایه های حیات در دل زمین به حرکت می‌افتند، به نحو می‌آغازند، قشر سخت زمین را می‌شکافند، بیرون می‌آیند، سرسبز و خرم می‌شوند، بر ساق خود می‌ایستند، برگ و گل می‌کشند و دانه و میوه بار می‌آرند، بگوئید که این هماهنگی و تنسيق میان آسمان و زمین، این فرش و سقف خانه انسان را چه کسی فراهم آورده؟ چه کسی به آسمان گفته آب باراند و به زمین گفته با استفاده از این آب به مایه های حیات در سینه خود کمک کند تا بجنبند و به نحو پردازند و برای انسان دانه و میوه فراهم آرند؟ خوب می‌داند که در اینکار هیچ کسی جز خدا تأثیری و نقشی ندارد و

احدی شریک کار خدا نیست.

ب — تو و مواشی در خدمت تو برای بقایت به طعام ضرورت دارید، در ساختار وجود انسان و حیوان مواد این خاک زمین بکار رفته، برای بقا و نما به همین مواد نیازمندی، ولی نمی توانی مستقیماً از آن استفاده کنی، همین مواد ضروری وجود تو، با این هماهنگی میان زمین و آسمان و در نتیجه بارانی از بالا و حرکت و جنبشی در پائین به دانه و میوه در می آید، نه تنها قابل هضم برای تو بلکه زیبا، جالب، خوشبو، خوش ذائقه، لذیذ، دوست داشتنی، پاک و نظیف! در این میوه ها، آهن، کاربن، کلسیم، مس و منرالهای گوناگون، ویتامین ها و مایه های حیاتی به تناسبی که وجود تو به آن ضرورت دارد و به نحوی که وجود توبه آسانی بتواند آنرا هضم و جذب کند، تعبیه شده است، هر دانه و میوه را در چندین غلاف پوشانده، تا پاک و نظیف و از گزند مکروب ها و عوامل مضر برای حیات تو در امان باشد، وقتی از کنار درخت های میوه دار می گذری، از رنگ برگ ها و گلپهایش احساس شادمانی می کنی، بوی خوش به مشامت می زند، رنگ و بوی، ساختار و شکلش ترا بسوی خود می کشد، طعمش برایت لذت بخش، بگوئید: چه کسی بن و بته را وامیدارد تا از دل زمین، مواد سفت و صلب مورد ضرورت انسان را از طریق ریشه های نازک خود جذب کند و به شکل میوه خوش رنگ، خوشبو، خوش ذائقه و قابل هضم برای تو در آورد؟ چه ظالم و ناسپاس است کسیکه از همه این نعمت ها استفاده می کند بدون آنکه پاس آفریدگار منعش را داشته و مرهون احسانش باشد، آیا از چنین انسان کافر و ناسپاس این انتظار درست است که اعتنا و التفات معمولی تو در جلسه و ملاقاتی او را به نحوی تحت تأثیر قرار خواهد داد و مرهون احسانت خواهد ساخت که دعوتت را بپذیرد و در سفر بسوی خدا ترا یاری و همراهی کند؟!

۳۳- پس چون بیاید همان تند صدایی.	فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ *
۳۴- روزیکه آدمی فرار کند از برادرش .	يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ *
۳۵- و مادرش و پدرش.	وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ *
۳۶- و همسرش و فرزندانش.	وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ *
۳۷- برای هر یکی از ایشان حالتی در آن روز باشد	لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ *

۳۸- بسا روها در آن روز سفید و روشن. ۳۹- خندان و بشاش. ۴۰- و بسا روها در آن روز که بر آن گرد و غباری، ۴۱- سیاهی ای پوشانده باشدش. ۴۲- اینها اند همان کافران بدکار.	يُغْنِيهِ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ * صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ * وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ * تَرَاهُمْهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ *
--	--

با يك نظر سريع چند نکته ظريف در اين آيات جلب توجه می کند:

الف: چرا در اینجا روز قیامت را بنام صاخه (فریاد تند کر کننده) یاد کرده و چه مناسبتی میان این نامگذاری و مضمون اساسی سوره وجود دارد؟

در آغاز سوره به ورود نا بهنگام عبدالله بن ام مکتوم به جلسه پیامبر (ع) با سرداران قریش و مداخله در جریان صحبت و صدائی که باعث اختلال مجلس و موجب نارضایتی پیامبر (ع) بوده اشاره شده است، در پایان سوره، توجه مخاطب به روز قیامت جلب شده که با نخستین دمیدن در صور و با صدای تند و هیبتناکی آغاز می شود و از هیبت این روز و صدای مخوف دمیدن در صور هر کسی را چنان ترس و بیم فرا می گیرد و در خوف و وحشت فرو می برد که نزدیکترین دوستانش را فراموش می کند، مصروف خود می شود و در جستجوی راه فرار از این صحنه بیمناک و مهیب، همه پیوندها می گسلد، هیچکسی به فکر کسی دیگری نمی باشد. با کمی دقت بخوبی میتوان دریافت که میان این مقدمه و تمه پیوند و مناسبت خاصی وجود دارد و با آن این مطلب را به هر مخاطب بازگو می کند که فریاد عبدالله بن ام مکتوم و در آن جلسه نباید بدلیل اختلال صحبت با سرداران قریش موجب نارضایتی پیامبر می شد، نارضایتی این سرداران مغرور را نباید به اهمیت می گرفت، به جاه و جلال کاذب و فریبنده این چهره های به ظاهر آراسته و دارای جاهت و نفوذ نباید ارج گذاشت، بر عکس باید از محاسبه الهی بیمناک بود، از روزیکه با صدای تند هیبتناکی آغاز می شود، همه پیوندها می گسلد، بساط رسوخ و نفوذ عناصر با جاهت برچیده می شود، دوست از دوست، مطیع از مطاع و رهبر از پیرو فرار می کند، ماهیت واقعی چهره ها برملا می شود، چهره هائی را که

امروز گرد آلود، خسته و غیر قابل اعتنا می‌یابی و در معیارهای حاکم بر این جامعه، ذلیل و زبون شمرده می‌شوند، ولی در معیارهای الهی دارای مقام و منزلت شایسته بوده، معزز و مکرم اند، در آن روز بشاش و خرم و شادمان خواهند بود، آثار خشنودی و خرسندی را در سیمای آنان نمایان خواهی یافت، ولی آنانکه در معیارهای الهی، بدلیل کفر و بدکاری شان پست و زبون اند، ولی معیارهای وارونه این جامعه جهل زده به آنان و جاهت و اعتبار بخشیده است، در آنروز همه را با روهای سیاه، سرهای افکنده، شرمسار و زبون خواهی یافت، ماهیت واقعی آنان و سیاهی درون ناپاک شان در آن روز برملا خواهد شد و روهای به ظاهر سفید آنانرا خواهد پوشاند، و تیره و تار خواهد ساخت.

ب — در آنروز همه پیوندها می‌گسلد، یکی از دیگری فرار می‌کند، یا به این دلیل فرار می‌کند که در دنیا رهبر بوده و دیگران از او پیروی و اطاعت می‌کردند، باعث گمراهی آنان شده بود، می‌ترسد که پیروانش بیایند او را از گریبانش بگیرند و بگویند: تو ما را به این سرنوشت کشاندی، تو باعث گمراهی ما شدی، تو موجبات سقوط ما را در پرتگاه کفر و عصیان فراهم کردی و ما را به این عاقبت کشاندی. و یا به این دلیل که مبادا آنانکه در دنیا امید شفاعت او را داشتند و گمان می‌بردند که توسل به او مایه نجات شان خواهد شد، بیایند و دامن او را بگیرند و انتظار سفارش و شفاعت او را داشته باشند، در حالیکه او خود در ترس و بیم است و در اندیشه عاقبت نامعلوم خود، و یا به این دلیل که هیبت آن روز به پیمانۀ ایست که احدی مجال اعتنا و التفات به دیگری را نمی‌یابد، هر کسی مصروف خود و در جستجوی راه‌های نجات، در آنروز نزدیکترین و محکمترین پیوندها، پیوندهای میان برادر و برادر، زن و شوهر، پدر و پسر می‌گسلد، چه رسد به پیوندهای اجتماعی و رشته‌هایی که امروز یکی را با دیگری پیوند زده، به عده‌ای و جاهت بخشیده، صاحب نفوذ و رسوخ ساخته، حرف‌های شانرا قابل اعتنا قرار داده، همه این رشته‌ها در آن روز قطع می‌شوند.

ج — شما امروز در جامعه تان، عده‌ای را با روهای خیره و گرد آلود می‌یابید، آثار فقر و گرسنگی و محرومیت و بیچارگی را در سیما و لباس شان مشاهده می‌کنید، موهای ژولیده و لباس ژنده آنان و چهره خسته و گرد آلود شان مبادا موجب آن شود

که با بی‌اعتنایی با آنان برخورد نموده، بی‌اهمیت و بی‌ارزش بشمارید، ممکن است صاحبان این روهای خسته‌گردآلود، در معیارهای الهی ارجمند و گرامی بوده، در ورای این ظاهر حقارت آمیز، ضمیر بیدار و حساس و وجدان عالی و بلند مرتبه ای داشته باشند که حقیقتش در روز قیامت هویدا و در سیمای درخشان و بشاش آنان متجلی خواهد شد، مبدا نسبت به این مردم بی‌اعتنایی نموده، به کسانی توجه و التفات کنی که ظاهرشان آراسته و جالب، لباس شان زیبا و نفیس و آثار تنعم در سیما و چهره‌شان نمایان است، مبدا این ظواهر را ملاک و معیار قرار داده و با توجه به آن با مردم برخورد کنی، ظاهر مردم ترا نفریبید، با توجه به موقعیت اجتماعی افراد با آنان معامله مکن، کسانی را که کافراند و در برابر نعمات الهی ناسپاسی می‌کنند، ظاهر آراسته، جالب و جذاب دارند، در معیارهای الهی ذلیل و زبون اند و در روز قیامت در برابر خدا رو سیاه و شرمنده و شرمسار می‌ایستند، متوجه باش که در مکتب پیامبران، کفر و ایمان معیار است نه جایگاه، حیثیت و اعتبار اجتماعی و وزن و ثقل میان مردم.

اگر می‌خواهی در خط پیامبران حرکت کنی و دعوتگر راستین و موفق باشی، نباید با توجه به جایگاه اجتماعی مخاطب و نفوذ و رسوخش در اجتماع به او اعتنا کنی و او را به اهمیت بگیری، مبدا کسی را که جو سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه بیچاره و ناتوان ساخته، به ذلت و زبونی کشانده و فقر و مسکنت را بر او تحمیل کرده، از جایگاه خاص اجتماعی برخوردار نیست و از نظرها افتیده، ولی در جستجوی حق و حقیقت است و تشنه هدایت و ارشاد، بی‌اهمیت بگیری، باید کفر و ایمان و فجور و تقوی نزدت معیار و ملاک باشد، باید به کسی اعتنا داشته باشی که عطش ایمان به حقیقت در او سراغ داری، ترس و بیم از گمراهی و اندیشه از انجام بدکفر و فجور و تپ و تلاش رهیابی و ارشاد در او می‌یابی، کسانی که "فاجر" و "کافر" اند و از "حق" احساس بی‌نیازی و از دعوت ابراز استغنا می‌کنند، بمر پیمان‌ه ای که از جایگاه مهم اجتماعی برخوردار باشند، به آنان اهمیتی مده و ارزشی به آنان قایل مشو، آنان در معیارهای الهی حقیراند، ذلت و پستی شان در روز قیامت بر ملا خواهد شد.

مشاهده می‌کنید که همه‌این سوره درباره‌ همان قضیه مشخصی که در دعوت اهمیت خاصی دارد، به بحث پرداخته و روش دعوتگران مؤمن را در برخورد با اصناف

جلوه‌هایی از اسرار قرآن _____ عبس

مختلف مخاطبین شان توضیح نموده و موضع آنان را در برابر هر یکی بخوبی ترسیم کرده است.

التکویر

معرفی سوره

نام این سوره "التکویر: بر خود پیچیدن" است که از آیه نخستین این سوره گرفته شده، شامل ۲۹ آیه است، در مکه مکرمه نازل شده، با جملات قاطع، کوتاه، جالب، دارای قافیه و هماهنگی با مضامین سوره، نخست درباره حالت ابتدایی قیامت و تاریخ شدن همه منظومه های شمسی و درهم ریختن همه چیز و فروپاشی نظام موجود هستی بحث می کند سپس بر خاستن از قبرها و گروه گروه بسوی خدا شتافتن را ترسیم نموده، محاسبه الهی را به نمایش می گذارد و از شنیعترین گناه زمان جاهلیت، دختران را زنده بگور سپردن، یادآور شده، صحنه های جنت و جهنم را رقم میزند که با مشاهده آن انسان خود درک می کند که چه چیزی را در این دو اقامتگاه فانی برای خود فراهم کرده است. سپس با ارائه شواهدی از گستره این هستی به حقانیت پیام آورش استناد نموده، به مخاطبین دعوت اذعان می کند که اگر پیام این دعوتگر را با پیام دیگران مقایسه کنید و سپس در باره آن قضاوت نمائید، حتماً به حقانیت آن پی می برید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- آنگاه که آفتاب (در خود) پیچانده شود.	إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ *
۲- و آنگاه که ستارگان تیره شود.	وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ *
۳- و آنگاه که کوهها رانده شود.	وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ *
۴- و آنگاه که ماده شتران ده ماهه رها کرده شود.	وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ *
۵- و آنگاه که رمنندگان گرد آورده شود.	وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ *
۶- و آنگاه که بجزرها لبریز شود.	وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ *

در این آیات که صحنه های مهیب نخستین مرحله قیامت در آن تمثیل گردیده به چند پدیده بزرگ و هیبتناک اشاره شده است:

۱- آنگاه که آفتاب در خود پیچانده شود، چنانچه کسی دستارش را بر سر خود می پیچد، نور آفتاب که اکنون در همه جا ساطع است، تا دور دور را فرا گرفته و ملیونها میل دور تر می تابد، با فرارسیدن قیامت، نور گسترده آفتاب، منقبض گردیده بر خود می پیچد و از دیده ها پنهان می شود. دو مطلب را میتوان از این آیه فهمید:

الف - آفتاب ما که منظومه درخشان و تابانیست به تدریج به سردی می گراید، گرمایی و روشنایی اش را از دست میدهد و به ستاره تاریک و سردی تبدیل میشود. همچنانکه زمین ما پس از جدا شدن از آفتاب و سائر منظومه ها، نخست گرم و آتشین و روشن و درخشان بود، بتدریج به سردی گرائید و به جرم سرد و تاریکی تبدیل شد که اکنون نور و حرارتش را از آفتاب می گیرد، فقط در عمق سینه و در ژرفای دل خود حرارتش را حفظ کرده و همه چیز در درونش در حالت مذاب و غلیان، ولی سطح بیرونی اش سرد و تاریک، آفتاب نیز با مرور زمان به این سرنوشت مبتلا خواهد شد.

ب - طی تحقیقات کیهان شناسان در چند دهه اخیر قرن بیستم، منظومه هایی در کائنات کشف شده که بدلیل قوه ثقل و جذب قوی، نور توان فرار از آنها و ساطع شدن به اطراف را نداشته، بسوی خودش می کشد و از فرار آن و تاییدن به اطراف مانع می شود. این بخش های کائنات را بنام سیاه چال ها یاد می کنند، این سیاه چالها فضای خالی تاریک نبوده، بلکه در واقع منظومه هائیکه دارای جرم بزرگ، متکاثف و

فشرده بوده، قوه جاذبه آن به حدی نیرومند می‌باشد که مجال گریز را از نور می‌گیرند و هر پرتو نوری که از سطح آن پرتاب شود، قبل از طی مسافتی بوسیله جاذبه قوی این جرم بسوی خودش کشیده می‌شود. اجرام بزرگ سماوی در حالت خاصی به این سرنوشت مواجه می‌شوند، از الفاظ قرآن، چنان فهمیده می‌شود که کار آفتاب به آنجا می‌کشد که نور آن بر خودش پیچانده می‌شود و از پرتو افشانی می‌ماند و به اطراف ساطع نمی‌شود، اگر کمی دقت کنیم مشاهده می‌کنیم که برای آفتاب لفظ (تکویر) "برخود پیچیدن" بکار رفته و برای ستارگان لفظ (انکدار) "تاریک شدن"، گویا ستاره‌ها بدلیل توقف پرتوافگنی آفتاب، تاریک می‌شوند ولی آفتاب از پرتو افگنی می‌ماند و تغییراتی در ساختار درونی آفتاب رو نما می‌شود که نورش را بخود می‌کشد، بر دور خودش می‌پیچد و از پرتوافگنی و گسترش نورش به اطراف مانع می‌شود.

در این آیه به حقیقت بسیار ژرف و بزرگ علمی اشاره شده، حقیقتی که کیهان شناسان بعد از قرن‌ها تحقیق به آن پی بردند، فقط چند سال قبل، در همین چند دهه اخیر قرن بیست، بشکل نظریه علمی در آمد و مبنای تحقیقات بعدی کیهان شناسان قرار گرفت، اگر با يك دید سطحی به آیات بنگریم و تاریخ شدن آفتاب و ستاره‌ها را اعلام بر پایی قیامت به حساب آورده و بگوئیم: یکی از اعلام برپایی قیامت تاریخ شدن آفتاب و ستاره هاست، و به عمق قضیه و الفاظ دقیقی که برای آن بکار رفته عمیقاً متوجه نشویم و مخصوصاً از دیدگاه دانشمندان علوم کیهان به آن ننگریم، نمیتوانیم به اهمیت این پیشگویی پی ببریم. ولی اگر به يك کیهان شناس محقق، وارد و حساس بگوئیم که قرآن هزار و چهارصد سال قبل در مورد آفتاب گفته است: زمانی نور آفتاب بر خودش پیچانده می‌شود، هر لفظ این آیه را برایش ترجمه کنیم و بگوئیم که با بکار بردن لفظ تکویر، قرآن بجای تاریخ شدن منظومه شمسی ما و بی‌نور شدن آفتاب، صیغه پیچیدن نور بر خود آفتاب را بکار برده، حتماً تکان خواهد خورد و با دقت به گفتارت عمیقاً گوش خواهد نهاد و حتماً اعتراف خواهد کرد که در اینجا اعجازی بکار رفته، حقیقتی را که ما امروز بعد از قرن‌ها تحقیق و جستجو دریافتیم و تا هنوز در مقدمه کاریم و برای دریافت ابعاد دیگر قضیه به شدت مصروف تحقیق و جستجویم، چگونه انسانی در شرائط ۱۴۰۰ سال قبل این حرف را گفته، از کجا به این حقیقت پی برده، چگونه

ادعا کرده است که زمانی نور ساطع و فروزان این آفتاب که همه جا را فراگرفته برفرق خودش پیچانده می‌شود و دیگر پرتوی از آن نمی‌تابد؟! او چگونه فهمید، از کدام منبعی دریافت که خورشید ما زمانی نورش را از دست می‌دهد، خورشیدی که امروز به کره زمین نور و حرارت می‌دهد و مایه زندگی در روی زمین است، از تابش باز می‌ایستد و زمین ما از نور و حرارت آن محروم می‌شود؟!!

۲- زمانیکه ستاره‌ها تیره و تار شوند، با فرارسیدن روز قیامت و خاموش شدن مشعل تابان و درخشان آفتاب، ستاره‌ها تیره و تاریک می‌شوند، تعداد زیادی از ستارگان روشنی که شما اکنون در فضای بیکران آسمان مشاهده می‌کنید، در اصل تاریک اند، نور و روشنایی شانرا از منابع دیگری به عاریت گرفته اند، منظومه‌های تابان و درخشان دیگری باعث درخشش آنها و وسیله رویت شان گردیده است. یک کره درخشان و تابنده در یک نظام شمسی باعث می‌شود تا ستاره‌های متعددی را در اطراف خود منور سازد. چنانچه مهتاب در اصل جرم بی‌نور و تاریک است، اشعه آفتاب باعث تنویر آن می‌شود، با فروکش کردن نور آفتاب و منبع تنویر این ستاره‌ها، همه تاریک و از دیده‌ها پنهان می‌شوند. قرآن با ذکر این مطلب که نخست درخشش نور آفتاب متوقف می‌گردد و سپس ستاره‌ها تیره و تار می‌شوند، به حقیقت بزرگ علمی اشاره کرده، حقیقتی که انسان خیلی دیرتر فقط در آغاز قرن بیست به آن پی برد. چه کسی می‌توانست ۱۴۰۰ سال قبل درک کند که نور مهتاب و خیلی از ستاره‌ها از خود شان نبوده، از منابع دیگری به عاریت گرفته اند، اهمیت این پیشگویی و اسلوب بیان آن و الفاظی را که برای افاده این مطلب بکار رفته، فقط دانشمندان و محققان حساس و منصف می‌توانند درک کنند.

۳- و آنگاه که کوهها رانده شوند. کوههای شامخ و سنگینی که بخش عمده آن در دل زمین فرورفته و بخشی از آن چون بلندی‌های سربه فلک خود نمایی می‌کنند و احدی گمان نمی‌برد که از جا بجنبند، روزی فراخواهد رسید که آنها نه تنها می‌جنبند، بلکه از جا کنده شده با همه سنگینی و بزرگی‌شان به حرکت می‌افتند. پدیده لغزش کوهها، نیز پدیده تازه‌ای است که در نتیجه فرسایش قشر سنگی زمین و شکست و ریختی که در آن، بنابر فشار داخلی از دل غلیبانی زمین و فشار بیرونی، پدید آمده و

موجب لغزش کوهها می شود. این پدیده بتدریج و به تناسب پیرشدن هرچه بیشتر زمین ازدیاد می یابد. همه می دانیم که در چند کیلومتری زیر زمین و بعد از قشر خاکی آن، جدار محکم سنگی، دل زمین را احاطه کرده، همهء مواد داخل این جدار، چون مایع مذاب با درجه حرارت بلند و در تلاش شکافتن این جدار و بیرون رفتن از آن بوده، از درون این جدار را زیر فشار می گیرد و گاه گاهی بایافتن شکاف و یا درزی، چون آتشفشان ها در سطح زمین نمایان میشود. کوهها و همهء مواد جامد روی زمین در واقع روی مواد سیال و مذاب دل زمین قرار دارد. حالت استقرار و ثبات فعلی، در روز قیامت از میان می رود و باعث می شود که کوهها از جا بجنبند و بحرکت بیفتند. قرآن با اشاره به این پدیده نیز از يك حقیقت بزرگ علمی پرده برداشته و اعجاز علمی اش را به نمایش گذاشته است.

۴ - بهترین سرمایه عرب بدوی، شترش بود، مخصوصاً ماده شتر حامله ده ماهه که منتظر وضع حمل و استفاده از شیرش می بود. اگر بخواهیم بهترین سرمایه انسان امروزی را با آن زمان مقایسه کنیم، خواهی گفت: آخرین مدل موتر برای انسان قرن بیست و یکم مساویست با ماده شتری برای عرب بدوی چهارده قرن قبل، از هیبت صحنه های مهیب و مخوف روز قیامت، انسان بهترین سرمایه هایش را فراموش نموده، به آن اعتنا و التفاتی ننموده، همه چیزش را رها نموده، همه کس را ترك کرده و رو به فرار می گذارد.

۵ - و آنگاه که رمنندگان به همائی وادار شوند، رمنندگان وحشی که از همدیگر و از انسان می رمند، ترس از همدیگر پایان یافته، از هیبت آن روز به آغوش همدیگر پناه می برند، هیبت آن روز به حدیست که همه کس و همه چیز را ذلیل و زبون ساخته، و ترس و بیم دیگران را از دل آنها ربوده، هیچ رمنده ترسوئی از هیچ وحشی درنده خوی رم نمی کند.

شاید گنجشك ها را دیده باشید که وقتی مورد حمله باز و باشه قرار بگیرند، به هرچه در کنار خود بیابند، اعم از انسان یا حیوان پناه می برند، همچنان در روز قیامت همهء رمنندگان به آغوش همدیگر پناه می برند.

۶ - "تسجیر" را عده ای از مترجمین به معنای افروخته شدن و شعله ور شدن

گرفته اند که بنا بر این ترجمه، آیه مذکور این مفهوم را افاده می‌کند: در روز قیامت بجزرها افروخته می‌شوند. می‌دانیم که آب از دو عنصر هایدروجن و اکسیجن ترکیب شده که هایدروجن ماده قابل سوخت و اکسیجن ماده مد سوخت است، اگر اکسیجن نباشد عملیه سوخت صورت نمی‌گیرد، هر ماده ای در اثنای سوختن به اکسیجن ضرورت دارد. در درجات بالایی حرارت همین آب که وسیله اطفای آتش است، خود به ماده سوخت تبدیل می‌شود و می‌سوزد. این مفسرین معتقد اند که اشاره به این حقیقت علمی یکی دیگر از اعجازهای علمی قرآن است، انسان فقط در قرن بیست توانست به این حقیقت پی ببرد که آب این ماده اطفای آتش خودش ماده سوخت است.

عده دیگری تسجیر را به معنای پرشدن گرفته اند که بنا بر این ترجمه آیه مذکور این مفهوم را افاده می‌کند: در روز قیامت همه بجزرها پر از آب می‌شوند، به سوی خشکی‌های زمین سرازیر گردیده همه زمین غرق آب می‌شود. میدانیم که خدای حکیم نظام آبی زمین را به نحوی تنظیم کرده که یک مقدار آب در بجزرها قرار دارد و مقدار دیگر به شکل برف و یخ در سلسله جبال مرتفع و قطب شمال و جنوب و مناطق سرد سیر زمین و دور از تابش اشعه آفتاب، ذخیره می‌شود، مقدار دیگر بشکل ابرهای ضخیم در گستره فضای زمین ما در گردش است، مقداری هم در زیر زمین قرار گرفته و مقداری در روی زمین جریان دارد. اگر این نظام متلاشی شود، ابرها ببارند و همه آب شانرا بر زمین فروریزند، برف کوه ها و یخ های منجمد مناطق سردسیر ذوب شود، بسوی بجزرها سرازیر شود، همه زمین در آب غرق می‌شود. چنانچه قرآن از غرق شدن زمین در طوفان نوح علیه السلام یاد آور می‌شود و آثار این غرق شدن زمین در آن طوفانرا اکنون در بلندترین قله های کوهها مشاهده می‌کنیم. تفسیر دومی دقیقتر است، زیرا معنای اصلی تسجیر پرشدن است، لفظ تسعیر افروخته شدن را افاده می‌کند نه تسجیر. در سوره انفطار نیز مشاهده خواهید کرد که در باره این حالت بجزرها در روز قیامت می‌فرماید:

وَإِذَا الْبِحَارُ فِجْرَتٍ

و آنگاه که بجزرها روان شوند.

هر دو آیه روان شدن و لبریز شدن بجزها و سرازیر شدن آب آن بسوی خشکی‌های زمین را افاده می‌کند نه سوختن آب و نه جاری شدن بحر ها، هیچ یکی از این دو مطلب در ۱۴ قرن قبل برای انسان آن وقت قابل فهم نبود. شاید خیلی از معاندین لجوج و جاهل بر این حرف پیامبر(ع) لبخند تمسخرآمیز زده باشند که بجزها جاری خواهند شد در حالیکه عادتاً آب از روی زمین و بلندی‌هایش بسوی بجزها جاری می‌شود! و یا اینکه بجزها برافروخته خواهند شد در حالیکه آنها آب را برای اطفای آتش و جلوگیری از احتراق سائر مواد بکار می‌برند. امروز این حقایق برای انسان مکشوف شده و به کنه این آیات پی برده، پس بگوئید: پیامبر(ع) چگونه این حقایق ژرف و عمیق علمی را در آن شرایط عقب ماندگی علمی انسان درک کرد؟!

۷- و چون نفوس قرین هم و (گروه گروه) شوند.	وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ *
۸- و آنگاه که دختر زنده به گور شده پرسیده شود.	وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ *
۹- بکدامین گناهی کشته شده؟	بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ *
۱۰- و زمانی که صحیفه ها منتشر شوند.	وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ *
۱۱- و چون آسمان پوستش برکنده شود.	وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ *
۱۲- و آنگاه که انبار آتشین شعله ور شود.	وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ *
۱۳- و آنگاه که بهشت نزدیک آورده شود.	وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ *
۱۴- هرکسی به حاضر کرده هایش آگاه شود.	عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ *

در این آیات حوادث مهم دومین مرحله قیامت با ایجاز و اختصارچنین توضیح شده

است:

۷- جان ها و نفوس قرین هم شوند، که دو تفسیر در باره آن قابل ذکر است:

الف : جان ها به تن ها برگردد و مرده ها زنده شوند.

ب : همهء انساها را در دسته ها و گروههای جداگانه ای جمع و جور کنند و غرض محاسبه بسوی خدا ببرند. جان ها و نفس های دارای مواصفات همگون و همسان را در صفوف و دسته های جدا گانه جمع و ردیف می‌کنند، کافران را با کافران، منافقان را با منافقان، مؤمنان را با مؤمنان، هرپیامبری با امتش و هر رهبری را با پیروانش.

به چند دلیل تفسیر دومی دقیقتر است:

الف: در آیه گفته نشده که جان ها را با تن ها یکجا کنند، بلکه گفته شده: جان ها و نفس ها را باهم قرین کنند. از این الفاظ اعاده روح به کالبد فهمیده نمی شود، بلکه دسته بندی جان های دارای مواصفات یکسان و زوج و جورء همدیگر فهمیده می شود.

ب: آیه بعدی بوضوح نشان می دهد که در این آیه حالت قبل از محاسبه الهی و آغاز سوال و جواب به نمایش گذاشته شده، مرحله ای که همهء مردم در دسته های جداگانه ای در برابر خدای حسیب ایستاده اند و منتظر محاسبه اند.

۸-۹: از دختر زنده بگور شده پرسیده می شود که به کدامین جرمی کشته شده؟ از خودش پرسیده می شود نه از قاتلش! چرا امثال ترا با آنهمه بی رحمی و قساوت زنده به گور کردند؟

قرآن پس از اشاره به حوادث بزرگ و مهیب روز قیامت، بعثت مجدد مردم و دسته بندی شان در دسته های گوناگونی، رسیدگی به داد ستمدیده ترین و مظلوم ترین انسانی را که باکمال بی رحمی و قساوت و بدون هیچ جرم و گناهی کشته و زنده به گور شده، به نمایش می گذارد. نخست رسیدگی به داد گروه ستمدیده ها آغاز می شود، از میان آنان "دخترزنده به گور شده" را انتخاب می کند و به دادرسی او می پردازد و با الفاظی این جریان را بیان می کند که هیبت و رعب این صحنه را و خشم و غضب دادگر را نمایان می سازد. عظمت و بزرگی قضیه زمانی بیشتر هویدا می شود که تماشاگر آنرا در لابلای حوادث بزرگی چون درهم پیچیدن خورشید، تاریک شدن ستاره ها، لغزیدن کوهها و ... رو بروی خود می یابد.

برای پی بردن به ماهیت نظام جاهلیت، اشاره به همین يك نمونه کافیهست، دختران بی گناه و معصوم را فقط به این جرم زنده زیر خاک می کردند که چرا دختر زائیده شده، که فردا او را به شوهر بدهند، که در جنگ ها به اسارت برود، و حفاظت از او در جنگ ها باری بر دوش خانواده باشد، چرا او پسر بیچه ای بدنی نیامده، دارای بازوان نیرومند، جنگجو و شمشیر زن. تولد او را مایهء ننگ و عار می پنداشتند، چون مژده تولد دختر در خانواده به او می رسید، چهره اش از فرط غم و اندوه و احساس شرمندگی و

التكوير _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

سر افگندگی سیاه و عبوس می‌شد که قرآن این حالت را چه زیبا و دقیق ترسیم می‌کند:

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ *

النحل: ۵۸ — ۵۹

و چون یکی از آنانرا مژده تولد دختر (در خانواده اش) می‌رسید، رویش تیره و تار می‌شد و به غم و اندوه فرو می‌رفت، از قوم خود متواری می‌شد و رو پنهان می‌کرد، بنابر بشارت بدی که به او داده شده بود " و باخود می‌گفت: " آیا به خواری و زبونی نگهدارنش و یا زیر خاک فرو بردش، چه قضاوت بدی دارند؟

مژده تولد دختر مایه ننگ و عار تلقی می‌شد و سر پرست خانواده از اینکه در خانه اش دختری چشم به دنیا گشوده، احساس سر افگندگی و شرمندگی می‌کرد، نمیتوانست با مردم رو برو شود و از شرم و خجالت بسوی آنان بنگرد . سرنوشت دختر مظلوم یکی از این دو بود یا زندگی در ذلت و زبونی و یا زنده در زیر خاک گور خفتن، هردویش مرگ، یکی مرگ تدریجی و دیگری آبی و فوری، احتمالاً قرآن با این آیه "بای ذنب قتلت" به کدامین جرمی کشته شده؟ " هردوی این حالت را افاده کرده است.

روایات زیادی در باره چگونگی این پدیده دوران جهالت و شاخص عمده قساوت و بیرحمی در آن جامعه را داریم:

یکی از یاران پیامبر (ع) بود او آمد و گفت :یا رسول الله! قبل از ایمان آوردنم ۳۶۰ دختر را از زنده به گور شدن نجات داده ام که در برابر هر یکی دو شتر فدیسه داده ام. آیا از این عمل نیک خود (در حالت کفر) ثواب و پاداشی خواهم داشت؟ فرمود: آری پاداش تو همین بود که خداوند (تج) بقیق ایمان آوردن به تو عنایت کرد . مشاهده می‌کنید که يك انسان صالح در این دوران جهل و قساوت و سنگدلی ۳۶۰ دختر را از زنده به گور شدن می‌رهاند و در برابر هر یکی دو شتر فدیسه می‌دهد !!

کسی نزد پیامبر (ع) می‌آید، در حالیکه تعداد زیادی نزد او نشسته اند، می‌گوید: یا رسول الله، قبل از ایمان آوردنم، دختری در خانه ام چشم بدنی گشوده بود، مادرش او

را بطور مخفیانه و دور از نظر من بزرگ می‌کرد، روزی ناگهانی وارد خانه شدم، دختر خرد سال زیبا و دوست داشتنی‌ای توجه ام را جلب کرد، گفتم: این دخترک زیبا فرزند کیست؟ خانم گفت: دختر همسایه مان، ولی چون دید من با او محبت می‌کنم گفت: راستش را بگویمت این دختر توست که من از ترس آنکه کشته نشود، مخفیانه او را بزرگ کردم. باشنیدن این حرف حاملم دگرگون شد، حمیت جاهلانه ام تحریک شد و این را برای خود باعث سرافکندگی و مایه ننگ و عار شمردم که فردا مردم با هم تبصره کنند که در خانه من دختری چشم بدنیا گشوده است، تصمیم گرفتم شبانگاه و قبل از آنکه مردم اطلاع بیابند او را سر به نیست کنم، دختر را از دستش گرفتم و با خود به صحرا بردم، در گوشه ای چاهی را یافتم، او را در آن انداختم، ولی زمانیکه من او را به چاه می‌انداختم او بمن می‌گفت: پدر جان! پدر جان! پیامبر (ع) باشنیدن این داستان غم انگیز خیلی اشک ریخت، یکی از یارانش آن مرد را سرزنش کرد که باعث اندوه پیامبر و ریختن اشکش شدی، پیامبر (ع) فرمود: او را بگذارید تا داستان را بار دیگری تکرار کند، با شنیدن مجدد داستان پیامبر (ع) چنان اشک ریخت که روی و گریبانش از اشک تر شد.

در مورد یکی دیگر از یاران پیامبر (ع) روایت می‌کنند که گفت: دو صحنه ای را از دوران جاهلیت بیاد دارم که با یاد آوری یکی اشکم می‌ریزد و یاد دومی باعث خنده ام می‌شود: یکی از این صحنه ها در رابطه با تولد دختری در خانه ام بود که مادرش او را مخفیانه بزرگ کرد، روزی او را در خانه دیدم، به او محبت کردم و از مادرش پرسیدم این کیست؟ نخست گفت دختر یکی از دوستان، بعد گفت دختر تو! وقتی فهمیدم دختر من است و مادرش مخفیانه او را بزرگ کرده است، زمین بر من تنگ شد، از ترس اینکه مبادا همتایان من اطلاع بیابند، تصمیم گرفتم هر چه زود تر او را سر به نیست کنم، همان شب او را با خود گرفتم، چراغ و کلندی را با خود برداشتم، بسوی صحرا براه افتادیم، در گوشه ای مصروف کردن قبر شدم، در اثنای کردن قبر گردی بر ریشم نشست، دختر دوید و گفت پدر جان! بگذار گرد را از ریشت پاک کنم، گرد را پاک کرد و به جایش برگشت. من قبر را کردم، بعد او را در قبر انداختم و خاک و سنگ زیادی براو ریختم ... بنگرید ما تاچه حدی قسی القلب و بیرحم بودیم، او

التکویر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

نمی‌توانست گردی را بر ریش من تحمل کند و من او را با قساوت و بی‌رحمی در زیر خاک و سنگ دفن کردم.

داستان خنده آورم این است که ما در زمان جاهلیت معمولاً در اثنائیکه به سفری می‌رفتیم، بتی را بالای نخستین شتر کاروان نصب می‌کردیم تا در حمایه او و به طفیل عنایت او سفر ما به عافیت بگذرد و بدون گزند و ضرری به سر منزل برسیم. در یکی از سفرها نتوانستیم بتی از سنگ یا چوب تهیه کنیم، ناگزیر بتی از خرما درست کردیم، بر کوهان اولین شتر کاروان نصب نموده، در پناه او به حرکت افتادیم. سفر طولانی شد، راه را در صحرا گم کردیم، هرچه از آب و نان، خوردنی و نوشیدنی داشتیم به اتمام رسید، بالاخره ناچار تصمیم گرفتیم "بت خرما" را از شتر پائین بیاوریم و میان هم تقسیم کنیم، شروع کردیم به "خوردن خدای" خود، کسیکه به امید حمایه او و به طفیل عنایتش انتظار داشتیم با سلامتی و عافیت به هدف برسیم، هر جا توقف می‌کردیم در اطرافش جمع می‌شدیم و به دعا و نیایش می‌پرداختیم و از او استمداد می‌جستیم! چه جهالتی!! بتی بدست خود می‌ساختیم، آنرا می‌پرستیدیم و در پایش به سجده می‌افتادیم، ولی وقتی گرسنه می‌شدیم آنرا می‌خوردیم!!

زنده بگور کردن دختران یکی از پدیده‌های شوم زمان جاهلیت بود، چند انگیزه اساسی را برای این عمل قبیح بیان می‌کنند:

الف: از این بیم داشتند که قریه‌شان مورد هجوم ناگهانی دشمنان قرار گیرد و دخترش به اسارت برود و در دست دیگری بیفتد و ننگ تاریخی برایش بجا بگذارد.

ب: این را مایه ننگ و عار می‌پنداشتند که دخترش را به نکاح مرد اجنبی ای بدهد و در اختیار او قرار گیرد.

ج: تولد دختر را نشانه ناتوانی و ضعفی در قوت مردانگی خود تلقی می‌کردند و احساس شرمندگی و سرافکندگی می‌کردند.

عده‌ای از مفسرین بر این باور اند که برخورد ظالمانه و تبعیض آمیز با زنان، پاکداشتن بر همه حقوق انسانی‌شان و محروم ساختن از ایفای نقش مؤثری در جامعه نیز بمعنای زنده به گور شدن زن بود، چون معامله يك انسان زنده شریف با او نمی‌شد بلکه

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ التکویر

حیثیت موجود مرده، بار دوش جامعه که همهء استعدادهایش خفه شده و مجال تجلی استعدادها و کفایت هایش به او داده نمی‌شد.

۱۰ - محاسبه صورت می‌گیرد و نامه اعمال هر یکی در دستش گذاشته می‌شود و فضای محشر را نامه های پراکنده در دست حاملانش فرا می‌گیرد.

۱۱ - پرده لاجوردین آسمان کنار می‌رود، آنچه در وراء این پرده از دیده های ما پنهان است همه نمودار می‌شوند، قرآن با بیان این مطلب که پوست آسمان، این پرده لاجوردین مانع رویت خیلی از موجوداتی در آنطرف خود شده است، به يك حقیقت بزرگ علمی که فقط اخیراً کشف گردیده و به دانشمندان کیهان شناس مکشوف شده است اشاره نموده، و آن اینکه جو زمین ما، خیلی از امواجی را که بسوی زمین ما گسیل می‌شوند نمی‌گذارد از آن عبور کند و به زمین برسد، منظومه های شمسی که این امواج بخصوص را گسیل می‌کنند، همین پرده لاجوردین آسمان ما مانع رویت آنها می‌شود. در روز قیامت این مانع کنار می‌رود، این پرده دریده می‌شود و این پوست برکنده میشود و هر آنچه آسمان مانع رویت آن شده بود، برملا می‌گردد.

۱۲ - باکنار رفتن این پرده، دوزخ شعله ور نمودار می‌شود.

۱۳ - و بهشت نزدیک جلوه می‌کند و بهشتیان آنها در کنار خود می‌یابند.

۱۴ - هر انسانی هم در عمل نامه اش و هم در جایگاهش در بهشت و دوزخ به این پی می‌برد که چه چیزی را برای امروز خود حاضر کرده است. بهشت و دوزخ جلوه گاه عملکردهای او در دنیا است، همه را در اقامتگاه خود نمایان می‌یابد.

۱۵ - پس نه چنین است، قسم به بار بار برگردنده ای.	فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ *
۱۶ - رونده ای پنهان شونده ای.	الْجَوَارِ الْكُنُوسِ *
۱۷ - و به شب چون برود.	وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ *
۱۸ - و به روز چون نفس زند.	وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ *
۱۹ - بی‌گمان که این گفتار فرستاده ایست گرامی.	إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ *
۲۰ - نیرومند با تمکین، نزد صاحب عرش.	ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ *

مُطَاعِ ثُمَّ آمِينَ *	۲۱ - آنجا فرمانبرداری شده امینی.
------------------------	----------------------------------

۱۵-۲۱: در این آیات به چند چیز قسم یاد شده:

الف: "خنس" آنچه بار بار می آید. شیطان را نیز "خناس" گفته، چون مکرر می آید، وسوسه می کند، برمی گردد و از گوشه دیگری وسوسه ای القا نموده و کنار می رود. دو صفت دیگری نیز برای "خنس" بیان شد: الجوار: رونده و الکنس: پنهان شونده.

ب: به شب چون باز آید.

ج: به صبحگاهان چون بدمد.

باید بنگریم که در این آیات به چه چیزهایی سوگند یاد شده، و موصوف این صفات سه گانه الخنس، الجوار و الکنس، چه چیزی و هدف از این سوگندها چیست؟ برای درک این مطالب به نکات ذیل توجه کنید:

الف: از دو آیه (واللیل اذا عسعس) و (والصبح اذا تنفس)، بوضوح معلوم می شود که هدف از (الخنس، الجوار، الکنس) ستاره هاست که با آمدن شب می آیند، در جریان شب حرکت شان در فضای آسمان نمودار می شود و از شرق طلوع نموده، در غرب فرومی نشینند، با فرا رسیدن روز بر می گردند و از دیده ها پنهان می شوند. همه مفسرین در این رابطه متفق اند که در این آیات به ستاره ها سوگند یاد شده است.

ب: باید ارتباط میان این سوگندها و جواب آنها که "انه لقول رسول کریم" است تشخیص داد و فهمید که چگونه این سوگندها بر این حقیقت گواهی می دهد که "این گفتار فرستاده گرامی و محترمیست" دو توجیه را میتوان در این مورد ارائه کرد:

۱ - تحولاتی را که شما همواره و هر شب و روزی در فضای آسمان تان مشاهده می کنید، شب می رود و جایش را به روز می گذارد، ستاره ها نمایان میشوند و پنهان، طلوع می کنند و غروب، سقوط می کنند و فرو میریزند، این دگرگونیها نشان می دهد که نظام این هستی ثابت، استوار و تغییرناپذیر نیست که متلاشی شدن آن مستحیل بوده و برپای قیامت را نا ممکن بشمارید. يك حادثه بزرگ ممکن است همه این نظام موجود

را برهم زند و تصادم بزرگی در هستی واقع شود و حالتی که این سوره در آیات ابتدائی اش به آن اشاره دارد بوقوع بپیوندد. یعنی مطالبی که درباره وقوع قیامت گفته شده سخن فرستاده گرامی قدر و امینی است که آمدو شد شب و روز، طلوع و غروب ستاره و نمودار شدن و پنهان شدن آنها و دگرگونی های که در آسمان صورت می گیرد، بر حقانیت آن گواهی می دهد.

۲ - پیامبر(ع) این حرف ها را از جانب خود نگفته، گفتار او در باره قیامت در واقع سخن پیام آور گرامی قدر نیرومند، مطاع سائر فرشته ها، دارای مکتب و منزلت در بارگاه الهی و با عزت و بلند مرتبه و رسول امینی است که پیام خدای ذوالعرش را با امانتداری و بدون کم و کاست به او رسانده است. نباید در مورد این حقیقت شک و تردیدی داشته باشید. همانگونه که شما با آمدن شب، ستاره ها را در آسمان مشاهده می کنید، می آیند، می روند، چشمک می زنند، و با فرا رسیدن روز پنهان می شوند، پیامبر(ع) نیز این پیام آور الهی را در افق بطور نمایان دیده و رفت و آمدش را میان آسمان و زمین شاهد بوده است.

در حدیثی می آید که یکبار پیامبر(ع) جبرئیل (ع) امین وحی الهی را در صورت اصلی اش دیده است که همه افق را فرا گرفته و دارای ششصدبال بود.

۲۲- و نیست رفیق تان دیوانه ای.	وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ *
۲۳- بیگمانکه دیدش در افق نمایان.	وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ *
۲۴- و او نیست برغیب بخیلی.	وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ *
۲۵- و آن نیست گفتار شیطان رانده شده ای.	وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ *
۲۶- پس به کجا می روید؟	فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ *
۲۷- این نیست مگر ذکری برای عالمیان.	إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ *
۲۸- برای هر آنکس تان که خواهد راست رو شود.	لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ *
۲۹- و نخواهید مگر اینکه بخواید خدا: پروردگار عالمیان.	وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ *

۲۲ - حرف های را که رفیق تان پیامبر(ع) در باره حوادث قیامت می گوید، مبدا

التكوير _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

آنها حرف های کسی بشمارید که جن حواسش را پرت کرده و به جنون مبتلا ساخته، اگر در محتوای پیام او دقت کنید و دلالتش را با غور و دقت بشنوید، بخوبی درک می کنید که این حرف ها از علم دقیق در مورد هستی مایه می گیرد، او برای این ادعای خود که قیامت بر پا می شود دو مبنا دارد:

۱ - آثار و نشانه های آنها در افق نمایان دیده است.

۲ - پیام آوری از سوی خدای ذوالعرش العظیم خبر این پیش آمد محتوم را به او داده است.

۲۳ - باید بنگریم که هدف این آیه از آنچه پیامبر(ع) در افق بطور نمایان و آشکارا دیده است چه چیز است؟ سه رأی وجود دارد:

الف: خدا را نمایان دیده است! این رأی نه با سیاق و سباق این آیه می سازد و نه با روح قرآن سازگار است، برعکس با اصول و مبادی اعتقادی اسلام تصادم می کند.

ب: آثار و نشانه هایی را در افق بطور نمایان دیده که بر وقوع حتمی قیامت دلالت می کند، دگرگونی هایی که هر شب در فضای زمین خود، در افق آسمان تان با طلوع و غروب ستاره ها و منظومه های شمسی و سقوط و هبوط و رفت و آمد آنها مشاهده می کنید شواهد قاطع برای اثبات این ادعاست که این کائنات يك جریان ثابت و تغییر ناپذیر نیست که دگرگونی در آن و تصادم ناگهانی میان اجرام در حال دگرگونی اش محال بوده و برپایی قیامت ناممکن باشد. هر لحظه ای این احتمال می رود که تصادمی در گوشه ای از کرانه های بی پایان آسمان صورت گیرد و نظام موجود متلاشی شود.

ج: فرشته حامل وحی را بطور نمایان در افق آسمان دیده است.

از فحوای آیات، هر دو مطلب فهمیده می شود.

۲۴ - این آیه دو مطلب را افاده می کند:

الف: هرچه را پیامبر(ع) از امور غیبی، غیر قابل رؤیت و ناقابل درک برای انسان با وحی درمی یابد، بدون کم و کاست و باکمال امانت داری بشما ابلاغ می کند و از اظهار آن امتناع نورزیده، چون دانشمند بخیلی عمل نمی کند که سعی می ورزد دیگران

مفت و رایگان بر آنچه او اطلاع یافته است مطلع نشوند.

ب: غیب گویی‌های او را با عمل کاهنان و منجمین و رمل اندازان تان قیاس مکنید که بخاطر فریب مردم چیزهایی را از غیب می‌گویند ولی نه با صداقت و اخلاص، نه بخاطر رساندن خیری بمردم و هدایت و ارشاد آنان و نه مفت و مجانی، بلکه در برابرش "شکرانه" می‌گیرند، "مزد" دریافت می‌کنند و بخاطر بدست آوردن پولی و پرکردن کیسه‌های شان از مال مردم فریب خورده و نادان اینکار را می‌کنند. ولی شما مشاهده می‌کنید که پیامبر(ع) با بحث‌هایش در باره قضایای غیبی چون بر پایی قیامت، حساب و کتاب، جنت و دوزخ و ... طمع پاداشی از شما ندارد، باهمه سخاوتمندی، بدون توقع و طمع پاداشی حقایق را بشما می‌رساند:

اگر در قرآن دقت کنیم، می‌یابیم که گاهی پیامبران را به سحر متهم کرده‌اند و گفته‌اند که آنها ساحر و جادوگر‌اند و گاهی گفته‌اند: کاهن‌اند! چرا؟ هنگامیکه اثرات عمیق و ژرف حرف‌های شانرا بر مردم مشاهده کرده‌اند و دیده‌اند که با تأثیرپذیری از این حرف‌ها، دگرگونی عمیقی در آنان ایجاد گردیده، همه چیزشان عوض شده، کردار شان، اخلاق شان، گفتار و رفتار شان، روش و سلوک شان یکسره تغییر نموده و انقلابی در شخصیت آنان ایجاد نموده، میگفتند: حتماً در این حرف‌های سحرگونه اثرات سحر و جادو وجود دارد و پیامبران ساحر‌اند که با حرفهای خود می‌توانند همه این تغییرات را در مخاطبین خود باعث شوند. از مردم ذلیل، زبون، برده و جبون، شخصیت‌های بزرگ، انقلابی، مجاهد، شجاع و مقاوم درست می‌کنند، کسانیکه برده و زبون آقایان خود بودند، سر به عصیان برداشته، در برابر نظام می‌ایستند، از مرگ نمی‌ترسند، هر خطری را با پیشانی باز استقبال می‌کنند.

و به این دلیل آنانرا کاهن گفته‌اند که به مردم بگویند: این پیام آوران مدعی الهام از وحی الهی در واقع چون کاهنان ما اند که دوکائی در کوچه‌ای از بازار باز کرده‌اند، رمل اندازی می‌کنند، فال می‌بینند، طومار و تعویذ میدهند، حرف‌هایی از غیب می‌گویند و در برابرش شکرانه و مزد می‌گیرند، حرفه‌های آنان غیبگویی و کندن پول در برابر آن از مردم است، اگر پیامبران از غیب صحبت می‌کنند، از بهشت و دوزخ، از زندگی بعد از مرگ، از خدا و فرشته‌ها، روح و جن و ... کار شان شبیه به کاهنان ماست، آنرا

جدی مگیرید و مهم تلقی مکنید و تحت تأثیر آن مروید و چیز تازه ای مپندارید.

در جواب این اتهامات گفته می‌شود: نمی‌بینید که پیامبر بر غیب بخیل و مُسک نیست؟! طمع پاداشی از شما ندارد، آنها نه از دین دوکائی برای خود درست می‌کنند و نه از غیبگویی‌ها حرفه ای، قرآن این را یکی از مواصفات عمده پیامبران و دعوتگران صادق می‌خواند که بر دعوت و مبارزه خود طمع پاداش از مردم ندارند، پاداش شانرا از خدا می‌خواهند، برای تفکیک يك داعی صادق و راستگو تا دیندار و دعوتگر حرفوی، از نظر قرآن، این معیار و ملاک است که ببینید او پاداش خود را از کی می‌خواهد؟ از خدا یا از مردم؟ او برای مردم قربانی می‌دهد و یا از مردم می‌خواهد برای او قربانی شوند؟ او آسایش و آرامش خود را دریای آسایش مردم و نجات شان از دشواری های جانکاه و جانفرسای زندگی قربانی می‌کنند و یا از مردم می‌خواهد در پای ترفه و آسایش او دیگران آرامش شانرا ذبح کنند؟! اگر او از مردم پاداش خواست، دعوتگر حرفوی است، اگر طمع پاداشش فقط از خدا بود او دعوتگر پیامبرگونه است. این را همواره بعنوان ملاک و معیار بگیرید و وسیله تفکیک داعی صادق و دعوتگر کاذب و حرفوی. از کسی پیروی کنید که از ماسوی الله پاداشی نمی‌خواهد، قرآن چه خوب می‌فرماید: اتبعوا من لایستلکم اجرا و هم مهتدون.

از کسی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی‌خواهد و رهیاب اند.

۲۵ - پیامی را که این پیام آور الهی آورده است با حرف ها و وسوسه های شیطان رانده شده و مردود مقایسه کنید. بنگرید که این داعی الی الله چه می‌گوید؟ از شما چه می‌خواهد؟ برای تفکیک داعی صادق از رهبر فریبکار باید پیام و دعوتش را مطالعه کرد، باید دید پیام او چیست؟ او و پیروانش با تأثیرپذیری از این دعوت و پیام چه روشی اختیار کرده و چه تغییراتی در شخصیت عملی آنان ایجاد نموده، رهبری که درخط شیطان حرکت می‌کند و از وساوس شیطان الهام می‌گیرد، می‌بینیم که او بسوی فساد، گناه، ظلم، خیانت، تجاوز به حق دیگران، آلودگی، عهد شکنی، فریب، خدعه، توسل به وسائل و ذرایع حرام، دروغگویی، کینه و نفرت، حرص و بخل، ... دعوت می‌کند، ولی دعوتگر صادق که در خط پیامبران حرکت و از وحی الهی الهام می‌گیرد، مشاهده می‌کنیم که بسوی حق، راستی، صداقت، امانت داری، وفا به عهد، سخاوت،

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ التکویر

مردانگی و مروت، صبر و قناعت، تقوی و پاکدامنی ... دعوت می‌کند، محتوای دعوت پیامبر(ع) بخوبی نشان می‌دهد که از منبع رحمان الهام گرفته نه از وساوس شیطانی.

۲۶ - با توجه به همه این دلایل چگونه براهه می‌روید و در تشخیص حق از باطل اشتباه می‌کنید و راه خدا و پیامبرش را گذاشته براه شیطان می‌افتید و به گمراهی کشانده می‌شوید؟

فاین تذهیون؟ کجامی‌روید؟!

۲۷ - مشاهده می‌کنید که در پیام این پیام آور الهی پندی برای عالمیان است و یادآوری و تذکری، از یکسو به آنان اندرز می‌گوید و نصیحت می‌کند و از زشتی و بدی باز میدارد و از سوی دیگری حقایق فراموش شده را که ریشه در فطرت و ضمیر انسان دارد، بیادش می‌آورد و وجدان خفته اش را بیدار می‌کند و حافظه را کدش را که ذخیره معرفت حقایق است می‌جنباند و بکار می‌اندازد.

۲۸ - ولی برای کسی ذکر و پند است که در او "خواست" رهایی و هدایت سراغ شود، عطش دریافت حقیقت و تشنگی معرفت و شناخت در او موجود باشد، همچنانکه کور و نابینا از نور و روشنایی سودی نمی‌برد، در کسی که شوق رسیدن به حق و عطش شناسائی درست خود و هستی سراغ نشود این "ذکر" و یاد آوری برایش سودی نمی‌بخشد و باعث بیداری وجدان سرکوفته اش نمی‌شود، هرکی در پی یافتن راه مستقیم است و سعی می‌ورزد راه صواب را از ناصواب بازشناسد، برای او این پیام مایه هدایت و وسیله یاد آوری و اندرز است و در پناه آن توفیق رفتن به صراط مستقیم به او عنایت می‌شود.

۲۹ - و نخواهید مگر اینکه خدا پروردگار عالمیان بخواید، یعنی مشیت و خواست شما تابع مشیت الهی است. تا خدای پروردگار هستی چیزی را نخواسته است شما نمیتوانید آنرا بخواید. این موضوع یکی از پیچیده ترین بحث های اعتقادی را میان مفسرین باعث شده و برای کسانی که فهم عمیقی از علوم قرآنی ندارند، سؤالاتی را ایجاد کرده است، می‌گویند: اگر خواست ما تابع خواست خدا است و تا او (ج) نخواسته است خواهشی در ما ایجاد نمیشود، بخواست او خواهشی در ما نطقه می‌بندد و "اراده" و "عزم" کاری

در ما ایجاد می‌شود، اگر قضیه چنین است که هرچه را ما می‌خواهیم و اراده و عزم انجام آنرا می‌کنیم خدا آنرا در دل ما برانگیخته است و ما را به انجام آن واداشته است، پس چرا ما در باره چنین کاری مورد پرسش قرار گیریم و مستحق مکافات و مجازات شمرده شویم؟! تا خدا نخواستند باشد ما نمیتوانیم چیزی را بخواهیم، تا اراده خدا بر انجام کاری نرفته باشد ما نمیتوانیم کاری را انجام دهیم، خواهش هر چیزی و اراده انجام هر کاری را خدا در دل ما القا می‌کند، پس به چه دلیلی باید در مورد گناهان مان مؤاخذه شویم؟ این موضوع یکی از مباحث مربوط به "قضا و قدر" است که از مبادی مهم اعتقادی مسلمانان را تشکیل می‌دهد و به این سوال جواب می‌گوید که آیا انسان آزاد و مختار آفریده شده و یا "مجبور" و "محکوم"؟ آیا در عمل کردهایش از استقلال و حریت برخوردار است یا محکوم مقدراتیست که او را در حصار خود گرفته و مجال مخالفت با آنرا از او سلب کرده است؟ و یا حالتی میان این دو: آزادی و اختیار نسبی و محکومیت و مجبوریت نسبی؟ برای درک بهتر این موضوع باید نخست معانی مفاهیم مربوط به این مبحث را شناخت و سپس به چگونگی ارتباط فی‌مابین آنها پی برد، این مفاهیم عبارت اند از:

قضا: ما در این هستی سنن و ضوابطی را مشاهده می‌کنیم که همه چیز مقهور و محکوم آن بوده و هیچ پدیده‌ای را مجال سرکشی و نافرمانی از آن نیست، هر کاری مطابق این سنن و ضوابط صورت می‌گیرد، هیچ عمل خرد و بزرگی و هیچ حرکت بسیط و پیچیده‌ای بدون پابندی و التزام صد درصد به این ضوابط انجام نمی‌یابد، هرچه پدید می‌آید، ارتقا نموده، به حد معین قوت و کمال می‌رسد، از آنجا رویه پائین بسوی ضعف و ناتوانی می‌رود، به زوال محکوم می‌شود، عمرش پایان می‌یابد و جایش را به پدیده جوان، پرتوان و نشیط دیگری می‌گذارد، همه مطابق سنن و ضوابط حاکم بر این هستی انجام می‌یابد، در قاموس قرآن این سنن و ضوابط به صیغه "قضا" یاد شده است که دارای دو بخش است:

الف: قضای تکوینی شامل سنن و ضوابط حاکم بر کائنات.

ب: قضای تشریحی شامل قوانین و مقرراتی که برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی انسان وضع شده.

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ التکویر

خدا (ج) در معامله خود باینده سنن ثابتی دارد که بر کردار و افعال او مطابق این سنن پاداش و پادافرا مرتب می‌کند.

همچنان برای انجام هر کاری موعده ثابتی وضع شده که تغییر نمی‌کند و پس و پیش نمی‌شود.

انسان امروز به این حقیقت پی برده که همه چیز این کائنات گسترده و فراخ منقاد ضوابط و سنن ثابت بوده، حرکت، سرعت، شتاب، انداخت، سقوط، نحوه ترکیب عناصر، چگونگی پیدایش مواد و مرکبات، رشد و نموی موجودات، کهولت و تخریب و تجزیه و بالاخره نابودی آن همه مطابق این سنن ثابت که ساینس آنرا "فورمول" می‌نامد، صورت می‌گیرد.

قدر: که معنای لغوی آن اندازه و حد و توان است و در مبحث قضا و قدر بمعنای اندازه به بحث گرفته میشود و این مفهوم را افاده می‌کند که آفریدگار هستی هر چیزی را به اندازه ثابت و معینی آفریده، برای مقدار آن حد مشخص وضع کرده، میان اندازه و مقدار همه آفریده ها تناسب و تعادل دقیقی ایجاد کرده، نمیگذارد این تعادل و توازن از میان رفته، مقدار ضروری اشیا کم و زیاد گردد، برای حرکت هر پدیده ای در این هستی مسیر ثابتی وضع کرده، برای پیدایش، دوام و فنای آن اجل معینی تعیین کرده، هرپیش آمدی باید در موعده ثابت خود بوقوع پیوندد.

امروز ساینس به این اذعان دارد که هر چیز این کائنات مقدار و اندازه ثابت و معینی دارد، با وجود تحولات و دگرگونی های مسلسل در هستی و تحول پدیده ای به پدیده دیگری و تغییر شکل ماده ای به ماده دیگری این مقادیر ثابت و تعادل و توازن میان اشیا به حال خود مانده، تغییر و دگرگونی در آن ایجاد نمیشود، اگر اندکترین تغییری در این تناسب بوجود آید و توازن و تعادل مذکور صدمه ای ببیند، امکان زندگی در روی زمین از میان خواهد رفت و نظام موجود هستی متلاشی خواهدشد، ساینس اعتراف می‌کند که هر پدیده ای از آغاز پیدایشش، تا کهولت و تجزیه و نابودی خود مسیر معین و مدار ثابتی را طی می‌کند و دارای عمر ثابتیست.

اراده: بمعنای تعهد و عزم و تصمیم انجام کاری بوده و این مطلب را افاده می‌کند

که هرکاری در این هستی، مطابق "قضا و قدر" و به اراده پروردگار این هستی انجام می‌یابد، نباید تصور کرد که پس از پیدایش این کائنات و تعیین مقدار ثابت هر چیزی در آن و وضع سنن و ضوابط حاکم بر آن، هستی را به حال خود گذاشته، و اکنون حوادث خودبخود، مطابق این فورمول‌ها و ضوابط و بشکل جریان طبیعی رونماییشوند، برعکس هرچند انجام هرکاری و انجام هر تحولی مطابق سنن ثابت و تغییر ناپذیر الهی است، ولی آغاز و انجام آن مطابق اراده خدای پروردگار هستی بوده و اوست که لحظه به لحظه آنرا اداره می‌کند، توجیه می‌نماید و نتایج خاصی بر آن مرتب می‌کند. حال باید بنگریم که با وجود باور بر اینکه اندازه‌ها و مقادیر و مقدرات از قبل تعیین شده، سنن ثابت و تغییر ناپذیری بر همه هستی حکومت می‌کند و هر کاری به اراده خدا انجام می‌یابد، مجالی برای این باور باقی می‌ماند که انسان دارای استقلال و اختیار نسبی بوده در انتخاب یکی از دو بدیل مجبور نبوده، میتواند با آزادی و بدون اکراه و اجبار یکی را به انتخاب خود برگزیند؟

بر چند آیه در این رابطه ترکیب می‌کنیم تا بفهمیم که از دیدگاه قرآن انسان به نحوی آفریده شده که در دایره معینی، اختیار انتخاب یکی از دو راه و آزادی‌گزینش میان خوب و بد به او داده شده است و با توجه به همین آزادی و اختیار است که در برابر عملکردهایش مؤاخذه میشود و پاداش آنرا می‌یابد، چنانچه می‌فرماید:

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا
أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ
وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ
عَمَلًا *

الکھف: ۲۹ — ۳۰

وبگو: این حقیقتی است از سوی پروردگار تان، پس هرکی خواهد ایمان آورد و هرکی خواهد کافر شود، بی‌گمان که ما آتشی را برای ستمگران مهیا کرده ایم که چون خیمه آنرا فراگیرد و هرگاه استغاثه کنند باگداخته چرکین معدن که روها را بریان می‌کند فریادرسی شان خواهد شد، چه بد آشامیدن ای و چه بد آرامگاهی؟

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ التکویر

و بدون شك آنانکه ایمان آوردند و عملکرد شایسته داشتند، پاداش کسی را که عملکرد نیکو دارد هرگز ضایع نکنیم.

از این آیات به وضوح تمام فهمیده میشود که به انسان این اختیار و آزادی اعطا شده که طبق دلخواه خود یا راه ایمان و عمل صالح را انتخاب نماید و یا راه کفر و ستم را، با توجه بهمین قدرت انتخاب و آزادی و اختیار، جزای شدید ظلم و کفر و پاداش نیکوی ایمان و عمل صالحش را می‌چشد، همچنان می‌فرماید.

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا مَا بَا

النبا: ۳۹

این است همان روز حق، پس هرکی خواسته است جایگاهی نزد پروردگارش برای خود فراهم کند.

گویا این هم به انتخاب و دلخواه او مربوط است که راه رسیدن به خدا را اختیار کند و در نتیجه عمل صالح جایگاه و منزلت شایسته نزد پروردگارش بدست آورد.

اما اینکه قرآن می‌فرماید: و ماتشؤون الا ان یشاء الله: و خواسته نتوانید مگر اینکه خدا بخواهد ... این مطلب را چگونه میتوان با آزادی و اختیار نسبی تلفیق کرد و از تصادم میان آنها مانع شد؟ باید گفت:

عناصر بادی الرأی و دارای دید کوتاه و سطحی، از تلفیق این دو مفهوم احساس عجز نموده، گمان می‌کنند میان آنها تضاد و تباین وجود دارد و احياناً در این رابطه مرتکب مغالطه ای میشوند که بیرون رفت از آن برای شان محال جلوه می‌کند. در حالیکه اگر این آیه را بطور جداگانه و مستقل از مفاهیم قبلی مطالعه نکنند و در رابطه با این آیه در روشنائی مفاد آیاتی که قضا و قدر و اراده و اختیار و آزادی نسبی انسان را توضیح می‌دهد به بحث بنشینند و مفهوم آنها در ایطار آیات مذکور جستجو کنند، با هیچ نوع اشکالی مواجه نخواهند شد. باید به این مطلب توجه داشت که قرآن در پهلوی اذعان بر این مطلب که آفریدگار هستی "قضا" و "قدری" وضع کرده و هرکاری مطابق به مقتضیات این قضا و قدر و بامراعات سنن و ضوابط حاکم بر این هستی و در محدوده مقدرات الهی و بحکم و اذن و اراده خداوند صورت می‌گیرد، اعطای اختیار نسبی به

انسان و صلاحیت و قدرت انتخاب یکی از دو بدیل به او نیز جزو همین "قضا" و "قدر" بوده، خدا این سنت را وضع کرده که انسان میتواند در برخی از ابعاد زندگی خود، طبق دلخواه خود تصرف کند، اگر این سنت جزء "قضا" و "قدر" نمی بود و به انسان چنین اختیاری اعطا نمی شد او نیز مثل جمادات محکوم مطلق می بود و توان انجام هیچ کار دلخواه خودش را نمی داشت. مشیت الهی چنین رفته، خدا چنین اراده کرده، خدا چنان خواسته است که انسان دارای اختیار نسبی باشد. بنابر همین اصل میگوئیم که انسان هرچه می کند، به اراده خدا و به اذن و اجازه او می کند، خداوند عزم فیصله ای و توفیق عملی را عنایت می کند، بهتر است این مطلب را با مثالی توضیح کنیم:

شما مالك باغی هستيد كه ديوار های بلندی و درب محكمی دارد، بخوبی از آن نگهداری می شود، احدی نمیتواند بدون اجازه شما وارد باغ شود. به یکی از دوستان تان اجازه میدهید تا وارد باغ شود و از میوه اش استفاده کند، کلید درب باغ را در اختیارش می گذارید و به او می گوئید: میتوانید به باغ درآئید و از میوه اش استفاده کنید، ولی متوجه باش که درسمت چپ باغ، درگوشه ای برخی از درخت ها چنان اند که رنگ میوه اش جالب و زیبا و طعمش لذیذ، ولی بجای آنکه سود و منفعتی از خوردنش عایدت شود، برعکس برای صحت و سلامت تو مضر است. اگر به این درختها قریب نروی و از میوه اش استفاده نکنی به سود تو خواهد بود و موجب رضایت خاطرینده. خشنودی من در این است که از بقیه میوه ها که برای تو مفید است و موجب رضایت خاطر من می شود، استفاده کنی و سالم و تندرست از باغ بیرون آیی. دوست تو به اجازه ات وارد باغ می شود، هرچه در آن باغ انجام دهد و از هر میوه ای که استفاده کند در واقع به اراده و اذن تو و با استفاده از اختیار و صلاحیتی که تو به او داده ای عمل کرده، اگر از میوه مضر و زیانمند برای صحت و سلامت خود و مایه ناخرسندی تو می خورد و کاری را که خلاف رضایت و خشنودی توست انجام می دهد و یا از میوه مفید استفاده می کند و موجب خشنودی تو می شود هر دو کار را به موافقه تو و پس از اذن و اراده تو انجام داده، مسئولیت متوجه اوست که در انتخاب خود مرتکب اشتباه شده، از اختیار و صلاحیتی که به او داده ای استفاده غلطی نموده و به میوه ای دست دراز کرده و از آن تناول نموده که برای خودش مضر و موجب

ناخشنودی مالک باغ شده است.

در این مثال، حصار باغ، درب و کلید، اجازه مالک، اختیار انتخاب میوه به دوست، ضررمیوه شجرهء ممنوعه، خشنودی و ناخشنودی مالک باغ در صورت استفاده دوستش از میوه مفید و مضر، "قضا"، "قدر"، "اراده خدا"، "رضایت و عدم رضایت از بنده" و "حدود اختیارات بنده در چهارچوبه حصار قضا و قدر" را بخوبی توضیح می‌کند، ولی از تمثیل يك بخش مهم قضیه عاجز است و آن اینکه: زمانیکه دوست تو کلید درب باغ را بدست می‌آورد و وارد باغ می‌شود، از اداره و کنترل تو بیرون می‌رود، پس از آن هیچ نوع سلطه و سیطره ای بر او نداری، در حالیکه معامله خدا با بنده اش چنین نیست، هیچ لحظه ای از حفاظت و اداره او بیرون نمی‌رود، هرگامی را که به جلو می‌گذارد، به توفیق اوست و توان کار خوب و بد را او عنایت می‌کند.

الانفطار

معرفی سوره

نام این سوره "الانفطار: درز برداشتن" است، از اولین آیه این سوره گرفته شده، شامل ۱۹ آیه است، در دوران مکی نازل شده، در آیات نخستین خود در باره حوادث بزرگ قیامت چون درهم شکستن آسمان، پراگنده شدن ستاره ها، شگافتن قبرها و برخاستن مرده ها از گورها بحث می کند. سپس نمودار شدن پاداش عملکردهای انسانرا به نمایش می گذارد و متصل آن انسان فریب خورده ای را که پروردگارش را فراموش کرده و از ملاقات با وی سبحانه و تعالی انکار می کند، با صیغه حیرت آوری مورد خطاب قرار داده از او می پرسد: چه چیزی ترا نسبت به آفریدگار مهربانت فریفته؟ همانکه ترا متوازن و متعادل و در شکل و صورت زیبا آفرید؟ چگونه گمان می کند که پروردگارش روز باز پرسى تعیین نکرده، به عملکردهایش نرسد و پاداشش را ندهد؟ و در پایان، جایگاه نیکوکاران و انجام بدکاران و چگونگی روز مکافات و مجازات را ترسیم می کند.

۱- آنگاه که آسمان درز بردارد .	إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ *
۲- و چون ستاره ها پراگنده شوند.	وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَرَّتْ *
۳- و چون اجبار لبریز شوند.	وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ *
۴- و آنگاه که گورها گشوده شوند .	وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ *
۵- هرکسی بداند که چه چیزی پیش فرستاده	عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ

و مؤخر گذاشته.	وَأَخَّرَتْ*
----------------	--------------

۱-۲: قرآن با توضیح این مطلب که بالآخره آسمان درز بر میدارد و متصل آن ستاره ها پراکنده می‌شوند به حقیقت بزرگ علمی که تا این قرن برای انسان ناشناخته بود و مدت کوتاهی از کشف آن توسط کیهان شناسان میگذرد، اشاره کرده است: همانگونه که قرآن از گسترش مسلسل کیهان و توسعه روز افزون کائنات اطلاع میدهد، دانشمندان اخیراً درك کرده اند که واقعاً کائنات بطور سریع و روز افزون در حال گسترش است. این توسعه باعث می‌شود که تعادل و توازن موجود میان دو نیروی "کشش" و "فرار از مرکز" میان همه اجرام بتدریج از میان برود و پیوند ها بگسلند و اجرام کوچک یا بدلیل ضعف تدریجی قوه جذب اجرام بزرگ و یا بدلیل ازدیاد تدریجی فاصله میان این اجرام، از چنگال آن می‌رهند و آزاد می‌شوند و پراکندگی و تشتت اجرام را در فضای کائنات باعث می‌شود.

نباید گمان کرد که نظام موجود هستی پایدار و ثابت است و هرگز دگرگونی و تغییری در آن نمودار نخواهد شد، مگر نمی‌بینید که هر چندگاهی ستاره ای از مدار خود خارج گردیده، در فضای بیکران هستی به استقامت نامعلومی سقوط می‌کند؟ این هبوط و سقوط اجرام سماوی بطور نمایان از فرا رسیدن روزی حکایت می‌کند که پیوندهای موجود میان اجرام سماوی از هم بگسلند و ستاره ها در فضا پراکنده شوند. اهمیت این پیشگویی را کسی میتواند درك کند که سالهای متمادی را در رصدخانه های مجهز با تلسکوپ های بزرگ، دارای عدسیه های قوی سپری کرده، به برخی از اسرار این فضای بیکران پی برده، شاهد گسترش روز افزون کائنات بوده، نظرات علما و دانشمندان معروف کیهان شناس را مرور کرده، پس از سالها تحقیق و مطالعه به این نتیجه رسیده که گسترش سریع کائنات حتماً باعث تضعیف نیروی کشش میان اجرام سماوی و بالآخره از هم گسیختن پیوندها خواهد شد و قیامتی که قرآن پیش بینی می‌کند بر پا خواهد شد.

۳ - با اختلال در نظام موجود کائنات، نظام آبرسانی که حیات انسان و همه موجودات ذی‌روح به آن مربوط است مختل می‌شود، این نظام باعث شده تا آب کره زمین، میان فضا و سطح زمین در گردش بوده، از حالتی به حالتی در آید، برخی بشکل

الانفطار _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ابرها در فضا، قسمتی بشکل برف و یخ در آغوش کوههای شامخ و در قطب های شمال و جنوب و در مناطق سرد سیر زمین ذخیره می شوند و قسمتی چون نهرها و دریاها و چشمه ها بروی زمین جاری گردیده، مورد استفاده انسان و حیوان و نبات قرار می گیرد. اختلال در این نظام موجب سرازیر شدن همه آب ها بسوی بجزها گردیده، آغوش بجزها برایش تنگی می کند و بالا می آید و به اطراف سرازیر می شود و همه جا را آب می گیرد.

۴ - و چون گورها شگافته و زیرو زبر شوند و مرده ها از قبرهای شان بیرون آیند، هرکی در هر جایی دفن شده بود از همانجا برمی خیزد و بسوی محشر در حرکت می افتد، با "سایق و راننده ای" که او را بجلو می راند و "شاهدی" که بر کرده هایش گواهی می دهد.

پس از آن که در عوض نظام کهنه متلاشی شده، نظام جدیدی با ضوابط و سنن تازه ای برپا و آسمان و زمین جدیدی پدیدار شد، همه انسانهای مرده دوباره زنده می شوند، گورها را می شگافند و بیرون می آیند. همانگونه که در پایان هر زمستانی و با فرارسیدن هر بهاری، مایه های حیات از زیر قشرسخت زمین، با بارانی بخود می آیند، بیدار می شوند، می جنبند و به نمو می پردازند و قشر سخت زمین را می شگافند و چون بتنه های سرسبز و خرم پدیدار می شوند.

۵ - در آنروز عملکردهای انسان، همه بدون کم و کاست، بطور دقیق و با ارائه زمان و مکان و چگونگی هر عملی در جلوش به نمایش گذاشته می شود و او در ریکارد اعمال خود مشاهده می کند که:

الف: چه عملی را در چه زمانی انجام داده، چه کاری را نخست و چه عملی را بعداً مرتکب شده است؟.

ب: اعمال انجام یافته اش و اعمالیکه قصد انجام آنرا داشت، ولی عواملی چون مرگ باعث ترك آن شد و به تأخیر افتاده، توان و فرصت انجام آنرا نیافت کدام ها اند؟

ج: نه تنها کارهایی را مشاهده می کند که در زندگی اش انجام داده، بلکه نتایجی که بر عملکردهای او پس از مرگش مرتب شده، مسجد، بیمارستان، پل و سرکی ساخته،

کتابی برای هدایت و ارشاد مردم و دعوت آنان بسوی نیکی و خودداری از پلیدی و زشتی نوشته، اشیا، یا روشها و منش های نیک و بدی از خود به میراث گذاشته که مردم آنرا بکار گرفته و از آن پیروی کرده اند و در پاداش و پادافرش شریک آنان گردیده، همه در برابر دیده هایش مجسم می شوند.

"ما قدمت و اخرت" همه اینها را احتوا می کند و بر همه این مقدم و مؤخر خود آگاه می شود.

<p>۶- هان! ای انسان چه چیز ترا نسبت به پروردگار گرامی و بزرگوارت فریفت؟ ۷- آنکه ترا بیافرید و برابر و استوارت کرد، سپس متعادل و متوازنت بار آورد. ۸- در هر شکلی که خواست ترکیبت داد.</p>	<p>يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ * فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ *</p>
--	---

۶ - دو برداشت از این آیه میتوان داشت:

الف: خدا فراموشی يك فریب است، عواملی باعث می شود تا عقل آدمی را بفریبد و به خدا فراموشی وادارد. اگر این فریبکاری در میان نباشد و عقل آدمی تحت تأثیر آن نرود، خدا را با همه مشاعر و حواس خود درك می کند. وجود او و تعادل و توازنی که در ساختار وجود او به کار رفته، زیبایی و کمالی که درسیما و صورت او به نمایش گذاشته شده و عنایات بی پایانی که آفریدگار کریم و مهربانش شامل حال او کرده، دل و دماغ و عقل و شعورش را بر وجود خدا متقاعد می سازد.

ب: تکذیب قیامت و باور به اینکه خدای آفریدگار انسان رستاخیزی بر پا نخواهد کرد و بازپرس و مکافات و مجازاتی در میان نخواهد بود و پاداش و پادافرهی به عملکردهای انسان نخواهد داد، تصویرست که از يك اشتباه و فریب در باره خدا مایه گرفته و عقل آدمی را در مورد رستاخیز و بازپرس به گمراهی کشانده، ورنه نشانه های تعادل و توازن دقیق و مظاهر زیبایی و کمالی که ساختار استوار و متوازن وجود انسان را فراگرفته و ربوبیت و پرورش کریمانه که از بدو خلقت انسان تا پایان زندگی اش شامل حال او بوده، دستهای نامرئی مهربان و پرشفقیتی که همواره او را پرورش داده، نوازش

می‌کند، به کمال می‌رساند و استعدادهای ظریف و برازندگی‌ها و شایستگی‌هایی را در او رشد می‌دهد، بذات خود ثابت می‌کند که پروردگار هستی حتماً انسانرا در برابر انحرافات که مرتکب می‌شود، از حد و خط عدول می‌کند، به حق دیگران تجاوز نموده، مرتکب ظلم و ستم می‌شود، خواهد پرسید، عقل ما چگونه میتواند این حرف را باور کند که خداوند(ج) با آنکه در همهء هستی تعادل و توازن دقیقی ایجاد کرده، تعادل و توازن دقیقی که انسان مظاهر و نشانه‌های آنرا در وجود خود بخوبی احساس می‌کند و با آنکه همه چیز درست و استوار آفریده شده و خلأ و نقصی و عدم توازن در همهء مخلوقات و آفریده‌های او سراغ نمی‌شود، چگونه ممکن است به این رضایت دهد که بنده اش مورد تعدی و ستم قرار گیرد و او به دادش نرسد، مرتکب جفا و ستم شود و به حسابش نرسد، این تصور خاطیء و اشتباه آمیز با تعادل و توازن که در این هستی سراغ داریم و همه جای هستی و کائنات را فراگرفته هرگز نمی‌سازد.

از این دو برداشت، دومی به این دلیل دقیقتر است که با سیاق و سباق آیه و ماقبل و مابعدش سازگار است، چون آیات قبل و بعد از آن همه در باره برپایی قیامت، صحنه‌های هولناک رستاخیز، مکافات و مجازات یوم الدین و مشاهده عملکردها بحث می‌کند، هماهنگی و تنسيق میان آیات سوره ایجاب می‌کند که در این آیه نیز باید برای اثبات رستاخیز استدلال شده باشد نه برای اثبات وجود خدا.

۷ - در این آیه به سه قضیه مهم در باره آفرینش انسان اشاره شده:

الف: خلقت و آفرینش انسان.

ب: ساختار درست، برابر و استوار او.

ج: تعادل و توازن که در ساختار او بکار رفته.

چگونه انسان در مورد پروردگاری اشتباه می‌کند که او را آفریده است، او را پرورش می‌دهد و بکمال می‌رساند و استعداد هایی در او بودیعت گذاشته و برای رشد این استعدادها زمینه های لازم را فراهم نموده وسائل رزق و روزی و بقاء و دوام او را تأمین می‌کند، مگر خلقت او گواهی نمی‌دهد که حتماً خالقی دارد، مگر شایستگی‌ها و

استعدادهایی که در او بودیعت گذاشته شده ثابت نمی‌کند که آفریدگار او باید به این صفات بطور اکمل و اتم متصف باشد؟ چگونه ممکن است صفتی در مخلوق و آفریده ای وجود داشته باشد که در خالق و آفریننده اش بطور اتم و اکمل وجود نداشته باشد؟!

نه تنها انسان را آفریده است بلکه او را درست و سالم و استوار آفریده، همه استعداد های ضروری را در او بودیعت گذاشته، به هرچه نیازمند بود و زندگی اش ایجاب می‌کرد و برای استمرار حیات در روی زمین به آن نیازمند بود، همه به او داده شده، نه عیب و نقصی در او وجود دارد و نه چیز اضافی و بیش از ضرورت و نیاز در او سراغ می‌شود.

علاوه بر این او را متعادل و متوازن آفریده، این تعادل را هم در ساختار و فزیولوژی انسان مشاهده می‌کنید، هم در رنگ آمیزی سیما و صورت او و هم در خصلتها و استعدادهای که در او بودیعت گذاشته شده، این تعادل و توازن دقیق را زمانی میتوان بخوبی درك کرد که در یکی از ابعاد وجود انسان از میان برود، اگر چند تار مژه چشم انسان بسوزد، نه تنها به زیبایی او صدمه می‌رسد بلکه چشم نازک و حساس او از نگهبانان همیشه بیدار محروم می‌شود، اگر گوش او بریده شود نه تنها زیبایی و جمال او عیب برداشته بلکه از درك دقیق محل صدای خوب و بد و مفید و مضر عاجز می‌شود، اگر دست او قطع شود تعادل و توازنش از میان می‌رود و در انجام خیلی از کارها با دشواری ها رو برو می‌شود، اگر قهرش بر مهربانی اش غلبه کند، اگر کینه اش بر محبتش سنگینی کند، اگر ترسش بر جرأت و دلیری اش فزونی کند، اگر تعادل میان این خصلتها و خصوصیتهای گوناگون و مغایر هم از میان برود و یکی بر دیگری چربی کند و یکی باعث سرکوبی دیگری شود، معلوم است که عاقبت انسان به کجا خواهد کشید؟ از او چه موجودی ساخته خواهد شد؟ انسان را که بگذار چنین تعادل و توازن را در همه انحاء هستی و میان همه موجودات زنده می‌بای. درختها را مشاهده می‌کنی که اگر شاخی بطرف راستش می‌روید شاخ دیگری بطرف چپش می‌روید و شاخهای دیگر چند سانتی متر بالاتر از آن در دوطرف دیگری، به این ترتیب است که تعادل درخت حفظ میشود، بالا می‌رود و از خم شدنش بیک سمت جلوگیری می‌شود، اگر شاخی را از يك پهلویش قطع کنی، نه تنها جای قطع شده را با مواد ضروری ضد حشره و میکروب

الانفطار _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

می‌پوشاند و آنرا مومیایی می‌کند بلکه بزودی در همان پهلوی خود شاخه دیگری بیرون می‌کشد تا تعادلی را که با قطع شدن شاخش از دست داده جبران کند و از خم شدن بطرف دیگری مانع شود.

خداوند (ج) زمین را چنان آفریده که برای زندگی انسان سازگار باشد و انسان را چنان آفریده که بتواند در این اقامتگاهی که زمین فرش آن و آسمان سقف آن است به راحتی و آرامی زندگی کند، سرشت و طبیعت او را چنان بار آورده که زندگی در این اقامتگاه برایش مقدور باشد، اگر سرشت او را عوض کنید و یا شرایط محیط زندگی او را تغییر دهید و تعادل و توان میان ایندو را از میان ببرید، ادامه حیات انسان به مخاطره می‌افتد. انسان نمیتواند در کره دیگری که شرایط زمین را ندارد زندگی کند، چرا؟ چون استعداد های لازم زندگی در آن محیط را در خود ندارد. این سخن بدان معناست که انسان به نحوی آفریده شده که در سرشت و ساختار او همه استعداد ها و ظرفیتهای لازم زندگی در محیط زمین گذاشته شده، به هر چه برای زندگی در این اقامتگاه ضرورت داشت به او داده شده، انسانرا درست، استوار، متعادل و متوازن آفریده.

۸ - در هر صورتیکه خداوند(ج) خود خواست ترکیب داد، ترکیب صورت زیبای انسان و ترسیم خطوط سیمای جذاب و جالب او و هنرظریفی که در رنگ آمیزی بخشهای گوناگون سیما و شکل و صورت او بکار رفته و او را زیبا ترین و کاملترین مخلوق بار آورده، عنایت پروردگار اوست، این صورت زیبا، موزون و شایسته را خدا به او داده است، خدا او را اشرف مخلوقات ساخته و زیباتر و شایسته تر از همه آفریده های خود درست کرده، نه پدر و مادرش در شکل دهی به او و ترسیم خطوط سیمایش و اعطای جمال و کمال به او نقشی داشته و نه کس دیگری در این هستی، تو ای انسان فریب خورده! چه چیزی باعث شده تا همان پروردگارت را فراموش کنی و در مورد او دچار اشتباه شوی که صورت زیبای تو از اوست، و احدی را در این کار شریک او نمی‌یابی؟ چرا فراموشکاری و از عودت بسوی او منکر؟!

<p>۹ - نه چنین است بلکه دین را تکذیب می کنید. ۱۰ - درحالیکه بی گمان نگهبانان بر شما "گماشته شده" اند. ۱۱ - نویسندگان بزرگواری. ۱۲ - که هر چه می کنید می دانند.</p>	<p>كَلَّا بَلْ تُكْذِبُونَ بِالَّذِينَ* وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ* كَرَامًا كَاتِبِينَ* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ*</p>
---	---

۹ - واقعیت امر چنان نیست که انسان در شناخت پروردگارش دچار مغالطه و اشتباه می شود. و یا در مورد حقانیت مکافات و مجازات اعمال فریب می خورد و مرتکب خطا می شود، بلکه هوی و هوسش او را وادار می کند تا این حقیقت را "تکذیب" کند، او در شناخت این حقیقت دچار اشتباه و مغالطه نمی شود، بلکه عمداً دروغ می گوید و از حقیقتی که دل و دماغش بر صحت آن گواهی میدهد انکار می کند، سابقه بد و گنه آلود و عزم ارتکاب فسق و فجور در آینده باعث میشود تا اصل واضح مکافات و مجازات عمل را تردید نموده، برای "تکذیب" آن دلانلی جعل کند.

۱۰ - تردید و تکذیب تو سودی نمی بخشد، نه قیامت را به تأخیر می اندازد و نه از محاسبه محتوم و قطعیات مانع میشود، نگهبانانی بر تو گماشته شده اند که همواره با تو اند، همه عملکردهای ترا با دقت تحت نظارت دارند و مراقب خوب و بد تو اند.

۱۱ - این نیروهای مراقب اعمال تو نه تنها ترا زیر نظر دارند، بلکه همه اعمال ترا دقیقاً و با همه کوائف آن می نویسند، نویسندگان بزرگواری اند که هیچگونه کم و کاستی در گزاراَشهای دقیق آنان راه نمی یابد، هر حرکت قلب تانرا ناظر اند و هر عمل تانرا ثبت می کنند.

۱۲ - علاوه بر همه از چگونگی افعال و اعمال شما و انگیزه ها و محرکات آن و اهداف و مقاصد آن و ماهیت و ارزش آن بخوبی آگاه اند، تنها با توجه به ظاهر آراسته اعمال تان، گزارشی تهیه نمی کنند، شاید مردم ظاهر بین، اعمال به ظاهر نیک شما را خوب و نیکو تلقی کنند، و با توجه به ظاهر آراسته آن گمان کنند که شما کار خوبی کرده اید و آدم شریف و نجیبید، در حالیکه در ورای ظاهر فریبنده عمل تان انگیزه پلید و زشتی و قصد و هدف بد و ناپاکی مضمَر بوده که از نگاه کوتاه بین مردم پنهان است،

ولی از این گزارشگران آگاه و دانا پوشیده نمی ماند.

کشفیاتی که در همین قرن حاضر در رابطه با ضبط صدا و سیما و حرکات انسان در امواج فضا صورت گرفته و ثابت نموده که هر حرف و حرکت انسان دقیقاً در فضا ثبت می شود و امواج مربوط آن تا ابد، در فضا باقی می ماند. و قتی این کشف علمی را با حرفهای قرآن در خصوص ضبط همه عملکردهای انسان توسط "نگهبانان و نویسندگان آگاه" مقایسته می کنیم و می بینیم که "علم" پس از چهارده قرن، همان حرفی را می گوید که قرآن قرنها قبل و در شرائطی گفته بود که درك چنین مطلبی برای انسان مقدور نبود، ناگزیر باید در برابر عظمت و اعجاز آن سر تعظیم فرود آورد و اعتراف کرد که این "کلام" حتماً از منبعیست که از همه اسرار هستی آگاه است.

<p>۱۳- بی گمان که نیکوکاران در نعمت های برین باشند.</p> <p>۱۴- و بدکاران در انبار آتشین.</p> <p>۱۵- که در آیند در آن به یوم الدین.</p> <p>۱۶- و هرگز غائب شونده از آن نباشند.</p> <p>۱۷- چه چیزی آگاہت کرد که چیست یوم الدین؟</p> <p>۱۸- باز هم چه چیزی آگاہت کرد که چیست یوم الدین؟</p> <p>۱۹- روزیکه هیچ کسی برای دیگری هیچ چیزی در اختیار نداشته باشد و اختیار همه کار در آنروز از خدا باشد.</p>	<p>إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَأِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ * يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ * وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ * ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ * يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ * شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ *</p>
---	--

۱۳ - ۱۴ نیکوکاران، بدون هیچ تردیدی در نعمتهای بهشت برین باشند، بدکاران حتماً در انبار آتشین باشند، حتماً محاسبه صورت می گیرد و هریکی پاداش اعمالش را می یابد و به جایگاه مناسب خود می رود، آیا این ادعا که با همه تأکید و قطعیت ابراز شده فقط ادعای مجرد است، یا دلالتی نیز برای اثبات آن اقامه شده؟ چه دلیلی برای اثبات این مدعا داریم؟ چگونه میتوان ثابت کرد که نیکوکاران به بهشت برین میروند و بدکاران به انبار آتشین؟

ما در هر انسان خصلت "قضاوت" را مشاهده می‌کنیم، در باره "خوب" و "بد" دیگران قضاوت می‌کند، اگر دو نفری را در حالت درگیری بباید که یکی ظالم و متجاوز است و دیگری مظلوم و تحت ستم، نسبت به ظالم احساس نفرت و انزجار در خود می‌یابد، و نسبت به مظلوم و ستمکشیده همدردی و عاطفه در خود احساس می‌کند، اگر توان مداخله را داشته باشد حتماً به داد مظلوم می‌رسد، از او به دفاع می‌پردازد و دست ظالم را می‌گیرد و او را سرزنش می‌کند، این خصلت قضاوت، نفرت از ظالم، همدردی نسبت به مظلوم، سرزنش ظالم و دفاع از مظلوم، ما را بسوی این حقیقت رهنمائی می‌کند که بی‌گمان ذاتیکه انسان را آفریده است و این خصلت را در او بودیعت گذاشته، حتماً و بطور اتم و اکمل متصف به این صفت است، اگر ما در مورد عملکردهای دیگران قضاوت می‌کنیم و نیکوکاران را ستایش نموده و می‌خواهیم به آنان پاداش دهیم و بدکاران را نکوهش نموده می‌خواهیم آنانرا سرزنش کنیم، این صفت مظهري از صفات پروردگار ماست، میدانیم که هر صفتی در مصنوع و مخلوق، صفات صانع و خالق خود را به نمایش می‌گذارد، ما در چهره مصنوع و مخلوق آثار و نشانه‌های صفات خالق را مشاهده می‌کنیم، خدایی که انسانرا آفریده و صفت "قضاوت" را به او عنایت کرده، حتماً در مورد عملکردهای او "قضاوت" خواهد کرد، نیکوکاران را در بهشت جا خواهد داد و بدکاران را در دوزخ فرو خواهد افکند.

۱۵ - خداوند(ج) برای مکافات و مجازات کامل اعمال موعدی را مقدر کرده که آنرا یوم الدین نام گذاشته، فجار و بدکاران در "یوم الدین" پس از محاسبه و محاکمه الهی وارد جهنم می‌شوند.

۱۶ - جهنم چنان آنانرا فراگیرد که لحظه‌ای از آن غائب نشوند، نه بچینند تا از عذاب رهایی یابند، نه چنان بسوزند که به خاکستر تبدیل شوند و از درد سوختن برهند.

۱۷ - میدانی "یوم الدین" چیست؟ این روز حساب و کتاب و محاسبه الهی دو خصوصیت عمده دارد:

الف: هرکسی مصروف خود شده، احدی نتواند به دیگری سودی رساند، یا عذابی را از او دفع کند، اختیار و توان هیچکاری به نفع دیگری را نداشته باشد.

ب: فرمانروایی مختص برای خداوند باشد، امور همه در اختیار او بوده، احدی را در فرمانروایی و اداره امور سهمی نباشد، اگر در دنیا يك نوع دوگانگی را مشاهده می‌کنید که در يك بخش آن تعادل، توازن و حاکمیت مطلق سنن و ضوابط است و هیچ چیزی نمیتواند از مسیر ثابت و مقرر خود عدول نماید و کمترین عدول و انحراف نابودی پدیده را باعث می‌شود، ولی در بخش دیگری و در آنجا که به انسان تعلق دارد و او میتواند با آزادی و استقلال در آن تصرف کند، شاهد ظلم، فساد، عصیان و گناه بوده، مشاهده می‌کنید که حق پامال می‌شود و مکافات و مجازات انسان به تأخیر می‌افتد، این بدان سبب است که اختیاراتی به انسان داده شده و او از این اختیارات سوء استفاده نموده، مرتکب ظلم و فساد می‌گردد، اختیارات نسبی به انسان، مانع مکافات و مجازات فوری و بشکل اتم و اکمل در دنیا می‌شود، در آنروز نه فرمانروا و زمامداری جز خدا وجود دارد و نه صاحب اختیاری که در برابر مکافات و مجازات اعمال سد شود و از تحقق عدالت مانع گردد.

المطففين

معرفی سوره

نام این سوره "المطففين: کاهندگان مخفیانه" است که از آیه اول سوره گرفته شده، از سوره های مکیست، از مضامین سوره بطور نمایان فهمیده می شود که در دوران ابتدائی مکه نازل شده، در زمانیکه تعداد مسلمانان کم بود و قریش آنها را به تمسخر و استهزا گرفته، گمراه و باغی از دین آبائی خود می شمردند و با نگاه اهانت آمیز از کنار آنان رد می شدند. عده ای از مفسرین گمان می کنند که این سوره باید در مدینه منوره نازل شده باشد، چون احکام مربوط به نظم و نسق اجتماعی را فقط در سوره های مدنی میتوان یافت، آنها به این باور اند که مراد از تطفیف در این سوره کاستن در وزن و پیمانه، در اثنای خرید و فروش است، بنابر چند دلیل این نظر ضعیف است:

الف: اکثریت روایات بر مکی بودن این سوره تأکید دارد.

ب: "تطفیف" تنها بر "کاستن" حق دیگران در اثنای خرید و فروش و تعیین مقدار جنس اطلاق نمی شود، بلکه در موارد دیگری نیز بکار می رود، چنانچه در حدیثی در رابطه با نماز گذاری که نمازش را بطور شایسته و کامل ادا ننموده، در حضور قلب و

ادای الفاظ و حرکات نماز مرتکب کم و کاست می‌شود همین کلمه تطفیف بکار رفته، "وزن" و "کیل" نیز تنها برای اشیای مادی و تعیین کمیت و مقدار آن بکار نمی‌رود، بلکه برای تعیین ارزش های معنوی و اهمیت و ارزش پدیده ها نیز استعمال می‌شود. وقتی در مورد کسی می‌گوئیم: آدم وزین و سنگین است، این مطلب را از آن نمی‌گیرند که "وزن مادی" او زیاد است و یا چون سنگ، سفت و سخت است، بلکه، هیبت و وقار او و اعتبار و حیثیت اجتماعی او را با این الفاظ به نمایش گذاشته ایم. وزن اعمال در روز قیامت، نمونه بارز استعمال این کلمه و امثال آن در تعیین ارزشهای معنویست.

ج: متن سوره به صراحت گواهی می‌دهد که کلمات "تطفیف" "وزن" و "کیل" در این سوره برای تعیین وزن معنوی و قدر و منزلت افراد بکار رفته، در مجموع سوره مشاهده می‌کنیم که بحث از "فجار"، مواصفات زشت و عاقبت وخیم آنان و بحث از "ابرار" و نیکوکاران و پایان شایسته و نیکوی آنان است. از نظر اسلام بزرگترین گناه تعرض به آبرو و عزت انسان است، همانگونه که گرمی‌ترین سرمایه انسان شرف و عزت اوست، بزرگترین و شنیع‌ترین تجاوز و تعدی نیز لطمه زدن به حیثیت و عزت انسان و تجاوز بر آبروی اوست. بدترین "مطفف" کسیست که انسان شریفی را تحقیر کند، نسبت به او اهانت روا دارد، خود را بالاتر از او بشمارد، در اثنای قضاوت در باره شایستگی‌های "ذاتی" او و "اعتبار و حیثیت اجتماعی" اش مرتکب تعدی و تجاوز شود، از وزن او بکاهد و ارزش او را کمتر جلوه دهد. و وقتی خود را بر مردم عرضه می‌کند و قضاوت آنان را در مورد شایستگی‌های خود و "وزن و اعتبار اجتماعی" اش جویا می‌شود، انتظار آنرا دارد که بیش از حد ستایش کنند، پیمانانه او را پر جلوه داده خلا و کم و کاستی را در شخصیت او نشاندهی نکنند و او را از هر عیب و نقص برتر و بالا تر بشمارند، همین گناه زشت و شنیع در این سوره به بحث گرفته شده.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- وای به (حال) کاهندگان. ۲- آنانکه چون (خود را) بر مردم پیمانانه کنند پوره پوره خواهند.</p>	<p>وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ* الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ*</p>
---	--

<p>۳- و چون پیمانہ شان کنند، یا وزن شان نمایند ناگه بکاهند.</p> <p>۴- آیا این دسته گمان نمی‌برند که حتماً بر انگیزخته شوندند اند.</p> <p>۵- برای بزرگ روزی.</p> <p>۶- روزیکه مردم در برابر پروردگار عالمیان بایستند؟</p>	<p>وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ *</p> <p>أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ *</p> <p>لِيَوْمٍ عَظِيمٍ *</p> <p>يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ *</p>
--	---

۱-۳: در باره سه آیه نخستین سوره مطففین چند رأی را میان مفسران می‌یابیم:

الف: مراد از مطففین کسانی اند که در حقوق مردم، در اثنای وزن و پیمانہ، مرتکب غبن می‌شوند و چیزی را رندانه و مخفیانه می‌کاهند، در اثنای گرفتن چیزی از دیگران، پیمانہ را پر می‌خواهند و در اثنای دادن چیزی به دیگران، حتماً از حقوق آنان می‌کاهند، این گروه مفسران "کالوهم" و "وزنوهم" را بمعنای "کالواهم" و "وزنواهم" گرفته اند و "ل" را مقدر می‌شمارند و آیه را چنین ترجمه می‌کنند: وقتی برای دیگران پیمانہ کنند و یا برای شان وزن نمایند زیانمند کنند. درحالیکه ترجمه دقیق الفاظ آیه چنین است: وقتی آنانرا پیمانہ کنند و یا آنانرا وزن نمایند، زیانمند کنند.

دوم: گروه دوم مفسران بر این باور اند که نباید (ل) را در این آیه مقدر شمرد و کالوهم را بمعنای کالواهم گرفت و وزنوهم را وزنواهم ترجمه کرد، این نوع تصرف را مناسب نشمرده و ترجیح میدهند الفاظ را بحال خود بگذارند، این گونه تصرف را منافی احترام به بلاغت متعالی کلام الهی می‌شمارند و تأکید دارند که الفاظ قرآن را باید بدون کم و کاست و با کمال احتیاط و دقت ترجمه کرد. می‌گویند: در "کالوهم" و "وزنوهم" این نکته ظریف مضمّن است که در وزن کردن اشیای مردم و فرآورده های محصول دست آنان در واقع خود آنانرا وزن می‌کنیم و پیمانہ می‌زنیم چون در این اشیا کمال و هنر آنان به نمایش گذاشته شده، ذهن و فکر آدمی در تولید آن بکار رفته، هنردست او به آن شکل داده، هر ستایشی از آنچه انسان ایجاد کرده در واقع ستایش اوست و انتساب هر عیب و نقصی به آن در واقع انتساب نقص و عیب به تولید کننده آن است، گویا این گروه مفسران در حالیکه "وزن" و "کیل" در این آیات را به خرید و فروش اشیاء ربط میدهند و در این خصوص با گروه اول متفق اند، ولی "ل" را مقدر نمی‌گیرند.

سوم: گروه سومی به این باور است که موضوع بحث این آیات "تطفیف در خرید و فروش" نبوده، بلکه قضاوت ظالمانه يك انسان در مورد انسان دیگری به بحث گرفته شده و به یکی از بیماری‌های خطرناك روانی انسان اشاره دارد، به بیماری "خود را معیار پنداشتن"، "خود بزرگ بینی توأم با تحقیر دیگران" و توقع ستایش از دیگران در حال کم گرفتن آنان، زمانیکه از دیگری در مورد خود قضاوت می‌خواهد تا شایستگی‌ها و برازندگی‌های او را محک زند به این انتظار می‌باشد که مطابق معیار های خودش از او ستایش کند و پیمانانه را پر و بدون کمبود و نقص بزند، ولی زمانیکه در مورد دیگران به قضاوت می‌نشیند و استعداد های ذاتی آنان و اعتبار و وزن اجتماعی شانرا ارزیابی می‌کند حتماً از وزن و پیمانانه می‌کاهد و مرتکب غبن و خیانت می‌شود. این یکی از بیماری های خطرناك روانی انسان است که قرآن در موارد متعددی آنرا به بحث گرفته و این سوره را به آن اختصاص داده است.

برای تفسیر سومی چند دلیل محکمی میتوان ارائه کرد:

الف: ترجمه دقیق الفاظ آیات همین مطلب را بازگو می‌کند.

ب: همهء سوره بر همین تفسیر صحنه می‌گذارد. مخصوصاً آیات ۲۹ تا ۳۳ که باهمه صراحت بر آن تأکید دارد، آنجا که می‌فرماید: گنهکاران برکسانیکه ایمان آورده بودند می‌خندیدند، و هرگاه از (کنار) آنان می‌گذشتند بهمديگر چشمک می‌زدند، و آنگاه که به خانواده شان بر می‌گشتند شادمان و خندان برمی‌گشتند، و چون آنانرا می‌دیدند می‌گفتند: اینها گمراه اند، در حالیکه بر آنان نگران فرستاده نشده بودند !!

ج: سوره در مکه نازل شده و سوره های مکی بر قضایای چون تحقیر و توهین مؤمنان و تعذیب و شکنجه آنان، بجای قضایای چون غبن در خرید و فروش و کاستن در وزن و پیمانانه ترکیب دارد.

د: در صورتیکه ترجمه تحت اللفظی آیات قرآن مفهوم صریح و واضحی را افاده کند نباید از ابطار الفاظ قرآن پا فراتر گذاشت و چیزی را بیجهت مقدر شمرد و گمان کرد که اصل الفاظ همانگونه بوده که ما پنداشته ایم، ولی بنا بر مصلحت خاصی برخی از کلمات حذف شده و بشکل کنونی درآمده است!! این روش در محلی قابل پذیرش است

که ترجمه تحت اللفظی اشکالی داشته باشد و برای رفع اشکال ناگزیر به "تقدیر" و وجود کلمه حذف شده ای باشیم که در ترجمه آنرا از حالت حذف می کشیم و بیان می کنیم. در محلی که مجبور به اینکار نباشیم تقاضای اعتراف به بلاغت و عظمت کلام الهی این است که بدون زیادت و نقصان و کم و کاست به ترجمه الفاظ آن پردازیم، در ترجمه این آیات ضرورتی احساس نمی کنیم که "وزنوم" را "وزنوا لهم" ترجمه کنیم و "کالوهم" را به معنای "کالوا لهم" بگیریم. مگر ما در قضاوت های خود انسان را وزن و پیمانه نمی کنیم؟ زمانیکه شما در مورد جایگاه اجتماعی کسی و اعتبار و جاهتیش میان مردم قضاوت می کنید و می گوئید: او دارای رسوخ و نفوذ است، از احترام مردم برخوردار است، همه او را ارج می گذارند و حرفش را می شنوند، در واقع او را پیمانه کرده اید و زمانیکه در مورد کسی می گوئید: انسان خوبیست، دانشمند، زرنگ، با حوصله و با عاطفه است در واقع او را وزن کرده اید، هر قضاوت ظالمانه و دور از عدالت و انصاف در مورد دیگران، تطفیف است، که از نظر اسلام بزرگترین ستم و تجاوز تلقی می شود، پیامبر(ع) می فرماید: تعرض به آبرو و عزت مسلمان بزرگترین ربا و سود است، یعنی این گناه از دیدگاه اسلام شنیع تر و قبیحتر از سود و ربا است، با سود از مال او می کاهید ولی با اینکار آبروی او را می ریزید و به حیثیت و عزتش صدمه می زنید، مخصوصاً اگر اینکار را برای تثبیت جایگاه خود در اجتماع مرتکب شوید و بقیمت آبروریزی دیگران برای خود آبروی کاذب درست کنید، و چنان باشد که هرگاه خود را بر دیگران عرضه می کنید و از آنان می خواهید در مورد شما و استعداد های ذاتی و جایگاه تان در اجتماع قضاوت کنند علاقه مندید پیمانه را پر و لبریز نگه دارند و با صفاتی شما را بستایند که اصلاً در شما سراغ نمی شوند، چنانچه قرآن می فرماید:

وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا

دوست دارند به چیزی ستوده شوند که اصلاً نکرده اند.

۴-۶: ریشه این بیماری در عدم اعتقاد این گروه به زندگی بعد از مرگ و عدم باور به روز بزرگ رستاخیز نهفته است، اینها به این باور ندارند که در برابر خدا می ایستند و با محاسبه الهی مواجه می شوند، همین تصور کافرانه باعث شده است تا در

قضاوت‌های شان بی‌باک بوده از تعرض به آبرو و عزت دیگران حذر نکنند، گمان می‌برند هر چه در مورد دیگران گفتند جا می‌افتد و کسی نیست که از دروغ و افترای آنان و کاستن رندانه شان پرده بردارد و ماهیت قضاوت‌های ناروای شانرا برملا سازد.

<p>۷- نه چنین است، بی‌گمان نامه بدکاران در سجین "زندانی بی" باشد.</p> <p>۸- چه چیزی آگاهت کرد که چیست این سجین.</p> <p>۹- کتاب نوشته شده بی.</p> <p>۱۰- وای در آنروزی به تکذیب کنندگان.</p> <p>۱۱- آنانکه یوم الدین را دروغ می‌شمارند.</p> <p>۱۲- و تکذیبش نکند مگر هر تجاوزکار گنهکار.</p> <p>۱۳- چون آیات ما بر او خوانده شود گوید: داستانهایی پیشینیان.</p> <p>۱۴- نه چنین است، بلکه عملکردهای شان دلهای آنانرا زنگ آلود ساخته.</p> <p>۱۵- نه چنین است بی‌گمان که در آنروز از پروردگارشان حتماً محبوب باشند.</p> <p>۱۶- بعد همه به انبار آتشین در آیند.</p> <p>۱۷- سپس به آنان گفته شود: این است آنچه دروغش می‌شمردید.</p>	<p>كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينَ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ * وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَّحُجُوبُونَ * ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ * ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ *</p>
---	--

۷- در این آیه مطففین را فاجر و بدکار خوانده و نشان داده که عمل تطفیف کار عناصریست که بنا بر بدکاری و فجور، احساس کمبود شخصیت می‌کنند و از طریق تعرض به آبرو و حیثیت دیگران و انکار از خوبی‌ها و شایستگی‌های آنان می‌خواهند این کمبود را جبران کنند، افراد با شخصیت نه ضرورت آنرا احساس می‌نمایند که دیگران به ستایش شان پردازند و چهره ملمعی از آنان درست کنند و نه در برابر افراد شریف احساس کمبود شخصیت می‌کنند تا از طریق تعرض به حیثیت آنان جایگاهی در اجتماع

برای خود باز کنند. دوسیه عملکردهای این گروه راهی زندان شده و در کتابی درج گردیده که در دفتر زندان می گذارند و نام زندانیان و کویف جرم شان در آن ثبت می شود.

۱۰-۱۳: آیات ۱۰ تا ۱۳ به چند خصلت دیگر این گروه اشاره دارد:

الف: اینها دروغگو اند، با دروغبافی ها و قضاوتهای کاذبانه در باره دیگران مرتکب تطفیف می شوند.

ب: نه تنها در مورد دیگران دروغ می گویند، افترا می بندند و بر حیثیت و آبروی شان می تازند بلکه "یوم الدین" را نیز تکذیب می کنند.

ج: "تعدي" و "اثم" آنانرا به تکذیب یوم الدین واداشته است، از مکافات و مجازات اعمال به این دلیل انکار نمی کنند که دلایل کافی و معقول برای اثبات آن ندارند، بلکه تجاوز از حد و اراده تعدی به حقوق دیگران و سقوط در گناه و قصد تکرار آن باعث شده تا از یوم الدین انکار کنند.

این آیه توضیح می دهد که فقط "معتد" و "اثیم" از رستاخیز و محاسبه الهی انکار می کند. باید بنگریم که چرا تجاوزکار و گنهکار یوم الدین را تکذیب می کند؟ چگونه تجاوز و گناه انسانرا به آنجا می کشاند که حقیقت مکافات و مجازات اعمال را تکذیب کند؟ عدم باور به رستاخیز برای انسان تجاوزکار و گنهکار انگیزه های روانی دارد، نه دلایل عقلی، او باید به خود تلقین کند که رستاخیز و حساب و کتابی در میان نیست و در برابر عملکردهای زشت خود مجازات نخواهد شد، قیامت برای او پیش آمد خطرناکیست که عواقب وخیمی برای او تحویل می دهد، انسان همواره با تلقین های اغفال کننده پیش آمدهای خطرناک محتمل را نفی می کند و با این کار خود را از اضطراب روانی می رهاند.

د: این عناصر در حق مردم مطفف اند، در برخورد با آیات بین و روشنگر الهی نیز مطفف اند، آیات الهی را اساطیرالاولین می خوانند، به چند معنی:

۱ - این حرفها را زیاد شنیده ایم، تعداد زیادی آمدند و از برپایی قیامت، زندگی بعد از مرگ و مکافات و مجازات اعمال صحبت کردند، ولی رستاخیزی برپا نشد و

وعد و وعید آنان تحقق نیافت.

۲ - قرآن را مجموعه ای از داستانهای امم گذشته و شبیه کتاب تاریخ می خوانند. نه تنها این گروه بلکه خیلی از مدعیان ایمان به این کتاب از آن اساطیرالاولین می سازند، کسانی که بررسی های قرآن و وعد و وعید آنها به محدوده صدر اسلام مختص ساخته، گمان می برند که وعده های تأیید و نصرت الهی، احکام هجرت و جهاد، مژده های فتح و پیروزی و پیشگویی های قطعی و محتومش در مورد شکست و رسوائی دشمن، همه فقط به گروههای درگیر زمان نزول قرآن برمی گردد، و بجنهای قرآن در مورد موسی(ع) و فرعون و چهره های دیگر تاریخی و حوادث زمان هر یکی را بجنهای تاریخی گرفته اند، نه نمونه های تاریخی، در واقع از قرآن اساطیرالاولین ساخته اند، قرآن این چهره ها و داستانهای شانرا چون نمونه های تاریخی به بحث می کشد، پیامبر(ع) می فرماید: هر زمانه ای فرعون دارد و در برابرش موسی ی، فرعون قوم من ابوجهل است. یعنی فرعون يك چهره تاریخی نه بلکه يك نمونه و سمبول است، سمبول ستم، استبداد، اختناق، فساد و کفر، فرعون تاریخ مرده، ولی فرعون قرآن در هر زمانه ای وجود دارد، به حضرت عمر(رض) اطلاع دادند که کسی خانه دومنزله ای از خشت پخته ساخته است، گفت: گمان نمی کردم در امت محمد(ص) فرعون پیدا شود، آنکه قصری از خشت پخته برای خود ساخته بود، می بینید که آنها فرعون را چهره تاریخی نه بلکه نمونه تاریخی می شمردند، از نظر آنان در داستانهای قرآن، مفاهیم، تجسم عینی یافته، مثالهای زنده و عملی يك مفهوم در خم و پیچ تاریخ ارائه شده، تا قابل فهم شود. قرآن برای آنکه به مخاطب خود تفهیم کند که نزاع میان حق و باطل و کشمکش میان ظالم و مظلوم سنتیست تاریخی که همواره به پیروزی و غلبه حق و شکست و زوال باطل می انجامد، آنها را در پای داستان موسی(ع) و فرعون می نشاند و این حقیقت را در فراز و نشیب این داستان برای شان مجسم می کند.

۱۴ - صفحه ضمیر این مطففين، زنگ آلود است، عملکردهای زشت شان چون فجور، کذب، اعتدا، اثم و گناه چنان پرده سیاه و تاریکی بر ضمیر و وجدان آنان فرو انداخته، قضاوتهای شانرا چنان تحت تأثیر گرفته و معیارهای شانرا وارونه ساخته و کارشانرا بجای رسانده که آیات روشنگر الهی را اساطیرالاولین بشمارند، برای کسیکه با

آیات الهی چنین معامله ای دارد، خیلی عادیست که قیامت را تکذیب کند و از خوبی‌ها و شایستگی‌های مردم انکار نماید و در قضاوت‌هایش مرتکب تطفیف شود.

۱۵- اینها در روز رستاخیز، زمانیکه برای محاسبه احضار شده اند و در برابر پروردگار خود ایستاده اند، محبوب باشند، دیده های شان از شرم فروافتاده، بسوی خدا، دادگر حقیقی، دیده نتوانند. با این روی سیاه، پشتواره اعمال ننگین بر دوش و قلب آلوده به گناه، چگونه بسوی خدا بنگرند؟! در دادگاه ها دیده اید که مجرم همواره دیده هایش فروافتاده، جرأت نمی کند سربلند کند و بالا بنگرد و چشم در چشم قاضی بدوزد، معترف به گناه، شرمنده و خجل، نامه های اعمال از عقب در دست چپ شان گذاشته شود.

۱۶- اینها کسانی اند که در پایان کار وارد جحیم می‌شوند، جایگاه نهای این گروه گودال آتشین است.

۱۷- و در همانجا به آنان گفته شود: این است آنچه تکذیبش میکردید. شما پاداش اعمال را تکذیب می‌کردید، اینهم پاداش اعمال تان. شما از دوزخ انکار می‌کردید، اینک این شما و این دوزخ، شما به محاسبه الهی باور نداشتید اینهم عملنامه های مبسوط تان.

<p>۱۸- نه چنین است، بی گمان نامه نیکوکاران در برترین ها باشد.</p> <p>۱۹- چه چیزی آگاهت کرد که برترین ها چه اند؟</p> <p>۲۰- نامه نگاشته شده ای.</p> <p>۲۱- که مقربان مشاهده اش کنند.</p> <p>۲۲- بی تردید که نیکوکاران در "بهشت" نعمت بار باشند.</p> <p>۲۳- بر تخت های خاصی نظاره کنان.</p> <p>۲۴- شادابی "بهشت" نعمت بار را در سیمای شان دریایی.</p>	<p>كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيْنَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ * إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَآئِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ *</p>
---	---

<p>۲۵- از شراب خالص سرمهر به آنان بنوشانند.</p> <p>۲۶- که مهرش مشک باشد، تنافس کنندگان، در چنین چیزی باید باهم تنافس و مسابقه کنند.</p> <p>۲۷- آمیزشش از تسنیم باشد.</p> <p>۲۸- چشمه ای که مقربان در "کنار" آن بنوشند.</p>	<p>يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ *</p> <p>خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ</p> <p>فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ *</p> <p>وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ *</p> <p>عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ *</p>
--	---

۱۸- مطففين بدانديش بدانند که با قضاوتهای رندانه شان نمی‌توانند از برجستگی‌های ابرار و خوب‌ها و مقام و منزلت آنان بکاهند، نامهء اعمال آنان به برترین جایگاه رفته، مقام و منزلت آنانرا به جایی رسانده که دسترسی به آن و کم و کاست در آن ممکن نیست، نمی‌توانید با تبلیغات تان از جایگاه برتر و بلند آنان بکاهید.

۱۹-۲۱: می‌دانی این برترین‌ها چه اند؟ کتاب نوشته شده ای که مقربان بارگاه الهی آنرا از نظر می‌گذرانند، هر یکی در تلاش اینکه آنرا زودتر از دیگران مشاهده کند، این نامه در برترین‌ها درج شده و شاهد و گواه آن مقربان بارگاه الهی اند، در این صورت بگو: تبلیغات رندانه‌ء تو چه تأثیری خواهد گذاشت؟!

ملائك نامهء اعمال نیکوکاران را با سرعت و شتاب بسوی بالا می‌برند، زمانیکه مقربان بارگاه الهی آنرا مشاهده می‌کنند به تعجب فرومی‌روند، چون می‌بینند که انسان با همهء انگیزه‌های داعی بدی و عصیان، از معاصی پرهیز کرده، خدا را انتخاب نموده، بسوی او پرواز نموده، به هوای نفس خود تسلیم نگردیده، روزه گرفته، نماز خوانده، مال و دارایی‌اش را در راه خدا وقف نموده، فرشته‌ها این نامه‌ها را با حیرت و تعجب می‌نگرند و بهم‌دیگر نشان می‌دهند.

۲۲-۲۴: نیکوکارانیکه در دنیا یا بدلیل فقر و مسکنت یا بنابر اینکه اعتنای زیادی به مال و متاع دنیا نداشتند و داشته‌های شان را در راه خدا وقف نموده، به سهم اندکی اکتفا می‌کردند، مورد استهزاء و تمسخر مطففين فاجر و بدکار قرار می‌گرفتند، امروز در بهشت پرنعمت باشند، بر تختهای بلند نشسته، شاهد نعمتهای باشند که از هر سوی آنانرا احاطه کرده، در سیمای شان آثار این نعمتها را نمایان می‌یابی.

۲۵- از نوشابه و شرابی نوشانده شوند که مختوم و سر بمهر است، قبل از آنان

کسی از آن ننوشیده، در بهشت به این خواست و تمایل انسان نیز جواب گفته شده که قبل از او احدی از ظرف نوشابهء او ننوشد و لب بر آن نهد، نوشابه های تو در آن روز سرهمبر باشند.

۲۶- مهر و لاک نوشابه های شان از مشك باشد، خوشبو و معطر. آنچه شایسته رغبت و رقابت است و انسان باید به آن بیندیشد و در آن با دیگران مسابقه کند همین نعمتهای بهشت است، بجای رقابت در مال و متاع پست دنیوی و تمایل و رغبت به آن، چرا دست یابی به بهشت و نعمتهای آن مایه رقابت میان شما نیست.

۲۷-۲۸: آمیزش این نوشابه سرهمبر از تسنیم باشد، چشمه ای که مقربان بارگاه الهی در کناره های آن به تماشا نشسته باشند. تسنیم جای بلند و مرتفع را گویند، آب این چشمه از محل بلندی سرازیر می شود، برای انسان جالب و دیدنی و فرحت انگیز. این نیز تمایلی در انسان است، سرازیر شدن آب، از چشمه بلندی برایش راحت انگیز است، به این خواست نیز جواب گفته می شود، در کناره های این چشمه مقربان بارگاه الهی با جامه های نوشابه های خاص خود نشسته باشند. آب این چشمه، مزوج و آمیزش شراب خالص و سرهمبر نیکوکاران باشد.

<p>۲۹- بی گمان کسانیکه مجرم بودند بر آنانکه ایمان داشتند می خندیدند.</p>	<p>إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ *</p>
<p>۳۰- و چون از کنار آنان می گذشتند بمدیگر چشمک می زدند.</p>	<p>وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ *</p>
<p>۳۱- و چون به خانواده شان برمی گشتند، شادمان (از عملکرد خود) برمی گشتند.</p>	<p>وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكَهِينٌ *</p>
<p>۳۲- و چون آنان را می دیدند می گفتند: بی گمان که اینها گمراه اند.</p>	<p>وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ *</p>
<p>۳۳- در حالیکه محافظ و نگران (عملکردهای آنان) فرستاده نشده اند.</p>	<p>وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ *</p>
<p>۳۴- پس امروز آنانکه باور داشتند بر کافران</p>	<p>فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ *</p>

بخندند. ۳۵- نظاره کنان بر تختها. ۳۶- آیا به کافران پاداش کرده های شان داده شد؟	عَلَي الْأَرَآتِك يَنْظُرُونَ * هَلْ تُؤَبِّبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ *
--	--

۲۹- این آیه به صراحت نشان می‌دهد که مراد از "تطفیف" در این سوره همین "تضحیک"، تمسخر و استهزاء است. مطففین مجرم بر ابرار و خوب ها تمسخر و استهزاء می‌کردند، آنانرا سفیه، حقیر و ضعیف می‌شردند و به استضعاف و بیچارگی می‌گرفتند.

۳۰- همینکه از کنار مؤمنان رد می‌شدند، برسم تمسخر و استهزاء بر مؤمنان با همدیگر غمزه میکردند، و چشمک می‌زدند، این آیه و آیات قبل و بعد از آن نشان میدهد که سوره مطففین در شرائطی نازل شده که:

الف: مسلمانان اسلام شانرا اظهار کرده اند و حال برای کافران کاملاً شناخته شده اند، بر عکس شرائط ابتدایی مکه که بطور مخفیانه ایمان آورده و از اظهار ایمان منع شده بودند.

ب: کافران بر تمسخر و استهزاء بر مؤمنان اکتفا میکردند و به شکنجه و تعدیب آنان متوسل نشده بودند. این خصوصیات را جز در يك مقطع خاص زمانی نمی‌توان یافت: همان دوران ابتدایی مکه، بعد از تبارز مسلمانان بعنوان پیروان دین جدید، این سوره بی‌گمان باید در همین مرحله نازل شده باشد و موضوع بحث آن نیز باید قضایای مربوط به این مرحله باشد.

۳۱- پس از برخورد اهانت آمیز با مؤمنان چون به خانواده شان برمی‌گشتند، با غرور و شادمانی می‌گفتند: امروز خوب بر آنان تمسخر کردیم، دیانت و روش شانرا به استهزاء گرفتیم، راضی و شادمان از تضحیک و تغامز و چشمک زدن های شان بر مؤمنان.

۳۲- از کنار مؤمنان با غرور و تکبر رد می‌شدند و آنانرا گمراه می‌خواندند و بھمدیگر می‌گفتند: اینها با ترك دین آباتی شان گمراه شده اند، دنیای شانرا فراموش نموده، برای اهداف مبهم و برای هیچ و پوچ همه چیز شانرا از دست می‌دهند، با وجود ضعف و ناتوانی گمان می‌کنند که بر دشمنان نیرومند و مسلط خود پیروز خواهند شد و

خدا آنانرا تائید خواهد کرد، چه سفاقتی!! مشاهده می‌کنید که در نظر عناصر مجرم و کافر اینکار گمراهی و سفاقت است که کسی برای اهداف بزرگ معنوی با بی‌اعتنائی به آرامش و آسایش زندگی دنیوی‌اش عمل کند و داشته‌هایش را در راه خدا و بخاطر نیل به اهداف مقدس قربانی کند.

۳۳- مگر اینها چون نگران و مراقب اعمال مؤمنان فرستاده شده‌اند؟ وظیفه آنان مگر این است که مراقب کرده‌های دیگران بوده و در باره آن به قضاوت بپردازند، مگر مسئولیت مراقبت و نگرانی بر عملکردهای مؤمنان و قضاوت در مورد آن به آنان سپرده شده؟ چه ضرری از این مؤمنان نیکو کار به آنان رسیده که همواره مراقب اعمال شان بوده آنانرا گمراه می‌خوانند؟

۳۴-۳۵: امروز و پس از آنکه بدکاران مغرور، مخالف انتظار خود، مؤمنان را در بهشت، نظاره‌کنان بر تختهای بلند می‌یابند و خود را در قعر انبار آتشین دوزخ می‌بینند و ماهیت راه و روش هریکی و نتایج محتوم آن برملا می‌شود، مؤمنان وضع دردآور کافران را "که خود را حق به جانب می‌خواندند، از وضع خود راضی بودند و بر آن فخر می‌کردند و منتظر نتایج دلخواه بودند" خنده آور می‌خوانند، لبخند فاتحانه بر لب‌های شان، ناظر وضع دردناک کافران.

۳۶- آیا کافران ثواب کرده‌های شانرا دریافتند؟ با کلمه "ثواب" به نکته ظریف و لطیفی اشاره شده: کافران از همه آنچه در حق مؤمنان روا می‌داشتند، طمع ثواب داشتند، اگر بر آنها تمسخر می‌کردند، آنانرا به استهزاء می‌گرفتند، به شکنجه و تعذیب شان می‌پرداختند، برمال و جان و آبروی شان می‌تاختند، همه را کار ثواب می‌پنداشتند، خود را حق به جانب می‌شمردند، از روش کافرانه شان طمع دست‌یابی به نتایج دلخواه در دنیا و آخرت داشتند، آیا به این "ثواب" دست یافتند؟ آیا به آن نتایج دلخواه رسیدند؟ "جهنم" همان "ثوابیست" که انتظارش را داشتند!

الانشقاق

معرفی سوره

نام این سوره "الانشقاق: پاره شدن" است که از نخستین آیه این سوره گرفته شده، الانشقاق اسم سوره است نه عنوانی برای مضامین آن، دارای ۲۵ آیه است و در دور ابتدائی مکه نازل شده است.

در آغاز سوره به حادثهء پاره شدن آسمان بعنوان یکی از علائم نخستین قیامت اشاره شده، سپس هموارشدن زمین و بیرون ریختن هرچه در سینه خود مُفْتَهه دارد و برانگیخته شدن انسان و رفتنش بسوی خدا و چگونگی توزیع نامه های اعمال به نحوی به نمایش گذاشته می شود که یکی بدست راستش آنرا می گیرد و به دیگری از عقب و در دست چپش داده می شود، یکی با دریافت نامه، شادمان و مسرور بسوی اهل و خانواده اش بر می گردد و دیگری تمنای مرگ می کند. سپس دلایل نهایت محکم و انکار ناپذیری برای اثبات رستاخیز و اینکه مرگ پایان زندگی نیست ارائه شده و در پایان در باره انسان منکر قیامت با حیرت پرسیده می شود که چگونه با مشاهده همه این دلایل قوی و متین ایمان نمی آرند، به استدلال قرآن با عظمت تسلیم نمی شوند و سرفروذ نمی آرند!! اینها

بنابر کمبود دلایل عقلی از رستاخیز انکار نمی کنند بلکه آگاهانه و پس از پی بردن به حقایق آن، دروغ می گویند و آنرا تکذیب می کنند، عملکردهای شان آنرا به تکذیب رستاخیز وامیدارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- چون آسمان پاره پاره شود. ۲- و به "فرمان" پروردگارش گوش فرا دهد و "همین" سزاوارش باشد. ۳- و آنگاه که زمین گسترده شود. ۴- و هرچه در آن است فروریزد و تخلیه شود. ۵- و به "دستور" پروردگارش گوش فرادهد و همین سزاوارش باشد.</p>	<p>إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ * وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ * وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ *</p>
---	---

۱-۲: آسمان که چون سقف خانهء ما عمل می کند و اجرام بی شمار آسمانی را در آغوشش نگه میدارد و از تصادم میان آنها مانع می شود. با فرا رسیدن قیامت درز بر میدارد و پاره پاره می شود، همچنانکه اکنون از دستایر الهی فرمان می برد و با انقیاد کامل و طبق سنن و ضوابط حاکم بر این هستی و وظائف مشخصش را انجام می دهد، در روز قیامت نیز به فرمان خدا گردن می نهد و پاره پاره می شود.

۳-۵: زمین گسترده تر می شود، بدو معنا:

الف: پستی ها و بلندی های موجود زمین و کوههای بلندی که منطقه ای را از منطقه دیگری جدا می کند و میان مردمان آن حائل می شود از میان می رود و روی زمین به سطح هموار و گسترده ای تبدیل می شود.

ب: زمین بیش از مقدار فعلی اش گسترده می شود و به زمین فراخ تر و وسیعتر درمی آید که در آغوش گسترده اش همه انسانهای زاده شده در کره زمین "از ابتداء پیدایش انسان تا قیام قیامت" را جا می دهد.

قرآن می فرماید که پس از فروپاشی نظام موجود هستی، آسمان و زمین جدیدی پدیدار می شود. در نظام جدید، زمین گسترده تر و فراختر از مقدار فعلی اش خواهد

بود. بیایید بنگریم که علم در این رابطه چه می‌گوید؟ آیا گسترش زمین بیش از مقدار کنونی‌اش ممکن است؟ پژوهشگران و محققان نهایت محتاط، باتوجه به گسترش روز افزون کائنات به این باور رسیده‌اند که هر قدر به عقب برگردیم، کائنات را کوچکتر از حالت فعلی‌اش می‌یابیم. در این عقب‌نگری و عودت‌صدها و هزاران میلیون سال قبل بجایی می‌رسیم که همه کائنات را چون یک کره بزرگ، سپس یک توپ فوتبال و فقط چند ثانیه بعد از انفجار بزرگ که در ابتدای هستی رخ داده، همه کائنات را به اندازه یک سیب می‌یابیم که بتدریج فراخ گردیده و بحالت فعلی‌اش در آمده است. آنها پس از تحقیقات ژرف و دوامدار به این نتیجه رسیده‌اند که اگر فاصله موجود میان هسته اتم و الکترونهای مدار آن کمی از اندازه فعلی‌اش بیشتر شود، زمین ما میلیون‌ها برابر حجم فعلی‌اش بزرگ و فراخ خواهد شد و اگر کمی آنرا از حد فعلی‌اش کمتر کنیم یک بر میلیون‌ها برابر حجمش کوچک خواهد شد.

قرآن در این رابطه می‌فرماید:

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ *

الذاریات: ۴۷

و آسمان را بدست خود ساختیم و ما وسعت دهنده‌ایم.

این یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است، مطلبی که قرآن در باره توسعه روز افزون کائنات، ۱۴ قرن قبل گفته بود، علم امروز و در اواخر قرن بیست به حقیقت آن پی می‌برد.

۴ — پس از برپایی نظام جدید، زمین ما "که بیش از مقدار فعلی‌اش گسترده و فراخ خواهد بود" همه آنچه را خدا بخواند، از سینه خود بیرون می‌ریزد و تخلیه می‌شود، همانگونه که امروز مطیع فرمان پروردگارش بوده، با بارانی که از آسمان فرو می‌ریزد، مایه‌های حیات در درون سینه‌اش را به نشو و نما وامیدارد، در آغوش خود پرورش می‌دهد، بنه‌ها و بنه‌های شاداب و خرمی را می‌رویاند، دانه و میوه تولید نموده، برای ما رزق و روزی فراهم می‌کند، ما را بر شانه‌های خود حمل می‌کند و در آغوش خود جا می‌دهد، همه چیزش در خدمت ما و رام و مسخر برای ما، در روز قیامت نیز به فرمان پروردگارش گردن می‌نهد، اجساد مرده انسان‌ها را که در دل خود نهفته دارد، زنده

برمی گرداند. وضع موجود زمین نشان می دهد که چنین کاری سزاوار آن است.

کسانیکه بعثت مجدد را محال می پندارند و زندگی بعد از مرگ برای شان دشوار و ناممکن جلوه می کند، مگر هر روزی شاهد این معجزه نیستند؟ مگر نمی بینند که زمین همواره مرده هایی را که در دل خود دارد و مایه های حیات را که زیر قشر سخت خود پنهان کرده است، زنده می کند و بیرون می کشد؟! باوجود مشاهده مکرر این پدیده چرا و بنابر کدام دلیلی از بعثت روز رستاخیز انکار می کنند؟!

<p>۶- هان ای انسان! بی گمان تو تلاشگری به تلاش سختی، بسوی پروردگارت، پس باشی ملاقات کننده اش.</p> <p>۷- پس اما آنکه نامه اش بدست راستش داده شود</p> <p>۸- محاسبه خواهد شد به محاسبه آسانی.</p> <p>۹- و بسوی اهلش برگردد مسرور و شادمانی.</p> <p>۱۰- و اما آنکه نامه اش از آنسوی پشتش به او داده شود.</p> <p>۱۱- حتماً طلب کند مرگی.</p> <p>۱۲- و درآید در شعله وری.</p> <p>۱۳- بی گمان که او در خانواده اش بود شادمان.</p> <p>۱۴- می پنداشت که برنگردد هیچگاهی.</p> <p>۱۵- چرا نه، یقیناً که پروردگارش بینایی بود بر او (و عملکردهایش).</p>	<p>يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قِيَهٗ *</p> <p>فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا * وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا * وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا * إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا * إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ * بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا *</p>
---	---

۶ - سعی و تلاش تو در زندگی دنیا، در حقیقت تلاشیست در حرکت بسوی خدا(ج)، هرگامی که به جلو می گذاری، هرفراز و نشیبی را که با زحمت طی می کنی در واقع بسوی خدا جلو می روی و فاصله ای را در حرکتت بسوی خدا طی می کنی، در پایان این سفر پرمشقت بجوایی یا نخواهی، باور داشته باشی یا از آن انکار کنی، به خدا می رسی و او را ملاقات می کنی.

۷-۹: هرکی نامه اعمالش در دست راستش گذاشته شد، محاسبه آسانی با او صورت می‌گیرد و شادمان و سربلند بسوی خانواده اش برمی‌گردد، حساب آسان چیست؟ پیامبر(ع) می‌فرماید:

بنده ای را احضار می‌کنند، خداوند(ج) او را نزد خود می‌خواند زیر بازوی خود می‌گیرد، نامه اعمالش را به او نشان می‌دهد و به او می‌گوید: این و آن است اشتباهات تو که همه را برایت عفو کردم ... در این حدیث کمال عنایت و لطف الهی در مورد بنده صالح و مخلصش به نمایش گذاشته شده، او را در اثنای محاسبه، نزد خود می‌خواند، زیر بازوی خود می‌گیرد، اشتباهاتش را به نحوی به او گوشزد می‌کند که احدی جز او از آن واقف نشود و احدی به آنچه میان او و پروردگارش گذشته پی نبرد، همه را به او می‌آمرزد، سند دخول بهشت به او داده می‌شود، شادمان و خرسند بسوی اهلش برمی‌گردد.

پیامبر(ع) می‌فرماید: با هفتاد هزار از امتیام حساب آسانی صورت می‌گیرد. در زمره کسانی که این حدیث را شنیدند یکی برخاست و گفت: یا رسول الله دعا کن من در زمره آنان باشم. پیامبر(ع) دعا کرد که در زمره آنان باشد. یکی از صفات این هفتاد هزار نفر، توکل بر خداست.

پیامبر(ع) می‌فرماید: محاسبه می‌شود، گفتند: یا رسول الله لیاتو نیز؟ گفت: آری بامن نیز، امیدوارم در زمره کسانی باشم که محاسبه آسان با آنان صورت می‌گیرد.

۱۰-۱۱: و اما کسیکه نامه اعمالش را از عقیش به او دادند، کسیکه نمی‌تواند با خدا رو برو شود، مجرم، خائن، عاصی، بدکار، سرکش، مشرک و منکر از خدا و نعمتهایش است، روی مواجه شدن با خدا را ندارد و خداوند(ج) نیز نمی‌خواهد روی ناپاک او را ببیند، نامه اعمالش را از عقب و در دست چپ او می‌گذارند، تمنای مرگ می‌کند و می‌گوید: کاش مرگ به سراغم برسد، ای کاش خاک می‌بودم هرگز زنده نمی‌شدم و این صحنه را نمی‌دیدم.

۱۲- در آتش شعله ور جهنم فرو رود.

۱۳- او در دنیا با کمال بی‌باکی زندگی کرد، شادمان و مسرور، نه تشویشی از

محاسبه الهی و نه ترس و بیمی از عذاب دوزخ.

۱۴- گمانش این بود که همه چیز در همین زندگانی دنیا خلاصه می شود، برگشتی بسوی خدا و رستاخیزی در میان نیست.

۱۵- برعکس گمان واهی اش حتماً بسوی خدا برمی گردد، چون خدا شاهد و ناظر اعمال اوست، حتماً پاداش عملکردهایش را می دهد، ماکه مخلوقیم و همهء استعدادهای ما ودیعه و امانتهای الهی اند، وقتی خوب و بد کسی را مشاهده کنیم حتماً پاداش میدهیم، خوب را می ستاییم، بد را نکوهش می کنیم، می خواهیم به خوب پاداش دهیم و بد را سرزنش کنیم، آیا ممکن است خدای بصیر و بینا که ملکه قضاوت در مورد عملکردهای خوب و بد دیگران را او در ما بودیعت گذاشته است، رستاخیزی برپا نکند و درباره عملکردهای ما قضاوت نکند؟!

۱۶- پس نه چنین است، قسمم به شفق.	فَلَا أَقْسَمُ بِالشَّفَقِ *
۱۷- و به شب و آنچه دربر گیرد.	وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ *
۱۸- و به ماه چون کامل شود.	وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ *
۱۹- حتماً بالا روید از طبقه ای به طبقه ای.	لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ *

۱۶-۱۹: در این آیات به سه چیز قسم یاد شده:

— به شفق، کناره سرخ آسمان که متصل غروب آفتاب نمایان می شود.

— به شب و آنچه در آغوش خود فراگیرد و بال سیاهش را بر آن فرو افکند.

— به ماه چون کامل شود.

جواب قسم، آنچه با قسم های سه گانه فوق اثبات آن مطمح نظر است این است:

"حتماً از حالتی بسوی حالت دیگری بالا می روید"

بیانید بنگریم که این سه قسم چه ارتباطی با جواب قسم دارند و چگونه ثابت می کنند که انسان حتماً از حالتی به حالتی درمی آید؟

در باره مرگ دو تصور میتواند وجود داشته باشد:

الف: مرگ توقف و رکود است، با مرگ، انسان از حرکت باز می ایستد، و کارش به پایان می رسد، مرگ نقطه آخری حرکت و زندگی اوست.

ب: مرگ يك حالت مقطعی در حرکت انسان بسوی بی نهایت است، مرگ حرکتی است از حالتی بسوی حالت دیگری، مرگ پایان يك زندگی و آغاز زندگی دیگریست، با مرگ بسوی خدا می رویم.

منکر رستاخیز و بعثت بعد از مرگ، به این باور است که مرگ رکود و سکون بوده، بامرگ، زندگی متوقف می شود و پایان می یابد، پس از آن مرحله دیگری وجود ندارد، بامرگ سلسله تحولات و از حالتی به حالت دیگری درآمدن متوقف می شود، گویا زندگی انسان از نطفه آغاز می شود، رشد می کند، چون طفلی دنیا می آید، به رشد و جوانی و نهایت کمال خود می رسد، زوالش آغاز می شود، به مرگ محکوم می گردد که با مرگ همه چیزش پایان می یابد.

خداوند(ج) می فرماید: حتماً از حالتی به حالتی درمی آید، پس از مرگ مراحل دیگری پیش رو دارید، از پله های دیگری بالا می روید، در حرکت دوامدار و مستمرتان بسوی بی نهایت مراحل دیگری را طی خواهید کرد. برای اثبات این ادعا به چند پدیده مشهود و ملموس استشهاد صورت گرفته:

۱ - به شفق که پایان روز و آغاز شب را اعلام می کند.

۲ - به شب که همه چیز را می پوشاند.

۳ - به مهتاب که مکمل شود.

شما در این هستی شاهد بسا دگرگونی هائید و مشاهده می کنید که روز پایان می یابد، کناره های آسمان سرخ گردیده، شفق نمایان می شود، شب فرا می رسد، بر همه چیز بال سیاهش را می گستراند، پس از چند ساعتی پایان می یابد و جای خود را به روز می گذارد، آیا درست است مرگ هر روز و شب را پایان آن بگیریم و بگوئیم شب و روز دیگری نخواهد آمد؟ مهتاب را می بینیم که در ابتدای ماه نمایان می شود، کوچک است، بتدریج بزرگ می شود، پس از آنکه مکمل شد بتدریج کوچک می شود، تا آنکه در پایان ماه از دیده ها پنهان می شود، آیا درست است که پس از پنهان شدن مؤقتی

مهتاب گمان کنیم که دوباره طلوع نخواهد کرد و نمایان نخواهد شد؟

آمد و شد شب و روز، خرد شدن و بزرگ شدن مهتاب و طلوع و غروب و نمودار شدن و پنهان شدنش نشان می دهد که این هستی صحنه دگرگونی های مستمر و مسلسل است، همه چیز از حالتی به حالتی درمی آید. در هیچ مقطع و هیچ نقطه ای توقف و سکون را نمی یابی، منکر رستاخیز بی جهت مرگ را سکون و توقف و پایان دگرگونی ها می پندارد، این پندار با مشاهدات ما از هستی تصادم می کند، برای اثبات این پندار بی مایه نمی توانیم دلیلی از گستره هستی ارائه کنیم.

<p>۲۰- پس چیست آنانرا که ایمان نمی آرند. ۲۱- و چون قرآن بر آنان خوانده شود به سجده نمی روند؟ ۲۲- برعکس کافران تکذیب می کنند. ۲۳- و خدا داناتر است به آنچه گرد می آرند. ۲۴- پس به عذاب درد آور بشارت شان ده. ۲۵- مگر آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند که برای آنان پاداشیست قطع نشدنی.</p>	<p>فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ * بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ * وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ * فَيَشْرُهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ *</p>
---	--

۲۰-۲۱: با وجود مشاهده این حقایق، چه باعث شده که به رستاخیز ایمان نمی آرند؟ چرا از عودت بسوی خدا منکر و مرگ را پایان سفر پنداشته اند؟ چرا با شنیدن قرآن به سجده نمی روند و در برابر این حقیقت تسلیم نمی شوند و از لجاجت دست نمی کشند؟

از يك سو پدیده های گوناگون این هستی "که کتاب مشهود خداست" به این حقیقت گواهی می دهد که اعتقاد به رکود و خمود بعد از مرگ باور بی بنیاد و واهیست، از سوی دیگری قرآن "که کتاب مقروء خداست و همهء هستی بر تائید گفته هایش می پردازد و به حقایق ادعاهایش گواهی می دهد" استدلال می کند که با مرگ بسوی خدا می روید، بچه دلیلی باور نمی کنند و از انکار باز نمی آیند و تسلیم نمی شوند؟

یعنی مشاهده آیات بینات کتاب هستی باور آفرین است و استماع آیات قرآن و ادارنده به انقیاد و تسلیم؛ هر دو همزمان و هماهنگ به ایمان و انقیاد دعوت می‌کند. این آیه جلال و عظمت قرآن را بازگو می‌کند، از کنار قرآن با عظمت نباید با بی‌اعتنایی و بی‌باکی گذشت، بمجرد شنیدن آیات بینات این کتاب با عظمت باید به سجده رفت و در برابر خدائیکه این کتاب را فرستاده است سرفرود آورد. چهارده آیه قرآن چنان است که با تلاوت و شنیدن آن سجده تلاوت بر انسان لازم می‌شود، که این آیه یکی از آنهاست، هرکی آنرا تلاوت کند و هرکی بشنود، باید سجده تلاوت بجا آرد، و اگر در يك مجلس چندین بار شنید يك سجده در پایان همه کفایت می‌کند. اگر در اثنای تدریس، حفظ و تلاوت یکی از این آیات را چندین بار تلاوت کرد، یا شنید يك سجده در پایانش کافیهست. اگر چندین بار شنیدی و سجده بجای آوردی، بار دیگری شنیدی لازم است سجده دیگری بجا آری، اگر مجلس را ترك کردی و مجدداً برگشتی و همان آیه قبلی سجده را مکرراً شنیدی لازم است سجده دیگری بنمایی.

۲۲- چنین نیست که منکران رستاخیز وانمود می‌کنند که گویا نه مشاهده آیات هویدای کتاب هستی آنانرا متقاعد ساخته و نه با شنیدن آیات روشنگر قرآن قانع شده اند، بلکه این حقیقت را عمداً و دانسته تکذیب می‌کنند، دل و دماغ شان به حقانیت این ادعا گواهی می‌دهد، ولی هوی و هوس شان آنانرا به انکار و امیدارد.

۲۳- خدا به آنچه جمع آوری می‌کنند داناتر است، به چند معنا: هرچه از افکار، نظرات، عزایم و خواهشات در سینه دارند، اعمالی که مرتکب شده اند و حاصل و نتیجه ای که از آن کسب کرده اند و مال و دولتی که گرد آورده اند، خدای علیم همه را می‌داند. در ارتباط با آیات قبلی معنای اول دقیقتر و موزون تر است که به این ترتیب از آن چنین می‌فهمیم:

منکران رستاخیز عمداً و قصداً برپای قیامت و برگشت بسوی خدا را تکذیب می‌کنند، درحالیکه دل و دماغ شان به حقانیت آن گواهی می‌دهد، این قضاوت در مورد آنان از سوی ذات دانا و علیمیست که اسرار سینه های شان از او پنهان نیست، خوب می‌داند که چه چیزی را در سینه های شان گرد آورده اند.

۲۴-۲۵: این گروه منکر رستاخیز از باور و اعتقاد دروغین شان و از

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الانشفاق

موضوعگیری‌ها و عملکردهایی که بر این باور دروغین استوار است، انتظار نتایج خوب و دلخواه را می‌کشند، برعکس انتظار آنان، مژده عذاب دردآور را به آنان بده. انسان چنان است که احیاناً از عملکردهای بد و راه و روش زشتی که انتخاب می‌کند راضی بوده انتظار نتایج خوب را از آن می‌برد چنانچه قرآن می‌فرماید:

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

هر فریقی بر داشته‌های خود شادمان است.

به این گروه بگو: بر خلاف توقع و انتظار تان عذاب دردناکی منتظران است. از این عذاب دردناک کسانی نجات می‌یابند که ایمان بیاورند و خوب عمل کنند که در آنصورت به پاداش قطع نشدنی و مستمر نایل آیند.

البروج

معرفی سوره

سوره "البروج" از سوره های مکی بوده، دارای ۲۲ آیه است و متعاقب سوره الشمس نازل شده، از مضامین سوره بوضوح فهمیده می شود که نزول این سوره در چه شرایطی و در کدام مرحله دعوت صورت گرفته و اصحاب و یاران پیامبر (ع) در این مرحله با چه وضعی رو برو بودند.

مشاهده می کنیم که سوره از انجام خندقدارانی سخن می گوید که در آن آتش افروخته اند و افراد مؤمن را بجرم اعتقاد و باور به خدای مالک الملک در این خندق های آتشین می اندازند و می سوزانند و از تماشای این صحنه غم انگیز لذت می برند.

اشاره به این داستان و بررسی انجام دردناک صاحبان خندقهای مملو از آتش و نفرین بر ستمگرانی که افراد مؤمن را بجرم ایمان شان شکنجه و تعذیب می کردند، خود نشان میدهد که یاران پیامبر (ع) در اثنای نزول این سوره، در وضع مشابه به وضعیت همکیشان اسیق شان قرار داشتند.

سوره البروج در شرایطی نازل می شود که وادی مکه برای یاران پیامبر (ع) شبیه به

خندق مملو از آتش گردیده که از هرسویی آنرا احاطه کرده و از هر در و دیواری بر آنان زبانه می‌کشد، ابولهب "پدر شعله‌های آتش" و همسرش حمالة الخطب "بردوش کشنده هیزم آتش"، آشوبها برپا کرده اند و مصروف شعله ور ساختن خشم و خشونت مشرکان مکه علیه پیامبرعلیه السلام و یاران او اند، فرعون امت (ابوجهل) پاسداران شرك و جهل را به نحوی بسیج کرده که وادی مکه را به شکنجه گاهی برای افراد مؤمن مبدل کرده اند، جو اختناق و ترس و خوف را بر این وادی حاکم ساخته اند، در يك گوشه آن بلال، برده امیه بن خلف را می‌نگریم که در چاشتگاه گرمترین روزهای جزیره العرب، بر ریگهای داغ و تفتیده صحرای گرم و سوزان، پشت برهنه خوابانده اند، سنگ‌های وزین و داغ را بر سینه اش گذاشته اند، مسلسل دره می‌زنند، تا یا ایمانش را به خدای احد ترك بگویند و یا پاداش بغاوت از دین آقايش (امیه بن خلف) را بجشد و بدینترتیب شعله‌های خشم آفا فروکش کند. در گوشه دیگری خباب بن ارت را می‌نگریم که بر قوغ‌های آتش، پشت برهنه خوابانده شده و تا آنگاه او را در این حالت نگهداشته اند که قوغ آتش با ترکیدن آبله‌های خباب مظلوم به سردی و خاموشی گرائیده. و در آن گوشه دیگری آل یاسر را می‌بینیم که در کنار تعداد دیگری از هم‌زمان مؤمن‌شان، در زندان جهنمی، شبیه به تنور، در صحرای سوزان مکه، بسر می‌برند. هر صبح و شام دره می‌خورند، از گرمی و تشنگی و عذاب جان می‌بازند، سینه سمیه زن یاسر، اولین شهید اسلام، بانیزه ابوجهل شکافته می‌شود.

در چنین حالتی از ابتلاءات جانکاه و جانفرساست که این سورهء موجز، با فیصله‌های قاطع و قضاوت‌های جازم و محتومش نازل گردید. آیات بینات این سوره، از يك سو به ستمگران قریش که مسلمانان را به استضعاف گرفته اند و در پی آزار آنان برآمده اند، اعلان می‌کند که انجام ستمگری‌های شان وخیم و خطرناک و با عاقبت مشابه به همکیشان ستم پیشه شان در گذشته‌ها، چون اصحاب الاخدود و فرعون و ثمود مواجه خواهند شد و با بسیج نیروها علیه پرچمداران ایمان و یکتاپرستی نمیتوانند از چنین عاقبت شوم نجات یابند و از پیروزی محتوم حق جلوگیری کنند. و از سوی دیگری به افراد مؤمن، به آنانکه پاسداری از مواضع حق و عدل را در این مقطع تاریخی به عهده گرفته اند ابلاغ می‌کند که راه ایمان، پرخم و پیچ و مملو از فراز و نشیب‌هاییست که با صبر

و تحمل میتوان طی کرد، باید هر پیش آمدی را با پیشانی باز استقبال نمود و برای مواجهه شدن با هر خطری آمادگی داشت، شاید در فراز و نشیب این راه پرخسوف و خطر، حالتی چون شکنجه های بیرحمانه خندق داران آتش جلو بیاید و شما نیز چون آن دیگران با چنین ابتلائی آزموده شوید، در اثنای تلاقی با چنین آزمایش ها باید چون برادران پیشروتان، که سقوط در خندق های آتش را بر سقوط در پرتگاه کفر ترجیح دادند، با صبر و صمود بر موضع شان ایستادگی نمودند، صابر و شکیباً بوده، سازش نکنید و تسلیم نشوید. بدانید که گرفت خدا شدید است، ابتدای هر چیز و هر حالتی و اعاده اش به حالت نخستین از سوی اوست، اگر کسیرا نیورمند ساخت، از ضعف و ناتوانی، به قوت و نیرومندی رساند، مبادا مغرور شود و تکبر ورزد و از قوت و نیرومندی خود برای سرکوبی مستضعفان استفاده کند، بداند که قدرت و نیرومندی او دائمی و ابدی نیست، زوال محتومی در پی دارد، بداند که این هستی پروردگاری دارد که فیصله آغاز و انجام هر چیزی را او صادر می کند، از هیچ می آفریند و به هیچ برمی گرداند، آنکه بخشاینده و دوست د ارنده است، نمی گذارد بندگان مخلص و صادقش همواره در شکنجه ها باشند، حتماً عنایت و ولایتش را شامل حال آنان خواهد کرد، مالک همه هستی و فرمانروای آن است، همه هستی در تحت عرش با عظمت وی قرار گرفته و همه چیز مقهور اراده او اند، هر چه بخواید انجام می دهد، هیچ نیروی نمیتواند مانع تحقق اراده او شود، به تاریخ رجوع کنید، از پایان شوم نیروهای مغرور و عاصی، چون فرعون و ثمود، فریب خورده سپاه و تجهیزات خود، پند بگیرید!!

آیا عناصر کافر در پی آنند که وعده های محتوم الهی را تکذیب کنند و از تحقق آن مانع شوند؟! مگر نمیدانند که خدا بر آنان احاطه کرده، مقهور اراده خدا اند، در سرزمینی بسر می برند که خدا مالک آن است و حکمش بر آن نافذ، بنده ضعیف و مقهور اراده خدا چگونه میتواند فیصله های محتوم الهی را تکذیب کند و از تحقق آن مانع شود؟!!

بدانید که وعده ها و وعیدهای قرآن و فیصله ها و قضاوت های قاطع و جازم آن حتماً تحقق می یابند، قرآن، با عظمت است، مصنون از "هر دست برد" و "هر تکذیب" که نه تلاش های مذبوحانه پاسداران باطل تحقق وعیدهایش را به تأخیر خواهد انداخت و

نه مساعی بی حاصل مکذبین جاهل مانع عملی شدن وعده هایش خواهد شد.

<p>۱- قسم به آسمان دارای بروج. ۲- و بزمان روز موعود. ۳- و به هر شاهد و هر مشهود. ۴- نابود باد صاحبان خندقها. ۵- (خندقهای) آتش دارای زیاد سوختن. ۶- آنگاه که بودند برکناره های آن نشسته. ۷- و بر آنچه بر مؤمنان روا می داشتند همه بودند مشاهده کننده.</p>	<p>وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ * وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ * وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ * قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ *</p>
--	--

۱- ۳: در سه آیه اول سوره به چهار چیز قسم یاد شده: به "آسمان ذات البروج"، به "زمان روز موعود"، به "هر شاهد" و "هر مشهود"، جواب قسم ها را در آیه چهارم به این صیغه می یابیم: "نابود باد خندق داران آتش" باید بنگریم که معنای این سوگندها چیست و چگونه ثابت می کند که خندقداران آتش نابود شدند؟!

به نکات آتی توجه کنید:

الف: بروج از برج به معنای نمایان شدن و آشکار شدن است، در قرآن به همین معنا در چند مورد دیگر نیز بکار رفته، چنانچه می فرماید:

غَيْرِ مُتَّبِعَاتٍ بِزِينَةٍ *

النور: ۶۰

زنانیکه در زینت و آرایش خود نمائی نمی کنند.

وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى *

الاحزاب: ۳۳

چون خود نمائی های جاهلیت پیشین نمایان مشوید.

در دو آیه دیگری به وضاحت تمام معلوم می شود که مراد از بروج ستاره های درخشانده و نمایان آسمان است.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا * فرقان: ۶۱

البروج ————— جلوه هایی از اسرار قرآن

با برکت است ذاتیکه در آسمان، بروج (ستاره ها) آفریده و در آن چراغ درخشان و مهتاب روشنی قرار داده.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ* الحجر: ۱۶

و بی گمان که در آسمان، بروج (ستاره ها) قراردادم و آنرا برای بینندگان مزین ساختیم.

عجیب است که برخی از مفسران با وجود مشاهده این همه آیات، بروج را به معنای برج های موهومی و خیالی دوازده گانه ای گرفته اند که فلاسفه یونان به آن باور داشتند، در اصطلاحات فلکی آنان، بروج به معنای منازل مختلف آفتاب، در فصول مختلف سال است، یونانیان هر برج موهومی را به نام یکی از خدایان ساختگی خود مسمی کرده اند. این اصطلاحات از یونان به کشورهای اسلامی هممرز با یونان سرایت کرده و عده ای از دانشمندان را تحت تأثیر قرار داده به آن رنگ اسلامی داده اند.

ب: آسمان پر از ستاره های درخشان و نمایان به این گواهی می دهد که این هستی را حتماً سلطان قهار و مالک جباریست که همه پدیده های بی شمار و بی حساب آنرا اداره می کند، حفظ می نماید، از تصادم اجزای آن با یکدیگر مانع می شود، هر یکی را در جایگاه مختص به خودش و در مسیری که برای حرکتش مشخص کرده است، در حرکت منظم و مستمر نگه میدارد. این آسمان پهناور با آن همه اجرام بی شمار و آن همه نظم و ضبطی که بر آن حکمفرماست گواهی می دهد که این هستی کشور بی پادشاه نیست، دنیای جام گسیخته و آزاد از سیطره سلطان و حکمروا نیست که هر کی هر چه در آن خواست انجام دهد، نه پرسشی در میان باشد و نه بازخواستی، نه به حساب ظالم رسیدگی شود و نه به داد مظلوم، خدای مالک این هستی حتماً از آن خندق داران آتش انتقام خواهد کشید و به داد مؤمنانی خواهد رسید که بجرم ایمان درخندق های آتش شعله ور افکنده شده اند.

اشاره به صفات "ملک"، "ذوالعرش المجید"، "فعال لما یرید" و "محیط" که در چندین آیه این سوره با آن برمی خوریم و جو سوره را زیر شعاع خود گرفته، بوضوح نشان میدهد که هدف از سوگند به "آسمان دارای بروج" اثبات همین مطلب است که این

هستی مالکی دارد با عظمت و صاحب عرش، انجام دهنده هر چه بخواهد و محیط بر همه چیز.

همین مطلب، با وضاحت بیشتری، در سوره بعدی (الطارق) آمده است، که در آن به ستارگان درخشنده استناد شده و آنرا برای اثبات این مطلب به عنوان دلیل ارائه کرده است که شما نیز تحت رعایت حافظ و نگهدارنده ای قرار دارید.

ج: در مورد سوگند دومی "و الیوم الموعود" دو رأی را میان مفسران می‌یابیم:

عده ای آنرا روز قیامت شمرده اند، و عدهء دیگری آنرا روز مؤاخذه ستمگران در دنیا گرفته اند. نظر گروه دوم مفسران به چند دلیل ارجحیت دارد:

۱- با استشهاد بر قیامت نمیتوان ثابت کرد که اصحاب الاخذود به نابودی محکوم شدند، مخاطب کافر قرآن نه به روز موعود قیامت باور دارد و نه بااستشهاد به این روز، حقانیت این ادعا را می‌پذیرد که خندق داران آتش مستحق نفرین اند و هلاک شدند، "یوم الموعود" باید روزی باشد که هر مخاطب آنرا به عنوان اصل مسلم و غیر قابل انکار بپذیرد و استشهاد به آن، "جواب قسم" را برایش ثابت سازد. ولی اگر "یوم الموعود" را همان روزی بگیریم که از فرا رسیدنش به ستمگران هشدار داده شده و در تاریخ بارها تکرار شده و هر پیامبری قومش را از فرا رسیدن چنین روزی انداز کرده است و هیچ مخاطبی نمیتواند از آن انکار کند، هرکسی تاریخ را ورق بزند، نمونه های نمایان این روز در برابر دیده هایش مجسم می‌شود، در این صورت ارتباط آن با جواب قسم ها بخوبی هویدا می‌شود. برای اثبات ادعای قابل نقاش، نمیتوان بر اشیای غیبی و غیر مسلم از دیدگاه مخاطب استناد کرد.

۲- استدلال بر سرنوشت شوم دوگروه باغی و عاصی، قوم فرعون و ثمود، که با بطش شدید پروردگار مواجه شده اند، و این سوره به عنوان نمونه تاریخی بر داستان آنها استناد می‌کند، به خوبی نشان میدهد که مراد از "یوم الموعود" همان روزیست که دو نمونه آنرا در داستان فرعون و ثمود مشاهده می‌کنیم، که در این صورت معنای قسم به این روز موعود و ارتباط آن با جواب قسم چنین است:

"همان روز موعود معروف"، "که همه از آن آگاهی دارند" شاهد است، روزیکه در آن بحساب ظالم رسیدگی میشود و عذاب الهی ستمگران را فرا میگیرد، همان روزیکه در تاریخ انسان بارها تکرار شده است "آخرین روز مهلت ها و فرصت ها"، "آخرین ساعت میدان تاخت و تازها" آیا نمی‌نگرند که با انقضای این مهلت ها چه روزگاری برسر ستمگران آمده است و خداوند مالک الملک چگونه بر آنان سخت گرفته و با شدت مواخذه نموده و همه چیز را بر آنان سرنگون ساخته است، به نحوی که بناهای ویران شده آنان گواهی میدهد که پایان ستمگری ها وخیم و خطرناک است، مجال تاخت و تاز مستکبرین را حدیست نه از حصار، بلکه از مغاک که در "یوم الموعود" به آنجا میرسند و در پرتگاه آن سقوط می‌کنند.

همه رسالت‌مندان و دعوتگران مؤمن از فرا رسیدن آنروز موعود اقوام شانرا هشدار داده اند و انذار کرده اند، هود v به قوم خود می‌فرماید:

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * الشعراء: ۱۳۵

یقیناً که من از عذاب روز بزرگی بر شما می‌ترسم.

در سوره غافر آیه ۳۱ می‌خوانیم که مرد مؤمنی از آل فرعون در خطاب خود به درباری های فرعون می‌گوید:

يَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ
وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * غافر: ۳۱

ای قومم بی‌گمان که من از فرارسیدن روزی چون روز (عذاب) آنهمه گروهها بر شما می‌ترسم. چون انجام قوم نوح و عاد و ثمود و آن دیگران بعد از ایشان، و خداوند خواهان ظلم بر بندگان نیست.

د: هر بیننده ای را که در این هستی مشاهده می‌کنید، وجود چشم و بینائی در او، نشانه آن است که آفریدگار او، همان ذاتیکه استعداد بینائی را به او عنایت کرده و چشم را آفریده است، حتماً بیناست و به صفت بینائی متصف، هر صفتی را که ما در مخلوق و مصنوع بیابیم، این صفت حتماً در خالق و صانع آن بطور اتم و اکمل وجود دارد، وجود هر شاهد و بیننده، بر وجود ذاتی گواهی میدهد که خود شاهد و بصیر

است و این صفت را او در این شاهد روی زمین بودیعت گذاشته است. قرآن چه خوب می‌فرماید:

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ * أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ * وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ *

البلد: ۷ — ۱۰

"آیا می‌پندارد که کسی او را نمی‌بیند، آیا ما برایش دو چشم و زبان و دو لب نساخته ایم و به دو راه هدایتش نکرده ایم"

چگونه تصور می‌کند که شاهد و ناظری بر اعمال او نیست و قضاوتگری بر کرده های او وجود ندارد، در حالیکه او خود مخلوق است چشم دارد و بینش و برای انعکاس مافی‌الضمیر خود و برای بیان مشاعر، عواطف و احساسات خویش و اصدار فیصله ها و قضاوتهایش وسائلی چون زبان دارد و دلب و در باره خوب و بد و زشتی و زیبایی ملاکی دارد در دل و رهنمایی دارد در ضمیر، (خوبی) برایش "معروف" است و با آن آشنائی دارد و معرفتی نسبت به آن در خود می‌یابد و بدی و زشتی برایش "منکر" است، تنفری از آن در خود احساس می‌کند و آنرا با طبیعت و مزاج خود نا آشنا می‌یابد، پس هر بیننده ای و هر صاحب بصیرتی شهادت می‌دهد که آفریدگار او بیننده تر از وی و شاهد تلاش ها و کوشش های او و قضاوتگر رفتار و کردار اوست. اشاره به توصیف خدا به صفت "شهید" در آیه ۹ همین سوره، بر تعبیر فوق صحنه می‌گذارد.

۴— و هر مشهودی، هر آنچه در این کائنات مشاهده میشود و بچشم می‌خورد، به حقانیت این ادعا گواهی می‌دهد، در مجموع این کائنات، چیز بیهوده و عبثی سراغ نمیشود، در همه جا نظم است و هماهنگی، قصور و فطوری را در مجموع این هستی نمی‌یابیم. قرآن درین رابطه بما چلنج می‌دهد که:

مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ *

الملک: ۳ — ۴

آیا در آفریده های رحمن تفاوت و خللی می‌بینی؟ پس دیده را برگردان و بنگر آیا

شگاف (ناهماهنگی ای) می بین؟ باز دیده را باربار برگردان تا اینکه چشم بسوی تو خسته و نامراد برگردد.

خوب دقیق شو، همه نیرویت را بکار بگیر، باربار با غور و تعمق در کائنات خدا ۲ به پژوهش و کاوش پرداز و بنگر که آیا در این کارگاه عظیم و دقیق، خالیگاهی، شگافی، نقصی و قصوری می یابی؟ به امید دریافت ناهماهنگی و بیهودگی در این کائنات، هر تماشاگر محقق، جز خستگی دیده ها برآدی نخواهد رسید. انصافاً چگونه باور کنیم که درین کائنات مشهود که سراسرش زیبایی و کمال است، هدفمندی و هماهنگی است، نظم است و پابندی به ضوابط، بالاخره سراسرش حق است و حقیقت و باطنی در آن یافت نمیشود، ولی با اینهمه بپذیریم که در دنیای کوچک انسان که در مقایسه با مجموع هستی خیلی ناچیز است و کوچک، بنابر اینکه او را آزاد گذاشته اند، زشتی ها و تبهکاری ها براه بیفتند، ضوابط پامال گردد، همهء ملاک ها دگرگونه شود، حق و حقیقت سرکوب گردد، اما محاسبه بعمل نیاید، پرسشی صورت نگیرد و پاداش اعمال داده نشود؟ این تصور واهی و بی بنیاد با برداشت هر شاهدی از هر مشهودی منافات دارد و افترائیست بر خدای حمید و ستوده، قضاوتیست ظالمانه و دور از انصاف، این تصور افتراء آمیز و برداشت کاذبانه از این احساس غلط مایه میگیرد که در این کائنات حقی سراغ نمیشود و میزانی وجود ندارد، در حالیکه هر مشهودی گواهی میدهد که در اینجا همه چیز به تقدیر درست و میزان سنجیده و دقیقی آفریده شده است. همهء پدیده های هستی گواهی میدهند که آفریدگار این عالم و نگهدارنده آن عزیز و حمید است، آیا اداره کننده عزیز و غالب همهء این کائنات بزرگ با این همه وسعت و پهنائی، برای مؤاخذهء شدید زورگویان مستکبر کفایت نمی کند، چرا این مستکبرین غافل از قدرت خدای عزیز تا این حد بی باک و جری اند که به عصیان و سرکشی پرداخته اند و بندگان مؤمن خدای قهار و عزیز را ضعیف شمرده، شکنجه و تعذیب می کنند؟ خدای حمید که برستودگی وی ۲ همه چیز این کائنات گواهی میدهد، برتر از آن است که در ملک او ۲ انسان به فساد و تبهکاری پردازد، مرتکب ظلم و اجحاف شود، حق را پامال کند و با سنن حاکم در ملک او ۲ تصادم نماید، ولی با او محاسبه نکند، به داد مظلوم نرسد و از ظالم انتقام نکشد، او تعالی منزه از آن است که عیب و نقصی به ذات و صفات او و

اعتراضی به افعال و کرده های او راجع شود.

صاحبان خندقهای آتش با آهسته هیزم، به مرگ و قتلکه محکوم شدند، چون بر کناره آن (خندقها) نشسته و بر آنچه در حق مؤمنان روا میداشتند تماشاگر بودند.

۵- آری، همه این مطالب گواهی میدهند و برای اثبات این ادعا کافی اند که تماشاگران آن صحنه دلخراش و دردناک که مؤمنان را غرض منصرف کردن شان از ایمان به الله، در خندقهای آتش شعله ور افکنده، با همه قساوت و بیرحمی شکنجه و تعذیب میکردند، مستحق هلاکت و نابودی شده، مغضوب و ملعون قرار گرفتند.

<p>۸- و از آنان عیب جوئی نکردند مگر بنا بر آنکه بخدای عزیز و حمید ایمان آوردند.</p> <p>۹- آنکه سلطنت آسمانها و زمین او راست و خدا بر همه چیز شاهد و ناظر است.</p>	<p>وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ *</p>
---	--

۸-۹: در ارتکاب این جنایت بزرگ، اعتراض دیگری بر تعذیب شوندگان جز این نداشتند که چرا آنان، بمان خدای عزیز و حمیدی ایمان آوردند که سلطنت همه چیز آسمانها و زمین برای او است؟

چهار گواه در آیات نخستین، شهادت میدهند که خداوند، مالک آسمانها و زمین است، عزیز و حمید است و بر همه چیز شاهد و ناظر.

آری، آسمان دارای نظام مستحکم و مشیده، شهادت میدهد که خداوند مالک است و آسمانها و زمین همه ملک او، و درینجا تنها اراده وی حاکم بوده همه چیز تحت عرش و سیطره او میباشد.

و آیا هر مشهودی شاهد نیست که الله ﷻ ستوده حمید است؟ آیا وجود هر شاهدی و بینش هر بیننده بی دال بر این نیست که آفریدگارش شاهد و ناظر است. آیا ایمان آوردن به خدای مالک الملک عزیز و حمید که ذره ذره کائنات بر حقانیت چنین ایمانی صحنه میگردد و مؤید آن است، میشود جرم تلقی گردیده، به مواخذه صاحبش پرداخت و در خندقهای آتش تعذیبش کرد؟! چه جرم بزرگی، چه جنایت نابخشودنی ای

البروج _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

و چه جرأت و بی‌باکی‌ای که کسی در حضور خدای مالک الملک، شاهد و ناظر، بر بندگان مؤمن او تعالی چنین ستمی روا دارد؟! خداوند قهار که شاهد همه این صحنه هاست، ستمگران قسی القلب و بی‌رحم را به کیفر اعمال جنایتکارانه‌اش شان خواهد رسانید و جزای مناسب بیدادگری‌های وحشیانه‌اش شانرا خواهد داد.

۱۰- بدون شك کسانی‌که مردان و زنان مؤمن را (با عذابها) آزمودند، بعد توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم باشد و برای شان عذاب حریق.	إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ*
۱۱- بی‌گمان کسانی‌که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنان باغهای بهشت است که تحت آن نهرها جاریست و این است همان پیروزی بزرگ.	

۱۰- ستم پیشه گانی که عناصر مؤمن را در خندقهای آتشین تعذیب کردند، خداوند منتقم نیز آنانرا در پرتگاه جهنم پرتاب می‌کند و چون ایشان با شعله‌های فروزان آتش به تعذیب مسلمانان پرداختند، خداوند حسیب و دادگر نیز، با عذاب حریق از آنان انتقام خواهد کشید.

ممکن است (و لهم عذاب الحریق) برای بیان عذاب جهنم و بمنظور تأکید باشد، بدین معنی که در جهنم برای همیشه در عذاب حریق بسر می‌برند، و یا اینکه "عذاب جهنم" پاداش اخروی آنان و "عذاب الحریق" جزای دنیوی آنان باشد، چنانچه در بعضی از روایات می‌آید که "اصحاب الاخدود" را شعله‌های آتشی که خود افروخته بودند فراگرفت و همه تماشاگران صحنه را به يك بارگی احاطه نموده، به کام خود فرو برد.

در متن آیه، مشاهده می‌کنید که خداوند توبه پذیر و آمرزگار، درهای توبه را حتی در برابر کسانی نیز باز گذاشته است که بندگان مؤمن او تعالی را با آئمه قساوت و سنگدلی در خندق‌های آتش تعذیب می‌کنند.

آری، خدای ودود و رؤف فقط آنگاه درهای توبه را بروی کسی می‌بندد و انتقام

میکشد که دیگر عودت و بازگشتش مستحیل شود، بر کفر و جهل و ستمگری‌های خود تا پایان فرصتها اصرار ورزیده، نادم نشود و بسوی خدا برنگردد.

خداوند ملك الناس اگر از جانبی ستمگران بی‌ایمان را با سرنوشت بد مواجه می‌سازد، از سوی دیگری او تعالی که حمید و ستوده است رضایت نمیدهد که در کشور تحت سیطرهء کامل او، در پایان امر و پس از انقضای آزمونها و ابتلائات، عدل الهی تحقق نیابد، به استغاثهء مؤمنان مستضعف رسیدگی نشود و به پاداش کامل اعمال صالحه خویش دست نیابند.

۱۱- اگر افراد مؤمن، با دشواری‌های گوناگون در خط ایمان مواجه اند، زندگی را در خم و پیچ ابتلائات و آزمونها سپری می‌کنند و در شکنجه‌گاههای پرچمداران کفر و جهل و ظلم معذب میشوند، ولی در برابر همهء پیش آمدها، با صبر و ثبات بر مواضع ایمانی‌شان استوار مانده، منحرف نمی‌شوند و از توسل به راه‌های ناروا و زشت خودداری ورزیده، عملکردها و موضعگیری‌های‌شان در قبال همهء حوادث صالح بوده است، در پایان راه به جایگاه‌شان در بهشت رسیده، به آن پیروزی بزرگ دست می‌یابند.

احدی قادر نیست از تحقق پیروزی محتوم و مکتوب تلاشگران مؤمن جلوگیری کند. آنچه را عناصر باایمان بعنوان هدف نهائی شان پذیرفته اند و در راه نیل به آن به کار و بیکار پرداخته اند، هدفی نیست که با کشتارها و شکنجه‌ها رسیدن به آنرا مانع شد.

گذشته از همه معیار نهائی پیروزی و شکست، دست یافتن به اهداف قریب الوصول دنیوی نیست که اگر کسی به آن نایل شد و در ببحوحهء کشمکش در ظاهر امر غلبه حاصل کرد گویا به پیروزی واقعی و نهائی دست یافته است و اگر در نیمهء راه قربانی هدفش شد و با شکست‌های موقتی رو برو گردید گویا نامراد بوده، از فوز و پیروزی بطور کامل و مطلق محروم شده است، فیصله نهائی درین رابطه در یوم الفصل و در بارگاه محاسبه الهی صورت می‌گیرد، فائز کسیست که در آنجا و آن روز سند پیروزی را کسب کرد، از سقوط در پرتگاه جهنم نجات یافت و مستحق بهشت شناخته شد و خاسر و نامراد کسیست که در آنروز سند ناکامی و نامرادی در دست چپش گذاشته شد، از بهشت محروم و در شعله‌های آتش جهنم سقوط کرد. قربانیان راه در خط ایمان، به

البروج ————— جلوه هایی از اسرار قرآن

بهشت برین، همان پیروزی بزرگ در آخرت نایل میشوند و آرمان شان در این دنیا بدست ادامه دهندگان راه آنان و پیکار کنندگان در خط آنان تحقق می‌یابد و بدین ترتیب پیروزی دنیا و عقبی را کسب می‌کنند.

درآیه بعدی بمر دو طرف قضیه و هر دو گروه درگیر در این نزاع خاطر نشان میشود که مواخذه الهی شدید است.

۱۲- بی‌گمان که گرفت پروردگارت حتماً شدید است.	إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ*
۱۳- یقیناً وی همان ذاتیست که آغاز می‌کند و اعاده می‌نماید.	إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيهِ وَيُعِيدُهُ*
۱۴- و اوست همان آمرزگار دوست دار.	وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ*
۱۵- صاحب عرش و با عظمت.	ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ*
۱۶- انجام دهنده آنچه بخواهد.	فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ*

۱۲- تو ای تلاشگر مؤمن که الله را پروردگارت گرفته ای و در پناه رعایت و ربوبیت و پرورش وی ۷۲ بسر می‌بری، مطمئن باش که پروردگارت، ستمگران را به سختی خواهد گرفت و به حدت و شدت مواخذه خواهد کرد. ایشان نمیتوانند از مواخذه شدید الهی نجات بیابند، مبدا تو بخاطر نجات از تشدد و خشونت دشمن کاری را مرتکب شوی که بنا بر آن از تأیید پروردگارت محروم شده، مورد بازخواست و مواخذه شدیدی قرارگیری، باید بیم تو از عذاب الهی و گرفت شدید وی ۷۲ به پیمانهای باشد که هر دشواری را بخاطر نجات از آن تحمل کنی.

و تو ای ستمگر مغرور! که مهلت‌ها فریبت داده است و بر مستضعفین سخت گرفته ای و به تعذیب آنان پرداخته ای، باید بدانی که این مهلت‌ها پایانی دارد و در نهایت الامر مواخذه شدید الهی در انتظارت. آیا تصور می‌کنی که داستان اصحاب الاخدود تکرار نخواهد شد و تو نیز با همان عاقبت شوم رو برو نخواهی شد، آیا نمی‌دانی که: إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيهِ وَيُعِيدُهُ*

۱۳- چند تعبیر از این آیه داریم:

الف: ابتدای هر کاری و تکرار آن در طول تاریخ و اعاده مکرر حوادث و پیش

آمدها، به اذن و اراده وی ۲ صورت میگیرد، کاری که بدست اصحاب الاخدود آغاز و به رهروان و دنباله روان آنان در خط کفر و جهل و ظلم مهلت داده شد تا سیئات آباء و اجداد تبهکارشانرا تکرار کنند و هرکدام یکی بعد دیگری با انجام مشابه رو برو شدند، همه طبق سنن ثابت وی ۲ انجام یافته است، مؤاخذه آغازگران هر جرم و اصدار مکرر حکم درباره ادامه دهندگان آن، کار الله مبده و معید است.

ب: آیا عدم اعتقاد به رستاخیز، این جنایتکاران را جری و بی‌بایک ساخته و به ارتکاب چنین جنایاتی جرأت داده است، نمی‌بینند که خلقت نخستین اشیاء و آفرینش مکرر آن به اراده چه کسی جز خدا صورت میگیرد، مگر ذاتیکه انسانرا در ابتداء و برای اولین بار خلق کرد و بعد نسل انسانرا از نطفه او که متشکل از اجزای مرده زمین است، بطور مکرر و دوامدار خلق می‌کند و شما هر روز شاهد چنین خلقی هستید، آیا قادر به اعاده پیدایش انسان در رستاخیز نیست؟ به چه دلیلی این اعاده بعدی را که مسلماً سهل تر از آفرینش نخستین است محال و دشوار پنداشته از محشر انکار می‌نمائید و محاسبه بعد از بعثت را فراموش نموده، به ارتکاب معاصی جرأت می‌کنید؟

ج: همچنان این مطلب را افاده می‌کند که همه موجودات بسبب قدرت و تصرف دائمی رب العالمین پیوسته از پستی‌ها به عروج میرسند و دوباره سقوط می‌کنند، از ضعف و ناتوانی‌ها به توانائی و قدرت میرسند و دوباره بحال خود برمیگردند و به ناتوانی و ضعف محکوم میشوند، از هیچ آغاز میشوند، به کمال میرسند و بعد از مدتی برمیگردند و به اراده خدای قاهر از صورتی به صورتی درمی‌آیند. آنانکه از مستوای ناتوانی‌ها بالا آمده اند و امروز ارباب زر و زور اند و بر مسند اقتدار تکیه زده اند و ضعفاء را بجرم ضعف و ناتوانی آنان مورد شکنجه و تعذیب قرار داده اند، آگاه باشند که خدای مبدی و معید، ایشان را از مسند اقتدار و زورگوئی‌ها کنار خواهد زد و به پستی و ذلت خواهد کشاند، و همان روزهای قبل از اقتدار شانرا اعاده خواهد کرد.

۱۴ - همچنانکه در مورد ستمگران سرکش، بطش پروردگار شدید است، نسبت به کسانی که ایمان بیاورند و در خط ایمان جلو بروند و بسوی پروردگارشان برگردند آمرزگار و دوستدار است، از خبط و خطای شان میگذرد، به تربیه آنان می‌پردازد، صله مودت و محبت را با آنان استوار میسازد، تأیید و رحمتش را شامل حالشان ساخته،

به کارشان میرسد، دردهایشان را درمان می‌بخشد و در میان سختی‌ها و دشواری‌ها و رنجها آنانرا تنها نگذاشته و به کمک‌شان می‌شتابد و پاداش نیک عنایت می‌کند.

۱۵: و این صلهء دوستی و مودت با مؤمنان، از جانب ذاتیست که دارای مجد و عظمت بوده پر شکوه و پر جلال است، صاحب عرشی است که آسمانها و زمین تحت سیطرهء آن قرار دارد. در رابطه با این آیه، دو قرائت صحیح از قراءات هفتگانه را می‌یابیم، عده ای آنرا با کسر دال (المجید) می‌خوانند و دیگران با رفع آن "المجید" که در صورت اول المجید صفت عرش و در دیگری المجید، صفت ذوالعرش است. اگر به فواصل آیات قبل و بعد این آیه توجه کنیم می‌بینیم که همه با "المجید مرفوع" هموزن اند، از اینرو قرائت دومی دقیقتر بوده و در این صورت ترجمه آیه چنین می‌شود: همان ذات با مجد و با عظمت صاحب عرش.

۱۶: در ملك خود هر چه خواهد انجام میدهد و هیچ مقاومتی در برابر دستورش نیست، اوست که در همه جا فرمان میراند. پس تو ای سپاهی جندها که در سنگر پاسداری از ایمان، سپاهیان جنود ابلیس از هر سو علیه تو آتش گشوده اند، مطمئن باش و به آیندهء خود امیدوار که خدای ودود در برابر تهاجمات دشمن، تو را در میدان تنها نخواهد گذاشت.

و تو ای کسیکه، مؤمنان را با این متکای استوار و سترگ از مؤدت و حمایت خدای قاهر و فرمانروا، ضعیف پنداشته، با آنان به عداوت می‌پردازی، بر مواضع به ظاهر ضعیف آنان هجوم می‌بری، و در پی شکنجه و آزارشان رفته ای، آیا میدانی که در واقع با چه کسی می‌جنگی؟ با خدای حامی مستضعفان، مگر نمی‌دانی که با توصل به اینکار با چه انجام دردناک و عاقبت شومی مواجه خواهی شد؟

<p>۱۷- آیا رسیده است ترا خبر آن لشکرها: ۱۸- فرعون و ثمود؟ ۱۹- مگر آنانکه کفر ورزیدند در پی تکذیب اند. ۲۰- در حالیکه خداوند از وراءشان احاطه دارد. ۲۱- بلکه این قرآنیست پرشکوه.</p>	<p>هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ * فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ * بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ * وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ *</p>
--	--

۲۲- در صفحهء محفوظ.	فِي لُؤْحٍ مَّحْفُوظٍ*
---------------------	------------------------

۱۷-۱۸: آیا از داستان لشکرکشی‌های فرعون و بسیج ثمودی‌ها علیه پیامبران و پیروان صادق‌شان واقفی که چه نتایجی را برای سردمداران و سپاهیان این جنود تحویل داد؟ بتاریخ رجوع نموده بنگرید، کسانیکه قدرت‌شانرا برای سرکوبی نهضت پیام‌آوران و داعیان دلسوز بکار گرفته‌اند و نیروهای‌شانرا بسیج کرده‌اند تا از پیروزی دعوت مانع شوند، انجام‌شان چگونه بوده و مساعی‌شان بکدام نتیجه منتهی شده است؟ فرعون با همهء جنودی که بسیج کرده بود، در امواج بحر غرق شد، تخت و تاج، باغها و قصرها، زر و زمیانش همه برای بنی اسرائیل مستضعف به میراث ماند. بر ثمودیان نیز تازیانهء عذاب الهی به یکبارگی فرود آمد، سرکوب شدند و بناهای مستحکم‌شان برای عبرت آیندگان، یادگار آموزنده سرکشی‌ها و عصیانها ماند.

آیات کتاب کائنات و آیات صفحات تاریخ ماضی انسانیت، با وضوح و صراحت اعلام می‌کند که عاقبت سرکشی‌ها و ستمگری‌ها وخیم و خطرناک است، ولی کافران در تلاش تکذیب این حقایق و انکار این سنن‌اند.

۱۹-۲۰: اما عناصر کافر باوجود مشاهده آیات بینات در پهنه این هستی، در آسمانها و زمین، و با مرور از نمونه‌های تاریخی انجام کفر و عصیان، و باوجود اطلاع از عواقب فرعون و ثمود، در پی تکذیب‌اند و از انکار و تردید این دعوت برحق برغمی‌گردند. ولی انکار و تردید عناصرکافر و تلاشهای مذبوحانه آنان در جهت تکذیب این حقایق چه نتیجه تحویل خواهد داد، در حالیکه الله تعالی از هر سو بر آنان احاطه کرده است و محاط و محصور ارادهء قاهرهء وی‌اند؟! مساعی آنان خارج از دایره سيطره و سلطهء کامل مالك الملك ۲ انجام نمی‌یابد تا به نتایج دلخواه‌شان منتهی‌گردد و هر چه خواسته‌اند بر آن مرتب سازند. با وجود مخالفت‌شان با دعوت پیام‌آوران و عداوت و دشمنی‌شان با دین خدا۲، در ملك وی بسر می‌برند و مقهور اراده او و محکوم سنن و ضوابطی‌اند که وی۲ وضع نموده و در تمامی کائنات حاکم است.

این عناصر محکوم و مقهور، و زندانی حصارهای مستحکم سنن و ضوابط حاکم بر هستی، چگونه توان آنرا خواهند یافت که دستور خدای قاهر را تکذیب نموده، از تحقق

البروج _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

آن جلوگیری کنند. حقایقی را که این گروه لجوج و منکر حق در پی تکذیب آن برآمده اند، چیزی نیست که کسی را مجال تکذیب آن باشد.

۲۱-۲۲: مجد و عظمت قرآن و شکوه و جلالش برتر از آن است که این عناصر فرومایه دروغگو به تکذیب آن قادر شوند و از تحقق مدعای آن و عملی شدن قضاوتها، فیصله ها، بشارتها، وعده ها و وعیدها و انذارهایش جلوگیری کنند. این "قرآن پرشکوه" را پروردگار "ذی الجد" و "ذوالعرش" فروفرستاده است و آنرا از هر دستبرد و تحریف و تکذیب "مصنون" داشته است. در صورتیکه خدای "مالک الملک"، "مجید و صاحب عرش" و "محیط بر همه کس"، این قرآن "با عظمت" را در "صفحهء محفوظ" ثبت کرده و صیانت آنرا تضمین نموده است، چه کسی میتواند وعده ها و وعیدهای محتوم آنرا با تلاشهای مذبحخانه و بی‌ثمر خود تکذیب نموده، تحقق آنرا مانع شود.

مسلماً آنچه را که "قرآن مجید" دربارهء انجام "خندق داران آتش" و "شکنجه گران افراد مؤمن به خدای عزیز و حمید" اعلام کرده است و "آسمان ذات البروج" و "یوم الموعود" و "هر شاهد" و "هر مشهود" را بحیث گواه حقانیت این ادعا ارائه داشته و بر انجام شوم سرکشی‌های فرعون و عصیان گری‌های ثمود استناد نموده است، خواهی نخواهی تحقق می‌یابد و این حکم قاطع و جازم قرآن مجید که "مصنون" "از هر تکذیب" است، با وجود همهء تلاشها و کوششهای مذبحخانه پاسداران باطل و باوجود مساعی مذبحخانهء مکذبین در پایان امر بدون هیچگونه شك و تردیدی عملی میشود.

الطارق

معرفی سوره

نام این سوره "الطارق" است که از آیه نخستین سوره گرفته شده، دارای ۱۷ آیه است، در مکه مکرمه و زمان نازل شده که قریش دعوت پیامبر(ع) را جدی گرفتند و احساس خطر کرده اند و راههای مقابله با آنرا می‌سنجیدند، و در پی توطئه‌ها و دسیسه‌ها برای سرکوبی نهضت و جلوگیری از بسط و گسترش آن بودند. موضوع اساسی بحث در این سوره اثبات این مطلب است که انسان به نحوی آفریده نشده که نگرانی و مراقبتی بر عملکردهای او صورت نگیرد، محاسبه‌ای درمیان نباشد، دوباره محسور نشود و به محکمه عدل الهی احضار نگردد. کسانی که بنا بر این تصور خاطی، فریب خورده اند، نیرومندی ظاهری و پوشالی شان آنرا مغرور ساخته و به مکافات و مجازات اعمال باور ندارند، باید بنگرند که در آغوش فراخ و گسترده این فضای بیکران چه کسی همه این ستاره‌های بی‌شمار را حفظ می‌کند؟ چه کسی آبی را که بشکل ابرها بسوی آسمان بالا رفته بشکل برف و باران برمی‌گرداند و با آن دل زمین را می‌شگافد و دانه و میوه در آن می‌رویاند؟ ادعای مراقبت الهی و بعثت مجدد برای محاسبه و محاکمه،

الطارق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ادعای مجرد، بیهوده و میان نمی نیست، بلکه سخن قاطع و تردید ناپذیری است که نظام هستی بر حقانیت آن گواهی می دهد. آنانکه به این حقیقت باور ندارند، در مقابله با "حق" و دفاع از "باطل" کید و مکر شانرا بکار می گیرند، چند صباحی انتظار بکشند، حقیقت مکافات و مجازات الهی را بزودی در دنیا و آخرت به عین الیقین مشاهده خواهند کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- قسم به آسمان و شبانگاه نمودار شونده.	وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ *
۲- چه چیزی آگاہت کرد که چیست این در شب نمودار شونده.	وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ *
۳- ستاره بی درخشنده.	النَّجْمِ الثَّاقِبُ *
۴- نیست هیچ نفسی مگر بر اوست یکی نگهدارنده.	إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ *

۱-۴: در این آیات به "آسمان" و "الطارق" سوگند یاد شده و آنها را برای اثبات این ادعا گواه گرفته که "هر نفسی حفیظ و مراقبی دارد" برای آنکه بدانیم مراد از قسمها چیست و چگونه بر حقانیت این ادعا گواهی میدهند، باید به چند نکته توجه کنیم:

الف: معنای لغوی "الطارق" در شب نمودار شونده و دق الباب کننده است که بر اشیای زیادی اطلاق می شود، ولی در اینجا به "ستاره درخشنده ای اطلاق شده که در شب نمودار می شود"، مراد از آن، همهء ستاره هاست، نه ستاره خاصی. آیه سوم در شرح و معرفی "الطارق" می فرماید که "النجم الثاقب: ستاره درخشنده".

ب: اگر قرآن خودش "الطارق" را معرفی نمی کرد و تفسیر آنرا به مفسران می گذاشت، معلوم نیست چه تعبیرات عجیب و غریبی از آن بعمل می آوردند؟! چه تعداد آراء و نظرات گوناگونی ارائه می کردند و چه معانی و مفاهیم مغایر با اصل لفظ را برای آن می تراشیدند و چه "بطون" و "راز" و "رموزی" برای آن از ذهن رسا و سلیقه رمز شناس و "بطن فهم" خود می کشیدند؟! مخصوصاً از جانب کسانی که ذهن بیمار

دارند، پدیده های نمایان، الفاظ واضح و روشن، حقایق هویدا و بین، قناعت آنرا فراهم نمی کنند، ظاهر برای آنان کافی نیست، منتظر اعجازها، پدیدار شدن مخفیها، نمایان شدن "بطنها" اند. قرآن برای معرفی بهتر این "ذهنیت" در داستان حضرت ابراهیم(ع) چه خوب می فرماید: ابراهیم(ع) میگوید: "ربی الذی یجی ویمیت" پروردگرم همان است که زنده می کند و می میراند، و همان است که خورشید را از مشرق برمی آرد، برای او مرگ و زندگی و آمد و شد شب و روز دلیل است، از مشاهده همین مظاهر ملموس و مشهود هستی بسوی پروردگارش رهنمائی شده و دیگران را نیز با استناد به آن بسوی خدا دعوت می کند؛ ولی نمود این استدلال را کافی نمی شمارد و می گوید: (انا احیی و امیت) من نیز زنده می گذارم و می کشم. ذهنیت نمودی همین است که خدا را باید با "اعجازها"، "فوق العاده ها" و "اسرار فوق طبیعی" ثابت کرد، با "رازها" و "رموزها" نه با "ظواهرها" و "نمودارها"، در حالیکه اسلوب قرآن در این نوع سوگندها کاملاً روشن است که نخست بر اشیای مشهود و نمایان، برای اثبات ادعاهای اساسی استشهاد می کند، ثانیاً میان آنچه بر آنها سوگند یاد می کند، هماهنگیها و ارتباط های عمیقی را رعایت می کند، چنانچه در سوره الطارق مشاهده می کنید که در کنار قسم بر آسمان بر الطارق "نمودار شونده درشب"، ستاره های که در اثنای شب در آغوش آسمان نمودار می شوند، چیزی شبیه آسمان، مشهود و نمایان، سوگند یاد می کند. این شرح قرآنی را به عنوان يك اصل و روش قرآن در سوگندهایش بپذیرید و مواردی را که در شناخت مقسم علیه آن با دشواری مواجه شدید، در روشنائی این اسلوب توجیه و تفسیر کنید. چنانچه "الطارق" چیز است نمایان، جلی و مشهود: ستاره درخشانده، همچنان بقیه مقسم علیه در قرآن نیز باید مثل "الطارق" اشیای نمایان، مشهود و قابل درک برای همه باشد.

ج: باید بنگریم که آسمان و ستاره های درخشانش که در شب نمایان می شوند، چگونه ثابت می کند که هرنفسی در این هستی پُناور تحت مراقبت و حفاظت ذاتی قرار دارد؟

میدانیم که عظمت این هستی پُناور درشب هویدا می شود، در اثنای روز همه اجرام سماوی از دیده های ما پنهان اند، با غروب آفتاب و فرارسیدن شب، ستاره ها یکی بی دیگری نمایان می شوند، هنگام شب دیده های ما را با پرتو افگنی های خود دق

الباب می‌کنند؛ در جلو دیده های ما می‌ایستند و ما را به تماشای عظمت و وسعت کائنات فرا می‌خوانند، و این پرسش را در ذهن ما تداعی می‌کنند که همه این اجرام بیشمار سماوی را چه کسی در این فضای بی‌کران حفظ می‌کند؟ چه کسی هریکی را در مسیر ثابت خود نگهدارد و از تصادم یکی با دیگری مانع می‌شود؟ آسمان و ستاره های درخشنده در آغوش پهنورش گواهی می‌دهند که این هستی نگهدارنده توانا و مقتدری دارد که هر جزء آنرا در جایگاه خودش نگهدارد، از پراگندگی و تشتت و بد نظمی و تصادم میان آنان مانع می‌شود.

هـ: اگر از دیدگاه ادبی و شاعرانه؟ به این آیات بنگریم این مفهوم در ذهن آدمی تداعی می‌شود که تو ای انسان! آیا گمان می‌کنی که رقیب و نگرانی بر عملکردهای تونیست؟ مگر شب هنگام که فضا تاریک می‌شود و تو به خواب می‌روی، ستاره های بیشماری در فضای آسمان به پا می‌ایستند، در طول شب از اوج آوج آسمان بسویت نظر دوخته و چشمک می‌زنند و ناظر بخواب رفتن تو اند و تا طلوع فجر چون نگران و محافظ گزرمه می‌دهند، مگر همه این برای اقتناع تو کافی نیست؟! هنوز هم گمان می‌کنی که مراقب و نگرانی بر کرده های تونیست؟! مشاهده می‌کنید که قرآن برای اقتناع کسیکه می‌پندارد این هستی آفریده شده، ولی کارش بخودش واگذار شده، نه مراقبی دارد و نه محافظی، حوادث بطور تصادفی و خود بخودی رخ می‌دهند، نه اداره ای در کار است نه ضوابط و سنی، و نه هدفمندی و نظم و سنجشی، او را به دقت در آسمان و وسعت و عظمتش فرا می‌خواند، به ستاره های بیشماری که در آغوش این فضای پهنور و بی‌کران حفظ و نگهداری می‌شوند، استدلال می‌کند و با استناد به آن به انسان می‌گوید: آنکه همه این هستی را حفظ می‌کند و نگهداری ذره ذره کائنات فراخ و بی‌انتهای را بعهدده دارد، نگهدارنده و مراقب تو نیز است.

<p>۵- پس این انسان بنگرد که از چه آفریده شده؟ ۶- آفریده شده از آب جهنده. ۷- بیرون آینده از میانه کمر و سینه.</p>	<p>فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ *</p>
--	--

۷-۵: انسان به چگونگی خلقت خود توجه کند، از یک قطره آب جهنده آفریده شده، همین قطره آب بی‌مقدار منی که کمال دیگری جز جهیدن ندارد، چگونه بتدریج نمو

می‌کند، به علقه ای، پارچه گوشتی، طفلی و بالآخره انسان تنومند، نیرومند، دارای همه این استعدادها و شایستگی‌ها تبدیل می‌شود؟ چه کسی او را از آن حالت ضعف و حقارت، به این حالت قوت و کمال می‌رساند؟ تحت نظارت و مراقبت چه کسی این مراحل را طی می‌کند؟ نخست بگویید: چه کسی او را آفریده؟ آیا بدون "خالق" و آفریدگار آفریده شده؟ و یا خود خالق و آفریننده خود است؟ مگر پدر و مادرش در خلقت او و تکوین استعدادها، ظرفیتها و شایستگی‌هایش نقشی داشته؟ نطفه اش را در آن آب جهنده چه کسی جا گذاشته؟ پدر و مادرش کاری بیش از این نکرده که "دانه" آماده شده ای را که در تکوین آن عقل و خرد و اندیشه آنها نقشی نداشته، در "زمینی" کاشته اند، آنها "حارث" اند نه زارع، پیدایش نطفه و رشد و نمایش تا انسان کامل، کار ذات دیگریست که پروردگار او و همه هستی است.

نه این حرف با عقل آدمی می‌سازد که "انسان" بدون آفریدگاری آفریده شده و نه اینکه خودش خالق و آفریننده خود است!!

قرآن می‌فرماید که جز خدا احدی نمیتواند چیزی را خلق کند و یا معدوم سازد، علم بر این حرف قاطع قرآن صحه می‌گذارد و می‌گوید: انسان میتواند اشیای موجود را از حالتی به حالتی تغییر دهد، ولی هرگز نمی‌تواند چیزی را خلق کند و یا پدیده موجود را معدوم سازد. میتواند چوب را بسوزاند، به خاکستر و گاز و حرارت و اجزای متشکله چوب تبدیل کند، ولی نمی‌تواند اجزای متشکله چوب را بطور کامل نابود کند، با سوزاندن چوب فقط آنرا تجزیه کرده است نه نابود، علم ادعا دارد که انسان نه ذره کوچکی را ایجاد کرده میتواند و نه توان نابود کردن ذره کوچکی را دارد، در صورتیکه انسان، این شریف ترین و کاملترین موجود عالم، قادر به ایجاد و خلقت چیزی نیست، پس همه این مخلوقات را چه کسی آفریده؟ هیچ عقلی نمیتواند این حرف را بپذیرد که این تیپ ریکاردر خود بخود و بدون صانع ایجاد شده! این تعمیر خود بخود و بدون معمار و مهندس بنا شده، پاره از پلاستیک را افشیده در گوشه ای می‌نگری که منظم است و دارای نقش و نگار، حتماً می‌گویی: این پلاستیک جزء يك قاب پلاستیکی است، سازنده آن مهندس، رسام، هنرمند، و دانشمند بوده، که از خصوصیات پلاستیک اطلاع کافی داشته، چون نشانه های هنر و علم را در آن مشاهده کرده ای. به راهی می‌روی، نقش

پای را روی زمین مشاهده می‌کنی، عقلت حکم می‌کند که کسی از این راه رفته و اینها نقش پای او اند. در این درخت سبز آثار زیبایی، هنر، علم و حکمت را مشاهده می‌کنیم، نشانه های طراحی دقیق را در ساختار و وظایف آن می‌یابیم، دستهای نامرئی را با عقل خود لمس می‌کنیم که آنرا از دانه ریز و کوچکی می‌آفریند، رشد میدهد، به کمال میرساند و به برگ و بار می‌نشانند، مشاهده می‌کنیم که زیباست، متعادل آفریده شده، برای انجام مأموریتی آفریده شده، قادر به جذب مواد ضروری از خاک و تبدیل آن به برگ و گل و میوه است، اگر قسمتی از پوست تنه اش را بخراشی فوراً آن قسمت را مرهم میگذارد، با ماده چسپناک و مانع مکروب می‌پوشاند، که بزودی سفت و سخت می‌شود، اگر شاخه يك طرفش را قطع کنی بزودی در همان طرف شاخه دیگری تولید می‌کند تا موازنه اش را حفظ کند و از خم شدن بطرف دیگری مانع شود، سمت نور آفتاب را تشخیص میدهد و شاخه هایش را به آنسو دراز می‌کند، باوجود مشاهده همه این آثار علم و هنر، آیا عقل اجازه می‌دهد بگوئیم این درخت خود بخود آفریده شده؟! قرآن چه خوب می‌فرماید:

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ *

آیا بلاشی "و بدون پروردگار و خالق" آفریده شده اند یا خود خالق اند؟!

هیچ یکی از این حرفها با عقل انسان سازگار نمی‌افتد، نه پیدایش بدون آفریننده را عقل آدمی باور می‌کند و نه این را که انسان آفریننده خود است.

پس انسان بیندیشد که چه کسی او را آفریده، چه کسی او را از قطره آبی، از ذره کوچکی، يك برملیارد يك قطره، آفرید و رشد داد و به کمال رساند؟ مگر آفرینش انسان به صراحت گواهی نمیدهد که محافظ و مراقبی دارد؟! هم آسمان پر از ستاره های بی‌شمار به این حقیقت گواهی میدهد و هم آفرینش انسان از قطره آب جهنده ای.

۷- این "آب جهنده" از "میان کمر و استخوانهای سینه" بیرون می‌آید، باید بنگریم که معنای این گفته چیست؟ درحالیکه میدانیم، این آب جهنده درمحل غیر از کمر و سینه تولید و در خصیه ها ذخیره می‌شود و اداره و کنترل جهاز مربوط به آن توسط بخش خاصی در مغز صورت می‌گیرد که از طریق نخاع شوکی داخل ستون فقرات، این

۹: "رجع" انسان در روزی اتفاق می افتد که در آن همه رازهای پنهان نمایان می شود، این رازها و سرائر از نظر برخی از مفسرین اندیشه ها و عزائم پنهان و عملکردهای مخفی انسان است، که خواسته است آنرا از نظر دیگران پنهان نگهدارد. ولی اگر این آیه را در روشنائی آیات قبلی و با ارتباط به آن تفسیر کنیم، باید مراد از سرائر حقایقی باشد که اکنون از نظر انسان پنهان است و در روز قیامت نمایان می شود. در آیات قبلی به چند حقیقت پنهان از دیده های کوتاه بین انسان کافر اشاره شده و برای اثبات آن استدلال صورت گرفته است:

يك: هرنفسي نگهدارنده، حافظ و مراقبي دارد.

دو: ذاتیکه انسانرا از "قطره آب جهنده" آفریده است، بر خلقت مجدد او نیز قادر است.

به چند دلیل توجیه دومی وارد و قویست:

۱- "ال" در "السرائر" نشان میدهد که این اسرار باید در آیات قبلی توضیح شده باشد.

۲- اسرار و رازهای انسان اگر از انسان های دیگری پنهان است، از خدا و کرام الکتابین پوشیده نیست.

۳- هماهنگی و تنسيق میان آیات با این توجیه هویدا می شود، توجیه اولی این هماهنگی ها را از میان می برد.

۱۰- در باره این آیه نیز دو توجیه رامی یابیم:

الف: در روز رستاخیز و در محاسبه الهی، همه اسرار پنهان انسان برملا می شود، خوبی ها و زشتی هایش به محك آزمایش گذاشته می شود، زشتی ها نمایان می گردد و با جزای مناسب آن مواجه می شود، نه خود توان رهیدن و فرار از این مؤاخذه را خواهد داشت و نه یار و یاورى برای نجات از این عاقبت شوم خواهد یافت.

ب: مستکبرانی که تصور می کردند نیرومند اند و لاولشکر و سرباز و عسکر در اختیار دارند، اقتدار پوشالی و کثرت حامیان و سپاهیان، آنانرا فریفته بود، از خدا انکار

می‌کردند، به مکافات و مجازات اعمال باور نداشتند، با پیام آور خدا به مخالفت می‌پرداختند، به توطئه های پنهانی متوسل می‌شدند، در آن روز که همه حقایق "پشت پرده" هویدا و "رازها" برملا می‌شوند، خواهند دید که نه "قوتی" دارند و نه "یار و یآوری"، نیرومندی آنان خیال و تصور واهی و بی‌بنیادی بیش نبود، حامیان و پیروان شان کسانی نبودند که در چنین روزی آنرا یاری کنند. "ضعیف" و "زبون" در برابر خدا ایستاده اند و حامیان و پیروان شان بیزار و متنفر از آنان. با کمی دقت می‌یابیم که توجیه دومی دقیق است و سازگار با آیه قبل از خود و هماهنگ با تتمه سوره که به "کید" و مکر این عناصر اشاره دارد.

۱۱- قسم به آسمان بی‌درپی برگرداننده.	وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الرَّجْعِ *
۱۲- و به زمین شکافنده.	وَالْأَرْضَ ذَاتَ الصَّدْعِ *
۱۳- بی‌گمان که این است گفتار جداکننده.	إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ *
۱۴- و نیست یاوه و بیهوده.	وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ *
۱۵- همانا ایشان تدبیر می‌سنجند تدبیر سنجیدنی.	إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا *
۱۶- و تدبیر می‌سنجم تدبیر سنجیدنی.	وَأَكِيدُ كَيْدًا *
۱۷- پس بگذار کافران را، بگذار شان اندکی.	فَمَهَلَّ الْكَافِرِينَ أَهْمَلُهُمْ رُؤْيَا *

۱۱-۱۴ در این آیات به آسمان برگرداننده و زمین شکاف بردارنده، سوگند یادشده، که جواب سوگندها در دو آیه بعدی چنین آمده: بی‌گمان که این گفتار قاطع و فیصله کن است و حرف یاوه و بیهوده نیست. برای توضیح سوگندها و ارتباطش با جواب سوگندها باید گفت:

الف: برگردنده که بسوی آسمان بالا می‌رود و آسمان آنرا دوباره برمی‌گرداند، باید مثل آسمان، پدیده نمایان و هویدا باشد و میان این برگردنده و "شکاف برداشتن زمین" ارتباط تنگاتنگی موجود باشد و برگشت این "برگردنده" و "شکافتن زمین" باید حقانیت ادعای بعدی را ثابت کند.

ب: از فحوای کلام و در روشنایی آیات دیگر قرآن بخوبی درک می‌کنیم که مراد از این برگردنده، بخارات آبیست که بسوی آسمان بالا می‌رود و آسمان آنرا دوباره بسوی

زمین برمی گرداند، و همین باران باعث می شود تا مایه های حیات، زیر قشرسخت زمین بجنبند، دل زمین را بشکافند و بشکل بنه های خرم و سرسبز بیرون آیند.

ج: ضمیر در "انه لقول فصل" را عده ای از مفسران به قرآن راجع کرده اند، و گفته اند یقیناً قرآن گفتار قاطع و فیصله کن است. در حالیکه نه تنها هیچ دلیلی برای این توجیه نداریم، بلکه با این تعبیر هماهنگی میان آیات را به شدت صدمه میزنیم و در اینصورت سوگندهای مذکور را نمیتوان برای اثبات این ادعا دلیل گرفت و هیچ ارتباطی را نمیتوان میان سوگندها و جواب آن یافت. در حالیکه مراد از "قول فصل" همان قولیست که در همین سوره و در آیه ۸ تذکر رفته و باریدن باران از آسمان و روئیدن بنه ها از زمین را برای اثبات آن شاهد گرفته است. به این تعبیر که ادعای زندگی مجدد، و اینکه "خدا بر احیای اموات قادر است" نباید گفتار یاوه و بیهوده تلقی شود. مگر نمی بینی که خداوند از آسمان باران می باراند و با آن زمین مرده را زنده می کند، "رجع" و برگشت تو نیز همینگونه خواهد بود. آسمان ذات رجع و زمین ذات صدع گواهی میدهد که خدا بر رجع تو قادر است.

۱۷-۱۵: به چند نکته در رابطه با این آیات توجه داشته باشید:

الف: از این آیات معلوم می شود که در اثنای نزول این سوره، دشمنان به توطئه ها و دسایس خطرناکی متوسل شده اند.

ب: از کید و مکر دشمن تشویشی نداشته باشید، گزندى به شما نخواهد رساند، خدا ولی و کارساز شماست، هرکید آنان را خنثی می کند.

ج: مبدا تأخیر در مؤاخذه کفار، مایه تشویش مؤمنان شود، این "مهلت" زیاد طولانی نیست، بزودی پایان می یابد، عذاب الهی حتماً و بزودی آنانرا فرا می گیرد.

الاعلی

معرفی سوره

نام این سوره "الاعلی": همان برتر" است که از آیه نخستین این سوره گرفته شده، شامل ۱۹ آیه است، از متن سوره مخصوصاً از آیه (۶) معلوم می‌شود که در دوران خیلی ابتدایی مکه، زمانیکه پیامبر(ع) به دریافت وحی عادی نگردیده بودند و تشویش داشتند که مبدا برخی را فراموش کنند، نازل شده است. پنج آیه نخستین سوره از خداشناسی و مبادی اساسی توحید بحث می‌کند، سپس به پیامبر(ع) اطمینان داده می‌شود که:

۱- قرآن را به لطف و عنایت الهی فراموش نخواهد کرد.

۲- مأموریت او را در کار دعوت بسوی خدا دشوار نساخته، در این منحصر می‌سازد که به کسی پند دهد و به هدایت و رهنمائی‌اش اهتمام ورزد که از دعوت مایه می‌گیرد و در او استعداد پندپذیری سراغ می‌شود.

۳- کسیکه بی‌باک نیست، نسبت به عواقب خوب و بد عملکردهای خود بی‌اعتنائی ندارد، بر خود می‌ترسد، از عواقب افکار و نظرات بد خود و جامعه بیم دارد و از انجام ظلم و فساد حاکم بر جامعه هراسان است، مخاطب اصلی این دعوت الهی است، چنین

الاعلیٰ _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

کسی حتماً این پیام رهائی بخش را باگوش دل خواهد شنید. ولی عناصر شقی و بدبخت از آن خود داری می‌ورزند.

۴- کسی که به تزکیه فکری و اخلاقی خود اهتمام ورزد، پروردگارش را بیاد آرد و نماز برپا دارد، به فلاح و رستگاری رسد.

۵- مردم زندگی دنیا را برمی‌گزینند، به اهداف زود رس و پیش پا افتاده می‌چسبند، درحالی‌که دنیا، ناچیز است و ناپایدار و آخرت بهتر است و پایدار.

۶- رسالت تو تداوم رسالت پیامبران اولوالعزمی چون ابراهیم و موسی است که بزرگترین تمدنها را پایه‌گذاری کردند و مستکبرین بزرگ تاریخ بدست آنان سرنگون گردیدند، پیام تو و آنان یکیست و پایان کار تان یکی.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- به پاکی یادکن نام برتر پروردگارت را.	سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى *
۲- آنکه بیافرید سپس برابر و استوار ساخت.	الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى *
۳- و آنکه اندازه مقرر فرمود و راه بنمود.	وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى *
۴- و آنکه بر آورد سبزه.	وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى *
۵- سپس ساختش سرسبز و تیره.	فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى *

۱- این آیه به دو مطلب اشاره دارد:

الف: پروردگارت "برتر" است، برتر از هرچه در این هستی مشاهده می‌کنی، هیچ چیز این هستی شبیه او نیست، برتر از آنکه در وهم و خیال و اندیشه تو بگنجد.

ب: نام پروردگار برترت را به پاکی یادکن به چند معنا:

اولاً: مبدا در اثنای بحث در باره خدا عیب و نقصی را به وی منسوب کنی، خدا برتر از آن است که عیب و نقصی در ساحت اقدس او سراغ شود.

ثانیاً: خدا را به نامی یاد مکن که با عظمت شأن برتر او نمی‌سازد، خدا دارای نامهای نیکوست، به نام های نیکویش او را یادکن، باید محتاط بود، مبدا در اثنای یادآوری و ذکر خدا، نامی را بکار ببریم که بی‌ادبی در شأن خدای برتر باشد. ذکر خدا، ادب

خاصی دارد و فرهنگ و قاموس ویژه ای، پاکی تن، خشوع جان، و حضوردل، آداب این ساحت اقدس است، هرکی غیر از این حالت را داشته باشد، بی ادبی کرده است. همچنان عدم مراعات و بکار برد اسمای که مغایر این فرهنگ است، الحاد و کجروی است، آنانکه در حالت مستی، جذبیه و با ساز و سرود به یاد خدا می روند بی ادبی می کنند، همچنان کسانی که خدا را با اسمای چون ساقی، صنم، دلبر، معشوق، پیرمغان و ... یاد می کنند بی فرهنگ اند و نا آشنا به قاموس باریابی بحضور خدای برتر.

۲- پروردگار تو همانست که همه این آفریده ها را "آفریده" است، نه تنها آفریده است، بلکه "درست" و "استوار" آفریده. همه چیز این هستی بشکل شایسته، موزون، دقیق و خوب آفریده شده، از يك سو "وجود" آنها گواهی میدهد که "آفریدگاری" دارند، از سوی دیگری خلقت دقیق، استوار و موزون آنها شهادت میدهد که "آفریدگار" شان "اعلی" و "برتر" است.

خلقت هر پدیده ای را از هیچ آغاز می کند، بتدریج به کمال میرساند و استوار می سازد.

علاوه بر "خلقت" و "تسویه مخلوق" دو پدیده دیگری نیز در "آفریده" شده ها مشاهده می کنیم:

الف: اندازه ثابت و معینی که در "مقدار" هر شیء بکار رفته.

ب: رهنمود هایی که در فطرت هر شیء بودیعت گذاشته شده.

آفریدگار این هستی همه چیز را به اندازه ضرورت آفریده، نه کم از آن و نه بیش از آن، احدی نمی تواند "چیزی" را در این هستی گسترده و فراخ نشاندهی کند که "اضافی" و "غیرضروری" و وجود آن "جایی" را در گستره این عالم بی جهت اشغال کرده باشد، همچنان نمیتواند از چیزی نام برد که جایگاهش در این "عالم" خالیست، "اندازه ها" و "تناسبی" که در مقدار هر شیء این هستی بکار رفته به حدی دقیق است که کوچکترین تغییر و تعدیل در آن، باعث نابودی کائنات می شود، هر شیء این هستی در جایگاه و مقدار خودش چنان دقیق آفریده شده که با نفی آن و تغییر مقدار و اندازه ثابت آن بقای کائنات محال جلوه می کند.

آفریدگار این هستی هر چه را آفریده است به آن "تلقین" نموده و آنرا رهنمائی کرده است که چه کاری در اثنای حضور خود در این عالم انجام دهد، کدام خالیگاه را پر کند، چه نتایجی تحویل دهد، در کدام مسیری حرکت نماید، همان کاری را انجام دهد که مأموریت انجام آنرا یافته است. مگر نمی بینید که آفتاب در لحظه معینی طلوع می کند، در مسیر خاصی جلو می رود، در جایگاه ثابت و از قبل تعیین شده ای، پس از طی مسافت ثابت، در لحظه معینی غروب می کند، مأموریتش را انجام می دهد، به شما حرارت و نور می دهد، به نیازمندی های شما و حیوانات و نباتاتی که در خدمت شماست، جواب می گوید، باعث روئیدن دانه و میوه می شود، و در تهیه رزق و روزی تان شما را کمک می کند. مهتاب شبانگاه طلوع می کند، شبهای تاریک شما را روشن می سازد، و چون "تقویم" نمایان در شب تاریک.

درختها را مشاهده می کنید که شب و روز کار می کنند و زحمت میکشند، گازهای مضر برای حیات را می بلعند، آکسیجن مورد نیاز شما را تولید می کنند، مواد ضروری برای حیات شما را از قشر سفت و سخت زمین، با ریشه های نرم و نازک خود جذب می کنند و با استفاده از نور خورشید برای شما میوه درست می کنند.

زنبور عسل را می نگری که باهمهء آن "کوچکی" و "لطافت" می داند که چگونه خانه های منظم درست کند، خانه هایی که مهندسین بزرگ با وسائل مجهز شان از ساختن آن عاجز اند، می دانند چگونه "ملکه" و "زمامدار" شانرا انتخاب نمایند، به چگونگی تقسیم وظایف دقیقاً بلد اند و استعداد آنها دارند که در کشور شان نظم دقیق و سنجیده ای پیاده کنند، خانه شانرا پاک و نظیف نگهدارند، از ورود افراد بی نظافت، با دست و پای آلوده و کثیف جلوگیری کنند، دربانان کنار در ورودی بگذارند تا هر وارد شونده ای را دقیقاً ارزیابی کنند و فقط در صورت "از خود بودن" و "نظیف بودن" اجازه ورود دهند، میدانند که چگونه عصاره گلها را بکنند، از شیر آن شهد درست کنند، ماده شفابخش برای تو، ماده ای که با گذشت سالها گنده نمی شود، ماده ای که انسان تا هنوز از تولید آن عاجز است، می داند چگونه این ماده را حفظ و نگهداری کند.

در گوش او گفته شده که چگونه پرواز کند، و چگونه پس از آنکه چندین کیلومتر در جستجوی شیر گل از خانه اش فاصله می گیرد راهش را در فضای بیکران باز یابد

و به خانه اش برگردد.

ما پرنده هایی را سراغ داریم که هیچ یکی مادرش را ندیده است، مادرش همینکه به پیری می‌رسد، لانه چند منزله در محل مصنوعی درست می‌کند، به نحوی که نور و حرارت کافی به آن برسد، در هر یکی تخمی می‌گذارد و در کنار آن غذای مورد نیاز فرزندان را، سپس در ورودی آشیانه ها را می‌بندد، خودش قبل از تولد نوزادانش می‌میرد، نوزادانش به دنیا می‌آیند، از غذای داخل لانه استفاده می‌کنند، بزرگ می‌شوند و آماده پرواز، در را می‌گشایند، بیرون می‌آیند و براه مادر شان می‌روند و چون او زندگی می‌کنند و در پایان زندگی نیز کار مادر شانرا تکرار نموده، لانه درست می‌کنند، تخم می‌گذارند و دنیا را ترك می‌گویند. بگوئید! چه کسی این پرنده را که مادرش را ندیده و استادی نداشته، رهنمائی نموده و به او تلقین کرده که راه و روش آبا و اجدادش این بوده؟! حقا که خدا همه چیز را آفریده و هر یکی را مطابق فطرت و طبیعتش هدایت فرموده.

در میان همه مخلوقات عالم، تنها انسان را چنان می‌یابیم که علاوه بر "رهنمود" هائی که در وجدان او به ودیعت گذاشته شده، به رهنمائی "مادر" ضرورت دارد و به رهبر، بدون آن نمیتواند زندگی کند و به کمال برسد.

بچه آهو میداند که در دامنه ها و کناره های وسیع کوههای بزرگ، از کدام گیاهها بخورد و از کدام ها خود داری ورزد، ولی "بچه" انسان در خانه کوچک خود و پس از ماهها قادر به تشخیص خوب از بد و مضر از مفید نیست، به آتش دست می‌برد و زهر را می‌خورد. نیازمندی به "رهنما" و "رهبر" مقتضای فطرت اوست.

۴- پروردگار تو همانست که سبزه ها را می‌رویاند، ذاتیکه به اراده او از دل زمین سفت، سبزه نازک و زیبا می‌روید و احدی در آفرینش این سبزه های رنگارنگ، شریك فعل او نیست، پروردگار توست، تو دل زمین را می‌شگافی و دانه مرده ای در آن می‌کاری و پروردگارت آنرا بشکل بته سرسبز و خرم و شاداب درمی‌آرد، که زنده است، احساس دارد، نمو می‌کند، تولید مثل نموده و چندین دانه در عوض می‌دهد.

۵- در باره این آیه دو رأی میان مفسران می‌یابیم:

الاعلیٰ _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

الف: عده ای "غشاء" را خس و خاشاک ترجمه کرده اند و "احوی" را بته گنبدیده ای که به رنگ سیاه درمی آید.

و دو آیه ۴ و ۵ را چنین ترجمه کرده اند:

پروردگار برترت همانست که سبزه نازک را از دل زمین بیرون می آرد سپس آنرا می خشکاند و می پوساند.

ب: از نظر عده دیگری "غشاء" بته رسیده و "احوی" به معنای تیره است و دو آیه را در کنارهم چنین ترجمه کرده اند:

سبزه نازک را از دل زمین بیرون می آرد، سپس آنرا بشکل بته ای درمی آرد و از فرط سرسبزی و شادابی تیره و سیاه گونه می سازد.

با کمی دقت و با توجه به سیاق و سباق آیات و ارتباط آن با آیات قبل و بعد، به آسانی درمی یابیم که رأی دومی دقیقتر است و هماهنگی میان آیات را نمایان تر می سازد، در حالیکه رأی اولی، این تنسیق و هماهنگی را از میان می برد.

۶- چنان بر تو خواهیم خواند که فراموش نکنی.	سُنْقُرُوكَ فَلَا تَنْسَى *
۷- مگر آنکه خدا خواست، بی گمان که او هویدا را می داند و آنچه پنهان شود.	إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى *
۸- و ترا به این امر سهل و آسان به سهولت جلو ببریم	وَيُسِّرْكَ لِلْيُسْرَى *
۹- پس یاددهانی کن چون یاددهانی سود بخشد.	فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى *
۱۰- آنکه می ترسد حتماً بیاد آرد.	سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْشَى *
۱۱- و از آن کناره گیری کند بدبخت ترین.	وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى *
۱۲- همان که به آتش بزرگی فروافتد.	الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى *
۱۳- سپس نه در آن بمیرد و نه زنده بماند.	ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا *

۶- طی این آیه به پیامبر(ع) اطمینان داده می شود که در حفظ قرآن، در اثنای اخذ وحی از جبرئیل(ع)، مشوش نباشد که مبادا فراموش کند، پیامبر(ع) در روزهای نخستین آغاز وحی، و قبل از آنکه در این کار مهارت کافی کسب کند، هر مطلب را متصل استماع از جبرئیل، تکرار می کرد، تا خوب به حافظه بسپارد، با این آیه به وی

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الاعلی

(ص) اطمینان داده شد که از ناحیه احتمال فراموشی وحی تشویشی نداشته باشد، قرآن به نحوی بر او خوانده خواهد شد که هرگز فراموش نکند. این آیه به چند نکته ظریف اشاره دارد:

الف: این سوره زمانی نازل شده که تا هنوز پیامبر(ع) در اخذ وحی مهارت کافی کسب نکرده و روزهای نخستین آغاز وحی است.

ب: اگر انسان به صورت و کیفیت خاصی مورد خطاب قرار گیرد مطلبی را که در این حالت می شنود به نحوی در حافظه او ضبط می شود که هرگز فراموش نکند.

۷- فقره "الاماشاء الله" دو مطلب را بازگو می کند:

الف: حفظ دقیق قرآن نتیجه کمال ذاتی تونیست، بلکه نتیجه عنایت و توفیق الهی است. اگر عنایت الهی شامل حال تو نباشد و خدا بخواهد چیزی را از حافظه تو بزدايد، همه را فراموش خواهی کرد. این همان مطلبی است که در آیه دیگری چنین آمده:

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

الاسراء : ۸۶

اگر بخواهیم همه آنچه را بتو وحی کرده ایم زایل خواهیم کرد.

ب: اگر مؤقتاً و احیاناً برخی را فراموش کردی، اینکار مغایر تضمین قطعی عدم فراموشی وحی نیست، سنت الهی چنان است که انسان احیاناً چیزی را که دقیقاً و بطور محکم در حافظه او ضبط شده، مؤقتاً فراموش می کند که مجدداً و با يك اشاره لطیف آنرا بیاد می آورد. آنچه طی این آیه تضمین شده است عدم فراموشی دائمی وحی است، چنانچه بخاری روایت می کند که باری پیامبر(ع) در نماز فجر، آیه ای را فراموش کرد، در پایان نماز، حضرت ابی بن کعب پرسید: یا رسول الله! آیا این آیت منسوخ شده است؟ فرمود: نه فراموشش کردم.

فقره "انه يعلم الجهر و ما یخفی" که مشعر بر علم مطلق خدا بر پیدا و پنهان است در اینجا و در رابطه به مطلب قبلی آیه به این اشاره دارد که اگر در اثنای اخذ وحی، الفاظ را به زبان تکرار کنی و یا در دل بگردانی و اگر تشویشت را نمایان سازی و یا در دل نگهداری، از خدا پنهان نیست. همچنان این مطلب را بازگو می کند که خدای دانای

الاعلیٰ _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

پیدا و پنهان، که از استعدادهای نمایان و پنهان تو آگاه است، بتو اطمینان می‌دهد که حافظه ات استماع ویژه وحی را فراموش نخواهد کرد.

۸-۹: این دو آیه را حرف "ف" بهم ربط داده و این مطلب را افاده می‌کند: ای پیامبر! کار ترا در امر دعوت بسوی دین، شاق و دشوار نساخته ایم، بلکه بر تو آسان گرفته ایم و مأموریت ترا در این خلاصه کرده ایم که به دعوت کسانی اهتمام کنی که از یاددهانیات سود می‌برند، اما کسیکه "ذکر" سودی به او نمی‌بخشد، وجدانش به خواب مرگ فرورفته و با هیچ فریادی بیدار نمی‌شود، هیچ دعوتی هرچند دلسوزانه و برانگیزنده عقل و شعور، تأثیری بر او نمی‌گذارد، تو مکلف به هدایت و رهنمائی او نیستی، یعنی مأموریت ترا به این ترتیب آسان ساخته ایم که افراد هدایت پذیر را رهنمائی و یاددهانی کن، ولی در مورد کسانی که یاددهانی و ذکر سودی به آنان نمی‌بخشد، به باطل محکم چسپیده اند و از حق و حقیقت بی‌نیاز و مستغنی اند، احساس مکلفیت مکن و خود را به رنج بیهوده می‌فگن.

۱۰- هرکی می‌ترسد حتماً پند خواهد گرفت.

دو توجیه در این رابطه وجود دارد:

الف: هرکی از "خدا" می‌ترسد، حتماً از یاددهانی و پند تو مایه خواهد گرفت، حافظه خفته اش بیدار خواهد شد و حقیقت را درک خواهد کرد.

ب: هرکی بی‌باک نیست، وضع موجود خود و جامعه او را مشوش ساخته، عواقب افکار و کردار خود و جامعه را خطرناک و وخیم می‌بیند، مضطرب و پریشان است و در جستجوی راه نجات، حتماً در آئینه دعوت تو، راه نجات را خواهد شناخت و گمشده اش را خواهد یافت.

توجیه اولی به این خاطر ضعیف است که تا انسان خدا را نشناسد، از او نمی‌ترسد، ترس از خدا بعد از شناخت خدا مطرح می‌شود، نه قبل از آن، این توجیه ضعیف است که هرکی از خدا می‌ترسد دعوت ترا بسوی خدا می‌پذیرد.

۱۱- بدبخت ترین انسان از "ذکر" کناره گیری خواهد کرد. به دو معنا:

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الاعلی

الف: هرکی سخت بدبخت و شقی است و استعداد های نیکی بطور کامل در او سرکوب شده، از این "ذکر" خود داری خواهد کرد.

ب: هرکی از این "ذکر" کناره گیری کند، شقی ترین و نگون بخت ترین انسان خواهد بود.

۱۲- ۱۳: پایان کار این انسان بدبخت و شقی فرورفتن در آتش بزرگیست که جاودانه در آن بماند، در حالت نه مرگ نه زندگی، زندگی اش چنان مرگ آور و درد آور که مرگ برایش نعمتی جلوه کند و تمنایش را داشته باشد، ولی هرگز به سراغش نیاید و از آن درد نجاتش ندهد.

۱۴- یقیناً رستگار شد هرکی خویشتن پاکیزه کرد.	قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى *
۱۵- و نام پروردگارش را یادکرد، سپس نماز گزارد.	وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى *
۱۶- ولی زندگی دنیا را می گزینید.	بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا *
۱۷- در حالیکه آخرت بهتر است و پایدارتر.	وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى *
۱۸- بی گمان که این "ثبت" است در کتب اولی.	إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ
۱۹- کتب ابراهیم و موسی.	الْأُولَى *
	صُّحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى *

۱۴- کسی به فلاح و رستگاری می رسد که نخست از پلیدی ها و آلودگی ها دوری جوید، از حرام، از اخلاق گنده و از بدرفتاری و بدخلقی خودداری ورزد و به تزکیه و تربیه فکری و اخلاقی خود اهتمام کند.

۱۵- ثانیاً پروردگارش را به یاد آورد و نماز بگزارد. نمازش بعد از تزکیه خویشتن و یادآوری نام پروردگارش باشد.

مشاهده می کنید که در این آیه ذکر نام خدا قبل از نماز آمده که چند مطلب را بازگو می کند:

الف: یاد پروردگارت ترا به نماز وادارد، پروردگارت را به یاد می آوری، عظمت و جلال او و نعمتهای بی پایانی که شامل حالت کرده، ترا می کشاند تا در برابرش بایستی، اظهار اطاعت و بندگی و سپاسگذاری کنی، به رکوع و سجده بروی و به پیش بیفتی.

الاعلیٰ _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ب: مهمترین و اساسی ترین عنصر در نماز ذکر خداست، ذکر خدا اساس نماز و سرآغاز و مقدمه آن است.

ج: نماز را باید بنام خدا آغاز کرد، چنانچه مکلفیم که در آغاز نمازمان (الله اکبر) بگوئیم.

پس نماز مراسم شکلی و تشریفاتی نیست، حرکات بی روح و بی جان، بالا و پائین شدن های بی مفهوم و رو کردن های بی محتوی بسوی شرق و غرب نیست، بلکه حرکت سنجیده ایست که از یاد خدا مایه می گیرد، نماز بادل غافل از یاد خدا، با افکار و عزایم آلوده، با سلوهای انباشته از حرام، با جامه گنده ناپاک و فراهم شده از طرق ناجائز، حرکتیست بیهوده و بی ارزش در معیار های الهی.

۱۶ - ۱۷: شما به زندگی دنیا دل بسته اید، به اهداف پیش پا افتاده و پست دنیوی و متاع ناپایدار آن چسبیده اید، در حالیکه آخرت بهتر است و پایدارتر. با تزکیه و یاد خدا و نمازتان به این هدف والا و پایا دست می یابید.

۱۸ - ۱۹: "این مطلب در صحف اولی آمده" یا به آیه قبلی اشاره دارد، یا به آیه "قد افلح من تزکی" و یا به تمامی سوره به این معنی که مطالب این سوره در رابطه با توحید، رسالت، مؤیدین و معاندین دعوت و مقایسه میان دنیا و آخرت در همه کتب الهی و دعوت همه بزرگ مردان پیام آور، چون ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است. موافقین و مخالفین این دعوت باید انجام شانرا در داستانهای این بزرگ مردان تاریخ مشاهده کنند که هر یکی بنیانگذار انقلاب عظیمی بوده، امت های بزرگی ساخته، بساط شرك و جهل و ظلم را برچیده، ستمگران و مستکبران بدست آنان سرنگون شده و رهبران مستضعفان در مبارزه شان در راه آزادی و عزت بوده اند.

اگر بخواهیم که آیه "ان هذا لفي الصحف الاولى" را به آیه قبل ارتباط بدهیم باید به نزدیکترین آیه "والآخرة خیر وابقی" ارتباط بدهیم، این مطلب نیز از مطالب اساسی است و در همه کتب اولی آمده است. همه مطالب این سوره مطالب اساسی اند و لابد در تمامی کتب اولی ذکر شده اند.

دو مطلب در رابطه به اشاره هائی که در باره نماز در این سوره آمده است قابل

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الاعلی

دقت است:

۱— پیامبر(ع) پس از دریافت این هدایت (سبح اسم ربك الاعلی) در اولین آیه این سوره به صحابه فرمود: تسبیح (سبحان ربی الاعلی) را در سجده های تان قرار دهید.

۲— چنانچه در این سوره "ذکر خدا" قبل از "نماز" آمده، پیامبر(ع) در باره نماز هدایت داده است که با الله اکبر آغاز شود.

از اینها فهمیده می شود که پیامبر(ع) همهء حرکات و الفاظ نماز و ترتیب آنرا از اشاره های قرآن اخذ کرده اند، اشاره هایی که برای همه قابل درک نیست.

الغاشیة

معرفی سوره

نام این سوره "الغاشیة: پوشاننده" از آیه نخستین سوره گرفته شده، شامل ۲۶ آیه است، در دور ابتدائی مکه نازل شده، موضوع محوری بحث در آن حادثه فراگیر قیامت است که آثار آن چه در اثنای وقوع آن و چه در جریان محاسبه الهی و چه پس از صدور فیصله های نهائی در سیمای همه نمایان می شود، عده ای را می نگری که آثار ذلت و زبونی، ترس و بیم، خستگی و ماندگی در سیمای شان نمایان بوده، وارد شعله های تفتنده آتش جهنم می شوند، به نوشیدن جرعه ای از چشمه جوشان جهنم و خوردن بته های خاردار که نه چاق می کند و نه گرسنگی را رفع، وادار می شوند، در مقابل شان دیگران را می نگری که آثار نعمت ها در روهای بشاش و خندان شان نمایان، در بهشت بلند و در قصر های مرتفع آن بسر می برند.

آنانکه در اسرار این هستی نیندیشیدند، از نشانه ها و رهنمود های روشن و نمایان گسترده در ماحول خود مایه ای نگرفتند، نه آفرینش آسمان و نگهداری تعداد بی شمار اجرام سماوی بی که در آغوش خود حفظ می کند، آفتاب شانرا در آغوش خود گرفته، بر آنان باران می باراند و در تأمین رزق و روزی در روی زمین، آنان را یاری می کند، نه

تسخیر حیواناتی چون شتر که باهمه بزرگی و توانمندی اش در خدمت آنان است، نه گسترش زمین که فرش خانه آنان است و در دل خود و برای شان دانه و میوه می‌رویاند، و نه کوههای بلند که نهرها و چشمه سارهای شان از آنها است، هیچ یکی چشم های کوتاه بین آنها را باز نکرد و مایه هدایت و رهنمائی آنان بسوی خدا نشد. اینها بدتر از این شتر اند، باید در قیامت با بنه های خاردار "خوراک شتر" استقبال شوند.

در پایان به پیامبر (ع) گفته می‌شود که مخالفت این عناصر کودن و بی‌شعور باعث خستگی‌ات نشود، به کارت ادامه بده، تو پنددهنده و هشداردهنده ای، به آنان هشدارده، یاددهان و نصیحت کن، حقایق فراموش شده را بیاد شان بیاور، مسئول هدایت و رهنمائی آنان نیستی، سلطه و سیطره ای بر آنان نداری، در پایان کار بسوی خدا برمی‌گردند و خدا به حساب شان می‌رسد.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- آیا رسیده است بتو خبر همان پوشاننده. ۲- روهائی در آن روز زبون و ترسنده. ۳- خسته، مانده. ۴- درآیند در آتش تقنده. ۵- پوشاننده شوند از چشمهء جوشنده. ۶- نباشد برای شان هیچ طعامی مگر از خاردار بنه. ۷- که نه چاق کند و نه هیچ گرسنگی را بازدارنده.</p>	<p>هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ تَأْسِبَةٌ * تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آنِيَةٍ * لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ *</p>
---	--

۱- باید بنگریم که این "همان پوشاننده" چیست؟ و چه چیزی را می‌پوشاند؟ از آیات بعدی بوضوح فهمیده می‌شود که مراد از آن روز قیامت است که همه چیز را احتوا می‌کند، بر همه چیز سایه می‌افکند، آثار گسترده آن در همه جا جلوه می‌کند، هیبت آن همه کس را فرا می‌گیرد، نشانه هایش در همهء سیمها نمودار می‌شود. آیا از چگونگی آن روز اطلاعی داری؟

الغاشية _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

۲-۳ برخی از روها را در آن روز هیبت ناک چنان می‌یابی که آثار ترس و بیم در آن نمایان است، زبون و ذلیل اند، تپیدن های زیاد به این سو و آن سو سخت آنانرا خسته کرده، از تحمل دشواری های کمرشکن آن روز مانده و کوفته اند، از ترس شعله های آتش جهنم بر خود می‌لرزند.

۴- به آتش سوزان و تهنده جهنم درآیند.

۵- به نوشیدن آب چشمه جوشنده جهنم وادار شوند.

۶- طعام دیگری جز بته خاردار تلخ به آنان داده نشود.

در دنیا نسبت به نعمت های الهی ناسپاسی کردند، امروز از همه آن نعمت ها محروم اند، چون حیوان زندگی کردند، باید طعام شان بته تلخ و خاردار باشد که شتر می‌خورد.

۷- این بته خاردار تلخ نه کسی را چاق کند و نه گرسنگی را رفع نماید.

۸- و بسا روهایی در آن روز بشاش.	وَجُودَةٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ *
۹- خشنود به (نتیجه) تلاش هاش.	لَسَعِبِهَا رَاضِيَةٌ *
۱۰- در بهشت برتری.	فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ *
۱۱- نشنوند در آن سخن بیهوده ای.	لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيَةٍ *
۱۲- در آن چشمه روان.	فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ *
۱۳- در آن تخت های بلندی.	فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ *
۱۴- و جام های منظم گذاشته شده ای.	وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ *
۱۵- و بالش های منظم چیده شده ای.	وَنَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ *
۱۶- و فرش های فاخره گسترده ای.	وَزَرَائِبٌ مَبْثُوثَةٌ *

۸- اهل بهشت را چنان می‌یابی که آثار نعمت ها در سیمای شان نمایان است، خرم و بشاش.

۹- به تلاش ها و عملکردهایش در دنیا راضی و از نتایج و حاصل آن خشنود.

۱۰- در بهشت که هم از لحاظ معنوی برتر است و هم از لحاظ مستوی بالاتر. این

نیز یکی از تمایلات فطری انسان است، خانه های بلند بر سطح مرتفع و بلند را می‌پسندد، در بهشت به این میلان فطری انسان نیز جواب گفته می‌شود.

۱۱- در آن هیچ سخن بیهوده ای را نشنود. یکی از نعمت های بزرگ الهی این است که انسان در جمع مردم شریف زندگی کند که در آن هیچ حرف بیهوده ای را نشنود. و بدترین عذاب روحی برای انسان شریف این است که در اجتماعی بسر برد که از هر سوئی حرف های آلوده و بیهوده، دروغ، خدعه، نیرنگ و دشنام بشنود.

۱۲- انسان از باغ و محیط سرسبزی که در آن چشمه های روانی باشد، لذت می‌برد، بهشت او نیز چنین خواهد بود.

۱۳- ۱۶: در بهشت تخت های بلند برای نشستن، جام های پر از مشروب ها و نوشابه های گوناگون آماده و قابل دسترس، در کنار هر نشستگاه، بالشت ها و متکاهای منظم چیده شده، فرش های فاخره نفیس و قیمتی که زیر پای اهل بهشت گسترانده شده. زندگی برتر از زندگی شاهانه روی زمین.

<p>۱۷- آیا مگر به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده ؟</p>	<p>أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ *</p>
<p>۱۸- و به آسمان که چگونه برافراشته شده ؟</p>	<p>وَأِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ *</p>
<p>۱۹- و به کوهها که چگونه نصب شده ؟</p>	<p>وَأِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ *</p>
<p>۲۰- و به زمین که چگونه هموار شده ؟</p>	<p>وَأِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ *</p>

۱۷- ۲۰ آنانکه از "آخرت"، "مکافات و مجازات اعمال" و بهشت و دوزخ "منکر اند به حول و حوش خود توجه ندارند، به چگونگی آفرینش موجودات بارزی که همواره در جلو شان قرار دارد: شتر، آسمان، کوهها و زمین نمی‌اندیشند؟ مگر عرب بدوی که بهترین سرمایه اش شتر اوست، به چگونگی پیدایش این حیوان تنومند و صبور و شکیبا و مطیع و آرام توجه نمی‌کند، چه کسی آنرا چنین آفریده و در خدمت تو گذاشته، تو برای حمل و نقل بارهای گرانت در بیابان های فراخ و بی‌آب و علف به حیوانی چون شتر ضرورت داشتی، خدا آنرا آفرید و مسخر و رام تو ساخت، به نحوی که طفل خردسال تو قادر است کاروان بزرگ آنها را به سمت دلخواهش سوق دهد.

به آسمان نیلگون خود نمی‌نگرد که چگونه زمین تاریک او را در شب و روز چراغان ساخته، اجرام بزرگ سماوی به شمول آفتاب را که به تو نور و روشنایی می‌بخشد، در آغوش خود گرفته، ابرها را با دستان نامرئی خود از محلی به محل دیگری انتقال و بر سرزمینی که تو در آن به باران و برف ضرورت داری، برف و باران می‌باراند و هوای مورد نیاز تو را در قفس سینه اش جا داده. به این کوههای سر به فلک که برف مورد نیاز تو را در آغوش خود نگهدارند، نهرها و چشمه سارهای تو از آن سرازیر می‌شوند، در تعادل آب و هوای سرزمین اقامت تو کمک می‌کنند. به این زمین هموار که چون فرش خانه تو عمل می‌کند، برایت از دل خود دانه و میوه می‌رویاند، آب را از آسمان می‌گیرد، و با آن مواد مورد نیاز تو را بشکل میوه زیبا، لذیذ، قابل هضم، خوش بو، خوش ذائقه، پاک و نظیف درمی‌آرد. مگر از هدفمندی های که در آفرینش زمین و آسمان و کوه و حیوان مضمحل است عبرت نمی‌گیرند و متوجه نمی‌شوند که این هستی عبث و بیهوده آفریده نشده. عدم باور به آخرت به این معناست که هستی ملعبه بیهوده و عبثی بیش نیست. در حالیکه هر پدیده این هستی بر بطلان این تصور بی‌بنیاد گواهی می‌دهد.

مشاهده می‌کنید که اسلوب قرآن در اثبات مدعایش چگونه است؟ قرآن بجای دلایل فلسفی پیچیده، مبهم و غامضی که فیلسوف نماها ارائه می‌کنند، دلائلی که نه خودشان را قانع می‌سازد نه دیگری را، مخاطبش نمیداند در کدام عالمی قرار دارد و به کدام زبانی صحبت می‌کند؟ برعکس این فیلسوف نماها دلائلی می‌آورند که برای همه ملموس و مشهود است، در برابر دیده های فرد فرد قرار دارد، آسمان چگونه آفریده شده؟ زمین چگونه؟ کوهها و حیوانات در خدمت تو چگونه؟

۲۱- پس یاددهان کن که تویی فقط یاددهاننده.	فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ *
۲۲- نیستی بر آنان چیره شده.	لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ *
۲۳- مگر آنکه روبرتافته و کفر ورزیده.	إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ *
۲۴- پس خدا تعذیبش کند به بزرگترین عذابی.	فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ *
۲۵- بی‌گمان که بسوی ماست برگشت شان.	إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ *
۲۶- سپس بدون شك برماست حساب شان.	ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ *

۲۱-۲۲: تو ای پیامبر(ع) فقط پند دهنده و یاددهاننده ای، هیچ سیطره و

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الغاشية

سلطه ای بر آنان نداری، وظیفهء تو پند دادن و تذکر است، مراقب ونگران آنان گمارده نشده ای. از تودر باره "پند و ذکر" به مخاطبین دعوت پرسیده می شود نه در باره ردالعمل آنان.

۲۳-۲۶ هرکی اعتراض کند و به این حقیقت کفر ورزد، خدا به بزرگترین عذابی تعذیبش می کند، کار تو دعوت است، محاسبه با آنان و تعذیب شان کارما، برگشت نهائی بسوی ماست و محاسبه با آنها بر عهده ما.

الفجر

معرفی سوره

نام این سوره "الفجر: صبح" است که از آیه نخستین سوره گرفته شده، شامل ۳۰ آیه بوده و درمکه مکرمه و در مراحل ابتدائی دعوت زمینی نازل شده که دشمن قصد زورگویی دارد، بر نیرومندی و قوت خود حساب می‌کند و مسلمانان را به آن تهدید می‌نماید، خداوند(ج) به مسلمانان اطمینان می‌دهد که شب اقتدار این زورگویان مغرور پایان خواهد یافت و به سرنوشت اقوامی مواجه خواهند شد که برکثرت و قوت افراد خود مغرور شدند، ظاهر آراسته تمدن پوشالی شان آنانرا فریفت، اقتدار و سلطه باعث طغیان آنان شد؛ با پیامبران به مخالفت پرداختند، موجب فساد و تبهکاری در زمین شدند، عذاب الهی به یکبارگی بر آنان فرود آمد و نابود شدند. مطمئن باشند که خدای شدید العقاب برای ستمگران در کمین است، بگذارند آنان با بی‌باکی و غرور بسوی کمینگاه عذاب جلو بروند، تازیانه عذاب حتماً بر فرق شان فرود می‌آید. سپس می‌فرماید که این عناصر مغرور معیارهای وارونه ای را بکار گرفته اند، مال و متاع دنیا و اکرام و جاهت کاذب در اجتماع را نشانه اعزاز و اکرام گرفته اند و گمان

می‌برند هرکی از هر طریقی به آن دست یافت، به عزت و فضیلت نایل شده و نزد خدا معزز و محترم است و هرکی از آن محروم شد، ذلیل و زبون است و مستحق تحقیر و اهانت. بهمین خاطر است که در اجتماع آنان، "یتیم" هر چند مربوط به خاندان شریفی باشد و هر چند فرزند دوست و قریب آدمی باشد، از نظر ها افتیده و توجه و اعتنای به او نمی‌شود، همدیگر شانرا به تعاون با مسکین و درمانده ای ترغیب نمی‌کنند، میراث را زورمندان غارت نموده، ضعفا را محروم می‌کنند، زرپرستی و علاقه افراطی به مال و متاع دنیا بردل و دماغ آنان چیره گشته و آنانرا به هر خیانت و جنایتی وامیدارد.

به مسلمان اطمینان می‌دهد که قضیه چنان نیست که این عناصر مغرور می‌پندارند، به سوی خدای حسیب خواهند رفت، خدا به حساب آنان خواهد رسید، حتماً با روزی روبرو خواهند شد که متوجه خبط و خطای خود شوند، اشتباهاتشان را بیاد آورند، در جستجوی راههای جبران اشتباهاتشان باشند، ولی این "تذکر" و "ندامت" سودی ندهد، دست و پایشان محکم بسته شود و جزای عملکردهایشان را بچشند. و اما آنکه نه زر و زور او را مغرور ساخت، و نه تنگدستی و قلت او را مأیوس کرد. در ابتلائات الهی پابرجا و استوار ماند، در هیچ حالتی دهره و اضطرابی او را فرا نگرفت و با اطمینان خاطر و دل آرام و سینهء مملو از سکینه زندگی کرد، کارش بجائی رسد که خدا از او راضی شود و او از خدایش خشنود، وارد بهشت شود و در صف بندگان صالح و نیکوکار خدا قرار گیرد.

۱- قسم به صبح.	وَالْفَجْرِ*
۲- و شب های دهگانه.	وَلَيَالٍ عَشْرٍ*
۳- و به جفت و به طاق.	وَالشَّقَعِ وَالْوُتْرِ*
۴- و به شب چون برود.	وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُ*
۵- آیا هست در این ها برای خردمندی قسمی؟	هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ*

۱-۴ در این آیات، چهار سوگند را می‌یابیم، باید بنگریم که به چه چیزی سوگند یاد شده و جواب این قسم ها چیست؟ ارتباط میان سوگندها و جواب آن چگونه است؟ و برای اثبات کدام ادعائی این سوگندها یاد شده؟ اگر کمی دقت کنیم متوجه می‌شویم که پس از این سوگند ها، در هشت آیه بعدی به سرگذشت دردناك سه گروه طاغی عاد

و ثمود و قوم فرعون اشاره شده که هر یکی ظاهر نیرومند و آراسته ای داشت، ولی بنا بر طغیان و فساد مواخذه شدند و عذاب الهی بر آنان فرود آمد. در آیه ۱۴ ادعائی را شاهدیم که با قطعیت و تأکید مطرح شده، مبنی بر اینکه پروردگارت حتماً در کمین است. این آیه جواب سوگند های مذکور است، برای اثبات ادعای "ان ربك لبالمرصاد" از آن سوگندها و مثال های تاریخی استفاده شده. بیائید بنگریم که این سوگند ها چگونه بر این ادعا صحه می گذارد که پروردگارت برای نیروهای شر و فساد در کمین است؟ به چند نکته در این رابطه توجه کنید:

الف: از "الفجر" در ابتدای سوگندها و از "اللیل اذا یسر" در پایان سوگندها بوضوح معلوم می شود که از "لیال عشر" شب های دهگانه هرماه و از "الشفع و الوتر" هر شب جفت و طاق مراد است. نظم دقیق در کلام بلیغ الهی همین را ایجاب می کند، اطلاق آن به چیز دیگری، تعبیر بی بنیاد و بی اساس است که هیچ دلیلی نمیتوانیم برای آن ارائه کنیم.

ب: الفاظ این آیات عام است، درست نیست که آنرا به صبح و شب های خاص محدود کنیم، هیچ نشانه ای در الفاظ آیات برای اختصاص آن به اوقات خاصی نمی یابید.

ج: بلاغت کلام الهی ایجاب می کند که میان این سوگندها و مثال های تاریخی که متصل آن می آید و جواب سوگندها باید ارتباط و هماهنگی دقیق و عمیقی وجود داشته باشد.

د: تو هر صبحگاهی، شاهد خاتمه "شب" و طلوع فجر هستی، هر شب جفت و طاق را می نگری که با وجود تفاوت های شان از لحاظ طول، از لحاظ هیئت قرص ماه در آن و از لحاظ تاریکی و روشنائی، هر یکی پایان می یابد، می رود و جایش را به روز و نور و روشنائی می گذارد.

هر دهه ماه را با وجود تفاوت های که با دهه دیگر دارد، در یکی در آغاز قرص ماه کوچک است، بتدریج بزرگ می شود و به تناسب آن، ساعات اول شب بتدریج بیشتر از قبل روشن می شود، در دهه وسطی، قسمت عمده شب روشن بوده و قسمت بیشتر قرص ماه در آسمان نمایان می باشد و دهه آخری را چنان می یابی که قرص ماه در آن

کوچک و نورش ضعیف تر، ابتدای شب تاریک و پایانش روشن، تا آنکه در آخرین شب دهه اخیر، ماه از دیده ها پنهان می شود و جایش را به ماه دیگری می گذارد. همانگونه که هر صبحگاهی دل تاریک شب با فجر دریده می شود، شمشیر براق فجر، بر تارک سیاه شب فرود می آید، پرده شب کنار زده می شود و فجر طلوع می کند، مطمئن باش که شب جهل و ظلم و فساد نیز حتماً پایان خواهد یافت.

د: عجیب است که برخی از مفسران "رحمهم الله"، "فجر" را صبح دهم ذی الحجه گرفته اند، برخی صبح روز جمعه، برخی صبح اول محرم، عده ای "لیال عشر" را دهه اول ذی الحجه، عده دهه اول رمضان، عده ای دهه اول محرم ... عده ای جفت و طاق را هشتم و نهم ذی الحجه، عده دیگری نمازهای با رکعت های جفت و طاق و اقوال گوناگونی دیگری که هیچ مدرک و دلیلی برای آن نداریم. در رابطه با جفت و طاق بیش از ۳۶ رأی مختلف را میان مفسران می یابیم، در همه این آرای گوناگون با چند مشکل اساسی مواجه می شویم:

یک: الفاظ "عام" را "خاص" ساخته اند.

دو: ارتباط میان "سوگندها" و "جواب" آنها را نادیده گرفته اند.

سه: گمان کرده اند که این سوگندها مثل آنست که کسی در برابر مخاطب خود به عظمت و جلال مقسم علیه سوگند یاد کند تا او را به صداقت خود متیقن سازد. در حالیکه این سوگندها بخاطر استشهاد و به منظور اثبات مدعا آمده، نه بخاطر اقرار به عظمت اشیاء و پدیده های که بر آن قسم یاد شده، خدا برتر از آن است که بنا بر عظمت چیزی بر آن سوگند یاد کند.

چهار: اگر "فجر"، "لیال عشر"، و "الشفع و الوتر" را اوقات خاص بگیریم، سوگند بر آنها چگونه ثابت می کند که "پروردگارت در کمین است"، چه ارتباطی با نابودی عاد و ثمود و قوم فرعون خواهد داشت؟ با این توجیه، از کلام بلیغ الهی، جملات بی ربط می سازیم و هماهنگی عمیق آنها از میان می بریم.

هـ: آیه "هل فی ذلك قسم لذي حجر" بوضوح نشان میدهد که سوگندهای آیات قبلی "دلالت" و "شواهد" اند، نه سوگند های مجرد، "عقل" را مخاطب قرار داده، "خردمندان"

به حقیقت آن پی می‌برند، آنانکه "ذی حجر" اند میتوانند حقیقت مدعای این سوگند ها را درك کنند. "مدعای" اساسی این سوگندها اثبات این مطلب است که "خدا برای ستمگران درکمین است"، برای اثبات این "مدعا" نخست بر چند پدیده محسوس و مشهود و نمایان در این هستی استناد می‌کند، طلوع فجر در پایان هر شب، همء شب های تاریك، چه جفت، چه طاق، چه دريك دهه و چه در دهه دیگری پایان می‌یابند، شب ظلم نیز به پایان خواهد رسید و بساط آن برچیده خواهد شد. برای آنانکه "خردمند" اند همین دلیل کافیست. متصل آن، نمونه های تاریخی این سنت الهی را در جلو انسان می‌گذارد و این ادعا را با استناد به اوراق تاریخ به اثبات می‌رساند.

<p>۷- ندیدی که پروردگارت با "عاد" چه کرد ؟ ۸- "عاد" ارم، دارای ستونها. ۹- آنکه آفریده نشده است مثلش در شهرها. ۱۰- و "چه کرد" با ثمودیان که ترا شیدند سنگها در وادی ها ؟ ۱۱- و با فرعون صاحب میخ ها. ۱۲- آنانکه سرکشی کردند در شهرها. ۱۳- پس بیفزودند فساد و تبهکاری در آنها. ۱۴- پس فروآورد پروردگارت تازیانه عذاب برآنها. ۱۵- بی گمان که پروردگار توست در کمینگاه.</p>	<p>أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَثُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخِرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ *</p>
---	---

۶۵- تاریخ را ورق بزنید، سرنوشت درد آور قوم عاد را مطالعه کنید، "عاد اولی" اولاده ارم، پسر سام و نواسه حضرت نوح (ع) که پیامبر خدا هود(ع) میان آنان مبعوث گردیده، قومیکه شبیه آن در زمانش سراغ نمی‌شد، نیرومند و متمدن و ذات العمام، بدو معنا:

يك: دارای قد و قامت استوار و بلند، قوی و تنومند.

دو: دارای قصرهای محکمی که ستونهای بلند در آن بکار رفته بود. قومیکه برای

نخستین بار به فن استفاده از ستون های سنگی در ساختمان های بلند و مرتفع دست یافت. قرآن در باره مهارت این قوم در ساختن بناهای محکم و دارای ستون های بلند می فرماید که ایشان در منطقه تحت سلطه شان، روی هر بلندی ای بنای مرتفعی درست می کردند، چنان محکم که گویا برای همیشه زیستن بنا شده، نه برای ضرورت، بلکه عبث و بیهوده و برای نمایش قدرت.

این قوم نیرومند و متمدن راه ستمگری پیشه کردند، پیامبر شان، هود علیه السلام را تکذیب کردند، عذاب الهی آنانرا فراگرفت، باد تندی وزید، هفت شب و هشت روز، چنان به شدت وزیدن گرفت که بناهای مستحکم شانرا فرو ریخت، آنانرا چنان از بیخ و بن برکند که چون درخت های خرمای از ریشه برکنده، به هرسوی پراکنده بر زمین افتادند و به قتل رسیدند، مگر ندیدی که عذاب پروردگارت چگونه با عاد برخورد کرد و چه بر سر آنان آورد؟! این قوم بر نیرومندی خود چنان مغرور بود که قرآن از آنان چنین نقل قول می کند:

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ *

فصلت : ۱۵

و اما عاد که بناحق در زمین خود بزرگ بینی و جاه طلبی کرد و گفتند: چه کسی بیش از ما قوی و نیرومند است؟!

اگر این قوم با آن همه برتری های مادی، ترقی و تمدن به ظاهر آراسته و قوت و نیرومندی، تا جائیکه هیچ قوم متمدنی نمیتوانست با آنان رقابت کند، در نتیجه فساد و طغیان و مخالفت با پیامبران به این سرنوشت درد آور مواجه شدند و مایه عبرت برای همه ستمگران شدند، ستمگران کنونی در آئینه سرنوشت این قوم، آینده شانرا بنگرند، شب ستم آنان نیز پایان خواهد یافت و عذاب الهی آنانرا نیز فراخواهد گرفت.

ثمود نیز شاخه دیگری از اولاده سام بن نوح علیه السلام است که حضرت صالح علیه السلام در آنان مبعوث گردید، شامل نه قبیله فساد پیشه ای که نه سردار مفسد و تبهکاری زعامت آنانرا بعهدده داشتند، در وادی القری بسر می بردند، سنگ های بزرگ

کنار کوه را می‌تراشیدند و خانه های مجللی در درون سنگ ها برای خود درست می‌کردند. از فحوای آیه معلوم می‌شود که ساختن خانه های مجلل در درون سنگ های تراشیده شده، برای نخستین بار توسط این قوم اختراع شده، آثار تمدن آنان تا اکنون باقی مانده. این قوم نیز طغیان کرد و به عذاب الهی مبتلا شد، نابود گردیدند و خانه های مجلل شان چون عبرتی برای دیگران به یادگار ماند.

۱۰- : مراد از "اوتاد: میخ ها" چیست که فرعون و نظام فرعونی مجهز به آن بوده؟ چند رأی را میان مفسران می‌یابیم:

الف: مراد از آن میخ هائی است که فرعون مخالفین نظام را با آن شکنجه و تعذیب می‌کرد و در دست و پای شان می‌کوبید. نه تنها مخالفین عادی را بلکه حتی بر زنش نیز رحم نکرد، زنی که بجرم ایمان به موسی (ع) بجدی او را شکنجه کردند که در دست و پایش میخ های آهنین کوبیدند، این زن مؤمن و شکیب در همان بدترین حالت شکنجه و تعذیب می‌گفت: پروردگارا! نزد خود خانه ای در بهشت برایم بساز، از فرعون و عملکردهایش مرا نجات ده و از قوم ستمگر مرا رهائی بخش.

ب: و یا مراد از آن قطعات متعددی سپاه فرعون است که حیثیت میخ هائی را برای خیمه رژیم داشتند و از فرو افتیدنش مانع می‌شدند.

ج- و یا با این میخ ها به تعداد لشکر فرعون اشاره دارد که به هر سرزمینی می‌رفتند و اردوگاه می‌زدند، و خیمه های شانرا نصب می‌کردند، ساحهء وسیع و گسترده ای را میخ ها فرا می‌گرفت.

بنگرید فرعون که طغیان و سرکشی اش به آنجا رسیده بود که از کوبیدن میخ های آهنین در دست و پای مخالفین خود باکی نداشت، انجامش چگونه بود و با چه سرنوشتی مواجه شد؟ کوبیدن میخ در دست و پای مخالفین برای ما افغان ها و کسانیکه با رژیم های کمونستی سروکار داشته اند زیاد مایه تعجب نیست، کمونست ها نیز مخالفین مسلمان شانرا با کشیدن ناخن ها، داغ کردن قسمت های نازک بدن با نیم سوخته سگرت، قوغ آتش و روغن داغ، سوزن کاری در بندهای انگشت ها و ... تعذیب می‌کردند.

۱۱-۱۲ اقوامیکه دو خصوصیت داشتند:

الف: طغیان و سرکشی کردند و زر و زور آنانرا مغرور ساخته بود.

ب: فساد و تبهکاری زیادی در زمین برپا کردند.

آنانکه جاه طلبی کردند، حدود انسانی را پامال نمودند، در برابر خدا طغیان و عصیان کردند، در سرزمین تحت سلطه آنان همهء شایستگی های اخلاقی به تباهی کشانده شد، نه جان و مال مردم مصئون بود و نه عرض و آبرو و ناموس شان، بنگرید که عاقبت طغیان و فساد شان به کجا انجامید؟

۱۳- ۱۴ پروردگارت با تازیانه عذاب بر فرق شان کوبید. آی ستمگران! آی نیروهای شر و فساد! بدانید که انجام طغیان و فساد شما نیز همین است، تازیانه عذاب الهی حتماً بر فرق شما نیز فرودخواهد آمد.

نتیجه گیری از این داستاها و مثالهای تاریخی بوضوح نشان میدهد که مراد از قسم بر فجر، شب های دهگانه، شب های جفت و طاق و پایان یافتن شب، همین است که گفتیم. این سوگندها را باید در روشنائی این داستاهاى تاریخی بررسی کرد، اگر مفهوم چنین سوگندها برای کسی مبهم ماند، و از درك هدف آن عاجز شد و اشتباهی برایش پیش آمد، باید نخست در متن سوره، معنی و هدف آنرا جستجو کند، اگر نیافت، در مجموع قرآن به جستجو بپردازد و از تفسیر بالرأى، و نظرات پراکنده و بی ربط با محتوای سوره خودداری ورزد. با توجه به داستاهاى تاریخی مذکور، معنای فجر و شب را در سوگندهای نخستین سوره بخوبی درك می کنیم، و در پی بردن به هدف این سوگندها با اشکالی مواجه نمی شویم، در این سوگندها و داستاهاى متصل آن این مطلب به مخاطب تفهیم می شود که شب تاریک طغیان و فساد پایان می یابد، فجر پیروزی نور بر تاریکی طلوع می کند، چنانچه هر شب، روزی در پی دارد، شب استبداد، طغیان و فساد نیز پایانی دارد، تاریخ بر این حقیقت گواهی میدهد، مگر ندیدی که پروردگارت با عاد چه کرد؟ با ثمود چه کرد؟ با فرعون دارای "اوتاد" چه کرد؟ مگر بر همهء آنان تازیانه عذاب الهی فرود نیامد؟ شب های تاریک، ممکن است از همدیگر تفاوت های داشته باشند، از لحاظ فراگیری شب، تاریکی و سیاهی اش، از لحاظ قوت و ضعف نور مهتاب، ولی پایان

و انجامش یکیست، دلش می‌شگافد، پایان می‌یابد و فجر طلوع می‌کند.

"بی‌گمان که پروردگارت در کمین است" این آیه جواب قسم‌ها و خلاصه و نتیجه این داستانه‌های تاریخیست، با شرحی که در بالا صورت گرفت، ارتباط آن با سوگندها کاملاً نمایان است. "مرصاد" کمینگاهی را می‌گویند که شکاری برای بدام انداختن شکار درست می‌کند، شکار "غافل از کمین، بی‌باک و بی‌اعتنا جلو می‌رود و ناگه بدام می‌افتد، خدا نیز برای ستمگران در کمین است، برایش مهلت می‌دهد، تا لحظه معینی منتظرش می‌ماند، ستمگر که بی‌باکانه و با بی‌اعتنائی به عاقبت و انجام ستم خود جلو می‌رود، مهلتی که به او داده شده او را می‌فریبد، جسارت و طغیان و سرکشی می‌کند، ناگه با کمین الهی مواجه می‌شود و تازیانه عذاب برفرش فرود می‌آید.

<p>۱۵- پس این انسان "چنان است که" اگر پروردگارش بیازمایدش، پس اکرامش کند و نعمتش دهد، گوید: پروردگارم اکرامم کرد.</p> <p>۱۶- و اما اگر بیازمایدش، پس محدود کند بر او رزقش را، گوید: پروردگارم اهانتم کرد.</p>	<p>فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ *</p>
---	---

۱۵-۱۶ این انسان طاعی و مفسد در قضاوت هایش معیار های مادی بکار می‌گیرد، اگر خدا او را اکرام کرد، دولت و دارائی در اختیارش قرار داد، جاه و جلال و اقتدار به او بخشید، و جاهت، اعتبار، رسوخ و نفوذ میان مردم به او عطا کرد، و نعمت هائی به او ارزانی داشت، تصور می‌کند که به عزت و سربلندی دست یافته است، در حالیکه خداوند آنرا بخاطر "اکرام" و "اعزاز" او نه، بلکه بخاطر ابتلاء و آزمایش در اختیار او گذاشته است و اگر او را به حالت دیگری ابتلاء کند، روزی و رزقش را بر او محدود سازد، و با تنگدستی بیازماید، می‌گوید: پروردگارم مرا اهانت کرد، در حالیکه این حالت، نه بخاطر اهانت به او بلکه بخاطر آزمایش و ابتلاء پیش آمده، هردو حالت، ابتلا و آزمایش الهی است، اشتباه نکنید، فراخی در رزق را پاداش عملکردهای تان بشمارید، و محدودیت در رزق و روزی را اهانت الهی تلقی نکنید، هردو برای آزمایش اند، گاهی ترا در سنگر مبارزه ابتلا می‌کند، گاهی ترا در حالت اقتدار و در "قصر"

می‌آزماید، تا دیده شود که در حالت فراخی رزق و کثرت و وفرت امکانات شکر می‌کنی و یا بر عکس این‌ها مایه کبر و غرور و سرکشی و طغیان تو می‌شوند. وقتی رزقت را محدود ساخت آیا به رزق محدودت قانع و راضی بوده، شکر خدا را بجا می‌آوری و شکوه و شکایت نمی‌کنی و راههای حرام کسب رزق و روزی را جستجو نمی‌کنی؟ یا بر عکس بجای قناعت و اکتفا بر حلال، به راههای حرام کسب رزق و روزی متوسل می‌شوی؟

از نظر قرآن، این يك اشتباه و قضاوت خاطی است که حالت مادی جامعهء طاغی و مفسد را معیار قرار داده و وفرت و کثرت امکاناتش را نشانه شایستگی آن بگیریم. انگیزه‌های این قضاوت اشتباه آمیز و خاطی را چنین توضیح میدهد:

<p>۱۷- نه چنین است، بلکه اکرام نمی‌کنید به یتیم. ۱۸- و همدیگر تانرا بر نمی‌انگیزید به طعام دادن به مسکین. و میراث را می‌خوید خوردن کثیر. و دوست دارید مال را دوست داشتن شدید.</p>	<p>كَأَلَّا بَلًا لَّا تُكْرَمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَيَّ طَعَامِ الْمَسْكِينِ * وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا *</p>
---	---

۱۷- نه چنین است که شما می‌پندارید، اینها معیار اکرام و اهانت نیستند، به کسیکه خداوند روزی فراختر داد، به این معنا نیست که خداوند او را اعزاز و اکرام کرده و کسی که رزقش را محدود ساخت او را توهین و تحقیر نموده است، نه بلکه قضاوت خاطی و اشتباه آمیز شما ریشه‌ای در وضع اجتماعی شما دارد، در اجتماع شما هرکی ضعیف و ناتوان است و قدرت دفاع از خود را ندارد، از دیده‌ها افتیده و کسی به او اعتنایی ندارد، از همهء حقوق مسلمش محروم می‌شود، همین عملکرد شما این ذهنیت و تصور غلط را در شما ایجاد کرده است، در جامعه شما یتیم از هر نوع تکریم و احترام محروم است، زمانیکه پدرش حیات بود، سرپرست و مدافع داشت او را در آغوش می‌گرفتی، بر سرش دست نوازش می‌کشیدی، اما حال که سرپرستش را از دست داده، ضعیف و ناتوان است، نه تنها اعتنا و التفاتی به او نداری، بلکه مالش را غصب می‌کنی و بر حقوقش می‌تازی، هرچند این "یتیم" اولاد همان دوست و خویشاوند توست که در زمان حیاتش او را احترام می‌گذاشتی و سنگ دوستی اش را به سینه می‌کوبیدی، آن

الفجر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

"قضاوت" از این وضعیت مایه گرفته، ریشه "قضاوت های مادی" شما را باید در "وضعیت زشت اجتماعی" تان جستجو کرد. در جامعه ای که یتیم تحقیر شود و مورد ستم قرار گیرد، طبیعی است که در آنجا "قضاوت ها" اینگونه خواهد بود.

۱۸- شما بخیلید، عاطفه و ترحم تان سرکوب شده، نه دلسوزی و عاطفه ای نسبت به یتیم در شما مانده است و نه ترحم و رأفتی نسبت به مسکین، نه یتیم را اکرام می کنید و نه به مسکین طعام می دهید، قضاوت مردم بخیل و قسی القلب باید چنین باشد.

۱۹- شما که میراث را بی محابا و بی تحاشا می خورید، وارث نیرومند و زرنگ تان همهء میراث را غصب می کند، ورثه ضعیف و ناتوان را از حقوق مسلم خود محروم می سازد، بر همهء جایداد و میراث میت مسلط می شود، بی باک و بی اعتنا به بقیه ورثه اقارب و خویشاوندان او اند، بجای اینکه چیزی از حقوق خود را به ضعفای آنان واگذار شود، حق مسلم آنانرا غصب می کند.

۲۰- زرپرستی و حب شدید مال، عامل این قضاوت های اشتباه آمیز است.

چهار بیماری در این گروه را عوامل قضاوت های خاطی آنان شمرد: عدم اعتنا به یتیم، عدم ترغیب همدیگر به طعام دادن به مسکین، خوردن بی دریغ میراث و حب شدید مال، این چهار بیماری خطرناک باعث شده که شما دارای این قضاوت وارونه و غیر واقعی باشید.

۲۱- نه چنین است، آنکه که زمین کوبیده شود کوبیدنی پی کوبیدنی.	كَأَلَّا إِذَا دَكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا*
۲۲- و بیاید پروردگارت، و فرشته ها باشند صف در صفی.	وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا*

۲۱- قضیه چنان نیست که شما می پندارید، حقیقت پندار خاطی تان زمانی هویدا خواهد شد که قیامت در پی زلزله های شدید و پیهم زمین آغاز شود. این آیه حالت نخستین قیامت را به نمایش می گذارد، زمین کوبیده می شود، بلندی و فرورفتگی اش از میان می رود، به زمین دیگری تبدیل می شود، دارای سطح هموار و گسترده، همهء انسانها از قبر ها برمی خیزند، در میدان وسیع، فراخ و همواری یکجا می ایستند، محشر برپا

می‌شود و محاسبه الهی آغاز می‌گردد.

۲۲— در رابطه با الفاظ این آیه به چند نکته توجه داشته باشید:

الف: قرآن اشیاء را بدو بخش تقسیم می‌کند، "مشهود" و آنچه برای انسان قابل رویت است و "غیب" آنچه از نظر انسان پنهان و برایش غیر قابل رویت است. فرهنگ انسان شامل واژه‌ها و الفاظی است که برای اشیاء "مشهود" وضع شده، این "واژه"‌ها از افاده کامل آنچه در محدوده "غیب" قرار دارد و از معرفی دقیق آن عاجز است، قرآن برای مفاهیم غیبی فن تشبیه را بکار می‌برد، از این طریق این مفاهیم را برای انسان قابل فهم می‌سازد. آیاتی را که فن تشبیه در آن بکار رفته، واژه‌های مربوط به اشیای "مشهود" را برای مفاهیم مربوط به "غیب" بکار برده، آیات "متشابه" می‌خواند و دیگران را که فن "تشبیه" در آن بکار نرفته "محکم" می‌خواند.

ب: این واژه‌ها را در چنین مواردی نمیتوان به معنای متبادر و متداول آن گرفت و همان انبیا را از آن داشت که در مورد اشیای "مشهود" از آن می‌گیریم.

ج: لفظ "جاء: آمد" برای حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگری وضع شده، این واژه را در مورد خدا(ج) نمیتوان به معنای متداول آن گرفت، چگونگی آمدن خدا، شبیه مخلوقات او نیست، خدا نه در ذات خود شبیه مخلوقات است و نه در افعال خود. خدا می‌آید ولی نه به معنای آمدن متداول و متبادر در مخلوقات.

د: در چنین مواردی هم از تأویل باید خود داری کرد، هم از تعبیر آن به لفظ و معنای دیگری و هم از تشبیه و تمثیل آن با مخلوقات، نباید بگوئیم که مراد از "جاء" ظاهر شدن است، همچنان درست نیست بگوئیم که خدا از جایی به جای دیگری می‌آید. کلماتی چون عرش، کرسی، ید، اصابع، سمع، بصر، جاء، نزل، اخذ، اعطی و غیره را نه تأویل کنیم "چون تأویل آنرا جز خدا کسی نمی‌داند" و نه به معنای متبادر آن بگیریم که اینکار منتج به تشبیه خدا با مخلوقات می‌شود. باید خود لفظ را بکار بریم، تأویل و مفهوم حقیقی آنرا به خدا مفوض کنیم.

برای اینکه چگونگی محاسبه الهی برای انسان قابل فهم شود، و این مفهوم به ذهن آدمی قریب آورده شود که در روز قیامت همهء مردم در برابر خدا می‌ایستند، فرشته‌ها

الفجر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

صف صف و منظم ایستاده اند، همانگونه که در دربار پرشکوهی، حاکم و زمامداری حضور می‌یابد همه لشکریان در دو طرف، منظم و صف بسته ایستاده اند و دربار برای استقبال از زمامدار آراسته شده.

میدانید که قرآن این کلام بلیغ الهی، به الفاظ متداول انسان نازل شده و محدود فهم و بصیرت انسان در آن مراعات شده، فهم انسان محدود است، الفاظش نیز قاصر و محدود، این الفاظ میتواند صفات خدا را معرفی کند، ولی از معرفی ذات خدا عاجز است. اسلام بتو می‌گوید که در باره صفات حسنی خدا و افعال علیایش فکر کن، نه در باره ذات خدا و چگونگی افعالش، نه ذات خدا برای تو قابل درک است، نه کیفیت و چگونگی افعالش. استعداد های انسان بحدی ضعیف و محدود است که نمیداند عقب این پرده نازک و در ورای این دیوار، هم اکنون چه می‌گذرد. امواج صداهای گوناگون در این فضا وجود دارد، ولی تو نمی‌شنوی، امواج رادیوهای مختلف دنیا، تلویزیون های کشورهای متعددی در فضای تو وجود دارد، رادیو و تلویزیون اخذ می‌کند، ولی چشم تو از دیدنش و گوش تو از شنیدنش عاجز است، فضای تو از نیروی جاذبه و کشش پر است، ولی تو از دیدنش ناتوانی، قدرت دید تو و وسعت درک و احساس تو خیلی محدود است، کسیکه خدا را با چیزی تشبیه کند که با حواس محدود خود درک می‌کند، در واقع پا را از حد خود فراتر گذاشته و مرتکب خود بزرگ بینی بیهوده شده.

۲۳- و آنروز جهنم آورده شود و آدمی در آن روز بیاد آرد، ولی کجا باشد برایش یاد آوری ای؟	وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى * يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي *
۲۴- گوید: کاش برای زندگانیم چیزی از پیش فرستادمی.	فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدٌ *
۲۵- پس آنروز عذاب نکند چون عذاب او احدی	
۲۶- و محکم نبندد چون بستن او احدی.	

۲۳- چگونگی "آوردن جهنم"، اکنون برای ما قابل درک نیست، قرآن بجای "نمایان شدن" جهنم و یا "بردن دوزخی ها" بسوی جهنم، در اینجا الفاظ "آوردن جهنم" را بکار برده است، همانگونه که در جای دیگری می‌فرماید:

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ *

الشعراء: ۹۰-۹۱

و بهشت برای پرهیزگاران قریب آورده شود و جحیم برای گمراهان نمایان کرده شود.

شاید "جنت و جحیم" را از جای دیگری به محل اقامت اهل بهشت و اهل دوزخ بیاورند و یا با این نحوه بیان به هر دو گروه گفته می‌شود که آنچه در دنیا با عملکردهای تان در جستجوی آن بودید و بسوی آن جلو می‌رفتید، اینک بسوی شما می‌آید و در برابر تان قرار می‌گیرد و درهائش بروی تان گشوده می‌شود.

در آن روز آدمی همه گذشته‌هایش را بیاد آورد و اظهار ندامت کند، ولی این یادآوری و ندامت سودی به او نبخشد.

۲۴- با مشاهده جحیم گوید: کاش برای زندگی واقعی‌ام، در این سرای آخرت، چیزی از عمل صالح می‌داشتم، تا مرا از عذاب دوزخ نجات می‌بخشید.

۲۵- آنانکه شیوه‌های گوناگونی برای تعذیب مخالفان خود بکار می‌بردند و کار را به آنجا رسانده بودند که در دست و پای مخالفین شان میخ‌های آهنین می‌کوبیدند، بدانند که در آنروز و در گودال آتشین "جهنم"، عذاب الهی چنان شدید باشد که احدی تصور آنرا نمی‌کند.

۲۶- شما مخالفان تانرا بزندان‌های مخوف می‌کشانید، در پشت میله‌های آهنین نگه‌میدارید، دست و پای شان را با ولچک و زولانه محکم می‌بندید و روابط شانرا با دوستان شان قطع می‌کنید، و همه راههای فرار شانرا از میان می‌برید، ولی نمیتوانید روح سرشار شانرا در قید و بند بکشید، ذهن آزاد شانرا در حصار بگیرید، اکثراً در عالم خیال و دنیای رؤیا از حصارهای محکم زندان بیرون می‌روند، احساس راحت می‌کنند، دیگران را می‌نگرید که در همین حالتی احساس سربلندی می‌کنند، قید و بند زندان توان آنرا ندارد که روح سرشار آنرا در بند بکشد و فشار روحی بر آنان تحمیل کند. خیلی از مبارزانی را می‌یابیم که در سلول‌های تاریک زندان راضی‌اند، احساس عزت و سربلندی می‌کنند، زندان را سنگر مبارزه می‌سازند و آنرا مدرسه می‌شمارند. حضرت

الفجر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

یوسف (ع) ساها را در زندان سپری می‌کند، در پایان، زمانیکه قاصد پادشاه مصر نزد او به زندان می‌رود و پیام شاه را به او می‌رساند و از او می‌خواهد به دیدارش برود، جواب رد داده می‌گوید: بسوی آقایت برگرد، بگو: اتمام وارده علیه من چه؟ زنایکه دست‌های شانرا بریدند چه؟

ولی "بستن" خدا در آنروز چنان شدید و سخت باشد که احدی نمی‌تواند تصور کند، در سلول‌های سر بسته "جهنم"، زنجیرها در گردن و دست و پای شان، بسته در پای ستون‌های بلند و محکم، همه راههای فرار مسدود، روح و ذهن او را نیز در قید می‌کشد، تا در عالم خیال و رؤیا نیز لحظه‌ای احساس آرامش و آزادی نکند، تو فقط جسد دشمنت را به زندان می‌کشی و دست و پایش را با ولچک و زولانه می‌بندی، ولی نمیتوانی روحش را در قید بکشی، ولی خدا روح جهنمی را به قید می‌کشد.

۲۷- هان ای نفس مطمئن!	يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً *
۲۸- بسوی پروردگارت برگرد، خشنود شونده ای خشنود کننده ای.	فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي *
۲۹- پس در آی میان بندگام.	
۳۰- و در آی در هشتم.	

۲۷-۳۰: قرآن، نفس آدمی را در سه دسته تقسیم بندی می‌کند:

الف: نفس لوامه: نفسی که انسانرا در هر کار بد و زشتش سرزنش می‌کند، در هر کار گنه آلودی که از انسان سرزند، این نفس اعتراض می‌کند و به ملامت و سرزنش می‌پردازد.

ب: نفس اماره بالسوء: همانکه انسانرا به بدی می‌گمارد و بسوی زشتی و پلیدی تشویق می‌کند، انسانرا به گناه، بدکاری، ظلم و تجاوز به حق دیگران می‌کشاند.

ج: نفس مطمئنه: نفس آرام، مطمئن، راضی و قانع. نفسیکه راهش را یافته، حقیقت را شناخته و دلش بر آن آرام گرفته، در شناخت حقیقت دچار اضطراب و پریشانی نبوده، هیچ حالتی نمیتواند شکوک و شبهات برایش ایجاد کند، بر حق خود قانع و راضی است، تزلزل و اضطراب را در زندگی‌شان نمی‌بینی، روح آرام و قلب مطمئن

دارند.

قرآن می‌فرماید که این اطمینان درونی فقط با یاد خدا میسر می‌شود.

نفس مطمئن همانست که رابطه اش با خدا استوار شده و دلش بیاد خدا آرام گرفته و بحق خود قانع بوده، کسیکه خدا را نمی‌شناسد و رابطه اش را با خدا قطع کرده، همواره در اضطراب و پریشانی بوده، از سکون و آرامش قلب و آرامش روحی محروم می‌باشد. به چیزی دیگری جز ذکر خدا دلها آرام نمی‌گیرند، "آگاه باش که با ذکر خدا دلها آرام می‌گیرند"، شما همین حالا در جوامع غربی می‌بینید که سراسر اضطراب، ناآرامی، عدم سکون و عدم اطمینان همه را فراگرفته، اهل غرب بدون ادویه مسکن و خواب آور نمی‌توانند بخواب بروند، می‌خواهند با شراب، چرس، سگرت، هیروئین و مواد مخدر اضطراب قلبی خود را تسکین کنند، چند لحظه ای بطور کاذبانه خود را مطمئن ساخته و دل مضطرب خود را آرام بسازند، بالاخره کارشان به جایی میکشد که اگر با اینها هم آرامش قلبی شان حاصل نشد، دست به خودکشی می‌زنند، خودکشی های سرسام آور در غرب که پدیده شومی است و از عللش عاجز اند، همه از اضطراب درونی مایه گرفته، این خود کشی‌ها نشان میدهد که تمدن غرب با فطرت انسان سازگار نیست، نتوانسته انسانرا مطمئن بسازد، در این تمدن انسان احساس اضطراب می‌کند، روحش آرام نیست، پریشانی او را فراگرفته، از زندگی بستوه می‌آید، به خود کشی پناه می‌برد، برای آرامش مؤقت روحی خود به مواد مخدر متوسل می‌شود، چرا؟ عامل پناه بردن به مواد مخدر و نشه نی فقط اضطراب روحی است، کسانی بمواد مخدر مبتلا می‌شوند که از آرامش روحی محروم اند، خدا را نشناخته اند، عدم ایمان و باور به خدا باعث شده که روحش نا آرام باشد و خود را با مواد مخدر تسکین کند، انسان زمانی احساس ضرورت می‌کند تا بمواد مخدر پناه ببرد که روحش نا آرام باشد، اضطراب و پریشانی بر او هجوم آورده، دلش از سکون و اطمینان خالی است، رابطه اش با خدا تضعیف شده و خدا را فراموش کرده، در همین لحظات است که اضطراب هجوم می‌آورد، پریشانی‌ها از هر طرف حمله می‌کنند، قلبت نا آرام می‌شود و می‌خواهی که خود را تسکین کنی، اضطراب روحی خویش را از بین ببری، به مواد مخدر و نشه نی پناه می‌بری، تا چند لحظه ای پریشانی‌ها را فراموش کنی، یکنوع تسکین کاذب و

الفجر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

دروغین. قرآن عظیم الشان در اینجا مؤمنان مستحق بهشت را بنام نفس مطمئن یاد کرده و نشان می‌دهد که ایمان به انسان اطمینان می‌بخشد. ایمان به آدمی آرامش روحی می‌بخشد و اضطراب و پریشانی او را از میان می‌برد.

یا ايتها النفس المطمئنة: ای نفس مطمئن! "ارجعی الی ربك" بسوی پروردگارت برگرد، "راضیة مرضیة: راضی شونده ای راضی کننده، تو از خدا راضی ای و خدا از تو، چیزی را که خدا به تو میدهد تو به آن راضی هستی و از عملکردهای تو خدا راضی است.

پس درآی میان بندگاتم، و درآی به بهشتم. جایگاه شایسته نفس مطمئن تو بهشت است، در زمره بندگان صالح و مستحق بهشت درآی و وارد بهشت شو.

البلد

معرفی سوره

نام این سوره "البلد" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۲۰ آیه بوده، از متن سوره بوضوح فهمیده می‌شود که این سوره در مکه مکرمه و زمانی نازل شده که کفار مکه در دشمنی با پیامبر (ع) و رسالت او همه‌ء نیرو و توان شان را بکار گرفته اند و هر جفا و ستمی را علیه او جائر می‌شمارند.

در ابتدای سوره، برای اثبات این مطلب که "مواجه شدن با دشواری‌ها، يك امر طبیعی است، خدا انسان را در مشکلات و دشواری‌ها آفریده" به "هذا البلد" و به سرگذشت هر انسانی چه "پدر" و چه "پسر" استشهاد صورت گرفته، سپس انسان مغرور و متکبر را که گمان می‌کند به حدی نیرومند است که احدی بر او چیره نخواهد شد و با غرور و مستی اظهار میدارد که در مقابله با پیامبر و دعوتش مال و ثروت زیادی مصرف کرده است، هشدار میدهد که گمان نکند کسی ناظر عملکردهای او نیست و خدا بعنوان شاهد ستمگری‌ها و مخالفت‌های او با حق و در دفاع از باطل، به حساب او نخواهد رسید!!، بعد برای اثبات این مطلب مهم که "آفریدگار انسان، بصیر و شاهد عملکردهای اوست و حتماً در باره عمل او قضاوت خواهد کرد" به دلیل نهایت

محکم و خیلی واضح استناد می‌کند، "بصیرت و بینائی" در انسان را دلیل آن می‌گیرد که باید "آفریدگار" انسان بصیر باشد، هر "صفت در مخلوق" نشانه آن است که همین صفت در "خالقش" باید بشکل اتم و اکمل وجود داشته باشد، صفت تکلم در انسان، دو لب و زبان او را دلیل آن می‌گیرد که آفریدگارش حتماً به صفت تکلم متصف است و حتماً در باره عملکردهای انسان تکلم خواهد کرد و در باره پندارهای بی‌جای او قضاوت خواهد کرد، وجود رهنمود در ضمیر انسان، در باره دو "راه خوب و بد" و اینکه نیکی و نیکویی برایش آشناست و آنرا با طبیعت خود سازگار می‌یابد، آنرا می‌پسندد و از بدی و زشتی نفرت دارد، آنرا با طبیعت خود بیگانه می‌یابد، از "خوب" دفاع می‌کند و از بد منزجر است، هرگاه دو انسانی را در حالت درگیری ببیند که یکی ظالم است و دیگری مظلوم، می‌خواهد مظلوم را یاری کند و ظالم را بر سر جای خود بنشانند، این "استعداد قضاوت" در انسان، نشانه آن است که "آفریدگار" او، همان ذاتیکه این صفت را در انسان بودیعت گذاشته است، حتماً به این صفت متصف است، حتماً در باره عملکردهای او قضاوت می‌کند، حتماً مظلوم را یاری نموده و ظالم را مجازات می‌کند. سپس می‌فرماید که این انسان فریب خورده، راه پرخم و پیچ دین را انتخاب نکرد، از دشواری‌های این راه هراسید، راه دین، صبر و شکیبائی می‌خواهد، ترا به مبارزه برای آزادی انسان، کمک با یتیم خویشاوند و مسکین نیازمند، در سخت ترین و دشوارترین روزها، در حالت قحطی و گرسنگی، دعوت می‌کند، از تو نسبت به انسان مظلوم و ستمکشیده دلسوزی و ترحم می‌خواهد، او این راه را دشوار و صعب العبور یافت و از انتخاب آن خودداری کرد.

در پایان مردم را بدو گروه تقسیم می‌کند :

الف: اهل سعادتگاه که مؤمن اند، خود در راه پرخم و پیچ ایمان صابر و شکیبا اند و دیگران را به صبر و شکیبائی دعوت می‌کنند، نسبت به همنوع خود دلسوزی و ترحم دارند و دیگران را به رأفت و مهربانی فرا می‌خوانند.

ب: اهل شقاوتگاه که آیات الهی را تکذیب می‌کنند، نشانه‌های را که رهنمای انسان بسوی حق و حقیقت است، عمداً انکار می‌کنند و به دوزخ می‌روند.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱ - نه، قسمم به این شهر. ۲ - که توحلالی در این شهر. ۳ - و به هر پدری و هر پسر. ۴ - بی گمان که در دشواری ها آفریده ایم بشر.</p>	<p>لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حَلَّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ * لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ *</p>
--	---

۱- چند توجیه را در باره "لا" در اول آیه می یابیم :

الف: عده ای از مفسرن معتقد اند که "لا" اضافی است.

ب: عده ای می گویند که مراد از آن این است که : سوگندی به این شهر نمی خورم، ضرورت به سوگند نیست.

ج: دیگران به این باوراند که "لا" برای رد گفتار مخاطب و تردید ذهنیت او آمده، پس از آن مکث است و بعد سوگند به "هذالبلد"، به این معنی که: چنان نیست که شما می پندارید، به این شهری که تو در آن ساکنی سوگند یاد می کنم، به هر والد و ولد سوگند یاد می کنم که انسان را یقیناً در دشواری آفریده ایم.

بوضوح دیده می شود که دو توجیه نخستین ضعیف است و تکلف بیجا در آن بکار رفته. قرآن مکمل است، نه کم و کاستی در آن وجود دارد و نه لفظ اضافه ای. موارد زیادی در قرآن داریم که کلام را با "لا"، "فلا" آغاز کرده است، به گونه ای که در محاوره معمول است که نخست ذهنیت مخاطب را تردید می کند و پس از آن حرف خود را با تأکید می گوید.

۲- تو در این شهر "حلالی"، مفسرین در باره آن سه تفسیر دارند.

الف: تو در این شهر اقامت داری. سوگند من به شهریست که تو در آن اقامت گزیده ای، (مکه مکرمه).

ب: هرچند محدوده این شهر، حرم است و جنگ در آن حرام ، ولی زمانی خواهد رسید که جنگیدن با دشمن در همین شهر حرام برایت مجاز و حلال خواهد شد.

ج: در این شهر، مردم از دست اندازی به قاتل پدر خود و انتقام از بدترین دشمن،

از قطع بنه های سبز و درخت ها، از قتل جانور و حشره خود داری می ورزند و آنرا حرام می شمارند و حرمت ها در حق همه مراعات می شود، ولی هتك حرمت تو، جنگ و مخالفت با تو، دشمنی و عداوت با تو و شکنجه و تعذیب یاران ترا جائز می شمارند، همه در حریم حرمت اند، ولی تو "حلالی"، با کمی دقت در متن سوره، سوگندها و جواب سوگندها بخوبی می یابیم که تفسیر سومی دقیق است و سازگار با جو عمومی سوره.

۳- میان مفسران در رابطه با "والد و ما ولد" اختلاف رأی وجود دارد، برخی از آن پدر و پسر خاصی را گرفته اند، و برخی دیگر آنرا عام گرفته اند، چون "والد و ما ولد" به صیغه نکره آمده، درست نیست آنرا بر والد و ولد خاصی اطلاق کنیم، هر "پدر" و "پسر" را شامل می شود.

۴- این آیه جواب قسم های قبلست، باید بنگریم که این قسم ها چگونه برحقانیت این ادعا گواهی میدهد که "خداوند انسان را در محنت و مشقت آفریده؟" چه رابطه ای میان سوگند به "هذا البلد" و "والد و ما ولد" و جواب سوگند ها وجود دارد؟ به نکات آتی توجه کنید:

الف: کسانی که به مخالفت پیامبر و دعوتش برخاسته، امکانات شانرا در مقابله با این نهضت الهی بکار گرفته، و یاران پیامبر (ع) را در هر گوشه و کنار وادی مکه، این حرم خانه خدا، شکنجه و تعذیب می کردند، می گفتند: چگونه باور کنیم که محمد (ص)، پیامبر خداست، جبرئیل این مطاع همهء فرشته ها قاصد وحی الهی بسوی اوست، ادعا می کند که خدا با اوست، راه او حق است،.. ولی او و یارانش با این همه مصیبت ها و ابتلاءات جانکاه و جانفرسا مواجه اند، چرا خدایش او را یاری نمی کند؟، چرا فرشته ها به کمکش نمی شتابند؟ چرا مخالفینش با عذاب الهی مواجه نمی شوند؟ خداوند (ج) در این سوره به جواب آنها می فرماید: مواجه شدن با دشواری ها کاریست مطابق سنت ثابت الهی، خدا انسانرا چنان آفریده که باید از خم و پیچ محنت ها و مشقت ها بگذرد، مواجه شدن کسی با ابتلاءات و آزمون ها به این معنا نیست که از تائید خدا محروم است و راه و روشش نادرست، شما اشتباه می کنید که این را مبنای قضاوت های تان قرار داده اید، مگر از داستان اعمار این شهر اطلاعی ندارید که جد تان ابراهیم (ع) خلیل خدا (ج)، زن ناتوان خود حضرت هاجر و فرزند شیرخوارش حضرت اسمعیل را در

آن وادی سوزان، که در آن نه آب بود، نه درخت و بنه ای، نه سایه ای و نه حیوانی، وادی خشک، محوف و لم یزرع، هردو را به حکم خدا تنها گذاشت، چه ابتلای دشوار و جانکاه، برای پدر از يك سو و مادر و طفل شیرخوارش از سوی دیگر؟ چه روزهای سختی بر آنان گذشت؟ اگر ابراهیم(ع) معمار کعبه، و پسرش اسمعیل ذبیح الله، "شخصیت های بزرگی که شما ای قریش! با انتساب به آنها احساس فخر می کنید" با این همه ابتلاءات مواجه می شوند، داستان ابتلاءات آنان و سرگذشت این شهر، گواهی می دهد که مواجه شدن با دشواری ها سنت الهی است.

سرگذشت هر انسان را، چه پدر و چه پسر، مطالعه کنید، سراسر عبور از خم و پیچ دشواری هاست، همینکه بدنیا می آید، ضعیف و ناتوان و نیازمند است، دست و پا می زند، نمیتواند از يك پهلوی به پهلوی دیگری بچرخد، دیگری باید او را کمک کند، غذایش را با قطرات اشک و با گریه و ناله بدست می آورد، چون به حد راه رفتن برسد، هرگامی را بزهت بر میدارد، در هرگامی به رو می افتد، مقابله دوامدار با بیماری های گوناگونی را پیشرو دارد، درد ها و رنج ها می کشد تا آنکه به جوانی می رسد، کشمکش زندگی با ابعاد تازه تر و گسترده تری کسب می کند. با فارغ شدن از يك نزع، وارد نزع دیگری می شود؛ با برون رفتن از يك مشکل با مشکل تازه ای مواجه می شود، با شفا از يك بیماری، دچار بیماری دیگری می گردد، چنین است داستان زندگی انسان، تلاقی با دشواری روندبست طبیعی، مطابق سنن الهی و لازمه حیات و زندگی. خدا انسان را چنان نیافریده که باید بر بستر نرم، از برگ های گل، آرام و آسوده زندگی کند، در پهلوی گل خار آفریده و توأم با آسایش و آرامش، ابتلاء و آزمایش، با آسودگی ها دشواری ها و مشقت و محنت آفریده.

<p>۵- آیا می پندارد که قادر نشود بر او هیچگاهی کسی؟</p> <p>۶- گوید: بر باد دادم مال فراوان!</p> <p>۷- آیا می پندارد که ندیدش هیچ کسی؟</p>	<p>أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ * يَقُولُ أَهْلَكَتُ مَا لَا بُدَّ * أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ *</p>
---	--

۵- ۶: چه کسی می پندارد که چنان نیرومند و قدرتمند است که احدی بر او چیره نخواهد شد؟ همانکه هتك حرمت پیامبر(ع) را در حرم خانه خدا جائز و حلال می شمارد،

همانکه نیروها و امکاناتش را در مخالفت با پیامبر (ع) و دعوتش بکار گرفته و ادعا دارد که اگر پیامبر (ع) به حق می‌بود و خدا و فرشته‌هایش یار و یاور او، نباید با مشکلات و دشواری‌ها مواجه می‌گردید و مخالفین او نباید فرصت عناد و دشمنی با او را بدست آورده و باوجود تعذیب او و یارانش از موأخذه در امان می‌بودند!! آیا نیرومندی شما این غرور را در شما باعث شده؟ امکانات زیادتان و سرمایه‌گذاری‌های بیشماری که در مخالفت با این هُضت دارید در شما این ذهنیت را ایجاد کرده که احدی بر شما چیره نخواهد شد؟!

۷- آیا می‌پندارد که کسی او را ندیده؟ مگر گمان می‌کند که خدای بصیر، ناظر اعمال او و تلاش‌های پیدا و پنهان او نیست؟ برای اثبات این موضوع که "آری خدا ناظر اعمال اوست و هیچ چیزش از او پنهان نیست" به چند دلیل خیلی محکم و قوی استناد می‌کند:

<p>۸- آیا نساختیم برایش دو چشمی؟ ۹- و زبانی و دو لی؟ ۱۰- و آیا نه این است که نمودیمش دو راهی؟</p>	<p>أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ* وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ*</p>
---	---

۸- برای اثبات این مطلب که "آفریدگار انسان" حتماً بصیر است و ناظر کرده‌های انسان، بر وجود دوچشم در انسان استدلال می‌شود. تو که مخلوقی، دیگری ترا آفریده، همه‌استعداد هایت را آفریدگارت در تو بودیعت گذاشته، چشم‌های تو نیز ودیعه‌اوست، چگونه ممکن است که در تو صفتی باشد و آفریدگارت به این صفت بطور اکمل و اتم متصف نباشد؟ آیا ممکن است در مصنوع و مخلوق، صفتی سراغ شود که در خالق و صانع آن چنین صفتی نباشد؟! بصر و بصیرت انسان گواهی می‌دهد که خدا بصیر است، ما که آفریدگار هستی را به هر صفتی ستایش می‌کنیم، مظهر این صفت را در هستی مشاهده می‌کنیم. می‌گوئیم خدا بصیر است، چون مظهر این صفت خالق را در مخلوق او (ج) مشاهده می‌کنیم. می‌گوئیم: خدا سمیع و شنواست، چون مظهر صفت سمع و شنوائی را در مخلوق شاهدیم. می‌گوئیم: خدا علیم است چون مظاهر "علم" را در آفرینش مشاهده می‌کنیم.

۹- زبان و دو لب تو وسیله تکلم است. تو مافی الضمیر خود را با بکار گیری دو لب و زبانت منعکس می سازی، قضاوت هایت از این طریق انعکاس می یابد، وجود این استعداد در تو گواهی می دهد که آفریدگارت نیز به صفت تکلم متصف است. حتماً در باره عملکرد هایت قضاوت نموده، فیصله نهائی صادر خواهد کرد. وجود این استعداد در آدمی، ما را بسوی این صفت الهی رهنمائی می کند، خدا را باید در این هستی جستجو کرد، به صفات خدا باید از مظاهر آن در این هستی پی برد، همهء عالم مظهر صفات شایسته خداست.

۱۰- خدا انسانرا چنان آفریده که معیار هائی برای شناخت "خوب" و "بد" در فطرت او بودیعت گذاشته، تصویری از "فجور" و "تقوی" در خمیره وجود او الهام کرده و در حافظه ثابت و ساختاری اش جا گذاشته، "خوبی" و نیکویی برای او "معروف" و آشناست و با طبیعت خود آنرا سازگار می یابد و علاقمندی ای نسبت به آن در خود احساس می کند و "بدی" و زشتی برایش "منکر" و نا آشناست و "نفرتی" از آن در خود احساس می کند. انگیزه هائی به او عنایت کرده که مشوق او بسوی "معروف" بوده، او را بسوی نیکی، خوبی، شایستگی و فضیلت تشویق می کند، و از زشتی، منکر و بدی باز میدارد و در هر کار بدی او را سرزنش می کند. همین ملکه باعث می شود که انسان در مورد هر عمل "خوب" و "بد" قضاوت کند، با مشاهده درگیری میان دو نفر که یکی ظالم است و دیگری مظلوم، ناخود آگاه قضاوت نموده، ازستمگر احساس نفرت می نماید و نسبت به مظلوم احساس همدردی، عاطفه و دلسوزی. در مورد عمل هر کسی به قضاوت می نشیند، یکی را خوب و دیگری را بد می شمارد، می خواهد پاداش بدهد، پاداش نیک و بد. وجود "صفت قضاوت" در انسان نشانگر آن است که خدا، آفریدگار انسان، قضاوتگر اعمال است، حتماً در مورد اعمال خوب و بد ما قضاوت خواهد کرد.

مشاهده می کنید که قرآن برای اثبات صفات حسناى خداوند (ج) بر مظاهر این صفات در هستی استناد می کند، به کسی که تصور می کند خدا کاری به عملکردهای او ندارد و در خوب و بد او قضاوت نخواهد کرد، می فرماید: دو دیده ات گواه است که آفریدگارت بصیر است و ناظر عملکردهای تو، دو لب و زبانت گواهی می دهند که آفریدگارت حتماً در مورد عملکرد هایت قضاوت خواهد کرد، "شناخت" تو از خوب و

البلد _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

بد نشانه آن است که خدا عملکردهای ترا به دویخش خوب و بد تقسیم خواهد کرد و پاداش خواهد داد.

۱۱ - پس درنرفت به آن عقبه.	فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ *
۱۲ - چه چیزی آگاهت کرد که چیست آن عقبه.	وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ *
۱۳ - آزادی گردن.	فَكُ رَقَبَةٌ *
۱۴ - و یا طعام دادن در روز گرسنگی آوری.	أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْئَبَةٍ *
۱۵ - یتیم خویشاوند را.	يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ *
۱۶ - یا گردآلود نیازمند را.	أَوْ مُسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ *
۱۷ - سپس در زمره کسانی باشد که ایمان آوردند و همدیگر را به صبر سفارش کردند و به مهر سفارش کردند.	ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ *
۱۸ - اینها اند اهل سعادتگاه.	أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ *
۱۹ - و آنانکه به آیات ما کفر ورزیدند، ایشانند اهل شقاوتگاه.	وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ *
۲۰ - باشد بر آنان آتش سرپوشیده ای.	عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ *

۱۱ - ۱۸ "اقتحام" به معنای یورش و وارد شدن سریع است در کار سختی و "عقبه" به معنای راه صعب و پر خم پیچ و پرفراز و نشیبی که از گردنه کوه می گذرد، آیات بعدی "عقبه" را چنین تشریح می کنند:

- آزادی گردن ها از قید و بند.
- طعام دادن به یتیم خویشاوند و درمانده نیازمند، در روزی که گرسنگی آور است و همه با قحط و گرسنگی مواجه اند.
- ایمان و استقامت بر آن.
- دیگران را به صبر و شکیبائی خواندن.
- دعوت مردم به ترحم و مهربانی نسبت به دیگران.

کسیکه از مصرف مال زیاد در مقابله با پیامبر(ع) و دعوتش برخوردار می‌باشد، راه ایمان را دشوار دیده، از اقتحام در این عقبه احساس عجز کرد، بالا رفتن از گردنه این کوه سر به فلک، برایش گران و سنگین جلوه کرد، پرتگاه پست را انتخاب کرد، در حسیض بردگی، بخل و حرص، قساوت و بی‌رحمی و کفر و بی‌ایمانی باقی ماند و بر وضع خود چنان محکم چسبید که برای دفاع از آن امکانات دست داشته‌اش را وسیعاً بکار گرفت، نتوانست از این گردنه بگذرد و به سعادتگاه آن طرف کوه برسد، به این سعادتگاه کسانی نائل می‌شوند که در "عقبه" اقتحام کنند، بی‌باکانه وارد این راه دشوار شوند، مصمم باشند که گردنه میان کفر و ایمان را بپیمایند، و از خم و پیچ و فراز و نشیب این راه دشوار ترس و بیمی نداشته باشند.

با آنکه انسان به هر صورتی و در هر راهی که "برای زندگی" انتخاب کند حتماً با دشواری‌ها و "کبد" مواجه می‌شود، چه در راه ایمان حرکت کند و چه در خط پیروی از نفس و شیطان. چنان نیست که بندگی نفس و پیروی از شیطان راه را بر او کوتاه می‌کند و دشواری‌ها را بر او آسان، ولی نفس زبون او به جای آزادی، به بردگی رضایت داد، در عوض انفاق مال در راه دستگیری و کمک با اقارب نیازمند و فقرا مستمند، به مصرف آن در مقابله با "حق" راضی شد، اعتراف به "حق" و ایمان به آنرا کنار گذاشت و راه "کفر" در پیش گرفت، بجای ترحم و عاطفه، قساوت و بی‌رحمی را انتخاب کرد، قناعت و شکیبایی را به بی‌صبری و حرص و آز عوض کرد.

پیامبر(ع) می‌فرماید: حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات.

بهشت با پرده‌های مکاره پوشانده شده و دوزخ با پرده‌های خواهشات نفس.

میان تو و بهشت پرده‌هایی قرار دارد که عبور از آن بر نفس آدمی شاق و دشوار می‌گذرد، فقط با عبور از چنین پرده‌هایی به بهشت می‌رسی، ولی میان تو و دوزخ پرده‌هایی قرار دارد که برای نفست جالب و جذاب اند، ترا به آنسو می‌کشاند، اگر آنچه نفست خواست، مرتکب شدی، به پرتگاه دوزخ می‌افتی.

به دو نکته ظریف در این آیات توجه کنید:

الف: ذکر "فك رقبة" و "اطعام فی يوم ذی مسغبة" قبل از ایمان آمده که نشان

البلد _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

می‌دهد "ایمان آوردن" کار هرکس و ناکس نیست، کسیکه از "بندها" نه رهیده و عزم مبارزه برای گسستن بندهای بردگی و اسارت را ندارد، خود به بندگی جز خدا رضایت می‌دهد و از مشاهده حالت درد آور اسارت و بردگی در جامعه به هیجان نمی‌آید، شایستگی و استعداد انتخاب راه ایمان را ندارد، مردم ذلیل و زبون نمی‌توانند این راه عزت و سربلندی را انتخاب کنند. همانگونه که قرآن در جای دیگری می‌فرماید:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

پس هرکس که طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان آرد، به دستاویز محکمی چنگ زده که هرگز نمی‌گسلد و خداوند شنوای داناست.

یعنی تا به طاغوت کافر نشوی راه ایمان به رویت گشوده نمی‌شود، تا طاغوت را نفی نکنی توفیق اثبات خدا را نمی‌یابی، نخست این بعد آن.

ب: ایمان دو تقاضای مهمی دارد: شکیبائی و دلسوزی. شکیبائی و دلسوزی آدمی نشان می‌دهد که در قلب او "ایمان" است، ایمان مقدمه ایست برای شکیبائی و دلسوزی، همانگونه که عزم مبارزه برای گسستن بندهای بردگی و اسارت دستگیری از محرومان مقدمه ایست برای ایمان.

۱۹-۲۰: آنانکه راه کفر برگزیدند و از "افتحاح" در عقبه ایمان بازماندند، و همه آیات الهی را انکار کردند، آیاتی که آنانرا بسوی سعادتگاه ایمان رهنمائی می‌کرد و در شقاوتگاه کفر ماندند، در پایان کار به شقاوتگاه دوزخ می‌روند. جایگاه شان ستون‌های دراز و سرپوشیده مملو از آتش، که نه حرارت آن بکاهد و نه راه فراری برای آنان بگذارد.

الشمس

معرفی سوره

نام این سوره "الشمس: آفتاب" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۱۵ آیه بوده و در مکه مکرمه، در مرحله ای نازل شده که مخالفت ها و حساسیت ها در برابر دعوت پیامبر (ع) به اوج خود رسیده بود.

موضوع اساسی بحث در این سوره اثبات این مطلب است که "رستگاری انسان" به چگونگی "تزکیه و تدسیه" نفس او مربوط است، اگر انسان بد بخت می شود باید عوامل این شقاوت و بد بختی را در درون خود جستجو کند و اگر می خواهد به سعادت و خوشبختی نایل شود باید لوازم این "سعادت" را در خود فراهم کند.

آفریدگار انسان در درون او ضمیر آگاه و در شعور ناخود آگاهش چراغ فروزانی گذاشته، شناخت روشنی از "تقوی" و "فجور" به او الهام کرده، اگر او توانست چراغ را روشن نگهدارد و آنرا بکار بگیرد، به ندایش لبیک بگوید، به رهنمودهایش وقعی بگذارد، صفحه ضمیرش را از آلوده شدن نگهدارد و وجدانش را زنده و فعال حفظ کند

الشمس _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

و از سرکوب شدن و خفه شدنش مانع شود، به فلاح و رستگاری می‌رسد و اگر راه "فجور" و "طغیان" را انتخاب کرد، خود بد بخت می‌شود و جامعه اش را به بدبختی می‌کشاند.

برای "اثبات" این مطلب اساسی شواهد مشهودی از هستی ارائه می‌کند، "آفتاب و مهتاب"، "شب و روز" و "آسمان و زمین" را گواه می‌گیرد، چنانچه در "آسمان"، آفتاب درخشانی را مشاهده می‌کند که روشنایی و حرارت زمین تو از اوست، چون "زمین" تو از آن رو برتابد سرد و تاریک شود، و چون رو بسوی آن کند "گرم" و روشن شود، با "غروب آفتاب" شب فرا می‌رسد، اگر در فضای تاریک شب "مهتابی" را می‌نگری، که حرارتی ندارد و نورش را نیز از آفتاب به عاریت می‌گیرد. چنین است وضع "درون" تو که چراغ روشنی از ضمیر آگاه و وجدان حساس در آن تلالؤ می‌کند، خوب را از بد و مفید را از مضر برایت هویدا می‌سازد، از بدی باز می‌دارد و به نیکویی می‌گمارد، و در زشتی‌ها ملامت می‌کند، هر کی صفحه وجدانش را صیقل بخشید، منالشی چون همان بخش زمین است که بسوی آفتاب رو کند، گرم و روشن شود، نفعه زندگی و حیات در آن بدمد، و هر کی این صفحه را آلوده ساخت و این چراغ را خاموش کرد، حالت زمینی را بخود می‌گیرد که سایه تاریک شب بر آن پرده انداخته و از نور و حرارت محروم شده.

سپس نمودار تاریخی این "قضیه" را در داستان قوم ثمود به نمایش می‌گذارد، که "طغیان" و به پاخاستن "شقی‌ترین" انسان در این قوم باعث شد تا رسالت پیامبر دلسوز شان، حضرت صالح (ع) را تکذیب کنند، "ناقه خدا" را که معجزه پیامبر شان بود، پی زدند و دست و پا بریدند، عذاب شدید الهی آنانرا فراگرفت و سقف خانه‌های شان بر آنان فرو ریخت.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- قسم به آفتاب و چاشتگاهش.	وَالشَّمْسُ وَضِحَاهَا *
۲- و به مهتاب چون آید در قفایش.	وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا *
۳- و به روز چون نمایان کندش.	وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا *
۴- و به شب چون بپوشاندش.	وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا *

۵- و به آسمان و آنگونه بر افراشتنش.	وَالسَّمَاءَ وَمَا بَنَاهَا *
۶- و به زمین و آنگونه گستراندنش.	وَالْأَرْضَ وَمَا طَحَاهَا *
۷- و به نفس و آنگونه برابرکردنش.	وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا *
۸- که الهامش کرد فجورش و تقوایش.	فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا *
۹- بی گمان که رستگار شد آنکه کند ترکیه اش.	قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا *
۱۰- و یقیناً نامراد شد آنکه ساخت آلوده اش.	وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا *

۱- از آیه اول تا آیه ۸ به چند چیزی قسم یاد شده و متصل آن در آیه ۹ و ۱۰ جواب این قسم ها چنین آمده: رستگار شد هرکی "نفسش" را ترکیه کرد و نامراد شد هرکی آنرا آلوده کرد. باید بنگریم که چه ارتباطی میان این "قسم ها" و جواب آن ها وجود دارد؟

همانگونه که آفریدگار حکیم این هستی، برای روشن ساختن زمین تاریک تو، آفتابی آفریده که نه تنها "خانه" ترا روشن می سازد، بلکه به آن حرارت و گرمی می بخشد، و بدون نور و حرارت آن، زندگی بر روی کره سرد و تاریک زمین ممکن نیست، برای "هدایت" و رهنمائی تو نیز خورشیدی از فطرت سالم و ضمیر آگاه در درون تو بودیعت گذاشته که هم "فجور" را به تو می شناساند و هم "تقوی" را.

۲- با غروب "آفتاب" مهتاب در پیش می آید، شب فرا می رسد. مهتاب که علامت شب است نه از خود نوری دارد و نه حرارتی، نور مهتاب انعکاسی از نور آفتاب است، مهتاب در حقیقت آینه ایست که نور آفتاب را منعکس می سازد.

۳-۴ به تعبیر قرآن در باره "روز" و "شب" دقت کنید، "قسم به روز چون نمایان کندش" و به "شب" چون بپوشاندش، "روز" آفتاب را نمایان می کند، و "شب" آفتاب را می پوشاند، نگفته که قسم به روز چون آفتاب روشنش کند، و به شب که با غروب آفتاب فرارسد، بلکه روز آفتاب را متجلی می سازد، و شب آنرا می پوشاند، رمز مهمی در این شیوه بیان مضمهر است، کمی دقت می خواهد، با نظر سطحی نمیتوان به ابعاد دقیق و عمیق آن پی برد.

روز و شب دو حالت زمین است، روز زمانی فرامی رسد که "زمین" بسوی "آفتاب"

روکند، و زمانیکه از آفتاب رو برتابد، شب و تاریکی به سراغش می رسد، هر بخش زمین که از آفتاب رو برتابد "سرد و تاریک" می شود و همه چیز در آن بخواب می رود، و هر قسمتی که به آفتاب رو کند، گرم و روشن می شود و همه چیز در آن بیدار، در حرکت و رشد و نمو، این شیوه بیان که "روز آفتاب را متجلی می سازد" به يك حقیقت بزرگ علمی اشاره دارد، که انسان فقط در قرن ۱۹ به آن پی برد، نشان می دهد که این حالت خاص زمین بنام "روز" است که آفتاب را نمایان می سازد، و این شب حالت دیگر زمین است که آفتاب را می پوشاند، گویا "شب" و "روز" مربوط به چگونگی حرکت آفتاب نبوده، بلکه برعکس "نمایان" کردن و "پنهان" کردن آفتاب خود کار پدیده دیگریست، روز آنرا می نمایاند و شب آنرا می پوشاند. و تو نیز ای انسان! اگر خورشید دلت را فروزان ساختی و این چراغ را روشن نگهداشتی، "نور" و "حرارت" و "حیات" به سراغت می آید و اگر آنرا "تاریک" ساختی و از آن روبرتافتی، سردی و تاریکی و "خواب" و مرگ به سراغت می آید.

۵-۶ میان مفسرین در رابطه با "مابناها، ما طحها و ماسوها" در آیات ۶، ۷ و ۵ دو رأی را می یابیم:

الف: عده ای معتقدند که "ما" در این آیات ما مصدری بوده و معنای آیات چنین می شود: قسم به آسمان و آنگونه بر افراشتنش و به زمین و آنگونه گستراندنش و به نفس و آنگونه برابر کردنش.

ب: عده دیگری به این باور اند که "ما" در این آیات به معنای "من" است و آیات را چنین ترجمه کرده اند: سوگند به آسمان و آنکه بنایش کرد و به زمین و آنکه هموارش کرد و به نفس و آنکه برابرش کرد.

در ترجمه تحت اللفظی گنجایش هردو ترجمه وجود دارد، ولی با توجه به سیاق و سیاق آیات، ترجمه اولی دقیقتر است، به چند دلیل:

يك: هماهنگی میان آیات و بلاغت کلام ایجاب می کند که در این جا نیز باید اشیای ملموس و مشهود مراد باشد، همانگونه که بقیه آیات همه شامل اشیای ملموس و مشهود اند، چون آفتاب و چاشتگاهش و مهتاب که بعد از غروب آفتاب هویدا

می‌شود، و روز که آفتاب را نمایان می‌سازد و شب که آفتاب را می‌پوشاند، و آسمان و زمین. شیوه قرآن در این نوع سوگندها این است که "مشهود" و "ملموس" را برای "غیب" و اشیای پنهان از دیده‌ها شاهد می‌گیرد.

دو: اگر "ما" را به معنای "من" بگیریم، معنایش این می‌شود که در هر سه مورد بر "خدا" سوگند یاد شده، که در این صورت از جانبی تکرار پیش می‌آید و از سوی دیگری سوگند به خدا نمیتواند مخاطب "کافر" را متقاعد سازد و او را قانع کند که آری هرکی نفسش را تزکیه کرد، به فلاح و رستگاری می‌رسد و هرکی آلوده کرد خاسر و نامراد می‌شود.

قسم برای استشهاد است و به مثابه دلیلی برای اقناع مخاطب ارائه می‌شود، از این رو قسم‌ها باید بر اشیای ملموس باشد، باید مخاطب "کافر" را متقاعد سازد تا "ادعای" ما را بپذیرد، همانگونه که در بقیه آیات همه مقسم علیه‌ها مشهود و ملموس اند، در این آیات نیز باید بخش‌های ملموس چگونگی آفرینش آسمان، چگونگی گسترش زمین و چگونگی تسویه نفس انسان مراد باشد.

همانگونه که تو در فضیلت، آسمان بلند و رفیع را می‌نگری و زیر پاید زمین گسترده و پستی را، نفس تو نیز دو حالتی میتواند داشته باشد، یا بالا می‌رود یا به زمین می‌چسبید، یا راه رشد و ارتقاء را در پیش می‌گیرد و به اوج رفعت و عزت و سربلندی می‌رسد و یا راه سقوط و هبوط را اختیار نموده، در پرتگاه پستی و ذلت سقوط می‌کند. قرآن در موارد متعددی، چسبیدن به زمین و گران شدن بسوی زمین و هبوط و سقوط را برای بیان تن دادن انسان به پستی و ذلت و تمایلش به رذالت و سقوط معنوی بکار گرفته است و بالا رفتن و پرواز بسوی آسمان را برای ارتقای معنوی و رشد روحی انسان بکار برده است.

پس تو ای انسان! اگر نفست همت کرد، از جاذبه‌های زمین خود را کند، اهداف بلند را مطمح نظرش گرفت و باهایی پرتوانی برای پرواز بسوی بلندی‌ها را تعبیه کرد، به رستگاری می‌رسد و اگر به پستی تن داد و در پرتگاه‌های ذلت و رذالت باقی ماند و جرأت و همت بیرون رفتن از آنرا نداشت، ذلیل و زبون و شقی و بد بخت می‌شود.

۸-۷ : تسویه نفس به نحویکه هم "تقوی" به او الهام شده و هم فجور، میدانند از چه چیزی "خودنگهداری" کند، "حدودی" را که مراعات آن لازم است، و "فجور" و سرازیر شدن از آن، حدشکنی و تجاوز از مرزهای طبیعی است، چگونه مراعات کند. این "خود آگاهی" در نفس انسان نشانه آن است که ترکیه نفس و رشد و ارتقای این استعداد و خودآگاهیها، فلاح و رستگاری انسان را تضمین می‌کند، و تدسیه و سرکوب این "خود آگاهیها" به شقاوت، تباهی و نامرادی انسان می‌انجامد. بخوبی می‌دانیم که دو چیزی در بقای انسان نقش اساسی دارد؛ خود نگهداری از آنچه برای انسان مضر است، و مراعات مرزهاییکه طبیعت انسان تقاضای پابندی به آنها دارد، اگر در انسان استعداد خودداری از مضر وجود نداشت، و در اثنای تمایل به اشیای مضر، ملکه ای از درونش تحریک نمی‌شد و او را مانع نمی‌گردید، دوام زندگی اش ممکن نبود. همچنان اگر شناختی از حد طبیعی خود نمی‌داشت و در اثنای شکستن مرزهای فطری ندایی از درون او را مخاطب قرار نمی‌داد و از "فجور" و شکستن مرزها مانع نمی‌شد، بقایش در روی زمین مقدر نبود، اگر آشوبها و فتنههایی که زندگی انسان را تهدید می‌کند و کشمکشهای که به جنگهای خونین می‌انجامد ریشه یابی گردد، بوضوح دیده می‌شود که یا از عدم "تقوی و خودنگهداری" انسان مایه گرفته و یا از "مرزشکنیها" و فجور و طغیان. پس حقا که فلاح و رستگاری انسان در گرو ترکیه نفس و شقاوت و بدبختی اش زاده تدسیه نفس اوست.

آنچه مفسرین که معتقدند مراد از "ما" در این آیات "من" است استدلال می‌کنند که در آیه "فألمها فجورها وتقویها" فاعل الهام در خود آیه ذکر نشده و در آیات قبلی جز "ما" فاعل دیگری سراغ نداریم، پس الهام کننده همان ذاتیست که نفس آدمی را تسویه کرده است. بجواب ایشان باید گفت:

نخست این نوع آیات را در قرآن زیاد داریم که فاعل در آن مقدر است و از فحوای کلام به آن پی می‌بریم، هر چند به صراحت ذکر نشده، چنانچه در سوره النازعات از آیه ۲۷ تا ۳۲ افعالی آمده که فاعل آنها فقط از قرآن میتوان درك کرد.

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بِنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ

ضَحَاهَا * وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالَ
أَرْسَاهَا*

آیا آفرینش شما دشوار است یا از آسمان؟ که بنایش کرد. بالا برد بلندی اش را، سپس برایش کرد. پوشاند شبش را و برون آورد چاشمش را. و زمین را بعد از آن بگستراندش. برآورد از آن آبش را و گیاهش و کوهها را که استوارش ساخت، متاعی برای شما و مواشی تان.

"فاعل" در همه این آیات را فقط از قرائن میتوان درک کرد.

ثانیاً با این دلیل ضعیف نمیتوان ترجمه ای را توجیه کرد که موجب صدمه زدن به هماهنگی میان آیات می شود.

۹-۱۰: جواب همه سوگند های قبلی در این دو آیه آمده، با توجه به شرح قبلی بخوبی می یابیم که میان سوگند ها و جواب آنها ارتباط عمیق و تنگا تنگی وجود دارد. همانگونه که در این هستی، آفتاب گرم و روشن را می بینی و مهتاب را که حرارتی ندارد و نورش را از آفتاب به عاریت می گیرد، و روز و شب را می نگری که یکی آفتاب را نمایان می سازد و دیگری می پوشاند، و آسمان بلند و زمین پست را می نگری، و در درون آدمی شاهد الهام "تقوی" و "فجور" هستی، گرایش های روح و روان ترا نیز دو حالت است، یا آنرا تزکیه می کنی، رشد و نمو میدهی، بالا میبری و ارتقا می بخشی و به فلاح و رستگاری می رسی و یا آنرا آلوده می سازی، پائین پرت می کنی و از ارتقای آن مانع می شوی، می گذاری خیره و زنگ آلود شود که در این صورت به نابودی و نامرادی می کشانی.

<p>۱۱- ثمود تکذیب کرد، بنابر سرکشی اش. ۱۲- آنگاه که برخاست بدبخت ترینش. ۱۳- پس فرستاده خدا به آنان گفت: (احتیاط از) ناقه خدا و آب خورشش. ۱۴- پس تکذیب کردند او را و آنگاه بی زدندش، پس خشم کرد بر آنان پروردگارشان،</p>	<p>كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا * إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا * فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا *</p>
---	--

بنابرگناه شان، پس با "خاك" برابرش کرد. ۱۵- و باکی ندارد از انجام و بازپرسش.	وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا *
--	----------------------------

۱۱-۱۵: در این آیات نمونه تاریخی و زنده برای این مدعای بزرگ ارائه می‌شود و در خم و پیچ تاریخ ثابت می‌کند که نتیجه "تدسیه نفس" و امتناع از "تزکیه" آن چه بی‌آمد های وخیمی دارد؟ به داستان قوم سرکش ثمود استناد می‌کند و می‌فرماید: قوم "ثمود" سرکشی و طغیان کرد، این "طغیان" باعث شد که خدا و آیاتش را، پیامبر و دعوتش را "تکذیب" کنند، عامل "تکذیب" و انکار از "حق" در این قوم، "طغیان" آنان بود، بدترین و شقی ترین انسان میان آنان تبارز کرد و پیاختاست و قوم در پیروی از او راه تکذیب در پیش گرفت، در حالیکه از پیامبرشان حضرت صالح(ع) خواستار معجزه شدند و گفتند: دعوت را تا آنکه نمی‌پذیریم که معجزه واضح و نمایان نیاری، حضرت صالح(ع) دعا می‌کند، و خداوند(ج) برای اتمام حجت از سنگ بزرگی ماده شتری می‌آفریند که می‌تواند به همه قبیله شیر بدهد، پیامبرشان به آنان می‌گوید: در هفته يك روز شما از چاه آب برمی‌دارید و بقیه روزهای هفته، ماده شتر از آن می‌نوشد، مواظب باشید اگر به شتر و نوبت آبش تجاوز کردید عذاب الهی به سراغ تان می‌رسد. مدتی بنابر ترس از عذاب الهی نوبت را مراعات کردند، ولی بزودی از این حالت خسته شدند، شقی ترین آنان جلو آمد و کشتن شتر را به ذمه گرفت، پیامبرشان به آنان گفت:

در رابطه با ناقة الله و نوبت آبش محتاط باشید، ولی او را تکذیب کردند و دست و پای ناقة الله را بردند، عذاب الهی آنانرا فراگرفت و خدای حسیب پس از اتمام حجت همه چیز را بر آنان فرو ریخت و با خاك یکسان شان کرد. مشاهده می‌کنید که "طغیان نفس" انسانرا به "تکذیب" می‌کشاند، به انکار از معجزه ها و امیدارد، با وجود سرکشی نفس، صریح ترین معجزه نیز برای هدایت انسان سودمند نمی‌افتد، و دست و پای معجزه و حجت را نیز می‌برد.

سنت الهی چنان است که قبل از اصدار فیصله نهائی عذاب، اتمام حجت می‌کند، تا اتمام حجت به آنان مهلت می‌دهد، فرستادن دو فرشته "هاروت و ماروت" برای اتمام حجت بود، فرستادن فرشته ها بشکل جوانان زیبای نورس، به کمک لوط(ع) برای اتمام حجت علیه این قوم بد کار بود، پیدایش "ناقة الله" برای اتمام حجت علیه قوم ثمود بود

که متصل آن عذاب الهی فرا رسید.

بنابرگناه شان همه چیز را بر آنان واژگون کرد، و از انجام آنان بیمی نداشت، زمامداران دنیا، در رابطه با مجازات مجرم، درنگ می‌کنند، محتاطانه اقدام می‌نمایند، این را در نظر می‌گیرند که مبادا، قوم، قبیله، حزب و گروه مجرم عکس‌العملی نشان دهد، ولی خدای قدیر و شدید العقاب در مؤاخذه این قوم "طاغی" و "مجرم" اعتنائی به پی‌آمدهای آن نداشت.

اللیل

معرفی سوره

نام این سوره اللیل است، که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۲۱ آیه بوده، باسوره الشمس شباهت های زیادی دارد و چنان معلوم می شود که قبل از سوره الشمس نازل شده و تهدید و تخویفی که طی داستان نمود به قریش متوجه شده است و چنین تهدیدی در این سوره سراغ نمی شود، نشانه آن است که سوره الشمس باید بعد از سوره اللیل نازل شده باشد.

موضوع محوری بحث در این سوره اثبات این مطلب است که عملکردهای انسان از لحاظ ماهیت و نتایج متفاوت اند و چنان نیست که عناصر بی ایمان و آنانکه به خدا و آخرت باور ندارند می پندارند که "اعمال" انسان فقط از ناحیه "ظاهر" با هم تفاوت دارند، و در اصل و از لحاظ ماهیت هیچ تفاوتی از همدیگر ندارند. گویا درست نیست که یکی را خوب بگوئیم و دارای نتایج نیکو در آخرت و دیگری را زشت بشماریم و دارای نتایج بد در رستخیز. آنان اعتقاد به "تفاوت" میان عملکردهای انسان را يك

تصور و خیال می‌پندارند، نزد آنان زشت و زیبا و خوب و بدی وجود ندارد، این سوره برای تصحیح این ذهنیت غلط می‌فرماید: همانگونه که شب و روز از هم تفاوت دارند، یکی با همهء سخاوت نور و حرارت به تو می‌دهد، جلو پایت را روشن می‌کند، امکان شناخت اشیای مفید و استفاده از آنها برایت فراهم می‌نماید، اشیای مضر را معرفی می‌کند و امکان خودداری از آنها مساعد می‌سازد، دیگری هم نور و روشنائی را از تو دریغ میدارد و هم حرارت و گرمی را، در آن نه قادر به شناخت دوستی و نه دشمنی، شناخت مفید و مضر برایت دشوار. عملکردهای تو نیز همینگونه از هم متفاوت اند، برخی چون روز، که در آن بخشایش است، خود نگهداری است و تصدیق نیکویی و زیبایی و برخی دیگر چون شب اند که در آن بخل اعمال می‌شود، استغنا صورت می‌گیرد و نیکویی و زیبایی تکذیب می‌شود. همانگونه که شب و روز از لحاظ ماهیت و نتایج باهم برابر نیستند، این دو "نمونه" انسان‌ها با دونوع عملکردها نیز باهم برابر نیستند.

همانگونه که "مرد" و "زن" از لحاظ ساختار و آفرینش باهم یکسان نیستند، دو "گروه" انسان‌های دارای عملکردهای متفاوت نیز باهم یکسان نیستند، آنکه داشته‌هایش را در راه خدا عطا کند، و تقوی و خود نگهداری دارد، و نیکویی و حسنی را تصدیق نماید، بسوی راه آسان مقتضای فطرت سالمش هدایت خواهد شد و توفیق جلو رفتن در این راه را حاصل خواهد کرد و آنکه بخل ورزد و استغنا نماید و نیکویی و حسنی را تکذیب کند، به راه دشوار، مغایر فطرتش کشانده خواهد شد و در پرتگاهی سقوط خواهد کرد که ثروت و دارائی‌اش نتواند او را نجات دهد.

برای انسان شقی و بدبختی که راه "تکذیب" در پیش می‌گیرد و از حق اعراض می‌کند، آتش شعله‌ور جهنم منتظر است. ولی کسیکه "تقوی" پیشه کرد و مالش را برای تزکیه روح و روان خود انفاق کرد و جز رضای خدا طمع پاداشی از احدی نداشت، از این آتش در امان بماند و با سرنوشتی روبرو خواهد شد که مایه خشنودی‌اش شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- قسم به شب چون بپوشاند.	وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى *
۲- و بروز چون بنمایاند.	وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى *
۳- و به آن گونه آفرینش نر و ماده.	وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى *
۴- بی گمان که تلاش های شماست گونه گونه.	إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى *

۱-۴: در این آیات به سه چیز سوگند یاد شده:

الف: به شب چون پرده تاریکش را می گستراند و همه چیز را می پوشاند.

ب: به روز چون همه چیز را نمایان می سازد.

ج: به چگونگی آفرینش نر و ماده و تفاوت هائی که میان آنهاست.

جواب قسم ها این است: تلاش و مساعی شما گوناگون است.

یعنی برای اثبات این مطلب که مساعی و عملکردهای انسان از لحاظ ماهیت، ارزش و نتایج، یکسان نبوده از هم متفاوت اند، به تفاوت های میان شب و روز و فرق میان "ذکر" و "انثی" استشهاد صورت گرفته. نخست باید بنگریم که هدف از تفاوت در عملکردهای انسان چیست؟ ثانیاً باید ببینیم که این قسم ها چگونه بر حقانیت این ادعا گواهی میدهند که عملکردهای انسان از لحاظ ارزش و نتایج یکسان نیست؟ به چند نکته در این خصوص توجه کنید:

الف: در باره عملکردهای انسان دو تصور میتواند وجود داشته باشد:

یک: عمل شخصی انسان خوب و بد دارد و مکافات و مجازات را ایجاب می کند.

دو: عمل شخصی انسان را نباید با معیار های خوب و بد سنجید، و اعتقاد به مکافات و مجازات داشت.

آنانکه به خدا و آخرت باور ندارند، تصور شان در مورد عملکردهای انسان چنان است که همه اعمال انسان را یکسان می شمارند و اعتقادی به چندگانگی و تفاوت در عملکردهای انسان ندارند، فقط عملی را بد می شمارند که به دیگری صدمه برساند. این

"عمل" نیز به این دلیل بدنیست که "ذاتاً" و "اساساً" بد باشد بلکه از دیدگاه کسی که از آن منتظر شده است بد است، در صورت رضایت اطراف ذیدخل در يك "عمل" هرکاری جائز و درست تلقی می‌گردد.

این تصور باعث می‌شود که آدمی مکافات و مجازات اعمال را نفی کند و اعتقادی به آن نداشته باشد، از این دیدگاه، خوب و بد و زشت و زیبا زاده خیال است، تصورات خاص انسان آنرا ایجاد کرده است، اساساً "خوب" و "بدی" وجود ندارد، این شمائید که "خوب" و "بدی" پدید آورده اید !!

قرآن برای تردید این ذهنیت خاطی و تصحیح این تصور نادرست می‌فرماید:

همانگونه که شب و روز باهم تفاوت دارند، یکی گرم و روشن است و دیگری سرد و تاریک، یکی با سخاوتمندی نور نثار می‌کند و حرارت می‌دهد و همه چیز را برایت نمایان می‌سازد، دیگری نور و حرارت را باز می‌دارد و بر همه چیز پرده تاریک می‌گستراند و شناخت آن را مانع می‌شود. کسیکه در روز کار کند هرگامی را سنجیده برمی‌دارد و بر جای خودش می‌گذارد، ولی کسیکه در تاریکی شب حرکت کند، هم از تعیین سمت حرکت عاجز می‌ماند و هم از جایگاه موزون گامهایش، عملکردهای تو همانگونه از همدیگر تفاوت دارند که شب و روز، این دو پدیده هستی، باهم اختلاف دارند. همانگونه که "نر و ماده" در يك جنس و از يك نوع از هم متفاوتند، چه از لحاظ ساختار و چه از لحاظ تعامل با طرف مقابل، یکی می‌گیرد، دیگری می‌دهد، همه چیز این هستی زوج زوج آفریده شده، تکامل در هستی برعکس تصورات کمونست ها نتیجه کشمکش و نزاع و مبارزه میان اضداد نبوده، بلکه نتیجه داد و گرفت میان ازواج است.

دو عنصر زمانی باهم ترکیب می‌شوند و چیز تازه ای بیرون می‌دهند که زوج هم باشند، یکی برای "دادن" چیزی در اختیار داشته باشد و دیگری برای "گرفتن" خلایق در خود داشته باشد، یکی مکمل دیگری باشد، "کاملتر" بخشی از وجود خود را با "ناقصتر" شریک می‌کند، او را در پرکردن خلای خود یاری می‌کند و از طریق تشریک مساعی میان "ازواج" تکامل صورت می‌گیرد. تازمانیکه دو عنصر، زوج همدیگر

اللیل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

نباشند، و امکان داد و ستد میان شان نباشد، یکی مکمل دیگری نباشد، ترکیب آنها بشکل مرکب تازه و کاملتری ممکن نمی باشد، تکامل در واقع نتیجه تکمیل یکی توسط دیگریست، نه نتیجه تصادم اضداد. در حیوانات نیز هماهنگی میان زوجین "نر و ماده" و داد و گرفت میان آنان باعث تکامل و موجب بقای نسل می شود. همانگونه که در شب و روز تفاوت هایی را شاهدید و در "نر" و "ماده" يك نوع فرقی ها و وجوه امتیاز زیادی را می نگرید، در عملکردهای انسان نیز تفاوت هایی وجود دارد.

۵- پس اما آنکه عطا کرد و تقوی کرد.	فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيسِرُهُ لِلْغُيُورَى *
۶- و "فرجام" نیکو را راست شمرد.	وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَى *
۷- پس بزودی آسانش سازیم به آسان راه.	
۸- و اما آنکه بخل ورزید و استغنا و بی پروائی نمود.	
۹- و فرجام نیکو را دروغ شمرد.	
۱۰- پس بزودی آسانش سازیم به دشوار گاه.	

۵-۶: تفاوت ها در عملکردهای شما چنان ژرف و عمیق است که یکی در برابر دیگری قرار دارد، مثل تفاوت میان شب و روز و حق بیشتر از آن، یکی اینار می کند، برای دستگیری از دیگری مالش را عطا نموده، داشته هایش را وقف می کند، از "بخل" خودداری می کند، از تجاوز به حق دیگری خود را نگهدارند، از آنچه به خودش و همنوعش صدمه می زند بازمی ایستند، و "حسنی" را تصدیق می کند، یعنی به پاداش "بخت" عمل نیک باور دارد، یا به "بهشت زیبا" معتقد است، یا به "توحید شایسته" اعتقاد دارد و یا توجیه دقیقتر از همه اینکه: "زیبائی" و شایستگی را درک می کند، به آن اعتراف می نماید، استعداد "زیبا شناسی" در او وجود دارد، توان تفکیک میان "خوب" و "بد"، "زیبا" و "نازیبا" را دارد و با همه یکسان برخورد نمی کند، زیبا ترین عمل انسان را از لحاظ معنوی، تا زشت ترین عمل می تواند از هم تمیز کند، همه را یکسان نمی شمرد، عمل چنین کسی چون روز روشن و زیباست، خداوند او را بسوی راه آسانی که مقتضای فطرت سالم انسانی است، هدایت می کند، رفتن در این راه را برایش آسان می سازد.

راه ایمان از جانبی "سهل" و آسان خوانده شده و از جانب دیگری، "دشوار" و "عقبه"، برای گروهی "آسان" و برای گروه دیگری دشوار. این راه با "فطرت" تو

سازگار است، در آن به اطمینان قلبی دست می‌یابی، روح و روانت در آن آرام می‌گیرد و مطمئن می‌شود، ولی با دشواریها توأم است، خم و پیچ و فراز و نشیب دارد، در آن ابتلاءات گوناگون است، تصادم با نیروهای شر و فساد، رفتن به زندانها، مواجه شدن با قربانیها، هجرت‌ها، شهادت‌ها، محرومیت‌ها و محاصره‌ها را با خود دارد. هم آسان است و هم دشوار. ولی دیگری "بخل" می‌ورزد، از انفاق داشته‌هایش در راه دستگیری از برادر هموعش خودداری نموده، ضرورتی به آن احساس نمی‌کند، از اعتنا به دیگران و نیازمندی‌های آنان خود را بی‌نیاز می‌شمارد، شایستگی‌ها و فضیلت‌ها را تکذیب می‌کند، استعداد تفکیک میان "عمل زشت" و "زیبا" را ندارد، "زیبائی‌های معنوی" را نفی می‌کند، به پاداش نیک عمل نیکو اعتقاد و باوری ندارد، عملکردهایش چون شب تاریک است که نور و حرارت را مانع می‌شود، خداوند چنین شخصی را بسوی راه "دشوار"، مغایر فطرت سالم انسانی می‌کشاند، این راه برایش آسان و سهل جلوه می‌کند و با شور و شوق در آن پیش می‌رود، مشاهده می‌کنید که عملکردهای انسانی چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ فرجام و عاقبت از هم تفاوت دارند.

<p>۱۱- و مالش چه چیزی را از او دفع کند آنگاه که فروافتد در (پرتگاه) ؟</p>	<p>وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى * إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى * وَأِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى *</p>
<p>۱۲- بی‌گمان که برماست رهنمایی.</p> <p>۱۳- و بدون شك که از آن ماست پایان و آغاز.</p>	

۱۱- دو ترجمه را برای آیه می‌یابیم :

الف: مالش هیچ چیزی را از او دفع نکند، آنگاه که در پرتگاه قبر سقوط کند، مالی را که از طرق حرام و بدون تفکیک پاک و ناپاک اندوخته بود، به درد او نخورد، هیچ چیزی را با خود به قبر نبرد، نه ثروت و سرمایه، نه زمین و خانه، نه موتر و طیاره، همه را به میراث بگذارد و با دست خالی و بارگناه بسوی خدا می‌رود.

ب: وقتی او از لحاظ اخلاقی و معنوی سقوط کند، مال و متاعی که از طرق حرام اندوخته است چه چیزی را از او دفع خواهد کرد؟ کدام بیماری مهلك فردی و اجتماعی‌اش را مداوا خواهد کرد؟ وقتی کارش بجایی برسد که "خوب" و "بد" برایش

یکسان جلوه کند و از لحاظ اخلاقی و معنوی تا آنجا سقوط کند که دیگر زشت و زیبا را یکسان بشمارد، و حتی شایستگی و فضیلت را نفی کند. در چنین حالتی انسان در زشت ترین و مدهش ترین پرتگاه سقوط می‌کند، در اجتماع او حرام و خیانت عام می‌شود، تجاوز به مال و جان و آبروی مردم امر عادی تلقی می‌گردد، همه جا را اضطراب فرا می‌گیرد، برای نجات از اضطراب و پریشانی حاکم بر روح و روان فرد و جامعه، پناه بردن به مواد مخدر و نشه‌ئی، چون چرس و شراب و هیروئین... گسترش می‌یابد. خودکشی‌های سرسام آور، انحرافات جنسی، متلاشی شدن خانواده و بیزاری از داشتن خانواده و تحمل دشواری‌های تربیه اولاد، جنگ‌های طبقاتی ... در هر گوشه و کنار جامعه نمایان می‌شود و بیماری‌های مهلك روانی دامن فرد و جامعه را می‌گیرد، پس از سقوط در چنین پرتگاه مدهشی، مال و ثروت او توان معالجه کدام بیماری خطرناك و مهلك اجتماعی را دارد؟

جامعه غرب اکنون مصداق این آیه است، در آنجا معیارها وارونه شده، اعتقاد به "خوب" و "بد" و "زشت" و "زیبا" در عملکردهای انسان از میان رفته و جایش را به نفی فضیلت‌ها و شایستگی‌های معنوی و اخلاقی گذاشته، رئیس‌جمهور کشور بزرگی به "انحراف اخلاقی و تجاوز به ناموس دیگری" متهم می‌شود، در محکمه، در اثنای استنطاق به دروغ سوگند یاد می‌کند، با افشای این "ماجرای" بجای آنکه فرد فرد جامعه بر او نفرین بفرستد و آبروی او در جامعه بریزد و با انزجار و نفرت مردم رو برو شود، برعکس بر محبوبیت او در جامعه آلوده کشورش می‌افزاید، مشاهده می‌کنید که این جامعه با چه بیماری‌های خطرناکی مواجه است و چه انجام شومی در انتظار آن. ثروت‌های هنگفتی که از طریق غارت سرمایه‌های کشورهای مظلوم دنیا اندوخته اند، هرگز نمیتواند آنانرا از این انجام شوم نجات دهد.

۱۲ - خداوند حکیم، بنابر رحمت بی‌پایان خود این را به ذمه خود گرفته که انسان را در هر صورتی هدایت و رهنمائی کند، توفیق دیدن، شنیدن، فهمیدن، به او ارزانی کند، دیده‌هایش را از دیدن، گوش‌هایش را از شنیدن، عقل و شعورش را از فهمیدن و درك کردن باز ندارد، در راه کفر و بی‌ایمانی نیز این استعدادها را در او سرکوب نکند و یا اینکه خداوند(ج) این را به ذمه خود گرفته که "پیامبر هادی" و "کتاب رهنما"

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ اللیل

بسوی انسان بفرستد، و او را در تشخیص راه کمک کند، از فحوای آیه و سیاق و سباق آن معلوم می‌شود که توجیه نخستین دقیقتر است.

۱۳- انجام و آغاز از آن خداست به چند معنا:

الف: خدا مالك "دنيا" و "عقبای" شماست، بهروزی و سعادت دنیا و آخرت تانرا نزد خدا و در پیروی از رهنمود های الهی جستجو کنید.

ب: نه در دنیا میتوانید از مؤاخذه الهی فرار کنید و نه در آخرت، چون مالك دنیا و آخرت خداست.

ج: چه بپذیرید، چه نپذیرید، خدا مالك دنیا و آخرت است، نه باور شما به خدا و پیروی تان از رهنمودهای الهی به اقتدار و سلطه او می‌افزاید و نه انکار و عصیان شما از آن می‌کاهد. در هر صورتی خدا، مالك بلامنازع دنیا و عقبی است.

د: هم آغاز هر عملی به توفیق اوست و هم پایان و انجام آن را او تعیین می‌کند.

اگر به ارتباط این آیه با آیات قبلی کمی دقت کنیم بخوبی درک می‌کنیم که توجیه چهارمی دقیق تر و سازگار تر با بقیه آیات است.

۱۴- پس بیم تان دادم از آتشی که زبانه می‌کشد.	فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى *
۱۵- نمی‌درآید در آن مگر بدبخت ترین.	لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى *
۱۶- آنکه تکذیب کرد و رو برتافت.	الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى *
۱۷- و حتماً کنار گذاشته شود از آن، پرهیزگارترین.	وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى *
۱۸- آنکه مالش را میدهد، پاکیزگی کنان.	الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى *
۱۹- برای هیچ یکی نزد او نعمتی نباشد که پاداشش داده شود.	وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى *
۲۰- مگر جستن رضای پروردگار برترش.	إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى *
۲۱- و حتماً راضی شود.	وَلَسَوْفَ يَرْضَى *

۱۴-۲۱ در این آیات دو نمونه بارز عملکردهای انسان و خیلی متباین از هم و متضاد را در کنار هم می‌گذارد و انجام و عاقبت هر دو را باهم مقایسه می‌کند و

می‌فرماید:

شما را از آتشی برحذر میدارم و هشدار میدهم که شعله ور است و شعله های آن زبانه می‌کشد، این آتش شعله ور جایگاه کسیست که "بدبخت ترین" و "شقی ترین" انسان است، بدبخت ترین انسان همان است که وارد این آتش شود. این انسان شقی و بدبخت همان است که راه تکذیب حق و اعراض از آن را در پیش گرفت، از این انجام مخوف و مهیب کسی نجات می‌یابد که "پرهیزگار ترین" است، مالش را برای تزکیه روح و روانش انفاق می‌کند، برای آنکه مالش از آلودگی های اجتماعی تزکیه شود، قسمتی را "انفاق" می‌کند، نزد او هیچ نعمتی برای دهش و اعطا بدیگری چنان نیست که طمع پاداشش را از او داشته باشد، بدون طمع پاداش از دیگران مالش را وقف می‌کند و چنان هم نیست که او مرهون احسان دیگری است و اکنون در جواب احسان از مالش چیزی به او می‌دهد، هدفش فقط حصول رضای پروردگار برترش است، عطا و بخشش او از هر شائبه منزه است، پروردگارش را برتر از آن می‌شمارد که در کنار جستجوی رضای او رضای کس دیگری مطمح نظرش باشد. آیا ممکن است عملی با این زیبایی و قداست را با عمل انسان دروغگو، بخیل و اعراض کننده از حق یکسان شمرد و به انجام شبیه آنها باور داشت؟ نه، بر عکس یکی به آتش شعله ور فروخواهد رفت و دیگری از آن مصئون خواهد ماند، و به چیزی دست خواهد یافت که رضایتش را حاصل کند، خدا از او راضی شود و او از خدا و پاداشی که به او عنایت می‌کند.

الضحی

معرفی سوره

نام این سوره "الضحی: چاشتگاه" است که از آیه نخستین آن گرفته شده، شامل ۱۱ آیه است، در مکه و در شرایطی نازل شده که نزول وحی برای مدت کوتاهی بر پیامبر (ع) قطع شده بود، از يك سو قطع مؤقتی نزول وحی، باعث اضطراب و پریشانی شدید او بود و نمیدانست چرا وحی قطع شده، چه اشتباهی از او سرزده، مبادا پروردگار مهربانش از او ناراض شده! از سوی دیگری با تبلیغات شدید دشمن مواجه بود که می‌گفت: خدائی که محمد(ص) ادعای رابطه وحی را با او داشت، وی را تنها گذاشته، رابطه اش را با او قطع کرده، این خدا نه بلکه جن بود که به پیامبر وسوسه می‌کرد و او آنرا وحی الهی می‌پنداشت، این جن، دیگر از او بریده است". در مجبوحه این تشویش و پریشانی و تبلیغات شدید دشمن بود که این سوره نازل شد و طی آن به پیامبر (ع) اطمینان داده شد که پروردگارت ترا نه کنار گذاشته و نه دشمن پنداشته، بلکه در قطع مؤقتی وحی همان حکمتی مضموم است که در آمدن شب بعد از سپری شدن گرمای شدید روز مضموم است. چنانچه تابش دوامدار نور و حرارت چاشت روز بر انسان دشوار می‌گذرد و از تحمل آن عاجز می‌ماند، باید روز جایش را به شب بگذارد، تابش مسلسل اشعه‌ء

الضحی _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

آفتاب مدتی خاموش شود و شب فرا رسد و فضا سرد گردد، تا انسان توان از دست رفته اش را باز یابد و برای روز بعدی آماده شود، در قطع مؤقتی وحی نیز همین حکمت مضمّن بود، تو تا هنوز برای دریافت مسلسل تابش وحی آمادگی کافی نداری و این کار بر تو دشوار می‌گذرد، مدتی باید این سلسله قطع می‌شود، تا برای تابش مجدد آن آمادگی لازم فرابگیری، مطمئن باش که آینده بهتر از گذشته در انتظار توست، پروردگارت بزودی چنان به تو عنایت خواهد کرد که موجبات رضامندی کاملت فراهم شود، نه تنها آمد و شد شب و روز باید ترا مطمئن سازد و قطع مؤقت وحی را همانگونه بحساب آری که تابش اشعه آفتاب مدتی متوقف می‌شود و شب فرا می‌رسد، بلکه عنایاتی که در گذشته شامل حالت بوده، باعث اطمینان تو باشد. مگر پروردگارت ترا یتیم نیافت و مأوی نداد، مگر ترا ره گم کرده و مشوش نیافت و هدایت نکرد؟ نادار نیافت و توانگر نساخت؟ تقاضای این نعمت های الهی که شامل حال تو بوده این است که:

الف: بریتیم خشم نگیری.

ب: سائل را نرانی.

ج: نعمات پروردگات را بیان داری.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- قسم به چاشتگاه.	وَالضُّحَىٰ *
۲- و به شب چون شود تیره و سیاه.	وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ *
۳- پروردگارت فرونگذاشته است ترا و به دشمنی نگرفته.	مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ *
۴- و حتماً آخرت و آینده، بهتر است برایت از نخست (و گذشته).	وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ *
۵- و پروردگارت حتماً چنان بتو عطا کند که راضی شوی.	وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ *

۱- ۳ در دو آیه نخستین به چاشت و به شب که پرده سیاه و تاریکش را می‌گستراند و خاموشی را در پی می‌آورد، سوگند یاد شده و جواب قسم ها این است

که "پروردگارت ترا وداع نگفته، متروک نگذاشته و به دشمنی نگرفته" باید بنگریم که میان سوگندها و جواب آن چه رابطه ای وجود دارد؟

پیامبر(ع) از ناحیه توقف موقتی وحی پریشان است و تشویش دارد که مبادا پروردگارش از او ناراض شده، مبادا اشتباهی از او سرزده و موجبات قطع وحی را فراهم کرده، تبلیغات شدید دشمن نیز بر این پریشانی می افزود، یاران او همواره منتظر بودند که هدایات تازه ای را دریافت کنند، چند هفته سپری شد، پیام تازه الهی برای آنان نداشت، این وضعیت اندوه او را بیشتر می ساخت، در چنین شرایطی این سوره نازل شد. نخست طی این سوگندها، پیامبر(ع) را متوجه می سازد که چنانچه گاهی چاشت روز است که آفتاب به شدت در آن می تابد، ولی دوام این حالت برای انسان خسته کن و غیر قابل تحمل است، خدای حکیم، روز و حرارت و تابش آفتاب را به پایان می برد، مدتی تابش نور و حرارت آفتاب را متوقف می سازد، بجایش شب می آورد که هم سرد است، هم تاریک و هم با خاموشی و سکوت توأم. این تحول طبیعی باعث می شود تا انسان تعادلش را از دست ندهد، و امکان دوام زندگی بر روی کره زمین برایش میسر گردد. در تابش مسلسل "وحی" بر پیامبر(ع) در شرایط ابتدائی بعثت همان مشکلی پیش می آمد که در تابش مسلسل نور و حرارت آفتاب در چاشتگاه روز باعث می شود، این "تابش وحی" باید مدتی توقف کند، تا پیامبر(ع) به سلسله بعدی وحی آماده شود، آمد و شد شب و روز را گواه می گیرد و به پیامبر(ع) اطمینان می دهد که نباید از توقف موقتی وحی پریشان گردیده و موجبات تشویش و نگرانی ات را فراهم می کرد، آنرا چنان بگیر که پس از روز گرم و تابان، شب فرا می رسد، پروردگارت نه بنابر عدم اعتنا به تو، نزول وحی را مؤقتاً متوقف ساخته و نه بنابر ناخشنودی از تو، بلکه "بھتری" تو در آن مضممر است.

۴- این آیه بطور مستقل و با ارتباط به آیات قبلی چند مطلب را افاده می کند:

الف: آخرت برایت بھتر از دنیا است.

ب: "آینده ای" بھتر از "گذشته" در انتظار توست.

ج: تابش وحی بر تو، پس از این توقف، در حالت بھتر و آسان تر از سابق خواهد

الضحی _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

بود. در گذشته دریافت وحی بر تو شاق و دشوار می‌گذشت، ولی در آینده بشکل بهتر و آسان تر آنرا اخذ خواهی کرد.

در روایات می‌آید که گاهی دریافت وحی بر پیامبر(ع) چنان دشوار می‌گذشت که در سرمای سخت زمستان از همهء وجودش عرق سرازیر می‌شد.

با دقت در مجموع سوره و ارتباط این آیه با آیات قبلی بوضاحت درك می‌کنیم که آیه مذکور مفهوم چهارمی را افاده می‌کند و اشاره به چگونگی دریافت وحی در آینده دارد، و به پیامبر(ع) اطمینان می‌دهد که در این رابطه آینده بهتری در انتظار اوست.

۵- اگر به آیات بعدی که برای بیان تفصیل "نعمات الهی" آمده توجه کنیم، بوضاحت معلوم می‌شود که مراد از "عطا و بخشایش" الهی به پیامبر(ع) عطایای مادی و معنوی هر دو است، و معنای آن چنین است: پروردگارت چنان بتو عطا خواهد کرد و نعمات مادی و معنوی اش را شامل حالت خواهد ساخت که موجبات رضایت فراهم شود، این در واقع يك پیشگویی بود که بزودی تحقق یافت، پیشگویی ای که در ظروف و شرایط سخت نزول این سوره، برای احدی قابل تصور نبود، احدی نمیتوانست باور کند که پیامبر(ع) و یارانش از این مرحلهء دشوار و سخت، بزودی سربلند و پیروزمندانه عبور خواهند کرد. مرحله ضعف و ناتوانی سپری خواهد شد، به آینده روشن و موجب رضایت شان دست خواهند یافت، هر روزی که بر نهضت می‌گذرد بهتر از دیروز خواهد بود، بسوی پیروزی و بهروزی جلو خواهد رفت، مشکلات یکی پی‌دیگری از سر راه برداشته خواهد شد و بحالت بهتر از دیروز و شایسته تر از امروز دست خواهد یافت. ولی چنین شد، مدت کوتاهی نگذشته بود که این وعده الهی تحقق یافت.

۶- آیا یتیم نیافت که مأوی داد.	أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى *
۷- و آیا نه اینکه رهگمت یافت، پس ره بنمود.	وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى *
۸- و نیازمندت یافت و بی‌نیاز ساخت.	وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى *
۹- پس اما یتیم را پس خشونت مکن.	فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ *
۱۰- و اما سائل را، پس مران.	وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ *

۱۱- و اما به نعمت پروردگارت، پس بگو.	وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ *
--------------------------------------	---

۶- پیامبر (ع) یتیم بدنیا آمد، پدرش چند ماه قبل از تولدش وفات کرد، تا شش سالگی مادر مهربانش او را در آغوش پرعطوفتش تربیه کرد، ولی از این آغوش مهربان نیز محروم شد، مادرش وفات کرد، سرپرستی اش را جد بزرگوارش عبدالمطلب بعهدہ گرفت که محبت شدیدی به او داشت، همواره این حرف را می گفت که نواسه ام شخصیت بزرگی بار خواهد آمد، اهتمام و اعتنای زیادی به تربیه و مواظبت از او داشت، ولی پس از دو سال، این سرپرست بزرگوار و مهربان را نیز از دست داد، تربیه او به عهده عمش ابوطالب گذاشته شد، و او بیش از پدر مهربانی از پیامبر (ع) مواظبت و سرپرستی کرد، و تا پایان زندگی اش با شهامت و مردانگی از او دفاع و حمایت نمود. پس از آنکه پیامبر (ع) به رسالت مبعوث شد، زعمای قریش از آینده دعوت او ترسیدند، ابوطالب را زیر فشار گرفتند، تا محمد (ع) را از مخالفت با مذهب شان و هتک حرمت به اصنام و آله شان مانع شود، ولی ابوطالب از حمایت او دست نکشید و به همه فشارها، تهدیدها و محاصره ها تن داد ولی برادر زاده بزرگوار و گرمی اش را تنها نگذاشت.

در این آیه با یادآوری این مطلب که پیامبر (ع) یتیم بدنیا آمد، و از آغوش پرعطوفت مادر محروم شد، سرپرست بزرگوارش را از دست داد، ولی هر بار خداوند کریم عنایتش را شامل حال او ساخته، آغوش مهربان دیگری را برای او تدارک دیده و نگذاشته تنها و بی سرپرست بماند. این سرگذشت باید او را مطمئن بسازد که پروردگارش او را مهمل نخواهد گذاشت، اگر از مأوای محروم شود مأوای دیگری برای او فراهم خواهد کرد.

۷- در این آیه لفظ "ضال" برای حالت قبل از بعثت پیامبر (ع) بکار رفته و آنرا در برابر "هدایت" آورده است. باید بنگریم که مفهوم این آیه چیست و در رابطه با ترجمه این لفظ چه کار بکنیم تا هم حق لفظ "ادا شود، و هم هتک حرمتی در شأن پیامبر (ع) صورت نگیرد، و تأویل و تحریفی در کلام بلیغ الهی بعمل نیاید.

در عربی این لفظ به چند معنا استعمال می شود:

الف: ره گم

الضحی _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ب: کسیکه بر سر چند راهی قرار دارد و نمیداند که راه مستقیمی که او را به هدف می‌رساند کدام است؟

ج: برای گم شده نیز استعمال می‌شود.

د: درختی را که در صحرا تنها روئیده و در کنارش درخت‌های دیگری نباشد نیز ضاله می‌گویند.

هـ: برای غفلت نیز استعمال می‌شود.

و: گاهی مفهوم ضایع شدن را نیز افاده می‌کند.

در اینجا از همه این معناها و موارد استعمال کدام یکی را میتوانیم انتخاب کنیم؟ به نحوی که هم تقاضای ادب در شأن پیامبر(ع) را مراعات کرده باشیم و هم ادب در رابطه با کلام خدا را حفظ نموده باشیم. مبدا حفظ حرمت پیامبر(ع) و خودداری از گستاخی و بی‌ادبی در شأن او مایه بی‌ادبی در شأن کلام خدا شود. اگر ما مکلف به حفظ ادب و احترام در شأن پیامبر بزرگوار خود هستیم، باید در مورد کلام خدا نیز زانوی ادب به زمین بگذاریم و الفاظ آنرا با احتیاط و دقت ترجمه کنیم و معنای دلخواه خود را از آن نگیریم و جامه مورد پسند ما را به آن نپوشانیم. آنچه را خدای علیم گفته و به زبان پیامبرش در مورد خود او بجا بیان نموده، نباید در گفتن آن درنگ کرد و بجای اصل لفظ و معنای دقیق آن چیزی دیگری گفت. در این جا "ضال" را در برابر "هدایت" بکار برده است و می‌فرماید: ترا "ضال" یافت و "هدایت" کرد.

قرآن می‌فرماید که "انسان" بدون حصول رهنمائی از رهنمودهای وحی "ظلموم: خیلی ستمگر" و "جهول: خیلی نادان و جاهل" است، بدون بکارگیری رهنمودهای وحی، در قضاوت‌هایش حتماً مرتکب ظلم می‌شود و از شناخت واقعی هستی و پدیده‌هایش ناتوان می‌ماند، انسان قبل از وحی سخت جاهل و گمراه است و بی‌نهایت ظالم و ستمگر، "انه كان ظلوماً جهولاً"

پیامبر(ع) قبل از وحی، دارای شخصیت شفاف، بلند و برازنده‌ای بود؛ پاکدامن، صادق، راستگو، امین، بیزار از شرک و خرافات؛ همه اهالی مکه بر شایستگی و برازندگی شخصیت عالی او باور داشتند؛ کسی نمیتواند داغی از بدی و گناه را بر دامن پاک و

شخصیت شفاف او نشان دهد؛ از وضع موجود جامعه خود رنج می‌کشید، در جستجوی راه نجات بود، دلسوزی به مردم و احساس درد از وضع بد حاکم بر جامعه، چون بار گرانی بر دوش او سنگینی می‌کرد و به بیان قرآن این بارسنگین، داشت کمرش را می‌شکست، تا آنکه وحی بر او نازل شد، مشعل فروزان وحی، به نگرانی‌ها و پریشانی‌های او خاتمه بخشید، گم کرده اش را یافت، راه رسیدن انسان به کمال، راه نجات از جهل ظلم و فساد برویش گشوده شد.

میان حالت قبل از وحی و بعد از وحی حتماً تفاوت عمیقی است که قرآن آنرا به همین صیغه یاد می‌کند "و جدك ضالاً فهدی"، نه تنها حالت بعد از نزول وحی با حالت قبل از آن متمایز است و فاصله عمیقی میان این دو حالت وجود دارد، بلکه حالت روزهای نخستین بعثت تا حالت روزهای اخیر زندگی و تکمیل وحی، عمیقاً از هم متفاوت اند، تفاوتی به پیمانه تفاوت میان زمین و آسمان، او بتدریج بالا رفته و تا آنجا رسیده که هیچ انسانی نمی‌تواند به کناره آن برسد.

۸- به پیامبر (ع) چیزی از پدرش به میراث نمانده بود، او نه تنها درد محروم شدن از سرپرستی پدر مهربان را چشیده بود و در سن شش سالگی از آغوش پرعطوفت مادرش محروم شد، بلکه جوانی اش را در تنگدستی و ناداری آغاز کرد، مدت‌ها را به کار شبانی پرداخت، ولی دیری نگذشت که ثروتمندترین زن قریش، نخست او را شریک تجارت خود گرفت و سپس پیشنهاد ازدواج با او را داد و بدین ترتیب راههای بیرون رفتن از تنگدستی برویش گشوده شد.

۹-۱۱: برای آنکه پروردگارت ترا یتیم یافت و مأوی داد، رهگم یافت، هدایت کرد و نیازمند یافت، توانگر ساخت، تقاضای هریکی از این نعمت‌های الهی این است که:

الف: بر یتیم خشم نگیری، در معامله با یتیم به یاد روزهای باشی که یتیم بودی و نیازمند سرپرست.

ب: هرکی در جستجوی راه است و نیازمند هدایت و رهنمائی و از تو کمک می‌خواهد، باید با دلسوزی با او برخورد کنی و رهنمائی و هدایت را از او دریغ نوری. مگر پروردگارت ترا محتاج هدایت نیافت و عنایتش را شامل حال تو نکرد؟

سپاسگذاری از این نعمت ایجاب می‌کند که هیچ سؤالگری و جویای هدایت را از خود نرانی و جواب رد نگویی، هرچند در جریان سؤال و پرسش گستاخی کند و پا از مرز ادب فراتر بگذارد.

گرچه آیه "و امالسا نل فلانتهر" بطور مستقل و بدون ارتباط با آیات قبلی مفهوم دیگری نیز دارد و آن اینکه: اگر نیازمند و فقیری از تو کمک خواست، کمکش کن و اگر توان کمک مالی با او را نداری، نباید با خشنونت از خود برانی، بلکه عذرخواهی کن و باهجه شایسته ای او را رخصت کن. ولی بنابر اینکه سه آیه آخری سوره در برابر سه آیه قبل از خود و چون فرع و مقتضای آنها آمده و این آیه در برابر آیه "و وجدك ضالا فهدی" قرار دارد، نباید مفهوم دومی را از آن اخذ کرد و "سائل" را در این جا به معنای "گدا" گرفت.

ج: از آنجا که در ترتیب کلام، این آیه در برابر آیه "و وجدك عائلا فاغنی" قرار گرفته، باید در روشنائی این ارتباط به توضیح آیه پرداخت. کسی را که پروردگارش از فقر و نیازمندی و احتیاج نجات داد و توانگر ساخت و نیازمندی هایش را از طریق حلال و جائز تأمین کرد، بدون شك به نعمت بزرگی دست یافته است، در برابر این نعمت بزرگ بر او لازم است که:

الف: غنا و توانمندی اش را نعمت و عنایت پروردگار خود بشمارد، نه نتیجه هنر و کمال و تلاش خود، چون هنر و کمال و تلاش او نیز عنایات الهی اند، نه شایستگی های ذاتی او. کسیکه توانمندی و ثروتمندی اش را عنایت و نعمت پروردگارش بشمارد، سپاسگذاری نموده و در اثنای تصرف در نعمت ها محتاط می‌باشد، و لی کسی که آنرا نتیجه شایستگی های ذاتی خود بگیرد، چون قارون می‌شود، سرمایه اش او را مغرور می‌سازد و به طغیان می‌کشاند، خود را برتر می‌شمارد و نیازمند را به حقارت می‌گیرد.

ب: چون کسی نباشد که "نعمت" الهی را انکار می‌کند، بجای اظهار امتنان و سپاسگذاری شکوه و شکایت راه می‌اندازد، نه به "زبان" شکر نعمت بجا می‌آورد و نه درسیما و ظاهرش، نعمات الهی نمایان می‌شود، "نعمت" را یا کتمان می‌کند و یا "حقیر" می‌شمارد، و شایسته امتنان و سپاسگذاری نمی‌پندارد.

الشرح

معرفی سوره

نام این سوره "الشرح: گشایش" است، شامل هشت آیه است و در مکه مکرمه نازل شده، از متن و محتوای سوره و هماهنگی هایش با سوره "الضحی" بوضاحت معلوم می شود که هردو در شرایط یکسان و یکی پی دیگری، نخست الضحی و سپس الشرح نازل شده. سوره "الضحی" را چنان می یابیم که پیامبر (ع) در محاصره مشکلات شدیداست، فشارها، تهدیدها و مشکلات چون پرده تاریک شب بر او سایه افکنده. در سوره الضحی به او اطمینان داده می شود که پرده تاریک این شب ظلمانی دریده خواهد شد، فجر آیندهء روشن طلوع خواهد کرد و به آینده بهتری نائل خواهی شد. در سوره الشرح می خوانیم که "بار کمر شکن" از دوشش برداشته شده، به "انصراف صدر" نائل گردیده، کارش رونق یافته و شهرتش بالارفته، برخی از دشواری ها و مشکلات رفع شده و از ناحیه حل حتمی دشواری های باقی مانده به او اطمینان داده می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا فراخ نساختیم برایت سینه ات را ؟ و "آیا نه اینکه" فرو آوردم از تو گرانبارت را ؟ آنکه خمانده بود کمرت را ؟ و بلندی بخشیدم یاد و ذکرت را ؟ ۵- پس بی گمان که بود با هر دشواری آسانی بی. ۶- بدون شک که باشد با هر دشواری آسانی بی. ۷- پس هر گاه فراغت یافتی، به سختی بکوش. ۸- و بسوی پروردگارت رغبت کن.	أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ *
---	--

۱- معنای دقیق "انشراح صدر" را نخست باید در خود قرآن جستجو کنیم، در صورتیکه مفهوم واضح و نمایان آنرا در قرآن یافتیم، باید از رجوع به هر مرجع دیگری احساس بی‌نیازی نموده بر آن اکتفا کنیم. قرآن حکیم چنان است که برخی برخی دیگرش را تفسیر می‌کند. در رابطه با "شرح صدر" دو آیه را چنین می‌یابیم :

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

الانعام: ۱۲۵

کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام می‌گشاید و کسی را که بخواهد در گمراهی و انکار، سینه اش را تنگ و حرج کند، به نحوی که گویا بسوی آسمان بالا می‌رود و بدینسان خداوند ناپاکی را بر کسانی قرار می‌دهد که ایمان نمی‌آورند.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ ... الزمر: ۲۲

آیا کسیکه خدا سینه اش را برای اسلام گشوده است و در روشنائی نور پروردگارش قرار دارد ...

شرح صدر در این آیات، در برابر ضیق و تنگی سینه آمده است، معنی رفع هر

نوع تشویش و اضطراب ذهنی و رفع شکوک و شبهات در دل و آمادگی قلبی برای پذیرش اسلام و اطمینان به اینکه راه اسلام حق است و آنچه را اسلام در باره عقیده، اخلاق، تمدن و تهذیب گفته است، صد در صد درست و صحیح است.

باتوجه به این معنا، تفسیر آیه اول سوره الشرح چنین می‌شود:

پیامبر(ع) قبل از بعثت از وضع حاکم بر جامعه از شرک، جهل، فساد و ظلم میان مردم، پریشان و مضطرب بود و در جستجوی راه نجات مردم از این وضع درد آور. بانزول وحی، گم شده اش را یافت، اضطراب و پریشانی اش رفع گردید و قلباً مطمئن شد که از این طریق و با توسل به رهنمودهای نجات بخش الهی میتواند جامعه را از ورطه نابودی نجات بخشد و بسوی سعادت دنیا و آخرت رهنمائی کند.

همچنان "شرح صدر" را در آیه دیگر قرآن و در داستان حضرت موسی(ع) به این شکل می‌یابیم: پس از آنکه خداوند(ج) او را به مقابله با فرعون و آزادی قوم مظلوم بنی اسرائیل مأمور ساخت گفت:

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ *

الشعراء: ۱۲-۱۳

گفت پروردگارم از این می‌ترسم که مرا تکذیب کنند، سینه ام تنگی می‌کند و زبانم بخوبی نمی‌جنبند، آنرا بسوی هارون بفرست.

سپس می‌گوید:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي *

طه: ۲۵-۲۸

گفت: پروردگارم! سینه ام را برلیم بگشا، کارم را آسان کن، گره زبانم را بگشای، تا گفتارم را درک کنند.

در این آیات، "شرح صدر" در برابر نوع دیگر "تنگی سینه" آمده است، تنگی‌ای که از خوف و بیم مایه می‌گیرد. خوف از عظمت و بزرگی مأموریت، خوف از عدم توانائی حمل این بار گران، خوف از اینکه مبدا مخاطب بر او بدگمان باشد و حرف‌های

الشرح _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

او را درك نکند، خوف از نداشتن حوصله فراخ و فصاحت و طلاقت زبان، و با توجه به این معنا، تفسیر آیه اول سوره الشرح چنین می‌شود:

مگر سینه ات را فراخ نساختیم؟ آیا حوصله فراخ بتو عنایت نکردیم؟ تشویش و واهمه ات را به سکینه و اطمینان تبدیل نکردیم؟ آیا عزم راسخ و اراده شکست ناپذیر بتو ندادیم؟

پیامبر(ع) با این "انشرح صدر" توانست سنگینی این رسالت بزرگ را تحمل کند، در برابر طوفانهای عظیم مخالفت‌ها، عنادها و حسادتها استوارانه بایستد، دشواریها و خم و پیچ‌های مبارزه طولانی، شاق و کمرشکن نتواند عزم راسخ او را متزلزل سازد، با جهالت‌ها و لجاجت‌های قوم شرك زده و جهل زده اش، باحوصله فراخ برخورد کند، فشار و تهدید هیچ نیروئی نتواند او را از مبارزه اش منصرف سازد، هرگز مأیوس نشود، با اطمینان کامل به پیروزی محتوم و اعتماد به تائید الهی استوارانه جلو برود. نه دیده‌های حیران مخاطبین جاهل او را پریشان و مأیوس سازد و نه چشم‌های خشمگین مخالفین حسود و حقود او را از جا بجنباند.

۲ - ۳: این کدام بار سنگینی بود که کمر پیامبر اولی العزم را می‌شکستند و بر شانه‌های سنگینی می‌کرد؟ از قرائن آیات بخوبی فهمیده می‌شود که این بار سنگین، همان بار درد و تشویش و پریشانی‌ای بود که با مشاهده قوم در جهالت و شرك و فساد، احساس می‌کرد و بر ضمیر حساس و بیدار او شاق و دشوار می‌گذشت. او شاهد بت پرستی قومی بود که مجسمه‌ای را با دست خود می‌ساختند و در برابرش به سجده می‌رفتند!! بازار شرك و خرافات گرم بود، فحشاء، بی‌حیائی و آلودگی‌های اخلاقی همه جا را فراگرفته، خیانت، فریبکاری و ظلم عام شده و برهمه مناسبات جامعه سایه افکنده، زورمندان ظالم اند و ضعفا مظلوم و محروم از همه حقوق انسانی‌شان، دادرس و فریادرسی در جامعه ندارند، دختران زنده بگور می‌شوند و زنان در خواری و زبونی نگهداری، در جنگ‌های ناروا و ظالمانه قومی و نژادی خون هزاران انسان بی‌گناه بناحق می‌ریزد، هر حادثه کوچکی به جنگ خانمانسوزی میان دو طائفه تبدیل می‌شود که سالهای متمادی دوام می‌کند و از نسلی به نسلی انتقال می‌باید و جان هزاران انسان را می‌گیرد، کسی که سلاح و لشکر نداشت و قادر به دفاع از خود نبود، نه سرش در امان بود، نه

مال و ناموس و عزتش، پیامبر(ع) از مشاهده این وضعیت درد آور رنج می کشید و در جستجوی راه نجات بود، با وحی الهی و رهنمودهایی که در اختیارش قرار گرفت، بارگران این اضطراب و پریشانی از شانه هایش فرود آمد، رمز نجات از این وضع دردناک را دریافت و مطمئن شد که با دعوت مردم بسوی توحید و یکتا پرستی، ایمان به معاد و آخرت، باور به رسالت و توسل به رهنمود های الهی، نه تنها جامعه جهل زده و شرک زده عرب، بلکه همه انسانیت را میتوان نجات بخشید و به عزت و سربلندی رساند.

از این آیه معلوم می شود که پیامبر(ع) در رابطه با امتش چه احساس عمیق درد و دلسوزی داشت، دلسوزی اش نسبت به "انسان" چگونه بوده؟ شناخت و معرفتش از خدا و آگاهی نسبت به مسئولیت هائیکه به عنوان "پیام آور" در برابر پروردگارش احساس می کرد چگونه بود؟ هر لحظه ای چه حالتی داشت و چه احساسی؟ زمانیکه به او گفته شد "فاستقم كما امرت" چنانچه مأمور شده ای استقامت بورز، گفت: این آیه مرا پیر ساخت، التزام به استقامت بگونه ای که به او امر شده، بجدی بر او دشوار می گذرد که می گوید: این دستور کمرم را خم کرد.

قرآن در رابطه با مواصفات پیامبر(ع) می فرماید:

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ التوبة: ۱۲۸

آنچه شما را اذیت می کند بر او دشوار می گذرد، بر "هدایت و رهنمائی" شما حریص است و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان.

همین احساس درد و مسئولیت، و حرص بر هدایت و رهنمائی مردم و دلسوزی و رأفت نسبت به مؤمنان، همه چون بار سنگینی بود که بردوش پیامبر(ع) گرانی می کرد، به حدی که نزدیک بود کمر پیامبر اولی العزم را بشکند.

متأسفانه برخی از مفسرین "شرح صدر" را به معنای "شق صدر" گرفته اند، آنان در توجیه خود نه به معنای شرح صدر، در مجموع قرآن توجه کرده اند و نه به آنچه این ترکیب در هماهنگی با آیات قبل و بعد افاده می کند، اعتنائی کرده اند.

۴- در رابطه با این آیت به چند مطلب توجه کنید:

الف: دشمن سعی می‌کرد با تبلیغات خود علیه پیامبر(ع)، گسترش دعوت او را سد کند و مردم را از ایمان به او و پیامش مانع شود، به هرکی به مکه می‌آمد می‌گفت: در اینجا شخصی بنام محمد(ع) برخاسته، اختلافات شدیدی را میان اهالی مکه باعث شده، میان پدر و پسر، برادر و برادر، زن و شوهر اختلاف ایجاد کرده، از دین آباءش بغاوت کرده، جادوگر است، به حرف‌هایش اعتنا نکنید، نزد او مروید، ورنه تحت تأثیر سحر و جادویش می‌روید. این تبلیغات بجای آنکه مانع ارتباط مردم با او شود، برعکس حس کنج‌جوی مردم را تحریک می‌کرد، آنانرا وامیداشت تا بدانند این محمد(ع) کیست؟ چه می‌گوید، چه پیامی دارد؟ کسانی که تحت تأثیر او رفته اند چه تغییری در زندگی آنان ایجاد شده؟ به این ترتیب نام او زبانه‌زد عام و خاص شد، از مکه به خارج از آن سرایت کرد و شهرت او بالا گرفت.

ب: الفاظ "و رفعنا لك ذكرك" بجای "و رفعنا ذكرك" نشان می‌دهد که بالا رفتن شهرت، پیامبر(ع) را در کار دعوت کمک کرد و کار او را آسان تر ساخت، تبلیغات دشمن بجای آنکه به او و دعوتش صدمه بزند و میان او و مردم موانع ایجاد کند، برعکس مردم را بسوی او کشاند و به شناخت او و درک ماهیت دعوت او واداشت. بجایی که دستش نمی‌رسید، به کسانی که پیامش نمی‌رسید، با "رفع ذکر" و بالا رفتن شهرتش، مردم این سرزمین‌ها با نام او، و هدف و دعوت او آشنا شدند.

ج: این وعده الهی و پیشگویی قرآن تحقق یافت، چه کسی گمان می‌کرد که کار پیامبر(ع) از آن مرحلهء ضعف، تنهائی، مخالفت های شدید قوم، تهدیدها، فشارها، محاصره‌ها، محدودیت یاران ... بجائی برسد که تمامی سرزمین عرب تحت سلطه او بیاید، همه اقوام این سرزمین فراخ دعوت او را بپذیرند، همه آنها در کنار نام خدا نام او را یاد کنند، و میلیون‌ها و میلیارد‌ها انسان تا قیام قیامت به او درود بفرستند، بنام او افتخار کنند و نام خود را به نام او مزین سازند.

۵ - ۶: به چند نکته ظریف در دو آیه مذکور توجه کنید:

الف: بجای آنکه گفته شود: بعد از هر دشواری آسانی ای باشد، چنین گفته شده: با

هر دشواری آسانی‌ای باشد، یعنی میان آسانی و دشواری فاصله زیادی نیست، توأم و باهم اند، آسانی‌ها را در متن دشواری‌ها جستجو کنید، روزهای دشوار طولانی نیستند، بزودی پایان می‌یابند.

ب: تکرار این مطلب در دو آیه یا نشان می‌دهد که یکی مربوط به گذشته است و دیگری مربوط به حال و آینده، به این معنا: چنانچه در گذشته‌ها دیدید، شب‌های دشوار زیادی گذشت و در پی هر یکی شاهد روزهای آسانی بودید، همچنان ایام سخت کنونی نیز سپری خواهد شد و روزهای شادمانی و آسودگی فرا خواهد رسید. "کان مع العسر یسرا، سیکون مع العسر یسراً."

و یا اینکه "العسر: دشواری" در هر دو آیه معرفه آمده، مرادش یکیست، ولی "یسرا: آسانی" در هر دو نکره آمده، و آسانی‌های جداگانه‌ای را می‌رساند، یعنی با هر دشواری دو آسانی توأم است، آسانی‌ای در دنیا و آسانی‌ای در آخرت، مطمئن باش که در پی هر شکست پیروزی هائیکست، در پایان هر شب تاریک روز روشن است، مأیوس مباش که پروردگارت در پی هر دشواری وعده دو آسانی می‌دهد، مبدا روحیه ات را بازی، مأیوس و ناامید شوی، شور و شوق و نشاطت را از دست بدهی و همن و سستی در تو ایجاد شود، و با مشاهده روزهای دشوار احساس ضعف و ناتوانی کنی. امیدوار باش که بعد از هر دشواری دو آسانی در انتظار توست، این سنت ثابت الهی و وعده محتوم و قطعی اوست.

۷- مشاهده می‌کنید که از نظر اسلام، دنیا دار قرار و فراغت نیست، صحنه تلاش مسلسل و خستگی ناپذیر است، دار کار و پیکار است، پس از فراغت از کاری باید به کار دیگری پردازی، باید همواره تلاش کنی، تلاش سخت، دوامدار و با انهماک شدید، تلاش در راه خدا، گاهی بکار دعوت، گاهی بکار تعلیم و تربیه، گاهی در کار تأمین رزق و روزی حلال و گاهی در پرستش خدا. دار قرار تو بهشت است نه دنیا.

۸- در همه حالات باید "رغبت" بسوی پروردگارت باشد، مبدا مصروف شدن در کاری ترا از یاد خدا غافل کند، خدا را همواره یاد کن، لحظه‌ای از او غافل مشو، در هر کاری رضای پروردگارت را بجوی، میلان قلبت در هر شرایطی باید بسوی خدا

الشرح _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

باشد.

۱- تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر.

۲- "رغبت" بسوی خدا.

اگر ایندو را در روشنائی فضای مجموعی سوره به بررسی بگیریم نتیجه اش چنین می شود:

دشواری ها حتماً پایان می یابد، مطمئن باش که روزهای سرور و آسانی حتماً فرا می رسد. مبدا بعد از پایان یافتن روزهای سخت و فراغت از دشواری ها، از کار و پیکارت دست بکشی و بسوی زرق و برق دنیا تمایل نمایی، بر عکس باید به تلاش دائمی و خستگی ناپذیرت ادامه داده، تمایل و رغبتت فقط بسوی خدا باشد.

التین

معرفی سوره

نام این سوره "التین" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۸ آیه است و در مکه مکرمه نازل شده، موضوع محوری بحث در آن اثبات این مطلب است که خدا "احکم الحاکمین" است، در دنیا و آخرت پاداش می‌دهد. دو نمونه متفاوت شخصیت انسانی را در جلو مخاطب می‌گذارد: یکی در پست ترین پرتگاهی سقوط کرده، از همه مخلوقات خدا پائین تر رفته، به حدی پست شده که هر مخلوقی برتر از او و بالاتر از او قرار دارد. دیگری مؤمن است، عملکردهایش نیکو و صالح و پاداش مستمر عملکردهای نیکویش را بدست می‌آورد، خدا هر دوی این انسان‌ها را، با وجود تفاوت‌های عمیق در عملکردهای شان، با بهترین ساختار و تقویم آفریده، بهترین و شایسته ترین استعدادها و فضیلت‌ها را در آنها بودیعت گذاشته، ولی یکی به اوج فضیلت و شرف می‌رسد و دیگری در حضيض پستی و دنائت سقوط می‌کند. هر یکی بر سر دوراهی قرار گرفته، یکی راه سراشبی را انتخاب کرد که بتدریج پائین و پائینتر می‌رود تا آنکه به پست ترین پرتگاه منتهی می‌شود، دیگری راه رو به بالا را انتخاب می‌کند، به تدریج بالا می‌رود تا آنکه به بلندترین قلهء شرف و عزت می‌رسد. بر تفاوت در

انتخاب ها و روش ها و عملکردها نتایج متفاوت مرتب می شود. این پدیده نشان می دهد که در عالم ما سلسله پاداش و پادافراہ اعمال و مکافات و مجازات وجود دارد، به هریکی پاداش مناسب و سازگار با عملش داده می شود. باوجود مشاهده سلسله پاداش و پادافراہ اعمال در زندگی، چه چیزی ترا به تکذیب رستاخیز و یوم الدین، روز فحائی پاداش اعمال و امیدارد؟ چه دلیلی برای تکذیب داری، چه چیزی چه انگیزه ای و چه اندیشه ئی موجب شده که از محاسبه الهی در یوم الدین انکار کنی؟ مگر نمی دانی که خدا "احکم الحاکمین" است؟ مگر مشاهده نمی کنی که "خدای احکم الحاکمین" عملاً به "کرده ها" پاداش می دهد؟ آیا درست است که در تو استعداد قضاوت میان خوب و بد، تفکیک زشت و زیبا، حکمیت میان حق و باطل و مظلوم و ظالم وجود داشته باشد، ولی پروردگاری که در تو این استعداد و فضیلت را گذاشته به چنین صفتی متصف نباشد؟! وجود صفت حکمیت در مخلوق نشانه آنست که آفریدگارش باید "احکم الحاکمین" باشد.

در ابتدا به چهار جایگاه بعثت پیامبران و مهبط وحی سوگند یاد شده، سرزمین های شام و فلسطین، طورسینا و بلدالامین "مکه مکرمه"، که مبعث پیامبران جلیل القدر و مهد نخصت های عظیم الهی و مولد شخصیت های بزرگ بوده، این سرزمین ها را برای اثبات این ادعا گواه گرفته که انسان در بهترین ساختار و تقویمی آفریده شده، وجود این شخصیت های بزرگ در چهار سرزمین مهبط وحی نشان می دهد که در فطرت انسان شایستگی های عظیم و بزرگی نهفته است، کسانیکه توانسته اند این استعدادهای نهفته در ضمیر شانرا بکار بگیرند، به آن مدارج بلند و رفیع رسیده اند. این مربوط به انسان است که در مورد بکارگیری شایستگی های فطری خود چه روشی اختیار می کند؟ به ندای فطرت برگزیده و شایسته خود جواب مثبت می دهد و بالا می رود و یا به آن جواب رد می گوید و در پرتگاه پستی سقوط می کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<p>۱ - قسم به "بلد" انجیر و زیتون. ۲ - و به طور سینین. ۳ - و به این شهر امین. ۴ - بی گمان که انسان را آفریده ام در بهترین ساختار و تقویم.</p>	<p>والتين والزيتون* وطور سينين* وهذا البلد الامين* لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم*</p>
--	--

۱ - ۴: در رابطه با قسم های این سوره اختلافات زیادی را میان مفسران می یابیم. بخاطر اختصار و جلوگیری از اطاله کلام، نقل و نقد این آراء گوناگون را کنار می گذاریم و همان رأی را انتخاب می کنیم که با روحیه مجموعی سوره سازگار است و ارتباط دقیق میان آیات بر آن صحنه می گذارد.

در این آیات "طور سینین" و "بلد الامین" دارای مفهوم واضح و روشن است که هیچگونه مناقشه ای را ایجاب نمی کند، یکی مبعث حضرت موسی (ع) و دیگری مبعث اسمعیل (ع) و محمد (ع) است. اگر در روشنائی آیات دیگر قرآن غور کنیم، بوضوح متوجه می شویم که میان این دو سرزمین فقط يك شباهت خاصی وجود دارد و آن اینکه هر دو منسوب به پیامبران اند و دو پیامبر جلیل القدر در آن مبعوث شده اند، در طور سینا موسی علیه السلام به پیامبری مبعوث شده و بلد الامین بدست بنیانگذار کعبه بناشد و محمد (ع) در آن به پیامبری مبعوث گردید، هر دو مبعث پیامبران و مهبط وحی اند. ارتباط قسم به طور سینین و بلد الامین، با جواب قسم کاملاً واضح و هویداست، زیرا این دو سرزمین که مهبط وحی بوده و بزرگترین شخصیت های تاریخ در آن تبارز کرده اند، بخوبی گواهی می دهند که در انسان استعداد های بزرگی گذاشته شده و در بهترین ساختاری آفریده شده، مگر وجود این پیامبران بزرگ و جلیل القدر که به آن مقام بلند و رفیع رسیدند، هر یکی انقلاب عظیم و عمیقی را رهبری کردند، دستگاههای خشن استبدادی به دست پرتوان آنان سرنگون گردیده، هال پربار آزادی انسان و عدالت و برابری میان انسانها را غرس کردند و درسایه آن مأمین مطمئنی برای انسان های مظلوم و محروم درست کردند، چون مشعل فروزان درخشیدند، و شب تیره و تاریک جامعه جهل زده و ستم زده را روشن کردند. آیا اینها بذات خود نمودار این حقیقت نیست که

انسان با بهترین تقویم آفریده شده و استعداد های عظیمی در او نهفته است؟!

ولی در رابطه با دوسوگند نخستین باید گفت:

الف: نظم کلام ایجاب می کند که دو قسم نخستین باید با دو قسم بعدی شباهت، هماهنگی و تناسبی داشته باشند. اگر دو قسم بعدی به سرزمین وحی و مبعث پیامبران اشاره دارند، باید دو قسم اولی نیز به سرزمین های شبیه به آن اشاره داشته باشند.

ب: اگر مطابق رأی برخی از مفسرین "التین" و "الزیتون" را میوه بگیریم، در آنصورت نمیتوان ارتباط و شباهتی میان این چهار قسم یافت و باهیچ توجیه و تعبیری نمیتوان از آن به نفع جواب قسم استدلال کرد، ولی اگر مطابق نظر گروه دوم مفسران در هر دو آیه نخستین، "بلد" را مقدر شمرده به معنای سرزمین انجیر و سرزمین زیتون بگیریم، در آنصورت از يك سو هماهنگی میان آیات مراعات می شود و از سوی دیگر ارتباط آن با جواب قسم نمایان می گردد.

ج: اکثراً مناطق خاص بنام میوه های مشهور و خاص آنان شهرت می یابد، عرب ها در محاورات شان معمولاً سرزمین های مختلف را بنام میوه های مشهور آن یاد می کردند، فلسطین به داشتن زیتون زیاد و اعلی مشهور بود و شام به انجیر خوب. اگر کسی در کنار نام های سرزمین ها، از انجیر و زیتون نام می برد، هرکسی آنرا به معنای شام و فلسطین می گرفتند، در این آیات نیز "انجیر" و "زیتون" در کنار شهرها گذاشته شده و همین مطلب را افاده می کند.

در این آیات، مراد از "التین" شام است و از "الزیتون" فلسطین، در بررسی های قرآن، شام و فلسطین بعنوان دو منطقه مهم بعثت پیامبران تذکر رفته که از ابراهیم (ع) تا عیسی علیه السلام اکثر پیامبران در آنها مبعوث شده اند.

د: شام و فلسطین که در این آیات با "التین" و "الزیتون" به آن اشاره شده، از لحاظ بعثت تعداد زیادی از پیامبران چون سلیمان، داود، عیسی و ابراهیم (ع) و ... در آنها، با "بلادالامین" شباهت دارد که از این رهگذر ارتباط آنها با جواب قسم نیز کاملاً روشن است. به این معنا که اگر در انسان استعداد ها و شایستگی های که او را بهترین و برزنده ترین مخلوق می سازد، به وفرت و کثرت وجود نمی داشت و او در بهترین و

شایسته ترین ساختار خلق نشده بود، نباید از میان آنان شخصیت های بزرگ و با عظمتی که در چهار سرزمین شام، فلسطین، طورسین و بلادالامین سر برافراشته و کارنامه های حماسه آفرین و ماندگار و فراموش ناشدنی بجا گذاشته اند، هرگز تبارز نمی کرد، تبارز تعداد زیادی از چنین شخصیت های جلیل القدر ثابت می کند که در فطرت آدمی استعدادها و شایستگی های عظیمی نهفته است.

<p>۵- سپس ردش کردم به پائین ترین پائین ها. ۶- مگر آنانکه ایمان آوردند و کرده های نیکو داشتند که پاداش شان قطع نشدنی است. ۷- پس چه چیزی بعد از این، واداشتت به تکذیب دین؟ ۸- مگر خدا نیست احکم الحاکمین؟</p>	<p>ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ* فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالذِّينِ* أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ*</p>
--	---

۶-۵ : ولی همین انسان، با آن ساختار شایسته و قویم و با آهمه استعدادها و شایستگی های که در خمیره وجود او بودیعت گذاشته شده، در نتیجه انحراف از خط ایمان، و با انتخاب راه کفر، به حضيض پستی، دنائت، وحشت و ظلم، چنان سقوط می کند که بدتر از حیوان درنده وحشی می شود. در پست ترین پرتگاهی سقوط می کند، از هر پست و دنائت پیشه ای پست تر و ذلیل تر می شود. عملاً مشاهده می کنیم که از این سقوط مدهش و وخیم کسانی نجات یافته اند که راه ایمان و عمل صالح در پیش گرفته اند، که در این راه، پاداش نیکو و قطع نشدنی اعمال نیک شانرا بدست آورده اند و به عزت و سربلندی رسیده اند. "سقوط مدهش" آن یکی و "سربلندی و عزت" این دیگری نشان می دهد که در "عالم" موجود ما سلسله مکافات و مجازات وجود دارد، صالح نیز پاداش اعمال نیکش را بدست می آورد و طالح نیز به جزای کرده های زشتش می رسد، یکی فرشته نجات را در آغوش می کشد و دیگری در پست ترین پرتگاهی سقوط می کند. نمونه های عملی پاداش و پادافراه اعمال را در زندگی دنیا شاهدیم.

۸-۷: پس باوجود مشاهده نمونه های عملی و زنده مکافات و مجازات اعمال چه چیزی باعث می شود تا از "یوم الدین" انکار کنی؟! به چه دلیلی حساب و کتاب اعمال را

تکذیب می‌کنی؟

مگر پروردگارت "احکم الحاکمین" نیست؟ مگر ندیده‌ای و نشنیده‌ای که در آن چهار سرزمین مبعث پیامبران، و میادین کشمکش و نزاع میان حق و باطل، بارها و بارها فیصله‌های خدای احکم الحاکمین در رابطه با پیروزی حق و شکست باطل تکرار شده؟ حق پرستان غالب و باطل پرستان مغلوب شده‌اند؟ اگر در این هستی، سلسله مکافات و مجازات نبود، باید ستمگران مسلط و دارای ظاهر نیرومند و مستحکم همواره بر اوضاع جامعه خود حاکم مانده و مستضعفین هرگز توان رهائی از سلطه آنان را نمی‌یافتند و در کشمکش با آنان به پیروزی نائل نمی‌شدند و نیروهای مجهز باطل بدست آنان سرنگون نگردیده و خلافت زمین را به میراث نمی‌بردند، مواخذه ستمگران و نزول عذاب الهی بر نیروهای شر و فساد بیانگر این حقیقت است که خدا "حکم و حاکم" دنیای ماست و فیصله‌های خدای احکم الحاکمین در آن نافذ و حاکم.

العلق

معرفی سوره

نام این سوره العلق "لخته های خون" است که از آیه دوم سوره گرفته شده، شامل ۱۹ آیه است، به اتفاق اکثریت مفسران، پنج آیه نخستین سوره، اولین آیات است که بر پیامبر(ع) در غار حرا نازل شده و با آن سلسله نزول وحی آغاز گردیده است. قسمت بعدی سوره زمان نازل شده که پیامبر(ع) بطور علنی، در جوار کعبه به ادای نماز پرداخت، سرداران قریش این حرکت را بغاوت علنی از مذهب خود شمرده، عکس العمل نشان دادند، ابوجهل با مشاهده پیامبر(ع) در حالت نماز و در جوار کعبه، و در هیئت تازه و مغایر آداب مذهبی خود، حمیت جاهلانۀ اش تحریک شد و با لهجه پرخاش گرانه به پیامبر(ع) گفت که نمی‌خواهد او را بار دیگری در چنین هیئتی مشاهده کند. خواست مانع نماز او در حرم کعبه شود، ولی پیامبر(ع) اعتنائی به اخطار او نکرد. ابن عباس(رض) روایت می‌کند که باری پیامبر(ع) در مقام ابراهیم مصروف ادای نماز بود که ناگه ابوجهل از کنار او می‌گذشت، ایستاد و پیامبر(ع) را مخاطب قرار داد و گفت: مگر ترا از چنین کاری منع نکرده بودم؟ و با الفاظ تند و تیز او را تهدید کرد که پیامبر(ع) با قاطعیت جواب گفت و او را سرزنش کرد. ابوجهل گفت: تو با چه کسی

العلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

مرا می ترسانی؟ بخدا سوگند که در این سرزمین حامیان من بیش از هر کس دیگریست!!

آیات: اَرعیت الذی ینهی عبداً اذا صلی ... تا اخیر سوره به همین جریان اشاره دارد. در آیات نخستین سوره با ذکر "قرائت" و "قلم" و "علم"، اهمیت "خواندن"، "نوشتن" و "علم" و جایگاه آن در "وحی الهی" به نمایش گذاشته شده.

بخش دوم سوره نشان میدهد که پیامبر(ع) با ادای نماز در جوار کعبه دعوتش را علنی ساخت و درگیری اش با حامیان نظام حاکم بر جامعه جاهلی وقت از همین جا آغاز گردید.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ - بخوان بنام پروردگارت که بیافرید.	اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ *
۲ - انسانرا از لخته های خون آفرید.	خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ *
۳ - بخوان که پروردگارت هست اکرم.	اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ *
۴ - آنکه بیاموزاند با قلم.	الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ *
۵ - به انسان آموخت آنچه نمی دانست.	عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم *

الف: وحی الهی با دستور "اقْرَأْ : بخوان" آغاز شده است که مبین جایگاه مهم خواندن در مکتب اسلام است.

ب: خواندن را بنام "پروردگارت" و با استمداد از او آغاز کن، همان پروردگاری که همه چیز را آفریده، تو که مخلوقی، باید خالق و آفریدگاری داشته باشی، بنام آنکه آفریدگار توست بخوان.

ج: از دستور "اقْرَأْ" فهمیده می شود که فرشته پیام آور باید الفاظ وحی نخستین را بشکل نوشته ای در برابر پیامبر(ع) قرار داده باشد و ابن زبیر از حضرت عائشه (رض) روایت می کند که آغاز وحی بر پیامبر(ع) بشکل رؤیاهای صادق بود، رؤیا هایش چنان بود که گویا صحنه ها را در روز روشن مشاهده می کند، سپس به "تنهایی" متمایل شد، شب ها و روز های زیادی را در غار حرا به عبادت سپری می کرد. مقداری خوردنی و آشامیدنی باخود می گرفت و به کوه می رفت و مدتی را در آنجا در تنهایی می گذراند،

بعد بسوی خدیجه برمی گشت و آذوقه بیشتری با خود می گرفت و به غار می رفت، ناگه روزی فرشته ای آمد و به او گفت :

بخوان! پیامبر (ع) می فرماید: گفتم: من خواندن بلد نیستم، فرشته مرا در آغوش خود محکم گرفت و تا آنگاه فشرد که تاب مقاومتتم سلب شد. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان! گفتم: خواندن بلد نیستم. دوباره مرا در آغوش خود گرفت و تا آنگاه فشرد که حوصله ام سر رفت، سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: خواندن بلد نیستم، بار سوم مرا در آغوش گرفت و فشار داد تا جائیکه حوصله ام سر رفت، مرا رها کرد و گفت: بخوان بنام پروردگارت که بیافرید، انسا نرا از لخته های خون آفرید، تا آخر آیه پنجم "علم الانسان ما لم يعلم" به انسان آنچه را نمی دانست آموختاند.

از الفاظ حدیث بوضوح فهمیده می شود که نوشته ای در برابر پیامبر (ع) قرار گرفته و از او خواسته شده تا آنرا بخواند، اگر چنین نمی بود لزومی نداشت که پیامبر (ع) بگوید: من خواندن بلد نیستم. برعکس می گفت: چه بخوانم؟

۲- در رابطه به اینکه "انسان را از علق آفریده" چند نکته درخور توجه است:

الف: قرآن پیدایش موجودات زنده را از آب و ماده نخستین پیدایش انسان را خاك و آغاز خلقت او را از نطفه می خواند، باید ببینیم چرا در این آیه پیدایش انسان را از علقه گرفته است؟ دو توجیه برای این بیان داریم:

۱- ترکیب ادبی ایجاب می کرد که کلمه هموزن و همدیف با کلمه خلق، در اخیر آیه دوم می آمد و هردو آیه را دو جمله هموزن و هم قافیه و دارای فراز و نشیب هم سان می ساخت.

۲- دو حالت خیلی متفاوت از همدیگر، "انسان کامل" و "لخته خون" را در کنار هم گذارده و عقل آدمی را مخاطب قرار داده، به او می گوید: "پروردگاری" که "لخته خون" را رشد می دهد و به "انسان کامل" درمی آرد، همچنان با "وحی"، "قرائت" و "تعلیم بالقلم" انسان را به آنجا می رساند که موجود آگاه از "ندانستنی ها" شود.

قرآن و چگونگی پیدایش انسان

یکی از مسایل پیچیده که تا هنوز انسان نتوانسته است برای آن جواب نهائی و قاطع داشته باشد، چگونگی آغاز حیات بر روی زمین و خلقت انسان است.

قرآن در این رابطه، بحث هائی دارد که نه تنها به عطش علمی افراد مؤمن جواب میگوید، بلکه در برابر پژوهشگران و محققان اسرار هستی، خطوطی را ترسیم و مبادی ای را ارائه میدارد که اگر از طریق آن وارد شوند، راه به هدف خواهند برد و به آنچه که از طریق دیگری پی بردن به آن ممکن نیست، دست خواهند یافت. از اعجازهای علمی قرآن یکی هم بحث های دقیق این کتاب الهی در مورد پدیده هائیکه برای انسان، پی بردن به حقیقت آن در زمان نزول این کتاب، مقدور و ممکن نبود و به سالها سفر علمی و قرن ها تحقیقات عمیق ضرورت داشت تا به آنجا برسد که قرآن نشاندهی کرده است. بحث در مورد چگونگی آغاز خلقت انسان یکی ازین مسائل است. قرآن طی آیات متعددی در رابطه با ماده نخستین ترکیب وجود انسان و حالت قبل از حیاتش چنین می فرماید:

۱- وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ... الانبياء: ۳۰

هر موجود زنده ای را از "آب" آفریدیم ...

۲- وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ * الروم: ۲۰

و از آیات اوست که شما را از "خاک" آفرید، سپس ناگه بشری شدید منتشر شونده.

۳- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ. الانعام: ۲

اوست آنکه شما را از "گل" آفرید.

۴- وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * المؤمنون: ۱۲ - ۱۴

و یقیناً انسان را از "چکیده و عصاره گل" آفریدیم، سپس او را چون نطفه ای در قرارگاه استوار جای دادیم، سپس نطفه را بصورت لخته خونی، این لخته خون را به

شکل پارچه گوشت جویده ای، و این تکه گوشت جویده را به صورت استخوانی در آوردم، بعد این استخوان را با گوشت پوشاندم، سپس در پیدایش دیگری او را می آفرینیم، با برکت است خدا، بهترین سازندگان.

۵ - الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ *

السجده: ۷

آنکه هر چه را آفرید زیبا و بهترش ساخت، و آفرینش انسان را از "گل" آغاز کرد.

۶ - وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * وَالْجَنَّ خَلَقْنَا مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ *

الحجر: ۲۶ - ۲۷

و یقیناً انسان را از "گل خشکیده"، "سیاه" و "گندیده و بوناك" آفریدم و جن را قبل از وی از آتش سوزان.

۷ - إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ *

الصفات: ۱۱

یقیناً ما آنانرا از "گل چسپنده" آفریدم.

در این آیات ماده نخستین ساختار انسان، "آب"، "خاک"، "گل"، "خلاصه گل"، "گل خشکیده"، "گل خشکیده سفال گونه"، "گل چسپنده" و "گل سیاه و گندیده و بوناك" معرفی شده. باید بنگریم که آیا اشاره به آب به این معناست که: آب ماده اصلی حیات است که بدون آن حیات امکان ندارد؟ آغاز حیات با آغاز پیدایش آب روی زمین بوده است. علم انسانی پس از سفر طولانی اش و بعد از قرفها غور و تحقیق به این نتیجه دست یافته و اعلان کرد که ("آب" جزء اصلی و ضروری "حیات" است) و ("آغاز" حیات" بر روی "زمین" بعد از پیدایش "آب" بوده است).

باید بداینم که معنای آفرینش انسان از آب و خاک و حالات مختلف ترکیب ایندو چیست؟

آیا معنایش این است که:

فرشته ها مأمور شده اند تا از قسمت های مختلف زمین خاک جمع آوری نموده، با آب

العلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ترکیب داده، به گل تبدیل کنند، خوب لگدمال کنند، مدت ها بگذارند تا چسپنده، سیاه، و بوناك شود، بعد مجسمه آدم v را از آن درست کنند، بعد بر آتش بگذارند تا سفال گونه شود، سپس خداوند از روح خود در او دمید و زنده شد و به حرکت افتاد و زنش حضرت حوا را نیز از گل اضافی قبرغه چپ او آفرید...!!

و یا معنایش این است که:

زمین در ابتدای خلقتش، کتله داغ و آتشین بود، همه آب های موجود در زمین، چون ابرهای تیره و متکاثف و ضخیم، حول زمین را پوشانده بود، قشر زمین به تدریج به سردی گرائید، تغییر جو زمین، باران های شدید را در پی داشت که باعث سرد شدن بیشتر قشر سنگ گونه زمین و تبدیل شدن آن به خاک شد، سیلها این خاک ها را روفت و با خود به همواری ها و قسمت های عمیق زمین برد، حرارت زمین باعث تبخیر آب و باقیماندن گل خشک و سفال گونه شد، بارانهای بیشتر و سرد شدن مزید قشر زمین باعث بقای نسی آب در زمین و ایجاد گل شد، در ابتدا بشکل گل چسپنده، سپس سیاه، سپس گندیده و بوناك و به این ترتیب خداوند خلاق حکیم، زمینه مساعد نموی حیات را بروی کره زمین فراهم می کند و اولین موجودات زنده را می آفریند، نخست همه موجودات زنده غیر از انسان را و در آخرین مرحله آدم v و حوی را.

کدام یکی ازیندو تعبیر درست است؟ بیائید جواب آنرا از خود قرآن بجواییم:

در آیه ۳۰ سوره الانبیاء می خوانیم:

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ *

آیا آنانکه کفر ورزیده اند بسوی آسمان و زمین نمی نگرند که به هم پیوسته بودند و ما آنانرا از هم جدا کردیم و هر چیز زنده ای را از آب ساختیم، آیا ایمان نمی آرند؟

این آیه چند مطلب اساسی ذیل را افاده می کند:

الف - همه کائنات در ابتدا یکی بود، که با يك انفجار عظیم از هم متلاشی شده و بشکل فعلی درآمده است.

ب - لابد کره زمین ما در ابتدا مثل آفتاب داغ و آتشین بود، چون با هم یکی بودند و یکجا و همزمان از یکدیگر جدا شده اند. کره آفتاب بدلیل بزرگی و عظمتش توانسته است حرارت خود را تا امروز حفظ کند، ولی کره زمین بدلیل کوچکی اش بتدریج به سردی گرائیده، قشر بیرونی اش سرد شده و درونش گرم و آتشین مانده است.

ج - اشاره به "آب" و پیدایش همهء "موجودات زنده" از آن، در همین "آیه" و متصل اشاره به "یکی بودن کائنات" و از هم گسستن شان با يك انفجار، بوضوح نشان میدهد که اولین ماده حیاتی خلق شده در زمین "آب" بوده است.

اینها مطالبیست که علم در قرن بیست به آن پی برد و به حقانیت آن گواهی داد.

این آیه با همهء صراحت و وضاحت نشان میدهد که جریان تحولات روی زمین، از تولید آب، خاک، گل خشکیدهء سفال گونه، گل چسپنده، سیاه و گندیده، تا آفرینش موجودات زنده، همان روندی را تعقیب کرده است که قبلاً به آن اشاره شد.

قرآن در آیه دیگری در این رابطه می فرماید:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
الرحمن: ۱۴ - ۱۵

انسانرا از گل خشکیده سفال گونه آفرید و جن را از شعله بی دود آتش آفرید.

این آیه نشان میدهد که (صلصال کالفخار = گل خشکیده سفال گونه)، ماده نخستین خلقت انسان است، نه صورت و مجسمه آدم v.

همچنان که شعله بی دود آتش، ماده ترکیب وجود جن معرفی شده، نه مجسمه و صورت جن.

به این آیه قرآن توجه کنید.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ *
الحجر: ۲۸ - ۲۹

و آنگاه که پروردگارت به فرشته ها گفت: من آفریننده بشری از گل خشکیده

العلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ای، از گل سیاه گونه بوناك هستم. هرگاه برابرش کردم و از روحم در او دمیدم،
برایش به سجده بیفتید.

درین آیه تسلسل مراحل گوناگون پیدایش آدم v به این شکل آمده است:

۱ - پیدایشش از گل خشکیده آغاز میشود.

۲ - از گل سیاه گونه بوناك خلق میشود.

۳ - تسویه اش صورت می گیرد.

۴ - روح در او دمیده میشود.

ذکر صلصال (گل خشکیده) بعنوان ماده نخستین خلقت آدم v و قبل از
همامسنون (گل سیاه گونه بوناك) و ذکر تسویه آدم بعد از صلصال و همامسنون،
بوضاحت نشان میدهد که نخست خاك بشکل سفال درآمده، سپس به گل سیاه گونه
بوناك تبدیل شده، بعد پیدایش انسان صورت گرفته و روح در او دمیده شده. اگر قضیه
بر عکس می بود باید به این شکل توضیح می شد:

بشری را از گل سیاه بوناك می آفرینم، بعد تسویه اش می کنم، سپس سفال گونه اش
می سازم، بعد از روحم در او می دمم.

عجیب است که باوجود آنکه قرآن بطور مکرر، صلصال را قبل از همامسنون ذکر
می کند اینان قضیه را برعکس تعبیر نموده، صلصال را مرحله آخری قبل از دمیدن روح
معرفی می کنند.

همچنان اشاره به اینکه انسان از چکیده و عصاره گل آفریده شده، یکی از
اعجازهای قرآن است که علوم طبیعی امروز ازحقیقت آن آگاه میشود، در ترکیب وجود
انسان همهء عناصر زمین بکار رفته، وجود او عصاره و چکیده خاك است. هزار و پنجمصد
سال قبل، برای انسان دشوار بود بپذیرد که در ترکیب وجود انسان، عنصری مثل آهن
نیز وجود دارد!! و در رگهای او منرال ها و مرکبات فلزها یکجا با خون او جریان
می یابد و در ساختار سلولهای او بکار می رود!! این حقیقت، امروز برای انسان واضح شده
است.

حضرت ابوهریره τ روایت می‌کند که پیامبر ν از دستم گرفت و فرمود: خداوند Ψ در روز شنبه خاک را آفرید و در روز یکشنبه کوههای زمین را خلق کرد، و در روز دوشنبه نبات ساقدار را، و در سه شنبه مکروه را و در روز چهارشنبه ماهی را و در روز پنجشنبه خزندگان را و در روز جمعه در آخر آفرینش و در آخرین ساعت روز، میان عصر و شام، آدم ν را بیافرید.

این حدیث که مراحل مختلف آفرینش بر روی زمین را توضیح میدهد، گواه روشن بر این حقیقت است که پیدایش خاک بر روی زمین، مقدمه پیدایش حیات بوده، پس از آن نخست نباتات و سپس سائر جانداران و در پایان و آخرین مرحله آدم ν آفریده شده است. قرآن در مورد خلقت حضرت آدم ν می‌فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

آل عمران: ۵۹

یقیناً مثال (خلقت) عیسی نزد خدا، چون (خلقت) آدم ν است، از خاک خلقت کرد، سپس به او گفت: شو، پس شد.

خلقت ایندو شخصیت بزرگ، به حکم این آیه، شباهت هائی دارد که باید آنرا دریابیم:

۱— عیسی ν بدون پدر دنیا آمد، آدم ν نیز پدر نداشت.

۲— خلقت آدم ν از خاک بوده، و خلقت حضرت عیسی ν و هر انسان دیگری نیز از خاک است، چون دانه و میوه که از خاک می‌روید و غذای انسانرا می‌سازد، در وجود انسان به نطفه تبدیل میشود و مایه پیدایش او میشود.

۳— آغاز خلقت عیسی ν از نطفه بوده که بطور خارق العاده در رحم مادرش بوجود آمده، آغاز خلقت آدم ν نیز باید بحکم این آیه مثل عیسی ν از نطفه ای باشد که بطور غیر عادی خلق شده است و برای نگهداری و نموی آن شرایط لازم فراهم شده است، فقط در این صورت است که میتوانیم مماثلت در پیدایش ایندو را ثابت کنیم، پیدایش آدم به شکل مجسمه تمام عیار و دمیدن روح در آن، نمیتواند هیچنوع مماثلتی با

پیدایش حضرت عیسی را نشان دهد.

این تصور با سنن الهی در چگونگی پیدایش مخلوقاتش سازگار نمی‌افتد، ما هر لحظه شاهد این سنت الهی هستیم که خلقت همه موجودات زنده، از نطفه کوچک و ذره بینی آغاز میشود، بتدریج نمو می‌کند، مراحل مختلفی را طی نموده و به کمال میرسد. از حیوانات ساده یک سلولی، تا نباتات، پرندگان، خزندگان، حیوانات کاملاً پیچیده و بالاخره انسان، در همه مشاهده می‌کنیم که پیدایش شان از موجود نهایت کوچک، غیر قابل رویت با چشم، از نطفه آغاز میشود. پیدایش حضرت آدم ع را باید در روشنایی همین سنت ثابت و مشهود الهی مطالعه کرد، نه در تصورات واهی بدون سند. تصور مذکور به این معناست که باید نخست مجسمه‌های همه موجودات زنده، از ویروس‌ها تا فیل و شتر، و از بکتیریا تا درخت‌های بزرگ و تنومند را از گل ساخته، بعد آنرا بر آتش گذاشته و سفت و سخت کرده و سپس حیات مناسب و روح سازگار با ساختارش در آن دمیده باشد. چنین تصویری نه تنها منافی آیات قرآن و مخالف عقل است، بلکه مغایر سنن الهی در خلقت موجودات زنده میباشد.

قرآن بطور مکرر و طی آیات متعددی در رابطه به آغاز خلقت انسان می‌فرماید که خلقت او بعنوان موجود زنده از نطفه آغاز شده است، حکم همه این آیه‌ها عام بوده، نشانه‌ای در آن سراغ نمیشود که استثناء را افاده کند.

مثلاً می‌فرماید:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ*

النحل: ۳ - ۴

آسمانها و زمین را درست و به حق آفرید، برتر است از آنچه شریکش می‌گیرند، انسانرا از نطفه آفرید، پس او پرخاشگری شد نمایان.

اشاره به خلقت آسمانها و زمین و متصل آن اشاره به خلقت انسان از نطفه، این حقیقت را بازگو می‌کند که پیدایش "انسان" در ابتدای خلقت از یک "نطفه" بوده است.

پیدایش سائر موجودات زنده نیز باید طبق سنت عام الهی بهمین شکل و هریکی از

نطفه جداگانه ای بوده باشد.

نظر دقیقی که میتوان در روشنائی آیات قرآنی و احادیث پیامبر(ع) در مورد خلقت موجودات زنده ارائه کرد این است که خداوند(ج) در ابتدای پیدایش موجودات زنده، شرایطی در روی کره زمین فراهم کرده که برای ایجاد نطفه های موجودات گوناگون ذیروح و رشد و نموی آن ضروریست، این شرایط را میتوان "بهارزندگی" خواند، همانگونه که در هر بهاری نطفه های راکد موجودات زنده در زیر قشر سخت زمین، شرایط نمو را برای خود مهیا و آماده می یابد، می جنبد و نمو می کند و به بته های سرسبز و خرمی تبدیل می شوند، شرایط "بهارگونه ای" روی کره زمین فراهم کرده، نطفه موجودات گوناگون زنده را خلق نموده و در آغوش این شرایط مساعد به آنها رشد داده بشکل موجودات مکمل زنده در آورده است.

همچنان می فرماید:

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَرْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ
إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرٌ*

فاطر: ۱۱

و خداوند شما را از خاک آفرید، بعد از نطفه ای، سپس شما را جوره جوره ساخت و هیچ ماده ای نه (چیزی را) حمل کند و نه وضع کند مگر به علم او، و به عمر هیچ صاحب عمری نه افزوده شود و نه کاسته شود، مگر آنکه در کتابیست (نوشته شده) و چنین کاری آسان است بر خدا.

این آیه در رابطه به اینکه خلقت انسان از خاک آغاز شده، سپس بحالت نطفه در آمده و بعد به جفت نر و ماده تبدیل شده، بحدی واضح است که مجال هیچ نوع شك و شبهه ای را نمی گذارد، یعنی جورهء انسان از نطفه ساخته شده، نه مباشرتاً از خاک، نخست خاک به نطفه تبدیل شده سپس ازین نطفه جفت انسانی بدنیا آمده است.

قرآن در مورد چگونگی خلقت انسانها می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ

عَلَقَةٌ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لُنْبِينٍ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى
أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ
إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فِإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا
الْمَاءَ اهْتَرَتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ *

هان ای مردم! اگر درباره بعثت شکمی دارید، پس ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه ای، بعد از لخته خون، سپس از پارچهء گوشتی (که یا به آن) صورت داده شده (و یا تا هنوز) شکل نگرفته، تا به شما بنمایانیم و هر چه را خواهیم تا مدت معینی در رحم ها قرار می‌دهیم، بعد شما را چون طفلی بیرون می‌آریم، سپس برای آنکه به قوت و کمال تان برسید (شما را تحت رعایت می‌گیریم) برخی از شما می‌میرند و برخی از شما به بدترین عمر (غایت پیری) رد میشوند، تا آنجا که بعد از علمش به چیزی نمی‌فهمد، و زمین را می‌بینی خشک، ولی آنگاه که آب بر آن فرو ریزیم، می‌جنبند و می‌پندد و جوهره های حرم و شاداب را می‌رویاند.

این آیه مطالب آتی را بازگو می‌کند:

الف: همهء انسانها از خاک آفریده میشوند، چون نطفه هایشان از موادی ساخته میشود که از زمین می‌روید، خاک است که بشکل میوه و دانه درمی‌آید و در وجود انسان نطفه ای از آن ساخته میشود و از تلفیق این نطفه هاست که خلقت انسان صورت می‌گیرد.

ب — همهء انسانهای که زنده بدنیا آمده، به پیری می‌رسند، در پیمودن این مراحل مختلف خلقت از خاک تا نطفه، علقه، مضغه، طفولیت، جوانی و بلوغ و پیری یکسان اند.

ج — استثنا در این است که چه کسی را خدا در رحم مادر قرار میدهد و تا چه مدتی در آن به وی مهلت میدهد و چه کسی قبل از طی تمامی این مراحل می‌میرد و مجال رسیدن از يك مرحله بمرحله دیگری را نمی‌یابد.

در جمله همهء انسانها فقط آدم و حوی در خارج از رحم مادر بدنیا آمده اند و در جمله کسانی نبوده اند که قرارگاه نخستین شان رحم مادر است.

د — این دگرگونی‌های منظم و تحولات جهت دار و هدفمند و روند دقیق ارتقاء رشد انسان از سادگی بسوی کمال و از ضعف بسوی قوت و توقف این حرکت ارتقایی در مرحله معینی و آغاز زوال او که بمرگش منتج می‌شود، بخوبی نشان می‌دهد که در ورای این دگرگونی‌ها حتماً دست‌هایی نامرئی پروردگار علیم و حکیمی و اراده آفریدگار قاهری وجود دارد که همه چیز را شکل می‌دهد و بحرکت می‌آورد، جهت می‌دهد و نتایج از قبل تعیین شده را بر حرکت جهت دار آن مرتب می‌کند.

چه کسی جز خدا، اجزای مرده و جامد، و خشک و بیروح زمین را زنده می‌کند و در آن جنبش و حرکت و نشاط و خرمی ایجاد می‌کند، به او احساس و عقل، درد و درک می‌دهد، و در او ترحم و عاطفه و خشم و خشونت می‌گذارد؟

اما اینکه چگونگی آفرینش زوج حضرت آدم از چه قرار بوده و چگونه بدنیا آمده است، در سوره النساء: ۱ می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا *

هان ای مردم! از همان پروردگار تان بترسید که شما را از "نفس واحدی" بیافرید و از او "جوره اش" را خلق کرد و از هر دو مردان و زنان زیادی را پراکنده ساخت. این آیه نشان می‌دهد که آغاز خلقت انسان از نفس واحدی بوده و جوره اش از جسد او منشعب گردیده و ازدواج هر دو مایه توالد و تکاثر نسل شان و انتشار آنان در روی زمین شده است.

نظر بی‌بنیاد کسانی که معتقداند جوره حضرت آدم ۱۱ از گل اضافی مجسمه بیروح او ساخته شده و سپس روح در آن دمیده شده با این آیه قرآن شدیداً تصادم می‌کند، زیرا آیه با الفاظ صریح و واضح می‌فرماید که جوره آدمی از "نفس واحد" یعنی از "یک" موجود زنده" آفریده شده است، بدین معنا که یک موجود "ذی نفس" و زنده بدو بخش تقسیم گردیده و یک "جفت انسانی" از آن ساخته شده است، نه اینکه نخست دو مجسمه بی‌جان را جدا از هم ساخته و سپس در هر یکی روح دمیده و زنده شده اند.

درک این موضوع نیز، به کسانی که از اسرار سنن الهی در خلقت اشیاء واقف نیستند، دشوار جلوه می‌کند، ولی برای علما و دانشمندان زیست‌شناسی نه تنها قابل فهم است بلکه آنرا از اعجاز قرآن می‌شمارند، دانشمندان علوم زیست‌شناسی بعد از کشف حیوانات يك سلولی و اطلاع از چگونگی انقسام يك سلول بدو سلول به این حقیقت پی بردند که این نوع توالد و انقسام در هستی وجود دارد و یکی از سنن آفرینش اشیاء در طبیعت می‌باشد.

برای کسیکه اعتقادش در مورد خلقت آدم v این است که آغاز پیدایش او مثل همه مخلوقات خدا، از يك نطفه بوده، پیدایش جوره اش از او، هیچ‌نوع اشکالی ایجاد نخواهد کرد و آنرا مطابق سنن الهی خواهد شمرد، ولی کسیکه خلقت آدم v را با کار کلال و کوزه‌گری تشبیه کند که بر خاک آب می‌ریزد و گل چسپناک تهیه نموده، از آن کوزه های خام درست می‌کند و بر آتش می‌گذارد و پخته می‌کند و... چنین کسی لابد در تفسیر و توجیه آفرینش جوره آدم v از کالبد او دچار مغالطه و سرگیچی خواهد شد.

۳-۴ بخوان که پروردگارت بهترین اکرام کننده است، این نشانه اکرام و عنایت بی‌پایان اوست که ترا از "لخته خونی" به شکل "انسانی" درآورد، به تو خواندن و نوشتن آموخت، یگانه موجودی که پیام دیگران را از طریق "خواندن" درک می‌کند و با "نوشتن" حفظ نموده به آیندگان انتقال می‌دهد و به این ترتیب از تجارب قیمتی سلف خود مستفید می‌شود و از ضیاع "دانستی" های خود مانع گردیده، به خلف خود به میراث می‌گذارد، انسان است، در هیچ ذیروح دیگری این شایستگی سراغ نمی‌شود. خدا در انسان این استعداد و شایستگی را بودیعت گذاشته که از "قلم" و سیله تعلیم و تعلم بسازد و از این لحاظ او را بر همه مخلوقات دیگری برتری و فضیلت بخشیده.

از این آیه چند مطلب اساسی ذیل استنباط می‌گردد:

الف: "قرائت"، "علم"، و "قلم" رمز برتری انسان بر همه مخلوقات دیگر است و عامل فضیلت یکی بر دیگری است.

ب: "قلم" بهترین وسیله آموزندگی و دانش اندوزی است، با "قلم" انسان مجال آنرا یافته است که خیلی از "نادانستی" ها را بداند و به آنچه نمیدانست آگاه شود.

ج: چنانچه آیه "علم بالقلم"، اشاره به استعدادی دارد که پروردگار انسان در او بودیعت گذاشته، استعداد بکار گیری "قلم" به عنوان وسیله "آموزش". همچنان آیات "علمه البیان" و "علم آدم الاسماء کلها" نیز اشاره به استعداد های درونی انسان دارد، به انسان ملکه "بیان"، "اظهار مافی الضمیر" و تشریح و توضیح قصد، هدف، نظر و پیام خود با بکار گیری کلمات و الفاظ داده شده و در او "ملکه نام گذاری" و استعداد شناخت همه چیز و وضع نام مناسب و شایسته برای آن داده شده او شناخت خود از هستی را در قالب اسماء و نامها ترتیب، تنظیم و حفظ می کند و به دیگران انتقال می دهد. مفسرانی که آیه "و علم آدم الاسماء کلها" را به شکل دیگری تفسیر کرده اند و گفته اند که اسماء توقیفی اند و نامگذاری از سوی خدا بوده و خداوند نام های اشیا را به حضرت آدم آموخت" به اشتباه رفته اند.

تفسیرشان تفسیر بالرأی است نه تفسیر قرآن بالقرآن. اگر این تعبیر را در مورد این آیه بپذیریم، آیات "علم بالقلم" و "علمه البیان" را چگونه میتوان با این اسلوب تفسیر کرد؟ علاوه بر آن اگر چنین می بود باید اسماء همه اشیا در همه "زبانها" یکسان می بود.

متأسفانه با وجود اهتمام جدی قرآن به "قلم"، "خواندن" و "نوشتن" و بحث درباره آن در سرآغاز وحی و تأکید بر اینکه "قلم" وسیله اساسی تعلیم و تعلم است، در مدارس دینی ما "قلم" را کنار می گذارند، کسانی که از این مدارس فارغ می شوند، نوشتن بلد نیستند.

۵: مطالب آتی را از این آیه اخذ می کنیم:

الف: هر دری که از "معرفت" بروی انسان کشوده می شود، بجز چه از "علم" دست می یابد، هر "کشف" او و بجز چه از "اسرار" بی می برد در واقع این درهای بسته را خدا بروی او می گشاید، استعداد درک این حقایق و توان کشف این اسرار را خدا به او می دهد، همانگونه که قرآن در جای دیگری می فرماید:

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ

العلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

و به هیچ چیزی از علم الهی احاطه نمی کنند مگر بخواست خدا " و به آنچه او خواسته است"

ب: يك بخش این هستی چنان است که انسان جز از طریق وحی بهیچ وسیله دیگری نمیتواند به آن پی برد، با نزول وحی، خداوند هادی، آنچه را که انسان نمی دانست و از هیچ طریقی نمیتوانست به حقیقت آن پی برده او آموخت.

ج: در اصل انسان "بی علم" است، بتدریج می آموزد و کسب علم می کند. تفاوت علم انسان با بینش و فهم سائر موجودات زنده در این است که بقیه موجودات علم ثابت دارند، از قبل در حافظه آنها جا گذاشته شده، بطور طبیعی و الهامی به آنها تفهیم شده که چگونه زندگی کنند، چه کاری انجام دهند و چگونه مفید را از مضر تفکیک نمایند، ولی انسان میتواند بیش از آنچه بطور الهامی به او فهمانده شده و در ضمیر او بودیعت گذاشته شده، "علم" بیندوزد، سطح فهم و بینشش را بالا برد، اسرار را کشف کند و به حقایق پشت پرده پی برد و به علم و دانش خود بیفزاید، با "خواندن"، "نوشتن" و استفاده از "قلم" میتواند ظرفیت حافظه اش را بالا برد و به آنچه "دیگران" دانسته اند و "خود" از درک آن عاجز مانده است، پی برد. اگر استعداد استفاده از "قلم" در انسان وجود نداشت و "خواندن" و "نوشتن" بلد نبود "علم" و "شناخت" هریکی در خودش خلاصه می شد، نه "تجارب" و "دانستی" هایش را به دیگری انتقال می داد و نه از "دانستی" های دیگران استفاده می برد.

کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَن رَّآهُ اسْتَعْتَبَى * إِن إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى *	۶- نه چنین است، بی گمان که انسان حتماً طغیان کند. ۷- چون خود را مستغنی بیند. ۸- در حالیکه برگشت بسوی پروردگارتوست.
--	--

۶- نه چنین است که انسان نعمت های پروردگار اکرمش را در آفرینش آنچه در حول و حوش او و در خدمت اوست، در پیدایش خودش از حالت حقیر "العلقه" و در اینکه خواندن و نوشتن به او آموخت و استفاده از قلم، چون وسیله ضبط خاطرات، تجارب و دانستی هایش را به او یاد داد، پاس بگذارد و ممنون عنایات الهی باشد، برعکس او چنان "ناسپاس" و کفور و کم ظرف است که وفرت نعمات الهی بجای تحریک احساس

و امتنان در او باعث سرکشی و عصیان در او می‌شود. همینکه خود را مستغنی و بی‌نیاز بیند سرکشی و طغیان کند. انسان زمانی از طغیان می‌افتد و از خدا ستیزی دست می‌کشد که خدا را، خود را و نیازمندی و احتیاجش را در برابر خدا بشناسد، درک دقیق جایگاه "خود" و احساس عمیق نیازمندی به "خدا"، انسانرا به عبادت و پرستش خدا وامیدارد و احساس کاذب بی‌نیازی و استغناء از خدا و اتکاء و اتکال و اعتماد بر داشته‌ها و سرمایه‌های خود، باعث طغیان آدمی می‌شود. قرآن این نکته ضعف انسانرا چه دقیق ترسیم می‌کند آنجا که می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِّنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ.

القمان : ۳۱ — ۳۲

آیا نمی‌نگری که کشتی به فضل الله (ج) در بحر (به جلو) می‌رود، تا آیاتش را بشما بنمایاند، یقیناً در این (سخن) نشانه‌هاییست برای هر شکیبای سپاسگذار، و چون موجی ایشانرا بسان سائبان‌ها بپوشاند، خدا را بکمک بطلبند، درحالیکه دین شانرا برای او خالص کننده اند، و آنگاه که ایشانرا بسوی کناره خشکه نجات دهیم، در نتیجه (فقط) عده‌ای از ایشان میانه رو باشند، و به آیات ما انکار نمی‌ورزد مگر هر عهد شکن ناسپاس.

مشاهده می‌کنید وضع انسان عجول، ناسپاس و عهد شکن را، در برابر دشواری‌ها و مصیبت‌ها به خدا پناه می‌برد، از او استمداد می‌جوید، تنها او را به کمک می‌طلبید، اظهار اخلاص نموده، تعهد بندگی می‌بندد، ولی چند لحظه بعد تر که امواج مصائب آرام گرفت، به ساحل رسید و نجات یافت، تعهداتش را فراموش می‌کند و به انعامات الهی ناسپاسی می‌ورزد، چنین است کار هر عهد شکن ناسپاس.

در جای دیگر با تفصیل بیشتر می‌آید:

وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ

مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ * هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَجَاهُمْ إِذَا هُم بِبَعُورٍ فِي الْأَرْضِ بَغِيرَ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *

یونس: ۲۱ - ۲۳

و چون "ذائقه" رحمتی را به مردم بچشانیم، پس از آنکه رنجی به ایشان رسید، ناگهان ایشانرا در باره آیات مان، (عزم) بد اندیشی باشد. بگو: خدا سریعتر است در مکر، یقیناً که فرستادگان ما هر حيله ای که می‌کنید می‌نویسند، اوست همان ذاتی که شما را در بر و بحر بحرکت می‌آورد تا آنکه در کشتی ای باشید، و کشتی‌ها با سرنشینان خود بحرکت بیفتند، با نسیم خوش آیندی، در حالیکه بان خوشنود شدند، ناگاه باد تندی بسوی آن "بوزیدن" آید و از هر سوی موج بطرف شان (بحرکت) آید و گمان کنند که ایشان حتماً احاطه شدند، در چنین حالتی خدا را بکمک می‌طلبند، برای او مخلص در دیانت، که اگر ما را از این حالت نجات بخشی، حتماً در زمره سپاسگذاران باشیم، اما چون نجات شان بخشیم، ناگاه بناحق در زمین بغاوت کنند، (برخلاف تعهدات مؤکد شان)، ای مردم بغی و سرکشی تان "برخلاف مصلحت" خویش تان است، "مهلتی که به شما داده میشود" متاع زندگی دنیاست، بعد بسوی ما رجوع و بازگشت تان است، پس به آنچه می‌کردید، مطلع تان سازم.

همچنان می‌فرماید:

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِحَبِيهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

یونس: ۱۲

و چون به انسان رنجی برسد، ما را درحالی که کمک می‌طلبید که به پهلویش افتیده است و یا نشسته است و یا ایستاده، پس چون مصیبتی را که به او رسیده بود برداریم، چنان برود که گویا ما را برای (نجات) از رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده بود، همینگونه برای مسرفین آنچه می‌کنند آراسته شده است.

در سوره الاسراء: ۶۶-۶۹ می‌آید:

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا * وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا * أَمْ أَمَنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا *

پروردگارتان همان ذاتیست که کشتی‌ها را برای تان در بجزرها می‌راند، تا فضلش را جستجو کنید، یقیناً که وی (ج) نسبت بشما مهربان است، و چون در بحر رنجی بشما برسد هرکی را جز او به کمک می‌خوانید، گم کنید" کسی جز او را سراغ نکنید که قادر به کمک تان باشد و اگر امیدی از کسی داشتید فراموش کنید، به نحوی که بخیال تان خطور نکند" و چون بسوی خشکه نجات تان دهیم، روگردانی کنید، و انسان سخت ناسپاس است، آیا از اینکه کناره بحر را با شما خسف کند و فرورد و یا از اینکه باد تندی بر شما بفرستد" به نحوی که سنگ بباراند"، بعد هیچ و کیل و نگهبانی برای تان نیابید، بمن شده اید؟ آیا بمن شده اید از اینکه بار دیگری شما را به بحر برگرداند، سپس باد تندی بر شما بفرستد و بنابر کفر و ناسپاسی تان شما را غرق کند، بعد بسبب آن علیه ما مواخذه کننده ای نیابید.

در همه این آیات، به وضوح می‌یابید که "عبادت" انسان مربوط است به "تصورنیازمندی او به استعانت از الله (ج)" در لحظاتی که احساس نیازمندی می‌کند به نیایش پرداخته، استعانت می‌جوید، و تعهد بندگی می‌نماید، ولی تصور بی‌نیازی و استغنا به

العلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

سرکشی و عصیانش می انجامد، و بدین ترتیب می نگرید که معرفت انسان نسبت به الله و شناخت بهتر "ربوبیت" و علم، به انسان احساس نیازمندی به عنایات الهی می بخشد، گویا "نیایش" او نتیجهء "معرفت او از الله رب العالمین" است که آثار ربوبیت و رحمت و سیطره اش را در پهنای هستی در می یابد که او را بدانجهت هدایت می کند.

— دو تفسیر برای این آیه داریم :

الف: ای انسان ناسپاس عجول و کم ظرف! بازگشت نهائی ات بسوی خداست، "غنائی" چند روزه دنیا ترا مغرور نسازد و به طغیان نکشد، مرگ در کمین است، حتماً از کنارش می گذری ترا بدام می اندازد و به طغیان و سرکشی هایت خاتمه می بخشد و بسوی پروردگارت می برد.

ب: همه چیز تو به خدا برمی گردد، هرچه در اختیار داری، امانت و ودیعه الهی است، مالک اصلی اش خداست، ثروت و سرمایه تو، توانمندی ها، استعداد ها و زرنگی های تو، جاه و جلال و اعتبار تو همه عطیه الهی بوده، "مرجع" اصلی اش خداست، اوست که فیصله نهائی را در مورد آن صادر می کند و در پایان نیز همه را برای او به میراث می گذاری و یکه و تنها بسوی او می روی. هردوی این توجیه درست است، ولی توجیه دوم دقیقتر و با سیاق و سباق آیه سازگارتر.

<p>۹- آیا دیدی کسی را که بازמידارد.</p> <p>۱۰- بنده ای را که نماز می گزارد.</p> <p>۱۱- آیا میدانی اگر بر هدایت بودی.</p> <p>۱۲- و یا به پرهیزگاری فرمودی.</p> <p>۱۳- آیا دیدی اگر تکذیب کرد و روبرتافت.</p> <p>۱۴- آیا نمی داند که خدا می بیند.</p> <p>۱۵- نه چنین است، اگر باز نیاید، حتماً او را بکشیم از موی پیشانی.</p> <p>۱۶- پیشانی دروغگوی خطاکار.</p> <p>۱۷- پس فراخواند یاران مجلسش را.</p> <p>۱۸- و ما حتماً فراعوانیم دفع کنندگان پیاده را.</p> <p>۱۹- نه چنین است، پیروی اش ممکن، به سجده برو و تقرب بجو.</p>	<p>أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى * أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى * أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى * أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى * أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى * كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لَتَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ * نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ * فَلْيُدْعُ نَادِيَهُ * سَنَدْعُو الزَّبَانِيَةَ * كَلَّا لَا تُطْعُهُ وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِب *</p>
---	---

۹-۱۰: آیا همان کسی را دیده ای که بنده نمازگزار را مانع می شود، "بنده خدا" را از "پرستش خدا" باز میدارد، نیروهایش را در جهت جلوگیری از "پرستش خدا" بکار گرفته، با کسی به دشمنی پرداخته که خدا را می پرستد، به دشمنی کسی نرفته که علیه او جبهه دشمنی گشوده، سلاح برداشته، و به جنگ علیه او آمادگی گرفته، بلکه با کسی عداوت می ورزد و به جنگ او می رود که هیچ جرم و گناهی ندارد، جز اینکه با نماز خود خدایش را می پرستد. چه ستم و جفای قبیح و شنیعی!؟

۱۱- عمل ممانعت از نماز نمازگذاری و جلوگیری از عبادت و پرستش پرستنده ای زمانی حالت شنیعتر و قبیحتر بخود می گیرد که نمازگزار "رهبان" است و به "تقوی" و پرهیزگاری دعوت می کند. از نظر قرآن ممانعت از کسیکه "خدایش" را به نحو "دلخواهش" می پرستد عملیست شنیع و مردود، ولی اگر این "عابد" و پرستنده "رهبان" است و به درست ترین و صحیح ترین شیوه ای "معبود" حقیقی را می پرستد و دیگران را نیز به تقوی و پرهیزگاری و دست برداری از ظلم و فساد و فجور دعوت می کند، در این صورت پرخاش با او و مخالفت و جلوگیری اش از چنین عبادتی، ظلمیست قبیح تر و

العلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

شنیع تر. و اگر بازدارنده کسیست که حقیقت را "تکذیب" می کند و دروغ می گوید و از حق آگاهانه و دانسته رو می تابد، نه کسی که بنا بر "جهل" و "نعصب" کورکورانه و احقانه به این عمل شنیع دست می یازد. در آنصورت مرتکب قبیح ترین و شنیعترین عمل می شود، که قرآن آنرا به این الفاظ یاد آور می شود:

۱۲- ۱۳: أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى * أَلَمْ يَعْلَمِ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى *

آیا دیدی اگر تکذیب کرد و رو برتافت؟ آیا نمی داند که خدا می بیند؟!

مگر چه چیزی این پرخاشگر "دروغگوی" و "روبرتابنده از حق" را جرأت داده است تا این عمل شنیع را مرتکب شود؟ آیا می پندارد که خدا شاهد و ناظر عملکردهای او نیست؟ آیا عدم ایمان به خدا او را بی باک ساخته و جرأت این عمل شنیع را به او داده؟ نطابق این آیات وسیعتر است و تنها به عملکرد ابوجهل در برابر پیامبر (ع) محدود نمی شود، بلکه همه کسانی را در برمی گیرد که در برابر "عبادت خدا" حساسیت نشان می دهند و مانع آن می شوند که کسی خدا را بپرستد.

۱۴ — چنان نیست که او می پندارد، خدا ناظر همه این صحنه هاست، حتماً به حساب او خواهد رسید. اگر از "مانعت" خود باز نایستد و از "تکذیب حقیقت" و "اعراض از حق" خودداری نکند، حتماً او را از موهای پیشانی اش محکم خواهیم گرفت و بسوی جایگاه مناسب خواهیم کشاند. همانگونه که مجرم زبون و ذلیلی را از موهای پیشانی اش می گیرند، به دادگاه می کشند و مجازات می کنند.

۱۵ — این آیه با توصیف "الناصیه، موی پیشانی" به "کاذبه، دروغگو" و "خاطئه، خطاکار" اعجاز علمی دیگر قرآن حکیم را به نمایش گذاشته است، در اواخر قرن بیست، طی تحقیقاتی که در رابطه با وظایف بخش های مختلف مغز انسان صورت گرفته، علما و دانشمندان به این حقیقت پی برده اند که بخش مخصوص مغز در جنایتکاران رشد بیشتر می یابد، این بخش مغز، در قسمت جلوی سر و زیر موی پیشانی قرار دارد.

۱۶ — پس یاران مجالس خصوصی اش را فراخواند، از کسانی که حمایت و تأیید شان مایه کبر و غرور و خود بزرگ بینی او شده، استمداد بجوید، همانهایی را که ابوجهل و امثال او روی شان حساب می کنند، به کمک بخواند.

۱۷- ما نیز "زبانیه، انضباطان خاص بارگاه" را فرامی خوانیم، زبانیه انضباطانی را گویند که در بارگاه حکام و زمامداران، گوش بفرمان ایستاده اند و کسانی را که در محضر آنان گستاخی و بی ادبی کنند و مورد خشم شان قرار گیرند، کشان کشان بیرون می برند و از دربار خارج می کنند، او "نادیه" اش را فراخواند و ما "زبانیه" را فرامی خوانیم.

۱۸- چنان نیست که او می پندارد، کاری از او و نادیه اش ساخته نیست، حرفش را مشنوی، به فرمانش اعتنائی مکن، به تهدید و تخویفش واقعی مگذار، با بی اعتنائی کامل به قرار و فیصله او، پروردگارت را عبادت کن، نمازت را برپادار و سجده هایت را ادا کن و از این طریق رابطه ات را با خدا محکمتر ساز و فاصله ات را نزدیکتر. مشاهده می کنید که "سجده و" تقرب" توأم با هم و در پی یکدیگر آمده و نشان می دهد که سجده فاصله انسانرا با خدا کوتاه تر می سازد، او را بالا می برد و به خدا قریب تر می کند، کسیکه خودبزرگ بینی کرد با "زبانیه" از بارگاه الهی رانده می شود و کسیکه به "سجده" رفت، خشوع و خضوع کرد به اوج آسمانها بالا می رود و به خدای ذوالعرش العظیم قریب تر می شود. پیامبر (ع) می فرماید:

سجده در پای خدا افتادن است، انسان در حالت سجده بیش از هر حالت دیگری به خدا قریب تر است، به دعاهاى تان در حالت سجده بیفزائید که قرین اجابت است.

القدر

معرفی سوره

نام این سوره "القدر" است که از اولین آیه سوره گرفته شده، شامل پنج آیه بوده، درمکه مکرمه نازل شده است. گرچه عده ای از مفسرین آنرا مدنی می‌شمارند، ولی از متن سوره و شیوه بیان آن و شباهت های که با سوره های مکی دارد بخوبی معلوم می‌شود که این سوره در دوران مکی نازل شده است.

موضوع محوری بحث در آن، بیان عظمت قرآن است. جلال و عظمت قرآن به پیمانانه ایست که شب نزول آنرا "شب قدر" خوانده، شب ارزش، نه شب باارزش، شبیکه خود ارزش است و معیاری برای ارزش ها، بهتر از هزار شب؛ بهتر از عمر يك انسان، شب سرنوشت ساز، سرنوشت و مقدرات ملت ها را این شب رقم می‌زند، هرکی پاس این شب را داشت و به نعمت عظیم الهی که در این شب شامل حالش شده واقعی گذاشت و برداشت و نگهداشت و شکرش را بجای آورد، به عزت و عظمت رسید، و هرکی به عظمت این "شب قدر" اعتنا نکرد، نعمتی را که این "شب قدر" ظرف آن بوده، نشناخت و واقعی به آن نگذاشت و پاسش را نداشت، ذلیل و پست شود و با نعمت و عذاب الهی مواجه گردد.

تقدیر و سرنوشت هر انسانی در همه ابعاد زندگی اش و در همه امورش، در همین شب رقم می خورد، چون فرشته های از هر صنف و گروهی و مؤلف بر هر کاری یکجا با جبرئیل بر زمین فرود می آیند، به فرمان پروردگارشان، همه را "ارزیایی" می کنند، موضع هر کسی را در رابطه با این "شب قدر" و "مظروف آن" شناسائی می کنند و در طومار مقدراتش درج می نمایند و سرنوشتش را باتوجه به آن رقم می زنند. این شب تا طلوع فجر پیام "سلامتی" و نجات از هر آفت و بلا را باخود دارد و فرشته ها به سراغ کسی می روند که در این شب سرنوشت ساز، در جستجوی راه سلامتی و نجات است. و به "قرآن" که در این شب نازل شده و همه این اهمیت را به این شب سلامتی، شب ارزشها و شب سرنوشت ساز داده است رجوع می کند. کسی این شب را یافته است که در آن تصمیم می گیرد که "قرآن" مشعل راه او در شب تاریک زندگی باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- بی گمان که ما فرورستادیمش در شب قدر. ۲- و چه چیزی آگاہت کرد که چیست شب قدر. ۳- از هزار ماه بهتر است شب قدر. ۴- فرودآیند در آن فرشته های هر کاری و جبرئیل به دستور پروردگارشان. ۵- سلامتیست این "شب" تا طلوع فجر.</p>	<p>إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا * بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ *</p>
--	---

۱- در رابطه به آیه اول سوره القدر چند نکته اساسی قابل ذکر است:

الف: هر چند مرجع ضمیر در "انزله" در مجموع این سوره بیان نشده، ولی از فحوای کلام معلوم می شود که "اشاره" به قرآن دارد و همه مفسران در این باره متفق اند.

ب: انزال و پائین آوردن قرآن هم بمعنی فرستادن این پیام الهی از بالا به پائین است و هم پائین آوردن مستوای بلند کلام الهی به سطح فهم و درک انسان. یعنی خدای برتر، مستوای کلام بلند خود را به حدی پائین آورده که برای "انسان روی زمین" قابل فهم شود.

القدر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ج: مراد از "انزله"، "ما قرآن را فرستادیم" نه این است که قرآن در همین شب قدر جمعاً از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول، جمعاً بر دل پیامبر (ع) نازل شده، این دو توجیه بی‌اساس و مغایر آیات صریح قرآن است که بر نزول تدریجی قرآن بر پیامبر (ع) تأکید دارد. تفسیر این آیه را در خود قرآن باید جستجو کرد و هر رأی که با شرح قرآن تصادم کند باید آنرا کنار بگذاریم و وقتی به آن ننمائیم. قرآن در این رابطه صریحاً می‌فرماید:

وَقَرَأْنَا فَرَقَانًا لِنَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنُنزِّلُنَاهُ تَنزِيلًا

الاسراء: ۱۰۶

و قرآن را جزء جزء کردیم تا آنرا با درنگ بر مردم بخوانی و با اینگونه نزولی آن را فرو فرستادیم.

همچنان می‌فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا *

فرقان: ۳۲

و کافران گفتند: چرا قرآن همه یکباره بر او نازل نشده؟ چنین کردیم تا دلت را با آن استوار سازیم و آنرا آرام و شیوا برخوانیم.

این آیات بوضوح نشان می‌دهند که "نزول" قرآن تدریجی، جزء وار، و توأم با وقفه بوده و بر رأی کسانی که معتقد به "نزول" یکباره قرآن اند خط بطلان می‌کشد.

د: "انزلنا" در قرآن برای "نزول" باران نیز بطور مکرر استعمال شده که بارش تدریجی و وقفه نئی باران را افاده می‌کند نه نزول یکباره همه آب آسمان، یکجا و در یک وقت.

هـ: به شهادت قرآن، آغاز نزول وحی در ماه مبارک رمضان بوده، چنانچه در آیه ۱۸۵ سوره البقره می‌فرماید:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ *

ماه رمضان همان است که قرآن در آن نازل شده، رهنمای مردم، و رهنمودهای هویدا و "مایه تفریق میان حق و باطل"

این آیه توضیح میدهد که ليلة القدر یکی از شب های رمضان است. روزه این ماه را بخاطر سپاسگذاری از نعمت "نزول قرآن" بر ما فرض کرده و شب مشخص نزول قرآن را بخاطر اهمیت این حادثه بزرگ و عظیم "شب قدر" خوانده و آنرا بهتر از همه عمر انسان شمرده. اهمیت این ماه و شب خاص آن بدلیل کار مهم و سرنوشت سازی بوده که در آن اتفاق افتاده، در غیر آن، ایام همه یکسان اند و تفاوتی میان آن ها وجود ندارد.

"قدر" به معنای ارزش و اندازه، قرآن در شبی نازل شده که شب ارزش هاست، شب با ارزش نه، بلکه شبیکه خودش "ارزش و قدر" است، چرا این شب "شب قدر" است؟ برای آنکه قرآن در آن نازل شده، این شب، شب سرنوشت ساز است، چون قرآن سرنوشت ساز در آن نازل شده، سرنوشت انسانها و ملت ها در روشنائی این کتاب رقم می خورد، کسیکه به آن ایمان آورد و آنرا مشعل زندگی و رهنمود حیات خود گرفت به عزت و سربلندی و سعادت دنیا و آخرت می رسد، و کسیکه به مخالفت آن رفت، زبون و ذلیل می شود. شبیکه این کتاب در آن نازل شده، شب سرنوشت است، سرنوشت انسان و جامعه اش در همین شب تعیین می گردد. ماهیکه قرآن در آن نازل گردیده، ماه رمضان، این اهمیت را کسب کرده که نفل در آن اجر فرض را دارد، و فرض در آن پاداش هفتاد فرض سائر ماه ها را، و این شب بخصوص آن دارای مقام و منزلت و ارزش بیش از هزار ماه "معادل عمر انسان" است، از این معلوم می شود که يك لحظه با قرآن بودن، بیش از سالها در امور دیگر است، از این میتوانی درك کنی که اوقات مصروفیت تو با قرآن در معیار های الهی چه ارزشی دارد؟

پیامبر (ع) با همین کتاب نازل شده در "شب قدر" مسیر تاریخ را تغییر داد، سرنوشت عرب بطور خاص و انسان در مجموع را دگرگون کرد، امت بزرگی ساخت که در تاریخ نظیر آنرا نمی یابیم، در آغاز دعوت هیچ چیزی جز این قرآن سرنوشت ساز را در اختیار نداشت، نه سلاح، نه پول، نه قوم، نه لشکر، نه در روی زمین یار و یاور، یتیم به دنیا آمد، در طفولیتش از سرپرستی پدر و مادر و جدش محروم شد، ولی با همین

"قرآن" بر همه نیروهای مجهز و مسلط شر و فساد غالب گردید.

و: از این آیه بوضوح فهمیده می‌شود که بعثت پیامبر(ع) در ماه رمضان و در همین شب "لیلة القدر" بوده، هر روایتی که تاریخ دیگری را برای بعثت پیامبر(ع) ادعا کند، روایت بی‌اساس و متصادم با قرآن است.

ز: اما اینکه کدام شب مشخص ماه رمضان "شب قدر" است، روایات و نظرات متعددی وجود دارد، اکثریت علمای امت به این نظر اند که شب قدر را باید در شب های طاق دهه اخیر رمضان جستجو کرد، یکی از شب های ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹ ماه رمضان شب قدر است.

۲-۳: آیا میدانی که "شب قدر" چیست؟، بهتر از هزار ماه، عبادت در این شب بهتر از عبادت هزار شب دیگر، و اگر این شب را پاس داشتی، بیدار بودی، و تصمیم گرفتی که قرآن را، این مایه برکت و عظمت این شب را، مشعل و رهنمای زندگیت قرار دهی، در آن صورت این شب بهتر از همه عمر توست. ولی اگر قرآن را ارج نگذاری، و به آن پناه نبری و با آن پیمان نبندی و از همین شب، حرکت در پرتو فروزان قرآن را آغاز نکنی، هرگز شب قدر را نخواهی یافت و شب زنده داری های تو به امید نیل به "شب قدر" به نتیجه ای نخواهد رسید.

۴- یکی از مواردی که در ترجمه آن اختلاف زیادی میان مفسران وجود دارد، شطر "من کل امر" در این آیه است، که به گفته بعضی از مفسرین "من" به معنای "ب" و از نظر عده دیگری "من" به معنای "ل" و به نظر عده دیگری "من" سببیه است و این معنی ها را گرفته اند:

- ملانکه بادستور هر کاری به زمین می‌آیند.
- ملانکه برای انجام هر کاری به زمین می‌آیند.
- ملانکه به خاطر هر کاری به زمین می‌آیند.

عده دیگری گفته اند که فقره مذکور در "سلام" پایان می‌یابد، و اصل فقره "من کل امر سلام" بوده، آنرا چنین ترجمه کرده اند، شب قدر از هر بابتی و از هر لحاظی

"سلامتی" است.

ولی درب دل آدمی برای هیچ یکی از این تعبیرها باز نمی‌شود، به چند دلیل:

الف: این آیه باید به لفظ "امر" پایان یافته باشد، چون فواصل آیات قبلی و بعدی همین را ایجاب می‌کند. بقیه آیات به این الفاظ پایان یافته اند: القدر، شهر و فجر که با توجه به آن این آیه نیز باید به "امر" پایان یابد، نه به "سلام"، پایان دادن آیه به سلام وزن و قافیه سوره را از میان می‌برد.

ب: در همه این تعبیرها "من" به معنای غیر اصلی آن گرفته شده، معنای اصلی آن "از" است.

اگر کمی دقت کنیم، متوجه می‌شویم که فقره، "من کل امر" فقط با "الملائکه" ارتباط می‌گیرد و در اصل، ترتیب الفاظ چنین بوده: "تنزل الملائکه من کل امر و الروح باذن ربهم" که بخاطر مراعات وزن و قافیه، "من کل امر" به آخر آیه انتقال یافته، و معنای آیه چنین است: عده ای از فرشته های هرکاری، از هر صنفی که بکار خاصی مؤظف شده اند، یکجا با جبرئیل، به اذن پروردگارشان بسوی زمین پائین می‌آیند. میدانیم که فرشته ها، گروه گروه اند، از لحاظ وظیفه و از لحاظ توانمندی انجام امور باهم تفاوت دارند، هر صنفی به کار خاصی مأمور گردیده، از هر گروه فرشته ها، عده ای، یکجا با مطاع شان حضرت جبرئیل، در این شب گرامی و سرنوشت ساز، بسوی زمین می‌آیند.

هـ این "شب" سلامتی است تا طلوع فجر.

می‌دانیم که این "سلامتی" به این معنا نیست که در آن شب هیچ آفتی نازل نمی‌شود و یا هیچ گناهی صورت نمی‌گیرد، و نه به این معنا که در آن از شر و ضرر مصئون و در امانیم، این تعبیرها با واقع نمی‌سازد، آنچه را این آیه افاده می‌کند غیر از این تعبیرهاست، برای آنکه مفهوم آیه را درست تر درک کنیم، باید قبل از همه به خود قرآن رجوع کنیم. قرآن در جای دیگری در رابطه به این شب می‌فرماید:

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ
حَكِيمٍ :
الدخان : ۲-۴

القدر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

سوگند به کتاب مبین. که ما آنرا در شب خجسته و مبارکی نازل کردیم، بی گمان که ما هشدار دهنده ایم. فیصله هر کار استواری در آن صادر می گردد.

در این آیات در رابطه با شب نزول قرآن چند مطلب تذکر رفته:

الف: کتاب مبین در این شب نازل شده است.

ب: شب خجسته و میمون و با برکت است.

ج: فیصله ای در مورد هر کار استواری در این شب صادر می شود.

با توجه به این آیات درك می کنیم که سلامتی صفت این شب است، همانگونه که در سوره الدخان "مبارکه" صفت آن است، "سلامتی" تو در این شب خجسته و میمون و پر از سلامتی مضمّن است، این شب با پیام سلامتی بسوی تو می آید، مقدرات تو در آن رقم می خورد، اگر فرشته های الهی ترا همانگونه یافتند که این شب تقاضا دارد، همه بر تو سلام می گویند، و "سلامتی" و نجات ترا مرقوم میدارند. ولی اگر تو از "پیام سلامتی" این شب بهره ای نداشتی، وضعیت تو و عزایم تو مغایر تقاضاهای این شب بود، در آنصورت از برکات این شب و از این سعادت محرومی که فرشته ها در نامه سرنوشت تو فیصله انجام امور سازنده و استواری را درج کنند.

عده ای گمان می برند که "لیلة القدر" و "لحظه اجابت دعا" در آن، لحظه کوتاهیست که سریع و تند و تیز از کنار انسان رد می شود، مثل صاعقه ای می گذرد، اگر در این لحظه کوتاه بیدار بودی، دعا کردی، آن شب را یافته ای و به مراد دل رسیده ای!! ورنه محروم شده ای و دعاهایت همه به هدر رفته اند!!

نمیدانیم این تصور خاطی را از کجا گرفته اند؟ درحالیکه قرآن با صراحت کامل می فرماید که همهء این شب، شب قدر است، از شروع شب تا طلوع فجر را احتوا می کند، در هر ساعتی از ساعات این شب، عبادت ارجند می شود و دعاهایت مستجاب.

ممکن است کسی بگوید، من همهء شب های طاق رمضان را بیدار بودم، دعا کردم، ولی نه شب قدر را یافتم و نه دعاهایم پذیرفته شد!!

دو مطلب را به این دوست عرض می‌کنم:

الف: تو شب قدر را دیده‌ای، در آن بیدار بوده‌ای، ولی آنرا نشناخته‌ای، از مفهوم آن بی اطلاع بوده‌ای و تقاضاهای این "شب" را بجا نیاورده‌ای و پیامش را دریافت نکرده‌ای، و به آنچه به این شب قدر و منزلت داده است، توجه و اعتنایی نداشته‌ای.

ب: تو غمی دانی که خدا هر دعای بنده را اجابت می‌کند، پیامبر(ع) می‌فرماید که خدا از این حیا می‌کند که دست بنده دعاکننده را که بسوی او دراز شده، خالی بگذارد و دعایش را اجابت نکند، خدا هر دعای بنده اش را می‌شنود و اجابت می‌کند، یا آنچه را خواسته است به او می‌دهد، و یا عوض بتر از خواستش را به او عنایت می‌کند و یا برای آخرتش آنرا ذخیره می‌کند، و یا در بدل این دعا مصیبتی را که برای او مقدر کرده بود از او باز میدارد. "دعاها حتماً و بلادرنگ پذیرفته می‌شوند. مخصوصاً دعای این "شب قدر".

چند کار در شب های طاق ماه رمضان داشته باشید تا به "فیض" شب قدر نایل شوید:

۱ - تصمیم قاطع بگیرید که قرآن رهنمای تان در همه ابعاد زندگی باشد.

۲ - این شب را در عبادت و تلاوت قرآن سپری کنید.

۳ - بنابر فرموده پیامبر(ع) دعای آن شب تان این باشد:

اللهم انك عفو كريم، تحب العفو فاعفو عنا.

پروردگارا! بی‌گمان که تو بخشاینده بزرگواری، عفو و گذشت را دوست داری، از "گناه و خطای" ما بگذر.

البینه

معرفی سوره

نام مشهور این سوره "البینه" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل هشت آیه بوده و در مدینه منوره نازل شده است. برخی از مفسرین به این باور اند که سوره البینه در مکه مکرمه نازل شده است، در حالیکه متن سوره گواهی میدهد که نزول آن باید در مدینه منوره باشد، چون از اهل کتاب بحث می‌کند و مخصوصاً که از اهل کتاب قبل از مشرکین نام می‌برد. نزاع با اهل کتاب و بحث مفصل در باره آنان در مکه مکرمه سابقه ندارد، این منازعه در مدینه منوره آغاز شده است.

در ابتدای سوره، "فلسفه" بعثت پیامبران و "ضرورت" آن بیان می‌شود، سپس عامل "تفرقه" میان اهل "کتاب" و "گروه بندی‌ها" میان کسانیکه پیام آوری با رهنمود های روشنگر بسوی شان رفته، توضیح می‌گردد و نشان می‌دهد که "مدعیان حمل کتاب" نه بنابر "جهل" و عدم وجود "بینه" اختلاف کرده اند و نه بنابر اغماض در دین و ابهام در راه و روشی که دین ارائه می‌کند، دین همواره یکی بوده و تفاوتی در محتوای آن وجود نداشته، دین همواره به مردم گفته است: تنها خدا را پرستید، دین تانرا از آلودگی های شرک و پرستش غیرخدا پیراسته کنید، به چپ و راست منحرف مشوید، حنیف و یکسو

باشید، نماز برپا دارید و زکات بدهید، مشخصات دین راستین و قیم همواره همین ها بوده است. در پایان توضیح می‌دهد که مردم در برابر "پیام آوران" و "پیام روشن" شان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱- عده ای کفر می‌ورزند، هرچند ادعای ایمان به کتاب را دارند، ولی در واقع کافر اند، تصور می‌کنند به خدا باور دارند، درحالیکه مشرک اند، اینها بدترین مخلوق روی زمین اند، انجام شان دوزخ است که جاودانه در آن باشند.

۲- عده ای ایمان می‌آورند و عملکرد صالح پیشه می‌کنند، اینها بهترین مخلوق اند که وارد بهشت می‌شوند، جاودانه در آن، خدا از آنان راضی و آنان از خدای خود راضی، اینها کسانی اند که خدا را شناخته اند و از عصیان در برابر او بیم دارند.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- اهل کتاب و مشرکان کافر، از کفرشان هرگز نیستند جداشونده، تا آنکه بیاید به آنان همان هویدا کننده.</p> <p>۲- فرستاده خدا که تلاوت می‌کند صحیفه های پاکیزه .</p> <p>۳- در آن نوشته ها و احکام استوار و سنجیده.</p> <p>۴- و آنانکه کتاب به آنان داده شده، متفرق نشدند مگر بعد از آنکه آمد به آنان همان هویدا کننده.</p> <p>۵- و مأمور نشدند مگر به اینکه خدا را بپرستند، دین را برایش پیراسته، همه یکسوئی کننده، و برپا دارند نماز را و بدهند زکات را، این است دین قیم و سنجیده .</p>	<p>لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ * رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ * وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ * وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حَنَّافًا وَيُتِمُّوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ *</p>
--	--

۱- در مورد این آیه دو توجیه را میان مفسران می‌یابیم:

الف: این آیه "حال" کافران اهل کتاب و مشرکان را بیان می‌کند، به این معنی که عناصر کافر، چه آنانکه "اهل کتاب" و مدعی پیروی از پیامبر خاص و ایمان به کتاب

خاصی اند و چه آنانکه به کتاب و پیامبری ایمان ندارند و مشرک اند، از کفرشان باز نمی آیند، به باورها، منش ها و روش های کافرانه شان محکم چسبیده، به دگرگونی در باورها و تغییر در وضع حاکم بر جامعه شان حاضر نیستند، به آن خو گرفته اند، تعفن و بدبوئی جامعه گنده و متعفن شانرا درک نمی کنند و به بیرون رفتن از آن رضایت نمی دهند، مگر اینکه "پیام آور روشنگری" به سراغ شان بیاید که پرده ها را از دیده های شان کنار بزند، فضایی تاریک این محیط ظلمانی را برملا سازد.

ب: در توجیه دومی، این آیه "حال" کافران را نه، بلکه "مقال" و گفتار آنانرا منعکس می کند، یعنی آنان می گفتند: اگر پیامبری با کتاب واضح و روشنی بسوی ما بیاید، روش گذشته مانرا ترك گفته به او ایمان می آوریم، در حالیکه بعد از بعثت پیامبر به مخالفت او رفتند و از ایمان به او اجتناب ورزیدند..

این توجیه به چند دلیل ضعیف است:

اول: با ظاهر آیه نمی سازد، در هیچ جای آیه نمی یابیم که این مطلب را کافران گفته اند.

دوم: لفظ "تفرق" بجای "اختلاف" در آیه چهارم نشان میدهد که بعد از بعثت پیامبرانسان به گروههای مختلف تقسیم شده اند، عده ای ایمان آورده اند و عده ای بر کفر خود باقی مانده اند.

سوم: توصیف پیامبر به "البینه" و صحیفه هایش به "مطهره" و احکام صحیفه ها به "قیمه" نشان می دهد که اینها گفتار کافران نیست.

چهارم: مشرکان به پیامبر و کتاب باور ندارند، انتساب این گفته به مشرکان به هیچصورتی درست نیست، مشرکان هرگز نمی گویند که اگر پیامبر آمد به او ایمان می آوریم.

۲- "روشنگری" که "بیرون آمدن" عناصر کافر از وضع موجود شان منوط به بعثت اوست، پیام آوریست از سوی خدا که حامل "صحیفه های پاکیزه" است که بر مردم "می خواند". پس حکمت و فلسفه "بعثت پیامبر" این است که "اهل کتاب" کافر می شوند و "اهل اعتقاد" مشرک، و هردو گروه کافر چنان بر باورهای منحط خود

می‌چسبند که جز از طریق پیام آور حامل صحیفه‌های پاکیزه، جدا شدن شان از این باورها و بیرون رفتن شان از وضعیت حاکم بر جامعه ممکن و مقدور نمی‌باشد. این آیات نشان می‌دهد که تحولات اجتماعی و دگرگونی در باورهای حاکم بر جامعه جز از طریق "رهبر" و "کتاب"، "پیام" و "پیام آور"، "شعار واضح" و "آرمان روشن" و "فائد و قدوه روشن ضمیر" ممکن نیست.

انقلابیون "بی‌پیام" و "بی‌رهبر" نمی‌توانند انقلاب کنند و جامعه را از حالت موجود بیرون بکشند.

چند نکته ظریف در الفاظ این آیات جلب توجه می‌کند:

الف: "پیام آور" را با "البینه" توصیف کرده که نشان می‌دهد شخصیت "او" بر حقانیت دعوتش گواهی می‌دهد، ابهامی در شخصیت و عملکردها و پیامهای او وجود ندارد، تجسم عینی پیام خود است، حیثیت چراغ روشنی را در جامعه تار و تاریک خود دارد.

ب: صحیفه‌های او را "مطهره" خوانده که نشان می‌دهد "پیام" او "پاکیزه" و بی‌آلایش است، نه شائبه کذب و دروغ در آن وجود دارد و نه اثری از ناحق و باطل، و نه مظهری از فساد و آلودگی‌های اخلاقی، بلکه "پاکیزه" است و باعث پاکیزگی و زدودن آلایش‌ها در جامعه، گرد و غبار را از چهره "دین" و "دیانت" می‌زداید، "باورهای" مردم را از آلودگی‌های شرک و جهل تزکیه می‌کند، صفحه‌ء تاریک ضمیر انسان جهل زده و شرک زده را صیقل می‌دهد و جامعه را از گناه و فساد و ظلم می‌رهاند.

۳- لفظ کتاب در قرآن هم به معنای متداول کتاب در دری آمده، هم به معنای "نوشته" و هم به معنای "حکم و دستور". اینجا مراد از آن یا نوشته‌های سنجیده، دقیق، محکم و مصئون از هر نوع کجی و اعوجاج است که در صحیفه آسمانی درج گردیده و یا احکام پایدار، استوار و سنجیده الهی که از طریق این صحیفه‌ها ابلاغ شده است. یعنی نوشته‌ها، رهنمودها و احکام این صحیفه‌های "مطهره" به زندگی انسان قوام می‌بخشد و از کجی و انحراف و اعوجاج آنرا نگهدارند.

۴ - همواره عادت بر این بوده که هرگاه پیامبری مبعوث شده، مخاطبین او، چه آنانکه "اهل کتاب" بودند و ادعای ایمان به رسالت پیامبر قبلی را داشتند و چه آنانکه برای نخستین بار به حمل کتاب پیامبر جدید دعوت شده اند و از آنان خواسته شده تا "اهل کتاب" شوند، در برابر دعوت جدید به دسته های گوناگون تقسیم شده اند، عده ای ایمان آورده اند، عده ای به مخالفت برخاسته اند، عده ای روش منافقانه اختیار کرده، عده ای بی تفاوت مانده و عده ای در حالت انتظار، تا ببینند نزاع به نفع کدام طرفی می انجامد و چه کسی فاتح این معرکه می شود، تا در کنار او بایستند و روش او را بپذیرند و شعارهایش را زمزمه کنند. اختلاف آنان ناآگاهانه و غیرشعوری نبوده، بلکه آگاهانه به مخالفت برخاسته اند، بعد از اتمام حجت و آمدن بینه، راه تفرق در پیش گرفته اند.

۵ - در این آیه مبانی اساسی دعوت پیامبران و خلاصهء پیام آنان ذکر شده، هر پیامبری که در هر مقطع زمان، مبعوث شده، به مردم گفته است: پروردگار تان می فرماید:

الف: خدا را "عبادت" و پرستش کنید، یعنی باورت این باشد که تو "بنده ای" و خدا آقا و بادار تو، همه چیز از او و هرکارت به حکم و دستور او، تو نه خود را مالک خود می شماری و نه مالک داشته هایت، و نه در داشته هایت به میل خود تصرف می کنی، چون تو "بنده" و "برده ای"، بندگی یعنی همین، تو اختیارت را به خدا سپرده ای، دوست تو همان است که دوست اوست و دشمن تو همان دشمن او، در اقدام به هر کاری رضای او را می جوئی، این است تقاضای بندگی، هرکار مغایر آن تجاوز از حد بندگی است و بغاوت.

ب: دین تانرا برای خدا "پیراسته" کنید، منزه از هر نوع آرایش ها، "دین" یعنی عبادت خدا، در عبادت کسی و چیزی را باخدا شریک مکنید، نه جز خدا از کسی فرمان برید، نه به آستانه کسی دیگری جز او سربندگی خم کنید و نه جز خدا از دیگری استمداد جوئید، "پرستش" و "نیایش" تان تنها برای خدا باشد، "پرستش" و "نیایش" تانرا از هر نوع آرایش منزه دارید.

ج: "حنیف" و یک سو باشید، به چپ و راست متمایل مشوید، خدا را با یکسوئی پرستش کنید، براه مستقیم دین بسوی خدا جلو بروید.

د: نماز برپا دارید و پیوند های تانرا با خدا محکم و استوار نگهدارید.

هـ: زکات بدهید، از مالیکه با آبله دست و از طریق حلال کسب کرده اید قسمتی را در راه خدا و برای دستگیری از "محرمان" و "مستمندان" انفاق کنید.

این است دین "قیم"، پیامبران گذشته نیز بر همین "دین" تأکید داشتند و پیام آورکنونی نیز بسوی همین "دین" دعوت می کند، پس دلیل اختلاف شما "ای اهل کتاب!" با پیام آور تازه و دعوت او بسوی همان "دین قیم" چیست؟

<p>۶- بی گمان آنانکه از اهل کتاب و مشرکان کفر ورزیدند، در آتش جهنم باشند، پابنده در آن، همین ها اند بدترین آفریده شده.</p> <p>۷- یقیناً آنانکه ایمان آوردند و کرده های نیک کردند، آنها بهترین مخلوقات اند.</p> <p>۸- پاداش شان نزد پروردگار شان بهشت هائیسست برای ماندن جاودانه، می رود در تحتش جوی ها، تا ابد باشند در آن پابنده، از آنان خدا راضی شد و راضی شدند از وی، این همه برای کسیست که از پروردگارش ترسیده.</p>	<p>إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ *</p>
--	---

۶- این آیه نشان می دهد که اگر انسان بعد از آمدن پیام آور "روشنگر"، با صحیفه های "مطهره" و با دعوت بسوی "دین قیم" راه کفر و اختلاف با "بینه" را اختیار کرد، به سطح بدترین مخلوق سقوط می کند، بدتر از حیوان می شود، به اسفل السافلین فرومی افتد، چنانچه قرآن می فرماید:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبَكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * الانفال : ۲۲

بی گمان که بدترین جنبندگان نزد خدا همانهایی اند که کر اند "سخن حق را

نمی‌شنوند"، گنگ اند "بر حق اعتراف نمی‌کنند" و تعقل نمی‌ورزند.

همچنان می‌فرماید:

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ * الاعراف : ۱۷۹

چون چهار پای اند بلکه گمراه تر، آنها غافل اند.

۷- انسان، با "ایمان" و "عمل صالح" به جایگاهی صعود می‌کند که هیچ مخلوقی به پای او نمی‌رسد، به قلعه شامخی که همه مخلوقات خدا را پایان تر از خود می‌یابد، به اوج اوج شرف و عزت.

۸- پاداش اخروی آنان بهشت جاودانه است که تا ابد در آن باشند، به عنایات الهی راضی باشند و رضای پروردگارش را حاصل کنند، ترس از خدا آنانرا به مقام و منزلت رفیع و شامخ رسانده. این آیه بوضوح نشان می‌دهد که عنصر اصلی در رسیدن به این مقام و منزلت بلند "ترس از خدا" می‌باشد، کسیکه ایمانش او را به آنجا رسانده که از پروردگارش می‌ترسد و از این بیم دارد که از فرمان او سرکشی کند و مورد خشم او قرار گیرد، در عملکردهای خود محتاط است، از انحراف به چپ و راست بیم دارد، با دقت و احتیاط گام برمی‌دارد، در معامله با پروردگار خود بی‌باک و جری نیست، چنین کسی می‌تواند به این مقام بلند دست یابد و به این شرف و عزت نایل شود.

الزلزلة

معرفی سوره

نام این سوره الزلزلة است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۸ آیه است، برخی از مفسرین آنرا مکی می‌خوانند و برخی مدنی، ولی مضمون سوره و شیوه بیان آن بر مکی بودن سوره گواهی میدهد، چون بحث در آن از معاد و رستاخیز و محاسبه الهی "یکی از مضامین اصلی سوره های مکی" است و آیت های سوره نیز کوتاه، دارای وزن خاص، و شبیه سوره های مکی است که در آنها مطالب زیاد، دقیق و عمیق در الفاظ محدود و جملات کوتاه و دارای وزن افاده می‌شود. سوره بحث را از زلزله ای آغاز می‌کند که در مرحله دوم قیامت زمین را فرامی‌گیرد، سپس مرحله بیرون آمدن انسانها از گورها، شهادت زمین بر آنچه روی زمین گذشته و انسان بر شانه هایش مرتکب شده و دسته بندی مردم در گروههای گوناگونی بر اساس عملکردهای شان، به نمایش گذاشته می‌شود و در پایان توضیح می‌دهد که هر انسانی در آن روز، هر ذره عمل خوب و بدش را بالمواجه و بطور نمایان و مجسم مشاهده خواهد کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- آنگاه که زمین جنبانده شود به جنبیدنش.	إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا *
۲- و برون آرد زمین گران هایش.	وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا *
و انسان گوید: چه شده اش؟	وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا *
۴- آنروز که باز گوید اخبارش.	يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا *
۵- چون پروردگارت دستور دهد برایش.	بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا *
۶- آنروزی که مردمان پراکنده بیرون آیند، تا بنموده شود به هر یکی کرده هایش.	يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ *
۷- سپس هرکی به وزن ذره ای (کار) خیری کرده است می بیندش.	فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ *
۸- و هرکی هموزن ذره ای (کار) شری کرده است می بیندش.	وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ *

۱- زمین بی در پی می لرزد، نه يك بخش آن، بلکه همهء زمین، زلزله هیبتناك که کراه بزرگ زمین را به شدت می جنباند، گرچه عده ای از مفسران، این زلزله را زلزله مرحله نخستین قیامت می خوانند، ولی از فحوای آیات بعدی بخوبی احساس می شود که این آیه به زلزله قبل از بعثت مجدد انسان و بیرون آمدنش از زیر زمین اشاره دارد. در سوره النازعات آیات ۱۳-۱- بر همین مطلب تأکید دارد که بیرون آمدن انسانها از گورها متصل يك جنبش و تکان در زمین آغاز گردیده و ناگه همه از قبرها برمی خیزند و بسوی محشر میروند و دریابان پهناوری در برابر خدا می ایستند.

۲- در باره اینکه "انقال" زمین چیست، میان مفسران دو رأی را می یابیم:

الف: طلا و نقره و سنگهای قیمتی را که انسان برای حصولش راه کفر و خیانت را برگزید، در حب آن خدا و آخرت را فراموش کرد، بر سر آن میان خود به کشمکش و نزاع پرداختند، به جنگ متوسل شدند، خون همدیگر را ریختند، شرافت و عزت شانرا در گرو آن گذاشتند، به هرفساد، رذالت، و هر ذلت و دنات تن دادند، اکنون همه را زمین از دل خود بیرون می ریزد، چون متاع بی ارزش، و با مشاهده آن انسان متوجه

می‌شود که برای چه متاع بی‌ارزشی، دنیا و آخرتش را تباه کرد و اکنون حاصلش از آن همه تلاش‌ها برای رسیدن به آن چیست؟!

ب: مراد از "انقال" انسانها اند، چون قرآن به این لفظ انسان را یاد کرده است، و در آیات متعددی انسان دنیاپرست را که به زمین می‌چسپد، بسوی زمین گرائی می‌کند، دلش از متاع دنیا نمی‌کند، توان پرواز بسوی بلندای ایمان و قله‌های عزت و شرف را ندارد، باهلیش در چنین پروازی سستی می‌کند! چنین انسانی را به همین صیغه توصیف کرده است، از نظر این گروه مفسران، این آیه، اشاره به بیرون آمدن انسانها از زمین دارد.

اگر آیه اول و دوم را در بیان حوادث مرحله نخستین قیامت بگیریم، و گمان کنیم که این حوادث در زندگی انسان‌ها واقع می‌شود، و با زلزله مدهشی آغاز می‌گردد و متصل آن همء "انقال" هفتته در دل زمین بیرون می‌ریزد، در آنصورت می‌توان "انقال" را به معنای طلا و نقره و سنگهای قیمتی گرفت ولی آیه چهارم به صراحت نشان می‌دهد که این حوادث مربوط به روزی است که زمین همء اخبار و اسرارش را بازگو می‌کند، از این آیه به کمال وضوح فهمیده می‌شود که دو آیه نخستین، به مرحله دوم قیامت و برخاستن انسان‌ها از گورها اشعار دارد.

۳-۴: باید بنگریم که چه کاری باعث حیرت این انسان شده، کدام حرکتی در زمین تعجب او را برانگیخته است و او را به گفتن این سخن واداشته که "زمین را چه شده؟! آیا زلزله مدهش زمین مایه حیرت او شده؟ آیا بیرون آمدن انسان‌ها از گورها او را حیران ساخته؟ و یا شهادت و گواهی زمین بر عملکردهای انسان؟!

با کمی دقت درك می‌کنیم که حیرت انسان در این آیه نه در رابطه با زلزله زمین است، چون این زلزله قبل از برآمدن انسان از قبر صورت می‌گیرد و نه بنا بر مشاهده بیرون آمدن خودش از زمین است، چون نمیتواند برآمدن خود را از دل زمین احساس کند، همانگونه که نمیتواند روز برآمدن از رحم مادر را بیاد آرد، مگر اینکه عده‌ای جلوتر و عده‌ای بعدتر از گورها بیرون آیند، ولی برای این تأخر و تقدم اشاره‌ای در قرآن نمی‌یابیم، لابد تعجب و حیرت انسان باید از ناحیه چیز دیگری، غیر از زلزله و

غیر از بیرون آمدن "انقال" باشد. آیه ۲۵ سوره یس نشان میدهد که منکران آخرت، پس از بیرون آمدن از گورها می‌گویند: من بعثنا من مرقدنا؟ چه کسی ما را از خوابگاه مان برانگیخت؟ در جواب به آنان گفته می‌شود: هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون: این است آنچه پروردگار رحمان وعده داده بود و پیام آوران راست گفته بودند.

مشاهده می‌کنید که منکران قیامت پس از وقوع بعثت و رستاخیز و بعد از آنکه از گورها برخاسته اند، تا هنوز نمیدانند که چه کسی آنانرا زنده کرده و از گورها برانگیخته؟! مؤمنان نیز با استناد به وعده های الهی و گفتار پیام آوران به آنان می‌گویند: وعده الهی چنین بود و پیام آوران صادق این حرف را می‌گفتند، همان وعده تحقق یافته و حرف پیامبران در باره رستاخیز به اثبات رسیده.

اگر سه آیه نخستین سوره را در کنار هم بگذاریم و در ارتباط با آیه چهارم و با در نظر داشت آیات دیگر قرآن آن را بررسی کنیم درك این مطلب برای ما آسان می‌شود که حیرت و تعجب انسان در آنروز از ناحیه شهادت زمین بر عملکردهای او می‌باشد. قرآن می‌فرماید که در آنروز چشم و گوش و پوست آدمی و همه چیز بر اعمال او گواهی میدهند.

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *
وَقَالُوا لَوْلَا لَجُلُودُهُمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ
خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ *

تا آنگاه که "نزد آتش" آیند، گوش و چشم و پوست شان بر آنچه می‌کردند گواهی دهند، و به پوست های خود گویند: چرا علیه ما گواهی میدهید؟ گویند: خدایی که همه چیز را به سخن در آورده، ما را "نیز" گویا ساخت، و اوست که بار اول شما را آفرید و بسویش برگردانده شوید.

زمین نیز بر همهء آنچه انسان بر شانه های آن مرتکب شده، گواهی میدهد. ابوهیریه رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر علیه السلام این آیه را تلاوت کرد و فرمود: آیا فهمیدید که اخباری را که زمین بیان می‌کند چیست؟ صحابه گفتند: خدا و پیامبرش بهتر میدانند، فرمود: اخباری را که زمین بیان می‌کند، شهادت و گواهی زمین

است بر بنده و عملی که بر روی زمین انجام داده است، می گوید که در فلان روزی فلان کاری را انجام داده، این است اخباری که زمین بیان می کند.

حضرت ربیعة المخشری روایت می کند که پیامبر علیه السلام فرمودند: در معامله با زمین محتاط باشید که زمین مولد و اساس و بنیاد شماست "از آن آفریده شده اید" و هیچ عمل کننده ای بر روی زمین نزیسته مگر اینکه به هر عمل خوب و بد او گواهی خواهد داد.

در باره حضرت علی کرم الله وجهه می آید که هرگاه اموال بیت المال را بر مستحقین توزیع می کرد و آن را خالی می ساخت، دو رکعت نماز در آن ادا می کرد و در خطاب به بیت المال می گفت: تو شاهدی که به حق پر کردم و به حق خالی ات (نه) چیز حرامی را در تو گذاشتم و نه در راه حرامی چیزی را از تو مصرف کردم).

پیامبر علیه السلام می فرماید: "هرگاه وقت نماز فرا رسد، با صدای بلند آذان بگوئید، هرچه از کوه و زمین آنرا بشنود، در روز قیامت بر آن گواهی دهد."

زمینی که تو آنرا بی جان و بی حس می پنداری و با بی باکی در پیش چشمش و روی شانه هایش مرتکب گناه می شوی، در روز قیامت همهء گفته ها و کرده های ترا بازگو خواهد کرد.

بمن بگوئید: عکس العمل مخالفان، در ۱۴۰۰ سال قبل، در برابر این گفته قرآن که "زمین همهء اخبارش را بیان خواهد کرد" چه خواهد بود؟! مگر نه اینکه حتماً با استهزاء و تمسخر با آن برخورد می کردند؟! بیائید این حرف را به دانشمند منصفی بگوئید که امروز در نتیجه تحقیقات یافته است که سطح زمین و فضای آن هر حرف و حرکت انسانرا ضبط می کند، دانشمندی که میدانند امواج صدای انسان و حرکات او در سطح زمین و فضای آن چنان ثبت می شود که همواره باقی می ماند، و میتوان این امواج و اثرات را با وسایل پیش رفته از فضا و سطح زمین اخذ کرد و بازخواند. حرف های هزاران سال قبل را میتوان از امواج فضای زمین گرفت و شناسائی کرد، اگر به چنین دانشمندی بگوئید که قرآن، چهارده قرن قبل همین حرف را گفته است، ردالعملش چه خواهد بود؟ آیا ممکن است سخنی غیر از این بگوئید که قرآن حتماً از

مرجع دانای فوق بشر آمده است؟

۵- چرا زمین در آنروز همهء اسرار دلش را بیرون می‌کشد، همهء اخبار را بیان می‌کند و از آنچه بر روی آن گذشته است گزارش میدهد؟ چون پروردگارت به آن دستور داده که امروز همهء جریانات را ضبط کند و در روز قیامت بازگو کند.

لب ها و زبان تو، گلو و حنجره تو که وسائل تکلم اند و حرف های دلت را از طریق آن بیان می‌کنی همه از همین خاک آفریده شده اند، همین ماده خاك است که به مالکول های لب و زبان و حنجره تو تبدیل می‌شوند و ترا در اظهار مافی الضمیرت یاری می‌کنند، در روز قیامت بطور مستقل و جدا از تو به سخن می‌آیند و گواهی می‌دهند.

از کلمه " اوحی " بجای "یوحی" معلوم می‌شود که به زمین از قبل "الهام" شده که همهء جریانات را ضبط کند و در روز قیامت گزارش دهد، یعنی زمین هم اکنون شاهد و ناظر جریانات است، همه را احساس می‌کند و در خود حفظ می‌نماید و در روز قیامت در جلو انسان می‌گذارد.

۶- در باره این آیه دو تفسیر را میان مفسران عزیز می‌یابیم:

الف: هر انسانی تنها و جدا از دیگران، از مدفن خود بیرون می‌آید و بسوی خدا می‌رود، از خویشاوندان و اقربا، قوم و قبیله، حزب و گروه، پیروان و سپاهیان، حامیان و دوستداران، و از همه آنانکه در دنیا حول و حوش او را گرفته بودند و بر آنان حساب می‌کرد، احدی را در کنار خود نمی‌یابد، به تنهایی بسوی خدا می‌رود. چنانچه قرآن می‌فرماید:

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا *
مریم: ۹۵

و هر يك شان در روز قیامت تنها به "پیشگاه" او بیایند .

همچنان می‌فرماید:

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ
وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ
عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ *
الأنعام: ۹۴

و بی گمان که همانگونه نزد ما به تنهایی آمدید که بار اول شما را (تنها) آفریدیم، و هرچه به شما بخشیده بودیم همه را پشت سرتان رها کردید، و شرکایی را که گمان می کردید در "پرورش" تان شرکای (خدا) هستند با شما نمی بینیم، بدون شك که روابط تان قطع شده و پندارهای تان از میان رفته.

ب: همه مردمی که از پیدایش انسان بر کره زمین تا رستاخیز، در هر منطقه ای دفن شده اند، برمی خیزند و در گروههای جداگانه و پراکنده به بسوی خدا می روند و در میدان حشر حاضر می شوند، دسته بندی آنان با توجه به عملکردهای شان در دنیا صورت می گیرد، با کمی تعمق می یابیم که رأی گروه اول مفسران دقیقتر است، الفاظ بخش دوم آیه (لیروا اعمالهم) بر همین رأی صحه می گذارد و نشان میدهد که مردم از گورها به این دلیل تنها تنها بیرون می آیند و دوباره زنده می شوند، تا عملکردهای دنیای شانرا ببینند و پاداش و پادافراه آنها بچشند. آیاتیکه به حرکت دسته جمعی و گروه گروه انسانها در روز قیامت اشاره دارد، مرحله بعدی بعثت را به نمایش می گزارد، نباید آنها به مرحله نخستین بعثت تطبیق کرد.

در آنروز به هرکسی عملش نشان داده می شود، هر یکی اعمالی را که در دنیا مرتکب شده بود، در برابر خود مجسم می یابد، چنان نیست که فقط پاداش اعمالش را بیاید و یا اعمالش را درج عمل نامه اش ببیند، بلکه همه اعمال خوب و بدش در برابرش به نمایش گذاشته می شود. از آیات ۴ و ۶ این سوره فهمیده می شود که "صدا و سیمای" اعمال انسان ضبط می شوند، و در روز قیامت هرکسی هم "اخبار" اعمال خود را می شنود و هم بشکل مجسم آنها در برابر خود می یابد.

در شرایط ۱۴۰۰ سال قبل، درك این مطلب برای احدی مقدور نبود، ولی امروز و بعد از کشف وسائل ضبط صوت و عکس برداری و فلمبرداری، بی بردن به این پیشگویی های حیرت آور را برای هرکسی آسان ساخته است. در آن شرایط چه کسی میتواند درك کند که صداها را می توان ضبط کرد!! و حرکات را میتوان فلمبرداری کرد و بعد از مدتی آنها انعکاس داد و به نمایش گذاشت.

۷-۸: "خیر" و "شر" چه بزرگ چه کوچک، حتی اگر هموزن ذره ای باشد، همه را

در عملنامه ات می‌یابی، همه در برابرت مجسم می‌شوند. مشاهده می‌کنی که هیچ چیزی فراموش نشده، همه با دقت ضبط گردیده و برویت آن سرنوشتت رقم می‌خورد و آینده ات تعیین می‌شود، اگر پله "نیکی‌ها" بر "بدی‌ها" سنگینی کرد در فرجام بسوی بهشت می‌روی و اگر "بدی‌هایت" سنگین بود و نیکی‌هایت سبک و بی‌مقدار، به دوزخ می‌روی، در برابر نیکی ده چند پاداش می‌یابی و بدی‌هایت را یا خدای بخشنیده مهربان می‌آمرزد، و یا در بدل مصیبت‌ها، بیماری‌ها، دردها و مشکلاتی که بخاطر همین "بدی‌ها" بتو رسیده بود، معاف می‌کند و یا جزای معادل آنرا می‌دهد.

متوجه باشید الفاظ آیات چنان نیست که نشان دهد، در روز قیامت هرکسی به جزای بد کوچکترین عمل زشت خود نیز می‌رسد، چون در آیات چنین نیامده که هرکی هموزن ذره ای عمل "خیر" و "شری" مرتکب شده جزایش را می‌بیند، نه، بلکه عملش را می‌بیند، مشاهده عمل "با دیدن جزای عمل" فرق می‌کند، هرکسی "اعمالش" را مشاهده می‌کند، ولی ضرور نیست که حتماً جزای هر عمل خود را ببیند. چند نکته مهمی را که قرآن در این رابطه بر آن صراحت دارد، در نظر داشته باشید:

الف: وزن و ارزش عمل، باتوجه به ظاهر آن تعیین نمی‌گردد، اعمال به ظاهر نیک کافر، مشرک و منافق سبک و بی‌مقدار ثابت خواهد شد و در بالا بردن پله بدی‌های او تأثیری نخواهد داشت، اینها اگر احیاناً کار شایسته ای در عمل نامه‌شان داشتند، پاداش آنرا در دنیا یافته اند.

ب: جزای بدی متناسب با بدی خواهد بود، ولی پاداش نیکی از ده چند تا هفتصد چند و حتی مضاعف بر آن خواهد بود.

ج: آنانکه ایمان آورده اند حساب شان آسان خواهد بود، به تناسب بهترین عمل شان، پاداش خواهند یافت، اگر از گناهان کبیره اجتناب ورزیده اند گناهان صغیره شان آمرزیده خواهد شد.

حضرت انس رضی الله عنه روایت می‌کند که: باری حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر سفره ای نشسته بود و نان می‌خورد که این سوره نازل شد، ابوبکر رضی الله عنه از طعام خوردن دست برداشت و گفت: یا

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الزلزلة

رسول الله! آیا در برابر عمل ریز و کوچک بدم که مرتکب شده ام حتماً مجازات می شوم؟!

پیامبر علیه السلام فرمود: ای ابوبکر! هر چه از مصیبت ها و حوادث ناخوش آیند به تو می رسد، در برابر همان گناهان ریز و کوچک کیست که مرتکب شده ای، و اگر هموزن ذره ای عمل نیکی داشته ای، خداوند آنرا برای آخرت ذخیره می کند.

از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که از پیامبر علیه السلام پرسیدم: عبدالله بن جدعان، در دوران جاهلیت، کارهای نیکو داشت، به فقرا و مساکین طعام می داد، مهمان را گرامی می داشت، اسرا را رها می کرد، آیا این نیکویی ها در قیامت سودی برای او خواهد داشت؟! پیامبر علیه السلام فرمود: نه چون او تا لحظه مرگش نگفت که رب اغفر لی خطیئتی یوم الدین: پرودگارا! گناهم را در روز قیامت بیامرز.

این آیات بما می آموزد که نه نیکی ریز و کوچک را حقیر بشمارید و نه بدی و زشتی کم را بی اهمیت بگیرید، هر دو درج دوسیه تان می شود و در سرنوشت تان و در سعادت و شقاوت اخروی تان تأثیر دارند.

پیامبر علیه السلام می فرماید: از آتش دوزخ خود را نگهدارید هر چند با پاره از خرما باشد و یا سخن شایسته و خوبی.

همچنان می فرماید: هیچ کار نیکویی را حقیر بشمارید، هر چند ریختن کف آبی در جام تشنه ای باشد و یا اینکه با برادرت به پیشانی باز و با تبسم برخورد کنی.

به حضرت عائشه فرمود: ای عائشه! از گناهانی حذر کن که حقیر شمرده می شوند، چون در برابر خدا از اینها نیز پرسیده می شود.

حضرت عبدالله بن مسعود روایت می کند که پیامبر علیه السلام فرمود: متوجه بوده از گناهان صغیره بر حذر باشید، چون همین ها بر انسان جمع می شوند و او را احاطه می کنند و به هلاکت می کشانند.

العادیات

معرفی سوره

نام این سوره "العادیات" است که از آیه اول آن گرفته شده، شامل ۱۱ آیه است. در مورد زمانه نزول آن روایات مختلفی داریم، ولی از مضمون و شیوه بیان سوره بوضوح فهمیده می‌شود که نه تنها مکی است بلکه در مراحل خیلی ابتدائی مکه نازل شده است.

موضوع اساسی بحث در این سوره، اثبات این مطلب است که انسان در برابر پروردگارش خیلی ناسپاس است، خودش گواه این ناسپاسی و کفران است، هیچ چیزی را در دنیا، در برابر آقا و منعمش این گونه ناسپاس نمی‌یابید، مگر او خیل اسپ‌های برومند و تنومند را در حال دوش تند و تیز ندیده، که هریکی باهمهء سعی و توان خود تلاش می‌ورزد تا سوارش را هرچه زودتر و پیش از دیگران به هدف برساند، در اطاعت از آقای خود و با يك اشاره دست او، چنان به شدت از جا می‌پرد و می‌دود که صدای خشمگینی را از سینه اش بیرون می‌دهد، از سم نعلش جرقه های آتش می‌جهد، در صبحگاهان تاریک بر صف دشمن هجوم می‌برد، با دوش تند و تیزش گرد و غبار تیره ای برمی‌انگیزد، بگو! این همه اطاعت و فرمانبرداری، این همه سخت کوشی، این همه جنب

و جوش در اجرای فرمان آقا، برای چیست؟ او از "آقاییش" چه چیزی در یافت داشته؟ آب و علفی، و دست نوازشی که گاه و بیگاه بر ساق و گردن او کشیده، او از "خیر" و "نیکوئی" همین تصور را دارد، چیز دیگری را نه احساس می کند و نه شناختی از آن دارد، ولی انسان با وجود تصور جامع و شاملی که از خیر و نیکوئی دارد، و نعمات بی پایانی که شامل حال اوست، چه در خلقت و آفرینشش، چه در ذات و استعداد هایی که در او گذاشته شده، چه در وسائل رزق و روزی اش و چه در محیط سازگاری که برای بقا و حیات او ضروریست، همه را می شناسد و درک می کند، اگر شما این "دو" موجود را، در سپاسگذاری از آقا و منعمش باهم مقایسه کنید، مگر بر ناسپاسی قبیح و شنیع انسان در برابر پروردگارش گواهی نخواهی داد؟! مگر او را ناسپاس ترین موجود نخواهی خواند؟! چه چیزی او را به این ناسپاسی و کفران قبیح کشانده؟ عدم ایمان به رستاخیز، به حیات بعد از مرگ، به برخاستن مجدد از گورها، به رجوع بسوی خدا، به محاسبه الهی، و به رسیدگی به اسرار سینه ها. بدانند که این روز حتماً فرامی رسد، حتماً در برابر پروردگار خبیر و آگاه خود می ایستد و پادافراه ناسپاسی هایش را می یابد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- قسم به تند دوندگان نفس زنان.	وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا *
۲- پس به جرقه افروزان سم زنان.	فَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا *
۳- پس به غارتگران صبحگاهان.	فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا *
۴- که بر انگيختند با آن گردی.	فَأَثَرُنَّ بِهَنْعًا *
۵- پس دررفتند با آن میان جمعی.	فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا *
۶- حقاً که انسان بسی ناسپاس است در برابر پروردگارش	إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ *
۷- و اوست بر این گواه.	وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ *
۸- و بی گمان که او شدید است در محبت خیر.	وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ *
۹- آیا مگر نمیداند آنگاه که بر انگيخته شود هر چه در قبرهاست.	أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ *
۱۰- و بر آورده شود هر چه در سینه هاست.	وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ *

۱۱- بی گمان که پروردگارشان در آن روز آگاه تر باشد بوضع آنان.	إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ*
--	---

۱- ۸ : در اینجا نکات آتی را باید در نظر داشت:

الف: پنج قسم با حرف (ف) تعقیب، باهم مرتبط شده اند که نشان می‌دهد همه از جنس واحد و یکسان اند. یعنی همین دوندگان اند که با دوش تند و تیز خود صدای خشنی از سینه های شان بیرون میدهند که دال بر شدت دوش آنهاست و همینها اند که چون سم شان باسنگی اصابت می‌کند، جرقه های آتش می‌افروزند و همینها اند که برای غارت صبحگاهان؛ بکار گرفته شده اند و همین ها اند که در اثنای دوش تند و تیزشان، گرد و غبار بر انگیزند و همینها اند که در صف مقابل رخنه نموده شق اجرا کرده اند.

از چگونگی بیان بوضوح معلوم می‌شود که هدف از این دوندگان تند و تیز فقط اسپ ها می‌باشد، این صفات بر هیچ دونده دیگری جز اسپ ها صدق نمی‌کند.
ب: جواب قسم ها این است "بی گمان که انسان در برابر پروردگارش خیلی ناسپاس است؟"

من در جستجوی ارتباط میان این سوگندها و جواب آن تفاسیر زیادی را ورق زدم، در این رابطه بیش از هر مورد دیگری، با آراء گوناگونی و اکثراً غیر دقیق مواجه شدم. مدت ها را در این حالت سپری کردم، بیست و سه سال قبل، در اثنای اقامت در پشاور غرض ادای نماز جمعه وارد مسجد شدم، ناگه خطیبی را روی منبر یافتم که در باره این سوره بحث دارد، توجیه او نظرم را جلب کرد، آنرا دقیق یافتم، متأسفانه نتوانستم از او بپرسم که آیا کسی را از جمله مفسران مشهور سراغ دارد که با این رأی موافق باشد؟ بمر صورت این توجیه چون جرقه ای بود که مرا بسوی ارتباط میان این سوگند ها و جواب آن رهنمائی کرد.

چندسال قبل تفسیر این سوره را به شکل این پارچه ادبی در آوردم که امیدوارم شما را در درك مفاهیم ژرف این سوره یاری کند:

آیا ندیدی که آن خیل اسپان برومند، چگونه با حرکت دست سواران شان، از جا

پريدند، هر يکي در تلاش سبقت از ديگري، نفس زنان، از صدای خشمگين سينه اش درمی يابی که همه تاب و توانش را بکار گرفته، تا سريعتراً از ديگري، آقايش را به سرمنزول برساند، چه سريع و تند می دوند، نمی بينی که از نعل سم شان، که با شدت برسنگ اصابت می کند، جرقه های آتش می افروزند، در اين صبحگاه تاريخ، چگونه بر آن ده، که همه باشندگان آن تا هنوز در خواب اند، هجوم بردند، باکی نداشتند که کسی در گوشه تاریکی، در کمين باشد، و ناگه تیری پرتاب کند، نمی بينی که چه گرد و غباری را بادوش تند و تيز و بی باکانه شان بر انگیخته اند.

چه شق دليرانهء اجرا کردند. دشمن را ناگهانی و صف بسته، پيش روی خود يافتند، حتماً با شمشير های برهنه، ولی با همه بی اعتنائی، در صفوف مزدحم آنان رخنه کردند. آنگاه که اين خيل از جا می پريد، می دیدی که هر يکي، چگونه زير پای سوار خود، باشور و شوق می جنبد، پا برزمين می کوبد، با حرکات سر و گردن و جنب و جوش خود، نشان می دهد که سخت فرمانبردار و مطيع و منتظر اشاره از سوی آقا است، که بمجرد اشاره دست او، به آنسوی که امر می کند، به شدت خواهد تاخت و او را حتماً به هدفش خواهد رساند. راست گفته بود، حرکاتش ریاکارانه نبود، وعده هایش کاذبانه و فريبکارانه نبود، بمن بگو! مگر اينها همه گواهی نميدهند که تو ای انسان! در برابر پرودگارت، سخت ناسپاسی، اگر ترا با هر يکي از اينان، به قضاوتگاهی ببرند، مگر بر ناسپاسی قبيح خود گواهی نخواهی داد؟

در حالیکه تو، بيش از او، از احسانى که بر تو روا داشته است، از خیرى که بحالت شامل کرده است آگاهی، و بيش از او آنرا می پسندی. او فقط اينرا می خواهد که آقايش بر سر او دست نوازش بکشد، ساق و گردنش را مس کند، آب و علفی برايش تهیه بيند، و در برابر آن، اين همه فرمانبردارى! اين همه تلاش! اين همه سخت کوشى! اين همه جنب و جوش! در اجرای فرمان آقا! فقط يك حرکت دست! و تو خوب می دانی که احسان پرودگارت چه بی پایان است! و نعماتی که شامل حالت کرده است، چه بی حساب و اوامرى که بتو داده است، چه صريح و مکرر!!

بيا بنگر که او چه می کند و تو چه ؟ شايد اين انسان کافر و ناسپاس نمی داند که قيامتی برپا خواهد شد و آنچه در قبر ها خفته اند، برانگیخته خواهند شد و به آنچه در

سینه هاست، رسیدگی خواهد شد.

بدون شك آنروز تحقق خواهد یافت، و او در برابر پروردگارش خواهد ایستاد، و خواهد دانست که، پروردگارش آنروزی، بیش از هرکس دیگری، از حال او باخبر تر است، میدانند چه ناسپاسی کرده است، و میدانند که مستحق چه پاداشیست.

۹-۱۱: انگیزه انسان در این ناسپاسی و کفران قبیح و منعم ناشناسی و احسان فراموشی در واقع این است که او زندگی را پدیده بیهوده و بیهدف گرفته، به زندگی بعد از مرگ باور ندارد، گمان نمی کند که قبرها شگافته می شوند و انسان ها مجدداً از آن بیرون می آیند و بسوی خدا برای محاکمه محاسبه اعمال شان می روند، اسرار دلتها، عزایم پنهان در سینه برملا می شود. انسان بداند که آن روز حتماً فرامی رسد، اگر او بر ناسپاسی خود اعتراف نکند، و تجدید نظر ننماید، و در پی جبران نرود، در روز قیامت با خدای علیم و آگاهی مواجه خواهد شد که بر وضعیت درون و بیرون او دقیقاً آگاه است، این "حقیقت" را که امروز انکار می کند و به آن باور ندارد در آنروز بخوبی درک خواهد کرد.

القارعة

معرفی سوره

القارعه، مأخوذ از آیه اول این سوره، نام آن و عنوانی برای مضامین آن است، شامل ۱۲ آیه بوده، از مضمون و شیوه بیان و اسلوب ادبی آن بوضوح فهمیده می‌شود که از سوره‌های دوران ابتدائی مکه می‌باشد. مراحل ابتدائی و بعدی قیامت را با الفاظ کوتاه و جامع و آهنگدار خود به نحوی به نمایش می‌گذارد که همهء صحنه‌های هیبتناک آن در برابر دیده‌ها مجسم می‌شوند، قیامت را بنام "القارعه" یاد می‌کند، که کوبیده شدن همه چیز و تصادم میان آنها، توأم با صدای هیبتناک را افاده می‌کند، در روزیکه نظام موجود هستی متلاشی می‌شود، اجرام سماوی از مدارهای خود فرار نموده با همدیگر تصادم می‌کنند، کوهها از جا می‌جنبند، با همدیگر کوبیده می‌شوند، چون پشم حلاجی شده رنگین و پا شان در فضا پراکنده می‌شوند، صدای هیبتناک و رعب آور تصادم اجرام و اجسام بزرگ فضا و روی زمین، در همه جا طنین انداز بوده، انسانها در آن روز چون پروانه‌ها یا ملخ‌های ریز بهر سوی هیبت زده و هراسان پراکنده شوند، سپس مرحله بعدی قیامت را ترسیم می‌کند که در آن سرنوشت هرکسی با توجه به "ثقل" و "وزن" عملش رقم می‌خورد، اگر عملش ارجمند بود، وزن و سنگینی داشت، شایستگی

ای در آن سراغ می‌شد، گرانمایه و دارای ارزشی بود، به زندگی رضایت بخشی نایل می‌شود، ولی اگر عملش سبک، پوچ و پوک، بی‌ارزش و بی‌محتوی بود، آتش گرم دوزخ او را در آغوش خود بگیرد و پاداش عملش گودال آتشین دوزخ باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- همان کوبنده.	القَارَعَةُ *
۲- چیست آن کوبنده؟	مَا الْقَارَعَةُ *
۳- وجه آگهت کرد که چیست آن کوبنده؟	وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارَعَةُ *
۴- روزیکه مردم باشند چون پروانه ها و ملخ های ریز پراکنده.	يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ *
۵- و کوهها باشند چون پشم رنگه پاشان شده.	وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ *
۶- پس اما آنکه گران شد وزن شده هایش.	فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ *
۷- پس باشد در زندگی خشنود کننده.	فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ *
۸- و اما آنکه سبک بار آمد وزن شده هایش.	وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ *
۹- پس باشد در آغوش گیرنده اش گودالی.	فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ *
۱۰- میدانی این "گودال" چیست؟	وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ *
۱۱- آتشی خیلی گرم کننده.	نَارٌ حَامِيَةٌ *

۱-۳: قارعه از ماده قرع بمعنای محکم بهم کوبیدن است که با صدای بلندی توأم باشد، قرآن آنرا برای "قیامت" بکار برده، اسلوب بیان در این آیات چنان است که هیبت آنروز را نمایان می‌کند، شیوه بیان چنین است:

همان روز در هم کوبنده با صدای مهیب، میدانی چیست؟ چگونه میتوانی دریابی که آنروز هیبتناک در هم کوبنده چیست؟ تو توان درک آنرا نداری!!

۴: در آنروز، مردم روی زمین چون خیل خیل پروانه ها و ملخ های ریز پراکنده، هیبت زده و پریشان از این سو به آنسو فرار کنند، با هر فریادی از جا می‌پرند و بسوی نامعلومی می‌گریزند.

۵- کوههای بزرگ و سفت و محکم که چون میخ در دل زمین کوبیده شده اند،

در این روز (قارعه) درهم کوبنده، چنان پاشان شوند که پشم رنگینی در اثنای حلاجی در فضا پراکنده می شود.

از این آیه معلوم می شود که موضوع بحث در این آیات حوادث مرحله اول قیامت است، که در زندگی فعلی انسان رخ می دهد، چون در مرحله دوم قیامت، نه کوههایی بر روی زمین وجود دارند و نه قارعه ای رخ می دهد، آیات متعدد قرآن توضیح می دهد که بعثت مجدد انسان بر زمینی صورت می گیرد که هموار است و فراز و نشیبی در آن وجود ندارد.

۶- ۱۱: در آنروز اعمال ارزیابی می شوند، برخی سنگین و گران ثابت می شوند و برخی سبک و پوچ و پوک، بی وزن و بی مقدار. در آنروز هر عملی که بر "حق" مبتنی باشد، وزین و سنگین خواهد بود، و هر عملی که از "باطل" مایه گرفته و از چشمه "حق" سیراب نشده، سبک و توخالی خواهد بود، در آنروز باتوجه به "حق" مُفتمه در عمل، وزن آن تعیین شود. "والوزن یومئذ الحق"، "حق" در آنروز وزن باشد، در عملی که "حقی" سراغ نشود، وزنی نخواهد داشت. هرکی وزن شده هایش در ترازوی حق سنگین ثابت شود به زندگی خشنود کننده ای دست یابد و هرکی وزن شده هایش در این ترازو، سبک و بی ارزش و بی مقدار ثابت شد، گودالی او را در آغوش خود بگیرد، میدانی این گودال چیست؟ آتش فروزان، بی نهایت گرم و سوزان.

التکائر

معرفی سوره

نام این سوره "التکائر: مسابقه در زیاده طلبی" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۸ آیه است، اکثریت مفسران بر مکی بودن آن تأکید دارند، عده ای آنرا مدنی می‌خوانند، در حالیکه موضوع بحث و شیوه بیان و اسلوب ادبی آن بر مکی بودن سوره گواهی میدهد.

در این سوره به یکی از بیماری‌های خطرناک انسان که عامل همه ای آشوب‌ها، فتنه‌ها، جنگ‌ها، خونریزی‌ها، تن دادن به پستی‌ها و تجاوز بر حقوق دیگران در حیات فردی و اجتماعی انسان است اشاره شده، بیماری حرص و آز، مسابقه ناروا میان انسان‌ها در کسب هرچه بیشتر مال و جاه، همین بیماری خطرناک است که از انسان، حیوان درنده وحشی‌درست می‌کند، او را بی‌رحم و قسی القلب بار می‌آرد، رحم و عاطفه را در دل او می‌میراند تا آنجا که برای اشباع حرص و آز خود بمر جنایتی متوسل می‌شود، به هر دناقتی تن میدهد و هرکاری را جائز می‌شمارد.

اگر عوامل و انگیزه‌های فساد و ظلم، آشوب‌ها و فتنه‌ها، جنگ‌های ملی و بین

المللی در جامعه انسانی را ریشه یابی کنیم، حرص و آز آدمی را بحیث اساسی ترین عامل خواهیم یافت. همین بیماری روانی است که یا باعث می‌شود انسان عزیز و شریفی را به متاعی بی‌ارزش در آرد که به قیمت ارزانی به خرید و فروش گذاشته می‌شود و یا از او حیوان درنده و سفاکی بسازد که برای اشباع حرص و آزش از هیچ جنایتی دریغ نمی‌ورزد، اگر می‌بینیم که انسانی در برابر انسان دیگری چون خودش به پستی و ذلت تن داده، او را برتر از خود شمرده، احساس کبر و نخوت او را برانگیخته، در واقع حرص و طمع او را به این حالت کشانده، و اگر آن دیگری را می‌بینیم که به حق جانی و مشروع خود قانع نبوده به حقوق دیگران می‌تازد، مرتکب تجاوز و تعدی بر کرامت و حیثیت آنان می‌شود، آزادی شانرا سلب می‌کند، آنانرا حقیر و ذلیل می‌شمارد، ملتی بر ملت دیگری تجاوز می‌کند، کشوری کشور دیگری را اشغال می‌نماید، آشوب و جنگ‌های خائمانسوز و ویرانگری بر پا می‌شود، کشور کاملی به ویرانه‌های مهیبی تبدیل می‌شود، خون میلیون‌ها انسان به زمین می‌ریزد، در حقیقت حرص و آز است که این فتنه‌ها را برپا می‌کند و این آشوب‌ها را برمی‌انگیزد.

و اگر مشاهده می‌کنیم کسی حق را کتمان نموده، از باطل به دفاع می‌پردازد، سخنی برخلاف حکم ایمان و وجدانش می‌گوید، حلال را حرام و حرام را حلال می‌شمارد، فتوای دروغین به نفع حکام ستمگر صادر می‌کند، دروغ می‌گوید، فریبکاری و خدعه به کار می‌برد و به هر عمل منافی شأن انسان عزیز و شریف دست می‌یازد، محرك او در همه این اعمال زشت و شنیع، حرص و آز او بوده، گمان می‌برد که از این طریق می‌تواند به مطامع آزمندانه اش دست یابد.

این سوره در اولین آیه خود می‌فرماید:

تکاثر و مسابقه با همدیگر در زیاده طلبی باعث شد تا شما انسانها، از اندیشه به خود، و توجه به حق و عمل به واجب بازآید و در این بازی بیهوده چنان مصروف شوید که از هرچه غیر از آن است غافل گردیده، همه چیز را فراموش کنید. این بیماری چنان دامن تانرا محکم گرفته که تا فرارسیدن مرگ تان آنرا رها نمی‌کنید، نمی‌گذارید بخود آئید، چشم و گوش تان باز شود، صواب را از ناصواب تمیز دهید، مگر اینکه مرگ به سراغ تان آید، به زیارت گورها برسید و سنگ گور را بوسه زنید، آنگاه چشم تان باز

التكاثر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

خواهد شد، و درك خواهید کرد که هوس افزون طلبی ها و تکاثر تان چه بیماری هولناکی بود و به چه بازی بیهوده ای شما را مصروف ساخته بود.

عدم ایمان به این حقیقت که زیاده طلبی های حرام انسانرا به جحیم می کشاند، انگیزه اصلی تکاثر شماست. اگر به علمی دسترسی داشته باشید که انسانرا بسوی یقین و ایمان رهنمائی می کند، حتماً در روشنائی چنین علمی، جحیم منتظر را با دیده های علم یقین تان خواهید دید، و اگر از چنین علمی محروم باشید و از درك عواقب وخیم تکاثر، و پایان و انجام آن، "جحیم"، عاجز ماندید، بزودی با عین یقین آنرا می بینید، چنان با دیده های باز آنرا مشاهده می کنید که یقین و باور را در پی دارد، و هر شك و شبهه ای را از میان می برد و در آنروز که شعله های آتش را نمایان ببینید، از نعمت های که در دنیا شامل حال تان بود پرسیده خواهید شد.

بسم الرحمن الرحيم

۱- سرگرم تان کرد زیاده طلبی.	أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ *
۲- حتی که زیارت کردید گورها را.	حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ *
۳- نه چنین است، بزودی بدانید.	كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ *
۴- بازهم نه چنین است، حتماً بدانید.	ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ *
۵- نه نه، اگر بدانید دانش یقین را.	كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ *
۶- بی گمان که ببینید انبار آتشین را.	لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ *
۷- سپس حتماً ببینید آنرا با دیده یقین.	ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ *
۸- پس در آنروز حتماً پرسیده شوید از نعیم.	ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ *

۱: تکاثر شما را از توجه به عوامل اصلی سعادت و نیک بختی غافل کرد، مسابقه با همدیگر در جمع آوری هرچه بیشتر مال، رسیدن به جاه و جلال، افزودن به سپاهیان، حامیان و یاوران، تمتع هرچه زیاد تر از متاع و لذایذ دنیا، چنان دل و دماغ شما را بخود مشغول ساخته که نه به عواقب وخیم آن اعتنائی دارید و نه به آنچه فلاح و رستگاری شما درگرو آن است التفاتی می کنید، برای آن خدا را فراموش می کنید، به آخرت تان بی اعتنائی می ورزید، کرامت و عزت خود و دیگران را زیر پا می گذارید، برای رسیدن

به آن به هر دنانت و جنایت متوسل می‌شوید، به ندای عاطفه انسانی تان جواب رد می‌گویند، ضوابط اخلاقی را پامال می‌کنید، به هیچ اصلی و هیچ ضابطه ای التفات و التزامی نمی‌وزرید.

۲ : این الفاظ را به چند مفهوم میتوان گرفت:

الف: تا رسیدن به گورها و تا پایان زندگی تان ، تکاکثر شما را بخود مشغول کرد. در هیچ مرحله ای از زندگی تان از تکاکثر دست نکشیدید و بخود نیامدید.

ب: حتی با مشاهده گورها نیز از تکاکثر خودداری نوزیدید، با آنکه مشاهده می‌کنید که سلف تان همه چیز را به میراث گذاشتند، با دست خالی بسوی خوابگاه های شان در گورها رفتند، از تلاش های که برای کسب مال و جاه داشتند، جز گودال خاکی گور حاصل دیگری در اختیار ندارند، همه چیز را به دیگران گذاشته اند، با بارگناه زراندوزی و جاه طلبی ها بسوی خدا رفته اند و بخواب مرگ خفته اند. مشاهده قبور نیز نتوانست شما را از خواب غفلت تان بیدار کند و از تکاکثر باز دارد!!

ج: برای آنکه ثابت کنید شمار قوم و قبیله و گروه تان بیش از حریف و رقیب است، از سابقه تاریخی برخوردارید، ریشه در دل تاریخ دارید، بیش از دیگران کشته داده اید، پرچم های بیشتری بر گورستان های مربوط به قبیله تان در اهتزاز است، به زیارت گورستان ها رفتید و مسابقه را به آنجا و به شمارش قبرها کشانیدید.

۳-۴: چنان نیست که شما می‌پندارید و خیر و صلاح و سعادت تانرا در گرو زیاده طلبی ها جستجو می‌کنید، برعکس به عواقب شوم این پدیده منحوس و این خصلت خبیث بزودی پی خواهید برد، هم در دنیا وهم در آخرت، "سوف تعلمون" اول به عواقب بد تکاکثر در دنیا اشاره دارد و "سوف تعلمون" دوم به عاقبت آن در آخرت، وقتی به لب گور برسید، که فاصله زیادی از شما ندارد، درك می‌کنید که حاصل تان از تکاکثر چه بوده؟! و آنگاه که در برابر خدا بایستید میدانید که پاداش تکاکثر تان چیست؟

۵-۶: به الفاظ این آیه کمی دقت کنید، معنای تحت اللفظی آیه بدون کم و کاست و بطور دقیق این است:

"اگر علم الیقین را بدانید یعنی" اگر علمی از علم الیقین داشته باشید، دارای علمی

باشید که به یقین می انجامد، و یقین و باور نتیجه قطعی و محتوم آن است" در آن صورت حتماً جحیم را درك می کنید، پیش روی دیده های تان مجسم خواهد شد و در روشنایی این علم، جحیم را خواهید دید. از فحوای آیه بعدی بخوبی درك می کنیم که مراد از "دیدن جحیم" در این آیه غیر از دیدن با چشم است، دیدن با چشم در آخرت اتفاق می افتد، ولی دیدنی که این آیه به آن اشاره دارد، دیدن در پرتو علم یقین است. متأسفانه برخی از مفسران این آیه را چنان ترجمه کرده اند که گویا الفاظ آن در اصل چنین است: لوتعلمونه بالعلم یقین. در حالیکه الفاظ آیه چنین نیست، ترجمه آنان از آیه این است: اگر عواقب تکاثر را با علم یقین بدانید.

اینها با این نوع تلقی و ترجمه نه تنها احتیاط را کنار گذاشته اند و الفاظی را بیجهت در آیه مقدر شمرده اند، بلکه هماهنگی میان آیات را نیز صدمه زده اند، مجبور شده اند که "ل" در آیه بعدی را که وسیله ربط میان دو آیه است و مفهوم آیه بعدی را نتیجه قطعی آیه قبلی می سازد، به معنای اصلی آن نگیرند، و آیه بعدی را مستقل و آغاز بحث جدید بشمارند، نمیدانیم چه عاملی باعث شده که این ها مفهوم واضح و روشن آیه و معنای دقیق تحت اللفظی آنرا کنار می گذارند، و برای هماهنگ ساختن آیه با مفهومی که در ذهن خود ترسیم کرده اند، دو اضافه و يك تغییر را در الفاظ دو آیه کوتاه مذکور باعث می شوند؟!

ارتباط آیه ۶ با آیات قبلی از این قرار است:

الف: عامل اصلی "تکاثر" در شما، عدم ایمان به آخرت و محاسبه الهی است، گمان می کنید که از گناهی که در تکاثر مرتکب می شوید و از طرق حرام و ناجایز مال و ثروت می اندوزید و راه های ناروای رسیدن به جاه و جلال بیشتر را انتخاب می کنید، پرسیده نخواهید شد و به جزای اعمال تان نخواهید رسید، چنین نیست بلکه جحیم در انتظار شماست، حتماً آنرا خواهید دید.

ب: تکاثر به جحیم می انجامد، جامعه شما را به گودال آتشین تبدیل می کند، کشمکش های خونین را باعث می شود و در پایان شما را به دوزخ می برد.

۷- از "ثم" و دیدن با "عین یقین" و از آیه بعدی به صراحت معلوم می شود که

مراد از آن، دیدن جحیم در روز قیامت و قبل از محاسبه است، در روزیکه بهشت نزدیک آورده شود و جهنم نمایان شود.

۸- همهء تان از تمامی نعمت ها پرسیده می شوید. کافر و مسلمان پرسیده می شود، از اینکه در این نعمت ها چگونه تصرف کرد؟ از چه راهی بدست آورد؟ در چه راهی مصرف کرد؟ بر خوردش با نعمت ها چگونه بود و معامله اش با منعم از چه قرار؟

حضرت ابوهریره روایت می کند که روزی پیامبر(ع) به ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه فرمود: بیائید نزد ابوالهیثم انصاری برویم، هردو را باخود گرفت و به باغ خرمای ابوالهیثم رفت، او خوشه پر از خرمای تازه را در جلو شان گذاشت، پیامبر(ع) فرمود: چرا مقداری از آن را از خوشه اش نه چیدی؟ گفت: خواستم شما به میل خود از آن انتخاب کنید. از آن خرما خوردند و آب سردی بر آن نوشیدند، پس از فراغت، پیامبر(ع) فرمود: قسم به ذاتی که زندگی ام در اختیار اوست، اینها همان نعمت هایی اند که در روز قیامت حتماً در باره آن پرسیده می شوید، این خرمای تازه و سایه و آب سرد.

العصر

معرفی سوره

نام این سوره "العصر" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل سه آیه بوده، اکثریت مفسران بر مکی بودن آن متفق اند، هرچند عده ای آنرا مدنی می خوانند، درحالیکه موضوع بحث، شیوه بیان و اسلوب ادبی آن برمکی بودن سوره گواهی میدهد. این سوره مختصر، با آیات کوتاه، روان و دارای آهنگ خاص بحدی جامع است که نظیر آنرا نمیتوان یافت، مدعای اساسی این سوره موجز و جامع این است که انسان در مجموع در زیان و خسران است، مگر اینکه ایمان بیاورد، عملکرد صالح داشته باشد، از حق دفاع کند و به دیگران سفارش دهد که پابند حق باشند، خود شکیبا باشد و دیگران را به شکیبائی و صبر دعوت کند. برای اثبات این ادعای بزرگ، زمانه را گواه می گیرد، هر خم و پیچ تاریخ و هر مقطع زمان گواهی میدهد که آدمی و جامعه او فقط در صورتی از خسران و تباهی نجات می یابد که در مسیر ایمان قرار گرفته، ایمان و اعتقاد او در عملکرد صالح و شایسته او به نمایش گذاشته شده، و به حق التزام داشته، دیگران را به پابندی و التزام به حق دعوت کرده، دشواری های حرکت در خط ایمان، عمل صالح، و دفاع از حق را تحمل نموده، شکیبائی ورزیده، در نیمه راه به راست و چپ منحرف نشده، احساس خستگی و ماندگی نکرده، دیگران را با قول و عمل خود

به شکیبائی فراخوانده و الگویی برای عناصر صابر و شکیبیا بوده است، مگر نمی بینید که انسان بی ایمان چه زیان هایی به سلامت خود و جامعه اش می زند؟ مگر فساد و تباهی جامعه انسانی نتیجه عملکردهای بد او نیست؟ آیا زمانیکه انسان، "ایمان" و "عمل صالح" را از هم جدا کرده، عملش منافی ایمان او بوده، "ایمان" مشعل راه او و رهنمود عمل او نبوده، روش نفاق را درپیش گرفته، مگر به عاقبت شومی مواجه نشده؟ مگر همواره چنین نبوده که انسان با انزوا از جامعه، عدم اعتنا به وضع دیگران، اکتفا به خود و بی تفاوتی در برابر جریانات جامعه به خود و جامعه اش صدمه زده؟ انسان هر قدر خوب باشد، ایمان راسخ داشته و عملکردهایش صالح باشد، نمیتواند از تأثیرات جامعه فاسدی که در آن بسر می برد، در امان بوده، از آن رنگ نگیرد و متأثر نشود، با دفاع از حق و مقابله با نیروهای شر و فساد است که ایمان انسان جلا می یابد، باورهایش راسختر می شود و انگیزه های پابندی به حق در او قوام می یابند، آیا ندیده اید که انسان ناشکیبا، هرچند کارش را خوب آغاز کرده، به راه ایمان جلو رفته، عملکردهایش صالح بوده، به دفاع از حق پرداخته، ولی در نیمه راه احساس خستگی نموده، از مبارزه دست کشیده و از دوام مبارزه و نیل به پیروزی مأیوس گردیده، همهء تلاش ها و قربانی هایش به هدر رفته و از معرکه ای که در بدو امر فاتح آن بوده، خاسر و ناکام بیرون رفته. حقا که زمانه گواه صریح این حقیقت است که انسان، بدون ایمان و عملکرد صالح و بدون توصیه به حق و توصیه به صبر با خسران و زیان مواجه می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- قسم به زمان. ۲- یقیناً انسان است در زیان. ۳- مگر آنانکه آورده اند ایمان، و کرده های شایسته داشته اند و همدیگر را به حق و درستى سفارش کرده اند و همدیگر را به صبر و شکیبایی فرموده اند.</p>	<p>وَالْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ*</p>
--	--

۱- در آیه اول به "العصر" سوگند یاد شده، و آنرا گواه این مدعا گرفته که "انسان در زیان است" نخست باید معنای العصر را بدانیم، سپس چگونگی ارتباط آنرا با جواب قسم جستجو کنیم.

متأسفانه برخی از مفسرین، "العصر" را "صلوة العصر" گرفته اند، برخی آنرا "وقت عصر" و برخی دیگر زمانه خاص، مخصوصاً عصر مبارک پیامبر (ع) گرفته اند، درحالیکه هیچ دلیلی برای اختصاص "العصر" به وقت و زمانه خاصی را نمی یابیم، با این توجیه ارتباط میان قسم و جواب آن از میان می رود و در اینصورت با هیچ تعبیر و تأویلی نمی توان ثابت کرد که "العصر" گواهی می دهد که انسان در خسران و زیان است. صیغه "العصر" عام است، نباید آنرا "خاص" ساخت، ارتباط میان قسم و جواب آن نیز فقط زمانی نمایان می شود که صیغه را به حال خود "عام" بگذاریم، و بمعنی هر مقطع زمان و هر فراز و نشیب تاریخ بگیریم، زمان و همهء فراز و نشیب های آن گواهی می دهد که انسان همواره در نتیجه بی ایمانی، عملکرد ناصالح، عدم توصیه به حق و عدم توصیه به صبر با زیان و خسران مواجه شده است.

۳- به چند نکته اساسی در این آیه عطف توجه کنید:

الف: انسان برای نجات از خسران و زیان به چهار صفت ضرورت دارد: ایمان، عمل صالح، توصیه به حق و توصیه به صبر. انسان زمانی می تواند به فلاح و رستگاری خود امیدوار باشد که همهء این عوامل رستگاری را در خود تعبیه کند، اگر یکی از اینها را کنار گذاشت و بی اهمیت گرفت و هر یکی را در جایگاه خودش مراعات نکرد، کشتی نجاتش در نیمه راه می ماند و از رسیدن به ساحل محروم می شود.

ب: ایمان سر آغاز این سفر رستگاریست، بقیهء صفات مقتضیات و لوازم آن و منبعث از آن اند، این ایمان توست که بشکل عمل صالح تجسم می یابد. ایمانت ترا به دفاع از حق می کشاند، ایمانت به تو درس شکیبایی و استقامت می دهد و گام هایت را در خم و پیچ مبارزه استوار می دارد.

ج: به استثنای چند مورد خاص، در همهء قرآن مثل همین آیه، ایمان و عمل صالح در کنار هم آمده که نشان می دهد عمل صالح جزء ایمان و نتیجه و مقتضای آن است. ایندو را نمی توان از هم تفکیک کرد، نه ایمان بدون عمل صالح ارزشی دارد و نه عمل صالح بدون ایمان قدر و قیمتی. ایمان نظریه مجرد نیست که اعتقاد محض نسبت به آن کفایت کند، ایمان خط فکری خاصی را در جلو انسان ترسیم می کند تا در آن حرکت کند، ضوابطی را نشاندهی می کند تا در جریان حرکت در این خط مراعات نماید، ایمان مبانی معرفتییست در باره خدا، انسان و هستی، نظریه ایست برای تنظیم رابطه او با خدا

وهستی و تنظیم همهء مناسبات زندگی او که باید در همهء ابعاد حیات خود مراعات نماید. از دیدگاه قرآن، تناقض در عقیده و عمل، در باورها و عملکردها، در گفتار و کردار و در قول و فعل منافی ایمان است و منافقت.

د: اگر بخواهیم جامعه ای درست کنیم که به فلاح و رستگاری نایل شود، فساد و تباهی در آن ریشه کن گردد، عوامل شر و فساد در آن سرکوب گردیده، زمینه های سقوط انسان در پرتگاه ذلت و پستی از میان برود و انسان در آن از هر زیان و خسروانی در امان باشد، نیل به این هدف فقط از طریق ترکیز بر ایمان، تربیه افراد صالح، دفاع از حق و ترکیز بر اینکه همسنگران تان مدافعان مخلص حق بوده، مبارزان صابر و شکیبا باشند، میسر می گردد. حزبی که ادعای مبارزه دارد، ولی اعضایش را "ایمان" و "باورها و شعارهای ایمانی" در کنار هم قرار نداده، پیوند و رابطه شان پیوند عقیده و ایمان نیست، عملکردهای شان تجسم عینی باورها و شعارهای شان نیست، نه خود پایند حق اند و نه دیگران را به حق دعوت می کنند، نه خود در خم و پیچ مبارزه صابر و شکیبا اند و نه دیگران را به صبر و شکیبایی می خوانند، هرگز نمی تواند جامعه را بسوی رستگاری دعوت کند و محوری برای مبارزان فاتح باشد.

الهمزة

معرفی سوره

نام این سوره "الهمزة" است، از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۹ آیه بوده، در مورد مکی بودن آن همه مفسران متفق اند. در الفاظ جامع و موجز این سوره، زشتی های اخلاقی اشراف و ثروتمندان جامعه جاهلی به بحث گرفته شده، اخلاقی که در زمامداران ثروتمند هر مجتمع جهل زده بوفرت مشاهده می کنیم و از خصالت ها، روش ها و منش های "اشراف" و "سرمایه داران" محسوب می شوند: خود بزرگ بینی، تحقیر و توهین دیگران، کسانی را حقیر شمردن و به استهزاء گرفتن که قربانی ثروت اندوزی های این ثروتمندان گردیده اند، محصول عرق ریزی ها و آبله های دست آنان در کیسه سرمایه داران ریخته، خود با فقر و گرسنگی مواجه اند و آسایش شان قربانی رفاه و آسودگی ثروتمندان گردیده، نظام ظالمانه حاکم بر جامعه و مناسبات غیر عادلانه اقتصادی، منافع این گروه زحمت کش محروم را در پای مفتخوران غارتگر ریخته، بجای آنکه رفاه و آسودگی و ناز و نعمت خود را مرهون عرق ریزی ها و زحمت کشی های طبقه محروم شمرده و به این باور باشند که در سرمایه آنان "حق معلوم" و "سهم انکار ناپذیری" از این طبقه محروم است، برعکس آنانرا به استهزاء می گیرند، در پی تحمیق مزید آنان و غارت

هرچه بیشتر دست آوردها و عرق ریزی های آنان اند، همواره خود را برتر از آنان می‌شمارند و آنانرا حقیر و پست می‌خوانند، در برخورد با آنان، در معامله ای که با آنان دارند، در رابطه ای که با آنان برقرار می‌کنند، در تبصره هایی که در مورد آنان دارند، و آنگاه که از کنار شان رد می‌شوند، همواره با "همز" و "لمز" رد می‌شوند و با "شاره های تحقیر آمیز چشم و لب" آنانرا به استهزاء می‌گیرند، به هیچ چیز دیگری جز "جمع آوری" هرچه بیشتر مال نمی‌اندیشند، همه ارزش های انسانی را فراموش نموده اند، همه را درپای زر اندوزی های شان ذبح کرده اند، "معیار" و "ملاك" همه ارزش ها نزد آنها "سیم و زر" است "ثروت و سرمایه" است، هرکی آنها را در اختیار داشت از نظر آنها "شریف" و "عزیز" است و هرکی از آن محروم بود، پست و ذلیل است و مستحق تحقیر و توهین و شایسته آنکه استثمار شود و قربانی رفاه و آسودگی هرچه بیشتر آنان. همواره در هم و غم شمارش ثروت ها و سرمایه های خود و در جستجوی راه های ازدیاد آن و در پی سود جوئی های بیشتر و در اندیشه اینکه چگونه سود و ربح بیشتر بدست آورد، چگونه دیگران را بدام بیندازد، دست آوردهای شانرا غارت کند و بر سرمایه خود بیفزاید، چنان مصروف زراندوزی و جستجوی راههای سودجوئی‌های زیادتر است که "پول" را همه چیز می‌شمارد، و پندارش این است که سرمایه هایش مایه جاودانگی او می‌شود، به او و خانواده اش بقا و عزت دائمی می‌بخشد، سلطه همیشگی او را بر دیگران تأمین می‌کند، می‌پندارد که "سرمایه" یار و یاور همیشگی است، همواره با او خواهد ماند، به خیالش خطور نمی‌کند که روزی آنها ترك خواهد گفت و با دست خالی بسوی خدا خواهد رفت، زربستی و حب دنیا، مرگ را از یادش برده، ولی چنین نیست که او می‌پندارد، زر اندوزی هایش او را به آتش شعله ور می‌کشاند، آتشی که هرچه در آن فرو افتد درهم می‌شکند و خرد و خمیر و پاره پاره می‌کند. چنین آتشی خردکننده و درهم شکننده ای در انتظار اوست، آتش برافروخته و شعله ور که خدا آنها برای زراندوزان مهیا کرده، چیره شونده بردلها، هیبتناك و رعب انگیز، تنها روی و پوست آدمی را فرا نمی‌گیرد، بلکه تا درون دلها رخنه می‌کند، به احوال پرسوی دل زراندوزان می‌رود، میدانند در آنجا چه می‌گذرد؟ چه چیزی در آن ذخیره شده؟ مستحق چه برخوردیست؟! آتشیکه آنانرا احاطه می‌کند، راه خروج را بر آنان می‌بندد، در ستون های در فروبسته، دریچه ها همه بروی شان مسدود. همانگونه که در دنیا در حصار

خوی های زشت و قبیح خود گرفتار بودند، در های معرفت، ترحم و عاطفه نسبت به مردم و خیر خواهی دیگران را بروی خود بسته بودند، به هیچ چیزی جز زر اندوزی نمی اندیشیدند، همه ارزش ها را به فراموشی سپرده بودند، با زراندوزی ها و اعمال فقر و گرسنگی در جامعه، جنگ ها، فتنه ها و آشوب ها را برپا کردند، امروز باید در ستون های سر فرو بسته آتش الهی، زنجیر در دست و پا و بسته با ستون ها بسر برند و پادافراه زر پرستی های شانرا بچشند.

بسم الرحمن الرحيم

۱- وای به هر اشاره گر عیب گیر.	وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ *
۲- آنکه مالی گرد آورد و شمارش کرد.	
۳- می پندارد که سرمایه اش حتماً پاینده اش کند.	
۴- نه چنین است، بلکه حتماً افکنده شود در "حطمه".	
۵- چه چیزی آگاهت کرد که چیست این درهم شکننده.	
۶- آتش الهی بر افروخته.	نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ *
۷- همان بر دلها فراگیرنده.	
۸- که بر آنان باشد در فرو بسته.	
۹- در ستون های کشیده شده.	

۱- "همزه" به شخصی اشاره دارد که با اشاره چشم و لب، دیگری را به استهزاء می گیرد و تحقیر می کند و "لمزه" به کسیکه از دیگران عیب جویی نموده، با تبصره های تحقیر آمیز خود آنانرا اهانت می کند، هرکی دارای این خصلت شنیع باشد، حال او افسوسناک است. چند نکته را در مورد آیه به خاطر بسپارید:

الف: شخصی که دیگران را با اشاره چشم و لب و با تبصره های تحقیر آمیز خود عیب جویی می کند و به استهزاء می گیرد، وضع خودش مایه تأسف است. به جای توجه به عیوب دیگران به عیب هایی که در خود او نهفته است و به این حالت افسوسناکی او را کشانده است، بیندیشد. سرنوشت بدی در انتظار اوست، وای به حال او که از بدی

های خود غافل است و از سرنوشت شوم خود ناواقف. مطعم و ملبسش حرام، سلول سلول وجودش از حرام انباشته شده، از محصول آبله دست دیگران و عرق ریزی های آنان تغذیه کرده، حال منعم خود را به استهزاء گرفته و نسبت به او احساس برتری می کند.

ب: برخورد اهانت آمیز با دیگران، از حرکات و سکنات، از اشاره های چشم و لب، و از خم آبرو و چین جبین آغاز می شود و بتدریج برملا ترمی شود و به عیب جوی صریح، استعمال کلمات رکیک و دشنام می انجامد.

ج: این صفت شنیع در واقع خصلت ثروتمندان مغرور است. آنانیکه ثروت و سرمایه را ملاک و معیار عزت و شرف گرفته اند، هرکی را ثروتمند است شریف و عزیز می شمارند و هرکی از ثروت و سرمایه محروم است، ذلیل و زبون می پندارند، و به استهزاء می گیرند. در حالیکه این خصلت از زراندوزی نشئت می کند و فرع آن است، باید بنگریم که چرا قبل از جمع مال و شمارش حریصانه آن آمده است، چرا نخست زراندوزی را تقبیح نکرده و سپس به فروع آن تماس نگرفته؟ حقیقت امر این است که بدترین گناه کبر و خودبزرگ بینی و تحقیر دیگران است، بدترین تجاوز نسبت به انسان، تجاوز به عزت و آبروی اوست، این درست است که زر اندوزی گناه است، غصب مال مردم، تحمیق دیگران و استثمار آنان جرم است، و زر پرستی ریشه همه خصلت های زشت انسان است، ولی توهین و تحقیر دیگران و تعرض به آبرو و عزت النفس شان بدترین و بزرگترین جرم و گناه است. پیامبر علیه السلام می فرماید:

"بدترین سود تعرض به عزت و آبروی مسلمان است"

باتوجه به شناعة و قباحیت این جرم است که آنرا قبل از پول پرستی و زر اندوزی آورده است.

۲- "همز" و "لمز" خصلت های کسبست که از هر راهی و با استفاده از هر وسیله ای "مال انداخته" و همواره مصروف شمارش آن و در این اندیشه که چگونه بر آن بیفزاید؟ چگونه دیگران را تخدعه کند و سود بیشتر از آنان بدست آورد؟

در الفاظ موجز دو آیه اول سوره، از چهار خصلت اساسی ثروتمندان و زر اندوزان

پرده برداشته شده:

الف: باحرکات و سکنتات و اشاره های چشم و لب و حرکت انگشت و چین جبین خود دیگران را به استهزاء می گیرند و با کبر و غرور با آنان برخورد می کنند:

ب: از آنان عیبجوی می کنند، آنانرا شایسته هر سرزنش می شمارند، نقش آنانرا در جامعه ناچیز می گیرند، از همه خوبی های آنان انکار می کنند، همه الزامات را متوجه آنان می سازند و مسئولیت همه آفت ها و کاست ها و کمبودها را بدوش آنان می اندازند.

ج: زر اندوز اند و مصروف جمع آوری مال.

د: همواره در هم و غم شمارش ثروتش و در اندیشه سود بیشتر.

در آیه سوم به خصلت دیگر این گروه اشاره می کند:

۳- می پندارد که مال و ثروت بقای او را تضمین می کند و عزت و آبروی دائمی به او می بخشد، دنیاپرستی و زر اندوزی چنان او را به خود مصروف کرده است که مرگ را فراموش کند، همه چیزی را در گرو مال و ثروتش می شمارد. همین پندار غلط باعث شده که همواره در پی جمع آوری مال و شمارش آن باشد، و همین تصور خاطی موجب شده تا او دیگران را که مال و ثروتی در اختیار ندارند، و چون او زراندوز و پول پرست نیستند، تحقیر و توهین کند و به "همز و لمز" آنان پردازد.

۴- ۹: چنان نیست که او می پندارد، محاسبه و ارزیابی او از عوامل فلاح و بقا و اسباب عزت و سربلندی اشتباه آمیز است، نه مال و ثروت بقای او را تضمین خواهد کرد و نه نسبت به دیگران به او برتری خواهد بخشید، برعکس این پندار خاطی و عملکردهای منبعث از آن، این زراندوزی ها و زر پرستی ها، این تحقیر دیگران و تعرض به مال و جان و آبروی شان او را بسوی آتش درهم شکننده ای می برد، آتشی که خدای حسیب آنرا برای زر اندوزان مهیا کرده است، آتش برافروخته جهنم که هرچه در آن فروافتد درهم بشکند و خرد شود. پادافراه این زر اندوزان و جایگاه نهای شان دارای این خصوصیات است:

الف: درهم شکننده است، ثروتمندان مغرور و گردن کلفت را خرد می‌کند.

ب: آتش برافروخته ایست که خدا آنرا برای زردانندان مناسب و سازگار دیده و برای تعذیب آنان آماده کرده است. هیبت و بزرگی این آتش شعله ور و افروخته از آنجا نمایان می‌گردد که خداوند حسیب آنرا به خود منسوب کرده است، و این یگانه موردیست که در قرآن، آتشی به خدا منسوب شده، آتش برافروخته خدا، که تا سویدای دل رخنه می‌کند، و هیبت آن بر همهء مشاعر انسان چیره می‌شود.

ج: این آتش آنرا احاطه کرده، راه های خروج را بر آنان بسته است، ستونی از آتش برافروخته که سرپوشی بر آن گذاشته شده، حرارت آن بتدریج بیشتر می‌گردد، منفذی برای خروج حرارت و کاستن آن وجود ندارد، راه فراری برای زردانندان نمی‌گذارد.

د: یا آنان در گودالی سر بسته آتش اند که در آن بر ستون های درازی با غل و زنجیر بسته شده اند.

این گروه زر پرست مغرور که محرومان و مستضعفان جامعه را ذلیل و زبون ساخته، به استخفاف و حقارت گرفته بودند، مایه فقر و گرسنگی در جامعه، و باعث تشنج و اضطراب و آشوب و موجب جنگ ها و فتنه ها گردیده. با دست باز، و با قلب آکنده از کینه و نفرت نسبت به همنوع و مملو از حرص شعله ور زراندوزی، مصروف جمع آوری مال بودند، اکنون باید در آتش برافروخته الهی بسوزند و جزای مناسب عملکردهای شانرا بچشند.

الفیل

معرفی سوره

نام این سوره "الفیل" است که از آیه نخستین سوره گرفته شده، شامل پنج آیه بوده، از مضمون و اسلوب بیان سوره بوضوح فهمیده می‌شود که در مکه مکرمه و در شرایطی نازل شده که صننادید مغرور قریش، زور بازو و ساز و برگ و عسکر و لشکر شانرا برخ پیامبر(ع) و یاران و پیروان او کشیده و به تهدید و تخویف متوسل شده اند که خدای حکیم(ج) داستان هجوم بزرگ فیل داران حبشه را که در پی ویرانی کعبه بودند و با لشکر بزرگی مجهز با فیل ها بر مکه هجوم آوردند، ولی شکست خوردند، زیر پای فیل های خود له شدند، همه لشکر نابود گردید، و کشته های شان در دشت های مکه، هرسو به زمین افتاده و طعمه پرندگان گوشتخوار شده بود، برخ آنان می‌کشد و به آنان تفهیم می‌کند که شما مستکبران مکه، فریفته ساز و برگ تان، حتماً به سرنوشت شبیه آنان مواجه خواهید شد.

داستان هجوم فیل داران بر مکه مکرمه از این قرار بود:

حکمران یهودی یمن، یوسف بن ذنواس در (۵۳۰) میلادی، پس از تسلط بر نجران،

بسیاری از مسیحیان آنجا را کشت، نجاشی پادشاه مسیحی حبشه به بهانه انتقام کشتار مسیحیان، خواست یمن را تصرف نموده و ذونواس را سرکوب کند، برای این منظور در سال ۵۳۰ میلادی از امپراطوری روم خواست تا تعدادی از کشتی ها برای انتقال سپاه در اختیار او بگذارد، بمجرد وصول کشتی های رومی، هفتاد هزار سرباز مسلح را به فرماندهی ارباط برای اشغال یمن سوق داد، یعنی ها نتوانستند در برابر این هجوم بزرگ مقاومت کنند، یمن در دست مهاجمین حبشی سقوط کرد، و ذونواس در دریا غرق شد. این لشکرکشی اهداف سیاسی و اقتصادی داشت، انتقام مسیحیان مظلوم بهانه و روپوشی بیش نبود، امپراطوری روم بعد از تصرف شام و مصر، برای تصرف افریقای شرقی و سرزمین غرب و تسلط بر بازارها و راههای تجارتي این منطقه تا هند و اندونزیا بود که از قرن ها به این سو عرب ها بر آن مسلط بودند.

فاتحین یمن به جان هم افتادند، در نزاع حکمرانی بر یمن ارباط سرلشکر این سپاه مهاجم کشته شد و قدرت بدست ابرهه افتاد، پادشاه حبشه او را به حیث نایب خود در یمن توظیف کرد، کار او بتدریج رونق یافت، و به آنجا رسید که حکمران مستقل یمن گردید و پس از تسلط کامل بر یمن، خواست همه اعراب را به قبول مسیحیت وادار سازد و راه های مهم تجارتي منطقه را که در تصرف عرب ها بود، متصرف شود. ضرورت تسلط بر این شهراه اقتصادی را از این ناحیه بیشتر احساس می کرد که رومی ها در کشمکش با امپراطوری ساسانی ایران، راه های ارتباط با کشورهای شرقی را از دست داده بود و در جستجوی راه های دیگری بود، تسلط بر جزیره العرب این هدف را بر آورده می ساخت.

ابرهه نخست کلیسای مجللی بنام القلیس در صنعاء بنا کرد، و به امپراطور روم نوشت که بزودی همه عرب ها را از حج کعبه باز خواهد داشت و به این کلیسا مایل خواهد کرد، مسیحیان همواره این تلاش را داشته اند که در عوض کعبه بیت الله الحرام، کعبه دیگری با پرچم صلیب درست کنند و زمینه ویرانی کعبه و تصرف آنرا بدست بیاورند. ابرهه این خواهش دیرینه مسیحیان را پنهان نداشته و اعلان کرد که قصد ویرانی کعبه را دارد، منتظر فرصت و بهانه ای بود، در همین اثنا حادثه رخ داد که از يك سو باعث تحريك احساسات مسیحیان شد و از سوی دیگری بهانه خوبی بدست ابرهه

الفیل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

برای تصرف مکه داد. می‌گویند به کلیسای القلیس اهانتی صورت گرفت، کثافتی در درون عبادتگاه انداخته شد و یا قسمتی از آنرا آتش زدند، عده ای آنرا ردالعمل جوانان قریش در برابر اعلان ابرهه شمرده اند و برخی آنرا توطئه ابرهه برای تحریک احساسات مسیحیان گرفته اند.

متصل این حادثه، ابرهه در سال (۵۷۰-۵۷۱) میلادی، با سپاه ۶۰ هزارنفری مجهز با ۹ یا ۱۳ فیل با ساز و برگ زیاد، برای فتح مکه براه افتاد، یکی از سرداران نامور یمن، ذونفر، با قبیله خود راه او را بست، ولی پس از درگیری شدید شکست خورد، سپس یکی از سرداران عرب بنام نفیل بن خنعمی در منطقه خنعم به مقابله او شتافت ولی او نیز شکست خورد و بدست سپاه ابرهه و قبیله اش پراکنده شد، ابرهه از کشتن او منصرف شد و چون اسیری با خود نگهداشت تا از او منحیث رهنما در این سفر استفاده کند. زمانیکه لشکر ابرهه به نزدیکی طائف رسید، قبیله بنی ثقیف احساس کرد که نمیتواند با این سپاه بزرگ مقابله کند، از ترس اینکه مبدا معبد لات، معبود آنانرا ویران کند، یکی از بزرگان قبیله بنام مسعود را به ریاست وفدی نزد ابرهه فرستادند و به او گفت: خانه ما معبدی نیست که شما برای ویرانی اش آمده اید، آن معبد در مکه است، از تخریب بتخانه ما منصرف شوید، ما شما را تا مکه رهنمائی خواهیم کرد و گروهی را به این منظور با شما خواهیم فرستاد. ابرهه خواهش آنانرا پذیرفت، بنی ثقیف کسی را بنام ابورغال با آنان فرستادند که نامبرده قبل از رسیدن به مکه، سه رباط دور تر از وادی مکه، جان داد که عرب ها تا مدت زیادی قبر او را بنا بر همین خیانت تاریخی سنگ باران می‌کردند، به قبیله بنی ثقیف نیز نفرین می‌فرستادند که بخاطر بتخانه شان با مهاجمین بر بیت الله همراهی کردند.

لشکر ابرهه همینکه به سرزمین المغمس قریب رفت، گروه سوارهء را به فرماندهی اسود بن مقصود بسوی مکه فرستاد که آنها اموال و احشام زیاد اهالی مکه را به غارت بردند، در میان احشام غارت شده، دو صد شتر عبدالمطلب سردار نامور قریش نیز بود، از این به بعد با روایات مختلف تاریخی روبرو می‌شویم، عده ای می‌گویند که ابرهه به اهالی مکه پیام فرستاد که قصد جنگ با اهالی مکه را ندارد، آمده است تا فقط کعبه را ویران کند، اگر خواسته اید جرگه تانرا غرض تفاهم نزد او بفرستید. اهالی مکه سردار خود

عبدالمطلب را نزد او فرستادند، ابرهه تحت تأثیر وقار و هیبت عبدالمطلب رفت، از تحت خود پائین آمد و او را بار داد و با احترام پذیرایی کرد و پهلوی خود نشانند و با دقت به حرف‌های او گوش داد، ولی دید که عبدالمطلب صرف در باره استرداد اموال و احشام غارت شده صحبت می‌کند و از کعبه و خودداری از حمله بر آن حرفی بمیان نمی‌آورد، رو به عبدالمطلب کرد و گفت: از دیدن سیمای تو تحت تأثیر رفتم، ولی شنیدن حرفهای تو و مطالبه اموالت از وقارت نزد کاست، عجیب است که در باره استرداد شترهای اصرار داری، ولی در باره معبدتان که مرجع دینی آبا و اجدادتان بوده حرفی به زبان نمی‌آری!! عبدالمطلب در جواب گفت: من مالک شترهای خود هستم و مطالبه آنها دارم، این معبد را مالک دیگریست که خود از آن حفاظت خواهد کرد، ابرهه گفت: احدی نمیتواند از آن حفاظت کند، عبدالمطلب گفت: تو میدانی و او، این را گفت و برخاست و شترهای به غارت رفته را برگرداند و به مکه برگشت.

عده دیگری روایت می‌کنند که با رسیدن ابرهه به الصفاح، در نزدیکی حدود حرم و میان عرفات و طایف، عبدالمطلب خود نزد آنان رفت و گفت: از ما چه می‌خواهید، چرا بسوی مکه لشکرکشی کرده‌اید، اگر قصد اموال را دارید ما حاضریم بدون جنگ بپردازیم... ابرهه گفت: شنیده‌ایم که این خانه امن است، آمده‌ایم تا امنیت آنها برداریم، عبدالمطلب در جواب گفت: این خانه خداست، و خداوند تا امروز احدی را نگذاشته بر آن مسلط شود. ابرهه گفت: تا آنها ویران نکرده‌ایم هرگز بر نمی‌گردیم. این را گفت و به سپاه فرمان پیشروی و هجوم به مکه را داد.

عبدالمطلب به مکه برگشت و به مکیان گفت: توان مقابله با این لشکر بزرگ را نداریم، باید مکه را ترك بگوئیم و همه بسوی کوهها و دره‌ها پناه ببریم. اهالی مکه شهر را ترك گفتند، عبدالمطلب با عده‌ای از بزرگان به حرم کعبه رفت و زنجیر درب کعبه را محکم گرفت و به دعا پرداخت و گفت: پروردگارا! بنده از خانه خود دفاع می‌کند تو نیز از خانه ات دفاع کن، نگذار صلیب آنان پیروز شود و تدبیر آنان بر تدبیر تو غلبه یابد، بر آل صلیب و پرستندگان آل خود را غالب کن، پروردگارا! جز تو کسی را نداریم که به او پناه ببریم و استمداد جوئیم، تو خود حرمت را از شر آنان نگهدار.

این روایات مشعر بر آن است که گویا قریش هیچنوع مقاومتی نکرده‌اند و بدفعا

برنخاسته اند و شهر را تخلیه نموده و به کوهها و دره ها پناه برده اند. عده دیگری این روایات را ضعیف و غیر قابل اعتنا خوانده اند و گفته اند که ممکن نیست قبائلی در یمن و مسیر راه با سپاه ابرهه مقابله کنند و قریش، متولیان کعبه، از هر نوع مقاومت دست کشیده و به ویرانی کعبه رضایت دهند و عکس العملی نشان ندهند، می گویند این درست است که قریش مکه را تخلیه کردند، ولی نه برای فرار از جنگ، بلکه برای خودداری از جنگ رو در رو و به منظور عملیات چریکی، آنان خانواده ها را از شهر بیرون کشیدند، ولی جوانان و تیراندازان شان در کوهها کمین گرفتند و به جنگ های چریکی پرداختند و گاه و بیگاه بر سپاه دشمن شبیخون می زدند.

برخی می گویند که با رسیدن سپاه ابرهه به وادی محسر واقع در میان منی و مزدلفه ناگه فیل سفید ابرهه بنام محمود (ماموت) که در جلو لشکر حرکت می کرد در جای خود ایستاد و از جلو رفتن امتناع ورزید، با چوب زدند و با سیخ های تیز خیلاندند، ولی از حرکت بسوی مکه خودداری کرد، اگر او را به سمت دیگری متوجه می کردند، چست و چالاک براه می افتاد، ولی از حرکت بسوی مکه باز می ایستاد. در همین اثناء بود که خیل خیل پرندگان ساحلی آمدند، هریکی در منقارها و چنگال های شان سنگ ریزه های حمل می کردند و بر سپاه ابرهه فرومی ریختند، بر هرکی اصابت می کرد به شدت مجروح می شد، از جراحت ها خون و ریم بیرون آمده، گوشت آن گندیده و فرومی ریخت.

عده ای از مؤرخان معتقد اند که در صفوف این سپاه بیماری چیچک شیوع یافت و باعث هلاکت تعداد زیادی از سربازان گردید. عده دیگری می گویند که پرندگان مذکور در اصل پرندگان گوشت خوار بودند که بعد از تار و مار شدن لشکر و کشته شدن تعداد بی شمار آنان بر اجساد مرده سربازان حمله ور شده اند، می گویند که پرندگان بر آنان سنگریزه ها فرونریخته اند، بلکه رزمندگان قریش از هرسوی بر قطعات مختلف این سپاه، ذریعه فلاخن ها سنگ باران کرده اند، حملات آنان از يك سو، اختلافات داخلی لشکر از سوی دیگر، شیوع بیماری از جانب دیگری باعث شده است تا ترس و رعبی این لشکر را فراگیرد، به استقامت های مختلفی بطور نامنظم و در گروه های پراکنده عقب نشینی کنند، مورد حملات پیهم قرار بگیرند و جز عده محدودی همهء لشکر

نابود شود.

این گروه محققان استدلال می‌کنند که وادی محسر جائیکه این لشکر نابود گردید، دارای سنگ‌های از نوع سنگ گل است، صیغه "ترمیم" را به مخاطب این سوره، اهل قریش اطلاق می‌کنند نه به خیل‌های پرندگان، تأکید دارند که سنت الهی در دفاع از مقدسات دینی چنان نیست که بطور خارق العاده و بدون سعی و تلاشی از سوی افراد معتقد به آن دفاع کند. بلکه از طریق تأیید از افراد مؤمن و حمایت از مدافعان رزمنده این شعائر به دفع دشمن می‌پردازد. کعبه بارها در حوادث طبیعی و طی درگیری‌ها ویران شده است، حتی طی درگیری‌های میان مسلمانان، چندین بار صدمه دیده و قسمت‌های از آن ویران گردیده، در جریان حمله ابرهه، اهالی مکه به دشمن تسلیم نشده‌اند، بلکه به کوهها پناه برده‌اند، به جنگ دشمن رفته‌اند، به حرب عصابات و حملات پراکنده متوسل شده‌اند، خداوند خیرالناصرین تأیید و نصرتش را شامل حال آنان ساخته، تیرشانرا به سوی هدف توجیه کرده، ترس و رعب در دل دشمن ایجاد نموده و زمینه پیروزی و غلبه بر دشمن را فراهم کرده است. نمونه‌های جنگ بدر و جنگ خندق را گواه می‌گیرند و داستان اصحاب الفیل را شبیه آن‌ها می‌شمارند. طی این داستان تاریخی به سردمداران مغرور قریش تفهیم می‌شود که از عداوت و دشمنی شان با پیامبر (ع) انتظار نتیجه دیگری جز سرنوشت دردناک ابرهه مغرور و لشکر مجهزش را نداشته باشند.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- مگر ندیدی که پروردگارت چگونه "برخورد" کرد با فیل داران.</p> <p>۲- آیا بی‌حاصل و نابود نساخت، چال شان؟</p> <p>۳- و آیا نه اینکه فرستاد خیل خیل پرندگان برآنان؟</p> <p>۴- با سنگ ریزه‌های سنگ گل می‌زدی شان.</p> <p>۵- پس چون علف خورده شده ای ساخت شان.</p>	<p>أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سَجِيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ *</p>
--	---

۱- مخاطب این آیه هرشنونده و هر مخاطب است، این آیه داستان فیل داران مغرور را که برای ویرانی کعبه لشکر کشی کردند در برابر مخاطب می‌گذارد و او را به غور و

الفیل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

دقت در آن فرامی‌خواند، و بدینوسیله از يك سو به پیامبر(ع) اطمینان می‌دهد که از ظاهر آراسته دشمن و اخطار و تهدید او باکی نداشته، مطمئن باشد که باسرنوشت سپاه ابرهه مواجه خواهند شد، از سوی دیگری به یاران و پیروان مؤمن او اطمینان می‌دهد که اگر صابر و شکیبا باشند، در کشمکش با سردمداران مغرور و ستمگر قریش همانگونه پیروز خواهند شد که جوانان رزمنده قریش در مقابله با لشکر مجبزه ابرهه پیروز شدند، و همزمان به صنایع و سرداران مستکبر قریش اخطار می‌دهد که بیجهت به ساز و برگ جنگی و زر و زور تان منازید، راه و روش شما همان راه و روش ابرهه است، عاقبت و انجام شما نیز شبیه او.

۲- مگر کید و مکر آنانرا بی‌حاصل نساخت و نتایجی به ضرر خودشان تحویل نداد؟ مگر ندیدی که خداوند نگذاشت تیر ابرهه به هدف اصابت کند، برعکس سنگی که برداشته بود برپای خودش افتاد؟ او می‌خواست از اعتبار کعبه بکاهد، آنرا ویران کند و با زمین یکسان نماید، برای این منظور لشکر بزرگ و مجهزی فراهم آورد، بهانه ای برای لشکر کشی درست کرد، احساسات سربازانش را برانگیخت و آنانرا به حمله عاجل بر کعبه تحریک کرد، دیدید که خداوند خیرالماکرین دسیسه او را خنثی و سپاه مجهزش را يك سره نابود کرد، او و آقاییان رومی اش را خاسر و نامراد ساخت؟ شکست و نابودی لشکر مجبزه او به اعتبار کعبه افزود، به همه ثابت کرد که صاحب این خانه مقدس و معبد یکتا پرستان، خداست، در برابر هر هجومی از آن دفاع خواهد کرد.

۳- گرچه اکثر مفسران ارسال پرندگان را برای سنگ باران سپاه ابرهه خوانده اند، ولی دو دلیل قوی در متن سوره نشان می‌دهد که اینها خیل خیل پرندگان گوشت خوار بوده اند که بعد از ختم معرکه و نابودی لشکر ابرهه فرارسیده اند و اجساد مرده سربازان سپاه ابرهه را که در هر گوشه و کنار آن وادی پراکنده افتاده بودند، طعمه خود ساخته اند.

الف: آیه قبلی بر این اشعار دارد که کار فیل داران مهاجم یکطرفه شده، توطئه شان خنثی گردیده، نتایجی به ضرر خودشان تحویل داده، به نابودی محکوم شده اند و پرندگان پس از یکطرفه شدن کار فرا رسیده اند.

ب: در آیه اخیر سوره کشته های سپاه ابرهه به علف خورده شده تشبیه شده، که از يك سو پراکنده شدن آنها در هر گوشه و کنار وادی، چون علف هرزه به نمایش می‌گذارد و از سوی دیگری نشان می‌دهد که اجساد مرده های شان توسط گوشت خورانی خورده شده. این گوشتخوران لابد باید همین خیل خیل پرندگان باشند.

علاوه بر این شعرای عرب، وقتی می‌خواستند قوم خود را در دلیری و جنگ آوری بستایند می‌گفتند: ما قومی هستیم که وقتی به مقابله دشمن می‌رویم، پرندگان گوشت خوار پیشاپیش ما در فضا بال می‌زنند و ما را تا میدان جنگ همراهی می‌کنند، می‌دانند که ما دشمن را حتماً تار و مار می‌کنیم و اجساد مرده سپاهیان دشمن را طعمه لذیذی برای آنان می‌سازیم.

۴- در مورد لفظ "ترمیم" در این آیه شاهد اختلاف رأی میان مفسران هستیم: عده ای آنها صیغه مفرد مؤنث غایب می‌گیرند و بر پرندگان اطلاق می‌کنند و می‌گویند که پرندگان آنها را با سنگ ریزه های از نوع سنگ گل می‌زدند، ولی عده دیگری آنها را صیغه مفرد مخاطب گرفته بر مخاطب قریشی این سوره اطلاق می‌کنند و می‌گویند: تو ایشانرا با سنگ می‌زدی، آهم نه چندان محکم، بلکه سنگی از نوع سنگ گل، ولی پروردگارت بر همین تلاش ناچیز تو این نتیجه بزرگ را مرتب کرد که لشکر مجهز فیل داران را تار و مار ساخت و اجساد شانرا طعمه پرندگان گوشت خوار.

چند دلیل محکم برای تأیید نظر گروه دوم مفسران داریم:

الف: آیات نشان میدهد که این خیل خیل پرندگان در پایان معرکه آمده اند و پرندگان گوشت خوار بوده اند، اگر کار پرندگان مذکور را "رمی حجاره" بگیریم، کدام گوشتخورانی اجساد مرده سپاهیان ابرهه را "کعصف مأكول" ساخته؟

ب: اگر تسلسل آیات به این شکل می‌بود:

۱- مگر ندیدی که پروردگارت با فیل داران چه کرد؟

۲- مگر خیل خیل پرندگان بر آنان نفرستاد؟

۳- که آنها را با سنگ ریزه هایی از نوع سنگ گل می‌زد.

۴ - مگر کید آنانرا در "تضلیل" نگذاشت؟

۳ - و آنانرا چون علف خورده شده ای نساخت؟

در آن صورت می‌توانستیم ادعا کنیم که با ارسال پرندگان و سنگ باران آنان کار سپاه ابرهه یکطرفه شده.

در این صورت نیز با این اشکال رو برو بودیم که کدام گوشت خوارانی در آن وادی خشک و بی‌آب، که حیوانات درنده را در آن سراغی نیست، این تعداد زیاد اجساد مرده را طعمه خود ساخته اند و بشکل علف خورده شده ای درآورده اند.

ج - فعل "رمی: انداخت" با انسان می‌سازد نه با پرنده ها، پرنده میتواند سنگ فروریزد، ولی نمی‌تواند "رمی" کند.

د- سنت الهی چنان نیست که از شعایر و مقدسات دینی بطور خارق العاده دفاع کند، زمانیکه گروهی از انسان های معتقد به این مقدسات جلو بیایند و در برابر دشمن از آن دفاع کنند، خداوند خیرالناصرین تائید و نصرت خود را شامل حال این گروه ساخته، آنانرا باوجود قلت عدد و عده بر دشمن نیرومند و مجهز غالب می‌سازد.

تا زمانیکه ظرف شایسته ای برای نصرت الهی فراهم نشود، نصرت الهی نازل نمی‌شود. اگر چنین نمی‌بود نباید کعبه در حوادث طبیعی ویران می‌گردید. نباید درجنگ های که بعداً برای اشغال مکه صورت گرفته صدمه می‌دید.

ه- باورکردنی نیست که بقیه اقوام و قبایل عرب، حتی در داخل سرزمین یمن، با لشکر ابرهه مقابله کنند و جلو پیشروی آنانرا بسوی مکه سد نمایند، ولی قریش که متولی این معبد مقدس اند، در برابر دشمن ایستادگی نکنند، دست ها را بالا برند و تسلیم شوند و به ویرانی کعبه رضایت دهند!! مخصوصاً که آنها از مدت ها قبل اطلاع داشتند که ابرهه قصد حمله بر مکه را دارد، فرصت کافی برای آمادگی به جنگ داشتند، منطقه کوهستانی مکه شرایط خوبی برای جنگ های نامنظم فراهم می‌کند، جنگجویان ورزیده ای داشتند، بر همه سرزمین عرب حکومت می‌کردند و برتری های جنگی شان آنانرا زمامدار و پیشوای عرب ها ساخته بود.

و: لشکر ابرهه در وادی محسر در چند کیلومتری کعبه نابود شده است، سنگ‌های این وادی از همان نوعی است که در این سوره تذکر رفته: سجیل: سنگ گل. رزمندگان قریش در همین وادی از هرگوشه و کناری آنرا سنگ باران کرده‌اند و خداوند بر این تلاش ناچیز آنان همان نتیجه بزرگ و تاریخی را مرتب کرد: نابودی لشکر بزرگ و مجیزی که نظیر آن در تاریخ عرب دیده نشده بود.

با کمی دقت در نظرات دو گروه مفسران بخوبی میتوان درك کرد که گروه اول تحت تأثیر روایاتی رفته و آنرا به اهمیت گرفته که از زمان جاهلیت و دوران قبل از اسلام روایت شده، به این روایات نباید واقعی گذاشت و نباید الفاظ قرآن را بر اساس آن تفسیر کرد.

۵- پس آنرا چون علف خورده شده ای ساخت، که زیر پای حیوانات له و به هرسوی پراکنده شده. این آیه اگر از يك سو چگونگی نابودی عبرتناك این سپاه را و کیفیت اجساد مرده سپاهیان را که بر زمین افتاده و طعمه پرنندگان گوشتخوار شده بخوبی به نمایش می‌گذارد. از سوی دیگری نشان می‌دهد که کشته‌های این لشکر توسط همین پرنندگان، کعصف مأكول شده‌اند.

بعد از چاپ اول این تفسیر، یکی از دوستان نامه ای در رابطه با شرح سوره الفیل فرستاده بود و ملاحظاتی داشت که به جواب ایشان نامه مفصلی ارسال شد، خواستیم جواب این نامه را در چاپ جدید به نشر بسپاریم:

برادر گرامی و بزرگووارم مولینا صاحب
السلام علیکم و رحمة الله و
برکاته و بعد:

نامه‌های تانرا دریافتم، سپاسگذارم، موفقیت‌های مزیدتانرا در راه نشر علوم و فرهنگ قرآن و دعوت مردم بسوی آن از بارگاه الهی مسئلت می‌جویم، موفق و موئید باشید. در جواب نامه‌های تان به اختصار عرض می‌کنم:

۱- رأی که شما در مورد سوره "الفیل" دارید، من نیز تقریباً چهل سال بر این رأی بودم، رأی مذکور را از آغوش خانواده، مدرسه و مطالعه تفاسیر اخذ کرده بودم، چند

الفیل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

سال قبل با رأی علامه حمیدالدین فراهی در باره سوره مذکور مواجه شدم، استدلال علامه، استناد دقیق بر آیات، تحقیق نحوی، دلایل تاریخی و بحث های روایتی او را به حدی قوی، محکم و قانع کننده یافتم که ناچار رأی قبلی خود را کنار گذاشتم و دلایل او را پذیرفتم. از اینکه توسط ایشان به این حقیقت راه یافته ام همواره ممنون ایشان بوده، برایش دعای خیر می کنم، باور دارم که هر کی دلایل علامه را دور از تعصب بشنود، حتماً با او توافق می کند.

سالمها قبل، در اثنای مطالعه تفهیم القرآن نقد مولینا مودودی (رحمه الله) را بر رأی علامه فراهی مطالعه کرده ام و نقد شما را نیز اخیراً و در نامه تان عنوان یکی از دوستان پاکستانی مرور کردم، باور کنید که نقد های مذکور را نه تنها غیروارد یافتم بلکه اعتقاد مرا نسبت به رأی علامه فراهی قوت مزید بخشید. معتقدم که هر قضاوتگر منصف و عادل در مورد نقد های مذکور همین برداشت را خواهد داشت.

اگر اجازه بدهید که میان این آراء و رأی علامه فراهی قضاوت کنیم، رأی علامه نتیجه تدبر در قرآن، و تفسیر قرآن بالقرآن است و آراء دیگران تفسیر با روایت، بدون آنکه دلیلی از قرآن برای آن ارائه شده باشد و ضرورت ارجاع روایت به آیات در آن مراعات گردیده باشد.

شما در نقد تان بر رأی علامه فراهی گفته اید که در برابر رأی سلف و حضرات صحابه نمی توان به این رأی واقعی گذاشت!! که می خواهم چند نکته را در این رابطه با شما درمیان بگذارم:

این درست است که صحابه رضوان الله علیهم به عنوان اولین حاملان قرآن بیش از هر کس دیگری توفیق درک اسرار و رموز قرآن را داشتند، و مفهوم هر آیه را و ظروف و شرایطی که در آن نازل شده با تمام وجود خود درک می کردند، لازم است به رأی آنها ارجح گذاشت و بر سایر آراء ترجیح داد، هیچ کسی در این رابطه با شما اختلافی ندارد،

اختلاف در این است که آیا آراء منسوب به صحابه را می‌توان رأی آنان ثابت کرد یا نه؟ آیا روایاتی که به ما رسیده مؤثق است و راوی آن ثقة یا نه؟ علامه فراهی در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده که روایت‌های مربوط به سوره الفیل ضعیف و بی‌بنیاد است، می‌گوید که همه این روایات در پایان به ابن اسحاق برمی‌گردد و او از نظر محققان ضعیف و غیر ثقة خوانده شده و متهم به این است که اکثراً از یهودی‌ها روایت کرده است، و اگر ما بر عکس رأی علامه فراهی این ادعا را با شما بپذیریم که ابن اسحاق از یهودی‌ها روایت نکرده، آیا او در باره سوره الفیل از کفار قریش روایت نکرده؟! هر کس می‌داند که حادثه لشکرکشی ابرهه و نابودی سپاه او در جوار مکه، قبل از میلاد پیامبر (ع) اتفاق افتاده، کسانیکه جریان این حادثه را روایت کرده‌اند، کفار قریش‌اند، هیچ راوی ثقة و قابل اعتمادی را نمی‌توان در میان آنان نشاندهی کرد. می‌پرسیم که ابن اسحاق این روایات را از کی نقل کرده و چگونه می‌توان آنرا مؤثق خواند؟

تقاضای تحقیق علمی این است که روایات را فقط در صورتی قابل استناد بشماریم که با قرآن تصادم نکند، مخصوصاً زمانی که در يك قضیه روایات متضاد و گوناگونی را می‌یابیم و یا مشاهده می‌کنیم که روایات متضادی به يك راوی منسوب شده است، در مورد سوره "الفیل" نه تنها روایات مختلف است، چه در مورد شکل پرنده‌ها و رنگ آنها و چه در مورد سنگریزه‌ها و اندازه آن‌ها، بلکه انتساب آراء متضاد به يك راوی را شاهدیم، قضاوت میان آراء مختلف مذکور، و انتخاب مؤثق‌ترین روایت از ثقة‌ترین راوی ما را به ارجاع روایات به قرآن دعوت می‌کند. علامه فراهی به چندین آیه استناد نموده، و روایات مذکور را ضعیف و بی‌بنیاد ثابت می‌کند.

من برخی از دلایلی را که گروه موافق با رأی علامه فراهی ارائه کرده است با شما درمیان می‌گذارم، دلائلی که در متن سوره برای تردید رأی گروه اول مفسرین داریم از این قرار اند:

۱- از آیه دوم سوره بوضوح فهمیده می‌شود که کار نابودی سپاه ابرهه قبل از ارسال پرندگان و وصول آنها به معرکه پایان یافته، قبل از آنکه پرنده ها به صحنه برسند، سپاه ابرهه تارومار شده، کید شان خنثی گردیده و تدبیر شان نتایج معکوس و به ضرر خود شان تحویل داده و به نابودی آنان منتج شده. سپس پرندگان آمده اند، اگر نخست آیه سوم "و ارسل علیهم طيراً ابابیل" و سپس (لم يجعل کیدهم فی تضلیل) می‌آمد در آنصورت می‌توانستیم بگوئیم که کید سپاه ابرهه با ارسال پرندگان خنثی گردیده. در حالیکه می‌بینیم قضیه برعکس است، نخست "تضلیل کید" آمده و سپس "ارسال طیر"

۲- آیه آخری سوره "فجعلهم کعصف مأكول" نشان می‌دهد که اجساد کشته های سپاه ابرهه، به شکل علف خورده شده درآمده است، یعنی گوشتخواران آمده اند و گوشت اجساد مرده این سپاه را خورده اند، اگر بخواهیم گوشتخواران مذکور را شناسائی کنیم، جز پرندگان فرستاده شده مذکور نمی‌توانیم گوشتخواران دیگری را بیابیم، این کار را باید پرندگان مذکور انجام داده باشد، چون نخست به ارسال پرنده ها اشاره شده سپس به اینکه سپاه ابرهه به شکل علف خورده شده درآمدند، هر تفسیر دیگری در مورد گوشتخواران مذکور تفسیر بالرأی بوده و دلیلی برای اثبات آن نمی‌توان ارائه کرد.

۳- لفظ "فجعلهم" در آیه آخری نشان می‌دهد که در آیات قبل از آن حتماً به علتی اشاره شده که در نتیجه آن سپاه ابرهه "کعصف مأكول" گردیده، حرف "فاء" در "فجعلهم" همین مطلب را افاده می‌کند. این "علت" نمی‌تواند "رمی حجاره" باشد، زیرا از يك سو در افعال "فجعلهم" و "ترمیمهم" اشتراك فاعل وجود ندارد، و از سوی دیگری میان "رمی" و "خورده شدن" هیچ نوع تناسبی وجود ندارد، میان علت و معلول از لحاظ فاعل و فعل باید اشتراك، تناسب و هماهنگی وجود داشته باشد، از اینرو باید علت دیگری را جستجو کنیم. با کمی دقت می‌یابیم که علت آن ارسال پرندگان است، چون از يك سو فاعل "ارسال علیهم طيراً ابابیل" و فاعل "فجعلهم کعصف مأكول" یکیست و از سوی دیگری تناسبی میان علت و معلول وجود دارد، چون خیل خیل پرندگان

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الفیل

گوشته‌خوار می‌توانند اجساد سپاه را "کعصف مأكول" سازند.

همچنان با "رمی حجاره: انداخت سنگ" می‌توان سر و دست و پا را شکست و حتی جسد ها را شکافت، ولی نمی‌توان "کعصف مأكول: علف خورده شده" ساخت، مخصوصاً با رمی پرندگان کوچک که قادر به حمل سنگریزه های خرد اند. به این نکته نیز باید توجه داشت که پرنده نمی‌تواند "رمی: انداخت" کند، فعل رمی را هرگز نمی‌توان برای پرندگان بکار برد.

شما در مورد فعل "ترمیم" گفته اید که صفت دوم طیراً است و نوشته اید که گرچه "طیر" لفظاً مذکر است، ولی مراد از آن جماعت پرندگان است و لفظ جماعت مؤنث است، از این جهت مرجعی برای ضمیر مؤنث قرار می‌گیرد!! در این رابطه چند مطلب را به عرض شما می‌رسانم.

الف — در مورد لفظ "ترمیم" در این آیه شاهد اختلاف رأی میان مفسران هستیم: عده ای آنرا صیغه مفرد مؤنث غایب می‌گیرند و بر جماعت پرندگان اطلاق می‌کنند و می‌گویند که پرندگان آنرا با سنگریزه هایی از نوع سنگ گل می‌زدند، ولی عده دیگری آنرا صیغه مفرد مخاطب گرفته بر مخاطب قریشی این سوره اطلاق می‌کنند و می‌گویند: تو ایشانرا با سنگ می‌زدی، آهم نه چندان محکم، بلکه سنگی از نوع سنگ گل، ولی پروردگارت بر همین تلاش ناچیز تو این نتیجه بزرگ را مرتب کرد که لشکر مجهز فیل داران را تار و مار ساخت و اجساد شانرا طعمه پرندگان گوشت خوار.

ب: لفظ جماعت را نمی‌توان در اینجا مقدر گرفت، چون از يك سو تقدیر در موردی جائز است که بدون آن جمله ناقص تلقی شود و ثانیاً لفظ ابابیل که جمع جمع است و اکثر محققان معتقد اند که این لفظ مفرد ندارد، مانع چنین تقدیر می‌شود، چون در موجودیت جمع جمع نمی‌توان جماعت دیگری را مقدر گرفت.

ثالثاً تقدیر در صورتی مقبول است که با ساختار جمله بسازد، در حالیکه در آیه "و

الفیل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ارسل علیهم طيراً ابابیل" شما نمی‌توانید بدون تغییر در ساختار آیه لفظ جماعت را بر آن بیفزائید.

خلاصه دلایلی که برای تائید نظر گروه دوم مفسران ارائه شده اینها اند:

الف: آیات نشان میدهد که این خیل خیل پرندگان در پایان معرکه آمده اند و پرندگان گوشت خوار بوده اند، اگر کار پرندگان مذکور را "رمی حجاره" بگیریم، کدام گوشتخوارانی اجساد مرده سپاهیان ابرهه را "کعصف مأکول" ساخته؟

ب: اگر تسلسل آیات به این شکل می‌بود:

۱- مگر ندیدی که پروردگارت با فیل داران چه کرد؟

۲- مگر خیل خیل پرندگان بر آنان نفرستاد؟

۳- که آنانرا با سنگریزه های از نوع سنگ گل می‌زد.

۴- مگر کید آنانرا در "تضلیل" نگذاشت؟

۵- و آنانرا چون علف خورده شده ای نساخت؟

در آن صورت می‌توانستیم ادعا کنیم که با ارسال پرندگان و سنگ باران آنان کار سپاه ابرهه یکطرفه شده.

در این صورت نیز با این اشکال رو برو بودیم که کدام گوشت خوارانی در آن وادی خشک و بی‌آب، که حیوانات درنده را در آن سراغی نیست، این تعداد زیاد اجساد مرده را طعمه خود ساخته اند و بشکل علف خورده شده ای درآورده اند؟

ج: "ترمیه" هم صیغه مفرد مخاطب مذکر است و هم صیغه مفرد مؤنث غائب، ما در مجموع سوره ضمیر مفرد مؤنث را سراغ نداریم، ولی در اولین آیه سوره و در الفاظ "الم تر" کسی مورد خطاب قرار گرفته که در صیغه "ترمیه" نیز خطاب متوجه او است، "طیر" لفظاً مفرد مذکر است و معنأ اسم جنس است که جمع را می‌رساند، اگر آنرا اسم

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الفیل

جنس بگیریم باید صیغه جمع برای آن بکار می‌رفت، چنانچه در سوره الملك می‌خوانیم:

أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
بَصِيرٌ*
الملك: ۱۹

مگر بسوی پرندگان "در حال پرواز" بالای سر شان نمی‌نگرند که گه گشاینده بال
اند و گاه می‌بندند، کسی جز خدای رحمان آنها را "در فضا" نگه نمی‌دارد

مشاهده می‌کنید که در اینجا صیغه های جمع صافات، يقبضن و يمسنن برای
"الطير" استعمال شده، در صورت انتساب "رمی" به "طير" اولی این بود که صیغه جمع
برای آن بکار می‌رفت. همچنان ترکیب الفاظ در این آیه چنان است که نمی‌توان لفظ
جماعت را در کنار "طيراً" مقدر شمرد، صیغه "ابابیل" که جمع جمع است مانع این کار
می‌شود.

ج: فعل "رمی: انداخت" با انسان می‌سازد، نه با پرنده ها، پرنده می‌تواند سنگ
فروریزد، ولی نمی‌تواند "رمی" کند.

دلایلی که برای رد نظر گروه اول مفسران و تائید رأی گروه دومی می‌توان از
مجموع قرآن ارائه کرد از این قرار اند:

د: سنت الهی چنان نیست که از شعایر و مقدسات دینی بطور خارق العاده دفاع
کند، آیه ۴۰ سوره الحج این سنت الهی را چنین توضیح می‌دهد:

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتِ سَوَامِعٌ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ
يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَكَيِّنَصْرَنَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ*

و اگر سنت الهی دفع برخی با برخی دیگری نبود، صومعه ها و عبادگاههای
نصاری و یهود و مساجدی که نام خدا در آن به کثرت یاد می‌شود، همه ویران
می‌شدند، و خداوند حتماً کسی را یاری خواهد کرد که او را یاری کند، بی‌گمان
که خداوند نیرومند غالب است.

الفیل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

این آیه به صراحت نشان می‌دهد که اگر مطابق سنت الهی گروه متجاوز بر مقدسات و شعایر دینی توسط گروه مدافع آن دفع نشود همه عبادتگاهها ویران می‌شوند، تعبیر دفاع از کعبه توسط پرندگان نه تنها با این سنت الهی سازگار نمی‌افتد بلکه با آن تصادم می‌کند.

تفسیر گروه اول این انتباه را به آدمی می‌دهد که: اگر احیاناً دین با خطر مواجه شد و به عبادتگاهها و شعایر و مقدسات تهدیدی متوجه گردید، کار دفاع از دین و عبادتگاهها را به خدا بسپارید تا بطور خارق العاده چاره سازی کند و خطر دشمن را دفع نماید!! این تعبیر با روح قرآن نمی‌سازد و شاهدهی برای آن در قرآن نمی‌یابیم، برعکس مشاهده می‌کنیم که قرآن بنی اسرائیل را به این دلیل سرزنش می‌کند که به موسی (ع) گفتند: فاذهب انت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما اینجا نشسته ایم!!

هر فرد قرآن فهم می‌داند که بحکم قرآن هر گاه گروهی از انسانهای معتقد به مقدسات دینی جلو بیایند و در برابر دشمن از آن دفاع کنند، خداوند خیرالناصرین تأیید و نصرت خود را شامل حال این گروه ساخته، آنانرا با وجود قلت عدد و عده بر دشمن نیرومند و مجهز غالب می‌سازد. تا زمانیکه ظرف شایسته ای برای نصرت الهی فراهم نشود، نصرت الهی نازل نمی‌شود. اگر چنین نمی‌بود نباید کعبه در حوادث طبیعی ویران می‌گردید و نباید در جنگهایی که بعداً برای اشغال مکه صورت گرفته صدمه می‌دید.

دفاع از کعبه در برابر لشکر ابرهه نیز باید مطابق این سنت الهی باشد. اگر کسی رأیی قایل کند که با این سنت الهی تصادم می‌نماید، چنین رأیی را نباید پذیرفت، کسیکه به قرآن باور دارد و هر رأی را با معیارهای قرآنی می‌سنجد، نمی‌تواند چنین رأیی را بپذیرد.

دفاع از کعبه توسط پرندگان با این سنت الهی نمی‌سازد، ولی دفاع توسط جوانان

قریش مطابق این سنت الهی است.

هـ: کسانی که گمان می‌کنند سنگباران لشکر ابرهه توسط پرنده‌ها شبیه غرق شدن فرعونیان و قوم نوح و هلاکت عاد و ثمود توسط زلزله و طوفان و باد تند و تیز است، مرتکب دو اشتباه بزرگ می‌شوند:

اول: اینکه اقوام مذکور بعد از بعثت پیامبران و اتمام حجت مورد مؤاخذه قرار گرفته‌اند نه قبل از آن، ولی لشکر ابرهه قبل از بعثت پیامبر(ع) نابود شده است.

ثانیاً: اینکه عذاب‌های نازل شده بر این اقوام همه عذاب‌های طبیعی بوده، یا با طوفان و باد تند و تیز نابود شده‌اند یا با زلزله و خسف، اما سنگباران توسط پرندگان کوچک کار غیرطبیعی و خارق‌العاده است و نمی‌توان آنرا با عذاب‌های مذکور تشبیه کرد.

و: باورکردنی نیست که بقیه اقوام و قبایل عرب، حتی در داخل سرزمین یمن، با لشکر ابرهه مقابله کنند و جلو پیشروی آنانرا بسوی مکه سد نمایند، ولی قریش که متولی این معبد مقدس‌اند، در برابر دشمن ایستادگی نکنند، دست‌ها را بالا برند و تسلیم شوند و به ویرانی کعبه رضایت دهند!! مخصوصاً که آنها از مدت‌ها قبل اطلاع داشتند که ابرهه قصد حمله بر مکه را دارد، فرصت کافی برای آمادگی به جنگ داشتند، منطقه کوهستانی مکه شرایط خوبی برای جنگ‌های نامنظم فراهم می‌کند، جنگجویان ورزیده‌ای داشتند، بر همه سرزمین عرب حکومت می‌کردند و برتری‌های جنگی‌شان آنانرا زمامدار و پیشوای عرب‌ها ساخته بود.

ز: لشکر ابرهه در وادی محسر در چند کیلومتری کعبه نابود شده است، سنگ‌های این وادی از همان نوعی است که در این سوره تذکر رفته: سجیل: سنگ گل. رزمندگان قریش در همین وادی از هرگوشه و کناری آنانرا سنگ باران کرده‌اند و خداوند بر این تلاش ناچیز آنان همان نتیجه بزرگ و تاریخی را مرتب کرد: نابودی

الفیل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

لشکر بزرگ و مجهزی که نظیر آن در تاریخ عرب دیده نشده بود.

با کمی دقت در نظرات دو گروه مفسران بخوبی می توان درك کرد که گروه اول تحت تأثیر روایاتی رفته و آنرا به اهمیت گرفته که از زمان جاهلیت و دوران قبل از اسلام روایت شده، به این روایات نباید وقعی گذاشت و نباید الفاظ قرآن را بر اساس آن تفسیر کرد.

اللهم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه

و ارنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه

قَرِيش

معرفی سوره

نام این سوره "قریش" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۴ آیه بوده، اکثریت مفسران آن را مکی می‌خوانند، ولی عده ای بر این باور اند که در مدینه نازل شده، در حالیکه مضمون سوره و اسلوب بیان آن مخصوصاً بخش "رب هذا البیت" بر مکی بودن سوره گواهی میدهد.

سوره "الفیل و قریش" ارتباط تنگاتنگی باهم دارند، چنان معلوم می‌شود که همزمان و در يك مرحله نازل شده اند، در هر دو خطاب متوجه قریش است، نعمتهای الهی را بیاد آنان آورده، آنانرا به سپاسگذاری دعوت می‌کند، در یکی پیروزی بر دشمن مجهز و نیرومند را و در دیگری نجات از خوف و گرسنگی را بیاد قریش می‌آورد و به آنان خاطر نشان می‌کند که پروردگار کعبه به طفیل این خانه مقدس، فقر و گرسنگی شما را از میان برد و در عوض رزق و روزی وافر بشما داد، به حالت ترس و خوف تان خاتمه بخشید و امن و امانی به شما عنایت کرد که طی آن در گرما و سرما، و شب و روز به سفر می‌روید، کسی مزاحم شما نمی‌شود، همه جا امنیت است، کاروانهای تجارتي تان با

اطمینان خاطر و امنیت کامل از شهری به شهری می‌رود، راه‌های تجارتي از سرزمین شما عبور می‌کند، مکه به مهمترین بازار تجارتي منطقه تبدیل شده، منافع زیادی عاید شما می‌کند، قیادت و زعامت سرزمین حجاز را در اختیار شما گذاشته، همه قبایل عرب، شما و شهر تانرا محور و قبله خود گرفته، قوم پراکنده و متشتت بودید، فقیر و نادار، دچار جنگ‌های خشن داخلی، در محاصره دشمنان خطرناکی که بطور مسلسل شما را تهدید می‌کرد، پروردگار تان حملات دشمن را دفع کرد، شما را از فقر و گرسنگی نجات بخشید و بساط خوف و بی‌امنی را جمع کرد، تقاضای نعمت‌های بی‌پایان الهی آن است که این نعمت‌ها را ارج بگذارید و پروردگار منعم تانرا بپرستید. به دو آفت بزرگ جامعه انسانی در این سوره اشاره شده:

"گرسنگی و خوف" که هر دو همزمان و یکی پی دیگری می‌آید، گاهی یکی جلو می‌آید و راه را برای دیگری باز می‌کند و گاهی دیگری، گاهی یکی بیرون می‌رود و دیگری را با خود می‌برد و گاهی دیگری، گاهی می‌بینیم که خوف و بی‌امنی بر جامعه مسلط می‌شود، تلاش‌های اقتصادی را متوقف می‌سازد، تأسیسات اقتصادی را از میان می‌برد، به تجارت صدمه می‌زند، تاجر و سرمایه‌دار را به فرار از کشور وادار می‌سازد، بندها ویران می‌شوند، نهرها خشک می‌شوند، زمین‌های زراعتی بایر می‌شوند، فابریکه‌ها متوقف گردیده، دهقان بیل را دور می‌اندازد و کارگر چکش را، تفنگ به شانه می‌کند و جنگ حرفه‌شان می‌شود. بدین ترتیب فقر و گرسنگی به سراغ جامعه می‌رسد و بال سیاهش را بر همه جا می‌گستراند، گاهی می‌بینیم که نخست فقر به سراغ جامعه می‌رود، نظام ظالمانه اقتصادی بر جامعه مسلط می‌شود، ثروت و سرمایه بدست عده محدودی می‌افتد، اکثریت مردم به فقر و محرومیت کشانده می‌شوند، وقتی اکثریت محروم جامعه مشاهده می‌کنند که در پرتو نظام حاکم و مناسبات مسلط اقتصادی نمی‌توانند به زندگی آبرومندانه دست یابند و از فشارهای شدید اقتصادی نجات یابند، به سراغ راه‌های دیگری می‌روند، راهی برای بقا، شکستن حدود، فرو ریختن دیوارهای زندان، گسستن زنجیرها، راه جنگ و غارت و قیام‌های مسلحانه. فقر در جامعه، به نیروهای جاه طلب داخلی و نیروهای عظمت طلب بیرونی موقع می‌دهد که به قیمت ارزانی از جامعه سربازگیری کنند، جنگجویان حرفوی را استخدام نمایند و برای رسیدن به قدرت

بجنگانند. قرآن در این سوره، نجات از گرسنگی را مقدم بر نجات از خوف گرفته، ولی در آیه ۱۱۲ سوره النحل امن و اطمینان را قبل از وفرت و کثرت رزق و روزی آورده، چنانچه می‌فرماید:

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ *

و خداوند مثال قریه ای را بیان می‌کند که "ایمن و آسوده خاطر" بود، "روزی تازه و وافرش" از هرسو برایش می‌رسید، ولی به نعمت های الهی ناسپاسی کرد، که خداوند نیز لباس گرسنگی و خوف به آنان پوشاند: "گرسنگی و خوف آنانرا فراگرفت"، بنابر عملکردهای شان.

مشاهده می‌کنید که نخست در این قریه امنیت بود و روزی اش ازهرسوی به آن سرازیر می‌شد، ولی ناسپاسی کردند، که بنابر آن نخست "فقر" آنانرا فراگرفت و سپس "خوف و بی‌امنی" به سراغ شان آمد.

این سوره بما می‌آموزد که التزام به دین و احترام به شعائر الله و بندگی و پرستش خدا، ضامن امنیت در جامعه و وسیله نجات از آفت فقر و گرسنگی است، یعنی فقر و گرسنگی نتیجه قلت وسایل رزق و روزی در جامعه نبوده، برعکس عامل آن تصرفات انسان بی‌دین و عاصی از بندگی خداست. فقر پدیده ایست که انسان عوامل آنرا فراهم می‌کند، با تصرفات ناجائز خود این پدیده را باعث می‌شود، او راه تجاوز در پیش می‌گیرد، "امنیت" مال و جان و آبروی دیگران را به مخاطره می‌اندازد، خوف و ترس ایجاد می‌کند، این عملکردها باعث می‌شود که راه برای دیو فقر و گرسنگی باز گردد و اکثریت جامعه را در کام خود فرو برد، قرآن چه خوب می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ *

الاعراف : ۹۶

و اگر باشندگان شهرها "ایمان" می‌آوردند و "خودنگهداری" می‌کردند، حتماً درهای برکات آسمان و زمین را بروی شان می‌کشودم، ولی "این حقیقت را"

تکذیب کردند، پس به سزای "کسب و کار" شان آنانرا مواخذه کردیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<p>۱- به پاس الفت قریش. ۲- الفت شان با سفرهای زمستانی و تابستانی. ۳- باید به پرستش پروردگار این خانه پردازند. ۴- همانکه از گرسنگی طعام شان داد و از بیم امان شان.</p>	<p>لَا يَلَافُ قُرَيْشٌ * إِيْلَافَهُمْ رَحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ *</p>
--	--

۲-۱: تجار قریش در سرما بسوی جنوب که گرمتر بود و در موسم گرم تابستان بسوی شام و فلسطین که سردتر بود، سفر می کردند و بکار تجارت می پرداختند، و سود زیادی بدست می آوردند، به طفیل کعبه شریفه نه تنها همه این سفرهای تابستانی و زمستانی در کمال امنیت صورت میگرفت و احدی مزاحم قافله های تجارتي آنان نمی شد، بلکه همه قبایل مسیر راه از آن ان به گرمی استقبال می کردند. در حالیکه قبل از این قبیله مذکور در حجاز پراکنده و متشتت بوده، زندگی بدوی داشت و احدی آنانرا به دیده احترام نمی نگریست. قصی بن کلاب، جد پیامبر اکرم (ص) آنانرا در مکه جمع و مستقر ساخت و با تدبیر و درایت خاص خود، شهری را در اطراف کعبه بنا کرد و ترتیبات خاصی را برای پذیرایی از حجاج و زوار خانه کعبه اتخاذ نمود که با اینکار اعتبار قریش میان همه قبایل عرب بتدریج فزونی یافت. پس از قصی، مسئولیت های گوناگون اداره شهر مکه میان فرزندان او عبد مناف و عبدالدار توزیع گردید. عبدمناف در زمان حیات والدش از شهرت زیادی برخوردار و همه به دیده احترام به او می نگریستند، او چهار پسر داشت: هاشم، عبدشمس، مطلب و نوفل، هاشم پدر عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست که قبیله قریش در تجارت بین المللی سهم شود که قافله هایش از شام و فلسطین بسوی شرق و جنوب و از طریق سرزمین های حجاز رفت و آمد داشت. بدینوسیله هم نیازمندی های عرب های اطراف مکه حل گردد، مکه به بازار مهمی تبدیل شود، رفت و آمد قبایل به این شهر فزونی یابد، روابط تجارتي با قبایل مسیر راه بر قرار سازد. این راه تجارتي بدلیل تسلط حکومت ساسانی ایران بر راه های تجارتي که روم را با شمال و شرق وصل می کرد، اهمیت خاصی کسب کرده بود، کشورهای که با ایران

درگیر بودند چاره ای جز استفاده از این راه را نداشتند، قریش در این تجارت از ناحیه دیگری نیز سود می بردند، قبایل مستقر در مسیر راه، قریش را خادمان بیت الله شمرده، به آنان احترام می گذاشتند و نه تنها حق العبوری از آنان نمی گرفتند، بلکه مصونیت قافله های تجارتی شانرا در مناطق تحت سلطه خود تأمین می کردند، نه کسی بر قافله های آنان شبیخون می زد و نه مانع و مزاحم آن می شد. هاشم و برادرانش هر یکی با حکومت های شام، یمن، عراق و فارس روابط تجارتی برقرار کردند، و تجارت شان به سرعت رونق یافت، با توجه به موفقیت های شایانی که در برقراری روابط تجارتی با کشورهای همجوار داشتند، مردم آنانرا "اصحاب الإیلاف" می خواندند.

در چنین فرصتی و با توجه به اهمیتی که مکه مکرمه کسب کرده بود، به بزرگترین مرکز تجارتی سرزمین عرب و متمدن ترین شهر آن تبدیل شده بود، ابرهه قصد کرد برمکه هجوم برد و کعبه را ویران کند، هم اعتبار مذهبی کعبه را از میان برد و هم از نقش آن در تأمین امنیت منطقه بکاهد، و همهء اعتبارات، مذهبی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنرا به صنعا پایتخت خود، انتقال دهد، و به قبایل معتقد به تقدس کعبه عملاً ثابت کند که برخلاف اعتقاد و باور آنان، کعبه، خانه خدا نیست، اگر خانه خدا می بود، خدا نمی گذاشت بدست لشکر ابرهه ویران شود!! خداوند حکیم، توطئه ابرهه را خنثی کرد، به اعتبار کعبه افزود و منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قریش را از خطر مصون داشت، تجارت شان رونق بیشتری کسب کرد، خداوند این نعمت های بزرگ را برخ قریش می کشد و در این سوره به آنان خطاب می کند که به پاس این نعمت های الهی باید پروردگار این خانه را بپرستند، که پس از گرسنگی طعام شان داد و بعد از ترس و خوف امان شان.

۳- ۴ : پس پروردگار این خانه را بپرستند که از فقر و گرسنگی نجات شان داد و از خوف و بیم امان شان. ساها را در فقر و گرسنگی سپری کردند، در خوف و بی امنیتی بسر بردند، قبیله نادار، گرسنه، متشتت و پراکنده ای بود، در همهء سرزمین عرب ترس و خوف و بی امنیتی حکمفرما بود، ولی پس از آنکه در اطراف این خانه مقدس و مایه امن و امان، مستقر شدند، نفس آرام کشیدند، سیر خوردند و آرام خوابیدند، نه از گرسنگی بیمی داشتند و نه از غارت سرمایه ها، قافله ها و رمه های

قریش _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

شان. دور تر از این خانه، ترس و بیم حکومت می کرد، مردم اختطاف می شدند، قافله ها به غارت می رفتند، کاروانها مورد حمله قرار می گرفتند، قبایل یکی به جان دیگری می افتاد، به جنگ ها و کشتار های بی رحمانه همدیگر کشانده می شدند، نیروهای شر و فساد در همه جا مسلط بودند، بر و بحر را فساد فرا گرفته بود، ولی قریش در امان بود، بازار تجارتش گرم، و سفره اش رنگین. پس پروردگاری را پرستند که به طفیل خانه مقدسش به همه این نعمت ها دست یافتند، به دین متمسک شوند، از پیامبر پیروی کنند، تا بر این نعمت ها افزوده شود، از بغاوت دست بکشند، از مخالفت با پیامبر و دعوتش خودداری کنند ورنه از همه این نعمت ها محروم خواهند شد.

الماعون

معرفی سوره

نام این سوره "الماعون" است، از آیه آخری سوره گرفته شده، شامل ۷ آیه بوده، برخی از مفسران آنرا مکی خوانده اند و دیگران مدنی شمرده اند. دو دلیل عمده را در متن سوره بر مدنی بودن آن داریم:

الف: بحث از نماز گذاران ریاکار در مکه مورد نداشت. نماز گذاران ریاکار در مکه نه بلکه در مدینه تبارز کردند، شرایط مکه چنان نبود که عناصر منافق، دو رو و ریاکار به صفوف نهضت بپیوندند، این عناصر در مدینه و با مشاهده قدرت و سلطه مسلمانان و برای کسب امتیازات به صف پیوستند، به نماز باور نداشتند، نمازشان برای خدا نبود، برای خود نمائی و نفوذ در صف به مسجد می آمدند و نماز می خواندند، در مکه شرایط چنان بود که نماز با جماعت، علنی و در محضر مشرکان دشوار و مرادف به دعوت مشرکان به جنگ بود، چنین کاری از عناصر ریاکار و منافق ساخته نبود.

ب: بحث در باره روابط اجتماعی و امور مربوط به آن از موضوعات بحث سوره های مدنی است، نه سوره های مکی. در این سوره به امتناع نماز گذاران ریاکار از دادن ماعون: آنچه عادتاً مردم يك محله به همدیگر کمک می کنند، اشاره شده است،

بحث در مورد چنین مسائلی با فضای مکه و سوره های مربوط به این مرحله سازگار نیست.

این سوره از کسانی بحث دارد که مکافات و مجازات اعمال و "یوم الدین" را تکذیب می کنند، خصلت ها و عملکردهای شان آنانرا به تکذیب دین و پاداش و پادافراه اعمال واداشته است، چنان نیست که برای انکار از پاداش اعمال و یوم الدین دلائل عقلی دارند، بلکه هوای نفس سرکش و اخلاق زشت باعث این انکار شده است: یتیم را می رانند، بر مسکین دلسوزی و ترحم ندارند، از نماز شان و از رابطه با خدا و مردم غافل اند، اگر احیاناً در صف می ایستند و نماز می گذارند، نمازشان برای خدا نه، بلکه برای خود نمائی است، بخیل اند، به حدی که ازدادن "ماعون" امتناع می ورزند. اینها اند که یوم الدین را تکذیب می کنند، در عمل نامه سیاه شان چیزی ندارند که امید به آخرت را در آنان باعث شود، و باور به پاداش اعمال را در آنان قوت بخشد، عملکردهای غیر انسانی آنان مایه انکار از آخرت می شود، و زمینه های باور به آخرت را در دل و دماغ آنان از میان می برد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- آیا دیدی کسی را که تکذیب کند دین را.	أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ*
۲- پس او همانست که می راند یتیم را.	فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ*
۳- و نمی انگیزد کسی را بر دادن طعامی مسکین را.	وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ*
۴- پس وای بر این نمازگذاران.	فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ*
۵- آنانکه غافل اند از نماز شان.	الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ*
۶- همان ها که خود نمائی کنند.	الَّذِينَ هُمْ يُرْآءُونَ*
۷- و اشیای عاریت دادن را باز دارند.	وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ*

۱- آیا میدانی که چه کسی از "دین" انکار می کند و پاداش اعمال و مکافات و مجازات را دروغ می شمارد؟! آیا نمیداند و از این رو باور نمی کند و یا میداند ولی انکار می ورزد؟ آیا دلیلی برای باور به آن ندارد و یا دانسته تکذیب می کند؟! قرآن می فرماید که انکار او در واقع کار زبان اوست نه کار رذل و دماغ او. او قضاوت دل و حکم

عقل خود را "تکذیب" می کند و دروغ می پندارد، اگر کمی به اسرار درونی او پی ببری، و راهی بسوی سویدای دل او باز کنی حتماً درک می کنی که او عمداً انکار می کند و باورهای عقلی و قلبی اش را تکذیب می کند.

۲- اگر به منظور شناخت این "مکذب دین" کمی تعمق کنی حتماً به این نتیجه می رسی که او همان کسیست که یتیم را می راند، قسی القلب است، عاطفه و ترحم در او سرکوب شده، مشاعر انسانی اش را از دست داده، انسان "وهر موجود زنده" عادتاً طفل را دوست دارد، محبت باکودک در خمیره وجود او و در سلول سلول ضمیر او جا گذاشته شده، چه این کودک از خود او باشد و چه از دیگری، محبت باکودک برای بقای انسان و دوام نسل او ضروریست، اگر این احساس سرکوب شد، نسل آدمی منقرض می شود و بقای او باخطر جدی مواجه می گردد، تا زمانیکه انسان انسان است و سرشت او تغییر نکرده و طبیعت سالم انسانی او دگرگون نشده، حتماً باکودک محبت می ورزد، مخصوصاً با کودک نیازمند، محتاج و بی سرپرست، یتیم، مخصوصاً یتیم خویشاوند. کسیکه یتیم قریب را از خود دور می کند و از کنار خود می راند در واقع عواطف انسانی در او سرکوب شده، قضاوت های او از ضمیر سرکوفته او مایه می گیرد.

در روایات می آید که روزی یتیمی که ابوجهل سرپرست و وصی او بود و دارائی پدرش نزد او مانده بود، در حالی نزد ابوجهل آمد که هیچ لباسی برتن نداشت. از ابوجهل خواست که از اموال پدرش مقداری به او بدهد تا لباسی برای خود تهیه کند، ابوجهل اعتنایی به او نکرد، پس از انتظار زیاد، ناامید برگشت. یکی از سرداران قریش برسم شوخی و برای آنکه شری برپا کند به این پسر یتیم گفت: نزد محمد(ع) برو تا او به ابوجهل سفارش کند و دارائی پدرت را از ابوجهل مسترد کند، یتیم بیچاره نمیدانست که پیامبر(ع) را با ابوجهل و سفارش به او چه کاری؟! نزد پیامبر(ع) آمد و ماجرا را حکایت کرد، پیامبر(ع) فوراً با او حرکت کرد و نزد بدترین دشمن خود ابوجهل آمد و گفت: آمده ام تا توصیه کنم که مال این یتیم را مسترد کنی، ابوجهل که تحت تأثیر حرف های پیامبر(ع) رفته بود، بی درنگ رفت و اموال یتیم را به او سپرد، سرداران قریش که منتظر پرخاش و درگیری بودند با دیدن این صحنه حیران شدند و نزد ابوجهل

رفتند و گفتند: معلوم می‌شود که تو نیز دینت را گذاشته ای و به دین پیامبر گرویده ای!! گفت: نه بخدا سوگند دینم را نگذاشته ام، ولی نتوانستم حرف او را رد کنم، چنان احساس کردم که اگر حرف های او را نپذیرم شمشیری بفرقم فرود می‌آید. این داستان اخلاق سرداران و سروران جامعه جاهلیت و معامله آنان با یتیم را بخوبی تمثیل می‌کند.

۳- دومین خصلت این "مکذب دین"، عدم ترحم نسبت به هم‌نوع نیازمند و محتاج است، نه خود با انسان نیازمند کمک می‌کند و نه دیگری را به دستگیری او و رفع نیازمندی هایش تشویق می‌کند.

۴-۵: سومین خصلت این گروه، عبادت های عادت گونه، تصنعی و عنعنوی است که انگیزه آن ایمان و باور نه، بلکه عادت و تقلید است، نمازگزاران غافل از کنه و هدف نماز خود اند، دیانت را پدیده موروثی و عنعنه اجتماعی می‌شمارند که باید بحکم تقلید از اجداد و همسویی با اجتماع به آن پابندی ورزند.

۶- چهارمین خصلت آنان "خودنمایی" است، انگیزه آنان در هر کاری "خودنمایی" است، حتی نماز شانرا، نه برای خدا، بلکه برای مردم می‌خوانند، برای هیچ "عملی" سابق و مشوق دیگری جز "ریا" ندارند، ظاهر شانرا به نحوی درمی‌آرند که توجه مردم را بسوی خود جلب کنند، اعتقادی به نماز ندارند ولی برای مردم نماز می‌خوانند، کسیکه تناقض عمیقی میان ظاهر و باطن او وجود دارد و آراستن ظاهر، برخلاف حکم ضمیر، عادت دائمی او شده، طبیعتیست که قضاوت های او در مورد "دین" و مکافات و مجازات اعمال نیز متناقض با اعتقاد و باور درونی او خواهد بود. اگر به مردم بگویند که به آخرت و مکافات و مجازات اعمال باور دارد، در آنصورت عملکردهای ننگین و گنه آلود خود را چگونه توجیه کند و با چه منطقی مردم را قانع سازد؟ عملکردهای سیاهش را جز با انکار از "دین" نمیتواند توجیه کند.

۷- پنجمین خصلت این گروه، "بخل" و خودداری از انفاق است، انسان خسیس، دنیا پرست و بخیل ناچار باید آخرت را تکذیب کند، ایمان به آخرت و باور به "مکافات اعمال" او را به انفاق داشته ها و سرمایه های محبوبش وامیدارد. "بخل" مانع

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ قریش

انفاق می‌شود و این باور را عقب می‌زند، و به تقاضای آن جواب رد می‌گوید، و کار "مرد بخیل" را به جایی می‌رساند که "دین" را تکذیب کند، کسیکه از دادن "معاون" اشیائی که عادتاً در میان اهالی يك محله به عاریت داده می‌شود، چون بیل، تبر، کلند، ظروف طعام خوری و فرش، امتناع می‌ورزد، آیا ممکن است چنین شخصی به حقیقتی باور کند که تقاضای آن قربانی بهترین سرمایه‌ها و محبوب‌ترین داشته‌ها است، باوری که "قربانی" را "تجارت سودمند" تلقی می‌کند؟ بخیل چاره‌ای جز تکذیب آن ندارد.

الکوتر

معرفی سوره

نام این سوره "الکوتر" است، که از نخستین آیه سوره گرفته شده، شامل سه آیه و از سوره های مکی است. اگر این سوره را در کنار سوره الضحی و الشرح بگذاریم و با توجه به مطالبی که در آنها آمده است، در مورد وقت و ترتیب نزول این سوره ها قضاوت کنیم به آسانی می یابیم که سوره الکوتر بعد از سوره های مذکور نازل شده است، در سوره الضحی گفته شده: "و لسوف یعطیک ربک فترضی: و بزودی پروردگارت بتو چنان عطا خواهد کرد که راضی شوی" و در این سوره می خوانیم: "انا اعطینک الکوتر: خیلی زیاد بتو دادیم." در سوره الضحی گفته شده: ترا یتیم یافت و مأوی داد، پس بر یتیم خشونت مکن، ترا ضال یافت و هدایت کرد، پس پرسنده را مران، ترا نادار یافت و توانگر ساخت، پس بر نعمت الهی اعتراف کن، این مطلب را در سوره الم شرح چنین می یابیم:

مگر سینه ات را فراخ نساختیم، و بارگرات را فرود نیاردم، همانکه کمرت را

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الکوثر

همانده بود و آیا ذکرت را بالانبردیم، پس با هردشواری آسانی ای بوده و "همینگونه" با هر دشواری آسانی ای باشد، پس چون فارغ شدی بکوش و بسوی پروردگارت رغبت کن.

و در سوره الکوثر می‌آید: ما خیلی زیاد به تو عنایت کردیم، پس نماز بخوان و قربانی کن.

این مقایسه چند مطلب اساسی را بازگو می‌کند.

الف: سوره الکوثر بعد از دو سوره مذکور نازل شده.

ب: در سوره های مذکور نعمت ها مشخص شده، ولی نحوه سپاسگذاری از این نعمت ها بدون تحدید و تعیین و به صیغه عام آمده، ولی در سوره الکوثر نعمت های الهی به صیغه عام (الکوثر) آمده و نحوه سپاسگذاری مشخص شده: "باید در برابر آن نماز برپا داری و قربانی کنی" این تفاوت نشان می‌دهد که در این مرحله نعمت ها بجدی نمایان بوده که ضرورتی به توضیح نداشت.

ج: صیغه "اعطینک: بتو عطا کردیم" نشان می‌دهد که مراد از "الکوثر" نعمت هائیتست که به پیامبر(ع) عملاً داده شده، نعمت هایی که پیامبر(ع) با تمام وجود خود آنرا احساس می‌کند، و چنان برایش قابل درک است که به تذکار و توضیح آن نیز ضرورتی احساس نمی‌شود. اطلاق الکوثر بر نعمت هائیکه در آینده در اختیار پیامبر(ع) قرار می‌گیرند و یا در بهشت به او عنایت می‌شود، با روحیه سوره و با الفاظ آن نمی‌سازد.

د: از الکوثر باید نعمت هایی مراد باشد که شبیه آن در سوره الضحی و الشرح آمده است. چون صیغه عام است نعمت های مندرج در این دو سوره را نیز احتوا می‌کند.

هـ: از آیه اخیر سوره (ان شانک هوالابتر) بوضوح فهمیده می‌شود که این سوره در زمانی نازل گردیده که دشمن، پیامبر(ع) و یاران او را به محاصره کشانده، مقاطعه عمومی علیه او اعمال کرده، رابطه اش را با همه اقوام و قبایل مکه قطع نموده و احساس کرده اند که پیامبر(ع) را از مردم تجرید نموده و راه های نفوذ او را میان مردم بسته اند.

چند دلیل را در متن سوره و الفاظ آن می‌یابیم که ثابت می‌کند مراد از تبلیغات دشمن تجرید پیامبر(ع) و اعمال مقاطعه عمومی علیه او بود:

۱ - لفظ "شاننک یعنی دشمن کینه توز تو" نشان می‌دهد که دشمن در این مرحله به کینه توزی و خشونت پرداخته.

۲ - این جمله که دشمن خودش ابتر است نیز به این مطلب صراحت دارد که در اصل دشمن کینه توز او تجرید شده و ریشه هایش میان مردم خشکیده است، به هر پیمان‌ه ای که دشمن با پیامبر(ع) و دعوت او از درخشونت و تشدد پیش می‌آید، چهره اش برملاتر می‌شود، و با نفرت و انزجار بیشتر مردم روبرو می‌گردد. معنای این الفاظ هرگز این نیست که گویا دشمن گفته است: چون دو پسر پیامبر(ع)، حضرت قاسم رضی الله عنه و حضرت عبدالله رضی الله عنه یکی بی دیگری وفات کردند پس ریشه محمد(ع) قطع گردیده، بعد از رحلتش نام و نشانی از او نخواهد ماند. اگر ابتر را به معنای مقطوع الولد بگیریم، این معنا را نمیتوان بر دشمنان پیامبر(ع) اطلاق کرد، لفظ دشمن همه دشمنانرا احتوا می‌کند نه دشمن خاصی را، و ثابت است که همه آنان مقطوع النسل نبوده اند، لابد مراد از "ابتر" غیر از این است، ابتر یعنی بی‌نام و نشان، دم بریده، مطرود، تنها مانده. آنچه در کشمکش های سیاسی زیاد عنوان می‌شود و نیروهای حاکم مخالفان خود را به آن متهم می‌کنند، همین تجرید شدن از مردم، تنها ماندن، بی‌نام و نشان شدن است، نمی‌بینید که فرعون درباره موسی(ع) و یاران او می‌گوید:

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ *
الشعراء: ۵۴
اینها گروه اندکی اند.

مگر نمی‌بینید که قرآن در سوره الشرح به پیامبر(ع) اطمینان می‌دهد که بتو شهرت بخشیدیم و ترا نامور ساختیم و یاد و ذکر را میان مردم رفعت بخشیدیم. مطمئن باش که دشمن با تبلیغات خود و اعمال محاصره و مقاطعه ها نمیتواند از گسترش دعوت تو مانع شود و از نفوذ آن میان مردم جلوگیری کند.

عجیب است که برخی از مفسرین از لفظ "ابتر" این معنا را گرفته اند، در حالیکه پسران پیامبر(ع) هر دو در طفولیت وفات کرده، و مرگ دو طفل نمیتواند چنان موضوع

مهمی برای دشمن باشد که هنگامه شدیدی برپا کند و ضرورت آن احساس شود که سوره ای در این رابطه نازل گردد! علاوه بر آن این سوره سالها بعد از وفات حضرت قاسم رضی الله عنه نازل گردیده. میدانیم که پیامبر (ع) در بیست و پنج سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کرد و در چهل سالگی به پیامبری مبعوث گردید. حضرت عبدالله بن عباس روایت می کند که پسر بزرگ پیامبر (ع) حضرت قاسم بود، پس از او حضرت زینب، حضرت عبدالله، حضرت ام کلثوم، حضرت فاطمه و حضرت رقیه یکی پی دیگری به دنیا آمدند. نخست حضرت قاسم و سپس حضرت عبدالله وفات کرد، روایات حاکیست که هردو در طفولیت وفات کرده اند و برخی از روایات بر این تأکید دارد که تولد و وفات هردو قبل از بعثت پیامبر (ع) بوده، فقط دختران وی صلی الله علیه وسلم بعثت را دریافتند و با وی هجرت کردند.

این روایات هیچ گنجایشی برای این توجیه نمی گذارد که گویا قریش پیامبر (ع) را بنابر وفات پسرانش ابتر گفته اند و بناءً این سوره نازل گردیده و به پیامبر (ع) اطمینان داده که تو "ابتر" نیستی بلکه دشمنانت "ابتر" اند.

و - "الکوثر" صیغه مبالغه کثرت است، که به هرچیز زیاد اطلاق می شود، ولی مفهوم اصلی آن در این سوره را باید با توجه به بقیه آیات مشخص کنیم. این درست نیست که هرکسی از خود تعبیری ارائه دهد و مفهوم خاصی از آن اخذ کند، هر لفظ در هر سوره را نخست باید با ارتباط به الفاظ دیگر آیه و سپس با ارتباط به مجموع الفاظ و مفاهیم سوره ترجمه و تفسیر کرد. اگر در مفاهیم سوره کمی دقت کنیم بخوبی درک می کنیم که نعمت "الکوثر" باید با تبلیغات دشمن مبنی بر اینکه پیامبر (ع) ابتر شده ارتباط داشته باشد، و چیزی باشد که این تبلیغات را نفی کند و ثابت نماید که دشمن خودش "ابتر" است.

اگر "الکوثر" را به معنای "حوض کوثر" و "نهر کوثر" بگیریم این توجیه با آیه اخیر هرگز و به هیچ شکلی جور در نمی آید و اگر "الکوثر" را به معنای اولاده زیاد بگیریم، در آن صورت نخست با این اشکال روبرو می شویم که در زمان نزول این سوره پیامبر (ع) نه تنها اولاد زیاد نداشت بلکه پسرانش نیز وفات کرده بودند.

ثانیاً دشمنان پیامبر (ع) نیز مقطوع النسل نبودند.

آنچه مسلم است، در این مرحله تعداد زیادی از افراد صالح جامعه به پیامبر (ع) ایمان آوردند، به هر پیمانه ای که چهره دعوت پیامبر (ع) نمایانتر می گردید و دشمن لجوج و جاهل علیه دعوت با خشونت و تشدد بیشتر برخورد می کرد، افراد نیک و صالح جامعه بیشتر به پیامبر (ع) می پیوستند و نفوذ او میان مردم بیشتر می گردید. کسانی که در این مرحله سخت و پر از آزمون های جانکاه و جانفرسا با پیامبر (ع) یکجا شده اند نیروی اصلی هضت او را تشکیل می دادند، هر یکی چون قوم و ملتی بود، همین ها بودند که در روز های سخت او را یاری کردند، دعوت او را تا اقصای دنیا رساندند، پرچم دین او را در همه دنیا به اهتزاز در آوردند، دشمن متوجه نبود که با جدا شدن این افراد صالح از صفوف آنان و پیوستن شان به صف پیامبر (ع) در واقع خود ریشه کن شده اند و بسوی تجرید شدن پیش می روند. آنها گمان می کردند که با اعمال خشونت ها، محاصره ها، مقاطعه ها و شکنجه و تعذیب یاران پیامبر او را تجرید خواهند کرد، ولی درک نمی کردند که این سیاست ها مایه رسوائی هر چه بیشتر خود آنان خواهد شد، و عامه مردم را به دعوت پیامبر (ع) و همدردی با یاران مخلص و مظلوم او متمایل خواهد ساخت.

نعمت "الکوتر" باید چیزی بیش از نعمتی باشد که در آخر نعمت های ذکر شده در سوره الم نشرح آمده است: "و رفعلنا لک ذکرک: شهرت را بالا بردیم" بدون شک پیوستن افراد صالح جامعه اهمیتش بیش از شهرت عام دعوتگر است و کاریست که بعد از شهرت عام تحقق می یابد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ - بی گمان که عطایت کردیم کوثر.	إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ *
۲ - پس نماز بخوان برای پروردگارت و قربانی کن.	فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ *
۳ - یقیناً دشمن توست ابر.	إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ *

۱ - چند نکته را در باره این آیه به خاطر بسپارید:

الف: نعمتی بنام "الکوتر" عملاً به پیامبر (ع) داده شده است، الفاظ چنان است که

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الکوثر

نشان می‌دهد نعمت مذکور در اثنای نزول این سوره عملاً شامل حال پیامبر (ع) بوده، نه وعده نعمتی که در آینده شامل حال او خواهد شد. اگر مراد نعمت های آینده می‌بود باید به این الفاظ یاد می‌شد:

اناعطيك الكوثر: ما کوثر به تو عطا می‌کنیم. همانگونه که در سوره الضحی آمده:
و لسوف يعطيك ربك فترضى. پروردگارت بزودی چنان به تو عطا خواهد کرد که راضی شوی.

اگر دو سوره مذکور را در کنار هم بگذاریم در درک این مطلب با مشکلی روبرو نمی‌شویم که وعده همان نعمتی که در سوره الضحی به پیامبر (ع) داده شده بود قبل از نزول سوره الکوثر تحقق یافته، پیامبر (ع) به این نعمت ها نائل شده، و اکنون او را مخاطب قرار داده می‌فرماید: انا اعطيتك الكوثر.

ب: نعمت "الکوثر" در مرحله بعد از نزول سوره الضحی و قبل از سوره الکوثر به پیامبر (ع) داده شده، نعمتیست که پیامبر (ع) با تمام وجود خود احساس می‌کند و ضرورتی به توضیح و بیان ندارد، هرچند لفظ الکوثر که صیغه مبالغه کثیر است، به هرچیز زیاد اطلاق می‌شود، ولی در ارتباط با بقیه الفاظ این سوره و بطور مشخص و با در نظر داشت لفظ "ابتر" در آیه آخری، بر نعمتی اطلاق می‌شود که تبلیغات دشمن مبنی بر "ابتر" شدن پیامبر (ع) را نفی نموده و دوام نام و نشان پیامبر و رشد و چیره شدن دعوت او را افاده کند.

از این رو با قاطعیت میتوان گفت که مراد از "الکوثر" چنانچه برخی از مفسرین پنداشته اند نه حوض کوثر است، نه نهر کوثر و نه اولاده زیاد پیامبر (ع)، بلکه مراد از آن بدون شك همان یاران مخلص او اند که در این مرحله به او پیوسته اند، در برابر ابتلاءات جانکاه و جانفرسا استوار مانده اند، دشواری ها را بجان خریده اند، به هر قربانی آماده شده اند، هیچ فشاری ایمان شانرا متزلزل نساخت، هر یکی چون لشکر جرار و مجهزی بود، هر یکی مایه پیوستن هزاران سرسپرده چون خود به این کاروان، دین خدا را تا اقصای دنیا رساندند و پرچم دین را در همه دنیا به اهتزاز درآوردند. چند دلیل محکم برای این تفسیر داریم:

الکوثر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

۱- حوض "الکوثر" در روز قیامت و نهر "الکوثر" در بهشت به پیامبر (ع) داده می‌شود، درحالی‌که این سوره می‌گوید که "الکوثر" عملاً و قبل از نزول این سوره به پیامبر (ع) داده شده است.

۲- در اثنای نزول این سوره، پیامبر (ع) پسران جوانی نداشت که لفظ "الکوثر" بر آنان اطلاق شود، حضرت قاسم و حضرت عبدالله قبلاً وفات کرده بودند، نواسه‌های او نیز به این دلیل نمیتوانند مراد این آیه باشند که نواسه‌ها بعداً به دنیا آمده‌اند.

۳- اگر "الکوثر" را حوض کوثر یا نهر کوثر و یا اولاده زیاد بگیریم، هماهنگی میان آیات از میان می‌رود و به جملات بی‌ربط درمی‌آیند، چه ربطی را میتوان میان ایندو مفهوم ثابت کرد؟ : به تو حوض کوثر دادیم و دشمنت مقطوع الولد است.

مگر دشمنان پیامبر، مقطوع الولد بودند؟! که آیه را چنین ترجمه کنیم:

به تو اولاده زیاد دادیم و دشمنت مقطوع النسل است.

۲- در این آیه به پیامبر (ع) دستور داده شده که به پاس نعمت الکوثر، نماز برپا دار و قربانی کن، همانگونه که در سوره قریش به قریش گفته شده، که به پاس نعمت امنیت بعد از خوف و رزق و روزی بعد از فقر و گرسنگی، پروردگار تان را بپرستید. و همانگونه که در خیلی از موارد مخصوصاً در سوره‌های "الضحی" و "الانشراح" بعد از ذکر نعمت‌های گوناگون، به سپاسگذاری، تلاش و رغبت بسوی خدا و عبادت و بندگی امر شده، و همانگونه که در سوره النصر مشاهده می‌کنیم که در برابر تائید الهی و تحقق پیروزی و پیوستن گسترده مردم به صف، پیامبر (ع) مکلف به تسبیح و استغفار گردیده.

بوضوح می‌بینیم که این آیه تفریع بر آیه سابق است و به نماز و قربانی در مقابل اعطای کوثر امر می‌کند و نشان می‌دهد که اعطای کوثر عملاً تحقق یافته و به پاس آن پیامبر (ع) مکلف شده تا نماز برپا دارد و قربانی کند، در این آیه به پیامبر (ع) و به پیروانش امر می‌شود که نماز و قربانی ات باید تنها برای خدا باشد، در نماز و قربانی‌ات هدف و انگیزه دیگری جز رضای خدا و تعمیل اوامر او (ج) مطمح نظر نباشد. دستور این آیه شبیه دستوریست که در آیه دیگر قرآن آمده:

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ.

الانعام: ۱۶۲-۱۶۳

بگو: نمازم، قربان ام، زندگی ام و مرگم، برای خدا پروردگار عالمیان است، شریکی ندارد، به این مأمور شده ام، و من از اولین فرمانبرداران و مسلمانان ام.

۳- از الفاظ این آیه بوضوح فهمیده می شود که:

الف: دشمن، کینه توز شده، عداوت و دشمنی اش را آغاز کرده است. "شانی" اسم جنس است؛ که مراد از آن تمامی دشمنان اند نه دشمن خاصی.

ب: پیامبر(ع) رادر وضعیتی قرار داده و حالتی برای او در مکه ایجاد نموده که به گمان خاطی شان، رابطه اش را با مردم بریده اند، از اجتماع منزوی ساخته اند، از پیوستن مردم به او مانع شده اند و ریشه دعوتش را خشکانده اند، با شکنجه و تعذیب یارانش چنان فضای ترس و رعب در مکه ایجاد کرده اند که احدی جرأت ایمان به او و تن دادن به این شکنجه ها را نداشته باشد و به پیمانہ ای علیه او تبلیغات کرده اند که دیگر در سرزمین عرب احدی به او نگرود و ایمان نیاورد.

ج: در ترکیب "دشمن خود ابر است" این مطلب مضمراست که دشمن، پیامبر را ابر خوانده و خداوند(ج) می فرماید که نه، بلکه دشمن خودش ابر است، از اینرو آنچه در لفظ ابر متوجه دشمن است، نفی آن در مورد پیامبر مراد است.

د: ابر معانی زیادی دارد چون، بی نام و نشان، دم بریده، مقطوع النسل، مقطوع الخیر، درخت بریده از ریشه. متأسفانه برخی فقط معنای مقطوع النسل و بدون پسر را از آن گرفته اند، درحالیکه این معنا در مورد دشمن صدق نمی کند، چون دشمنان پیامبر بدون اولاد نبودند، ممکن نیست قرآن حکمی صادر کند که مصداق نداشته باشد، این تعبیر غلط و نادرست و خلاف واقع است، لازم است ابر را به معنای بگیریم که با روحیه همهء الفاظ سوره سازگار بوده و مطابق واقع باشد. با کمی دقت میتوانیم دریابیم که مراد آیه چنین است! دشمن می پندارد که پیامبر(ع) را تجرید کرده، ارتباطش را با قوم بریده، ریشه های دعوتش را خشکانده، منزوی اش ساخته و نام و نشانش را از میان برده، قرآن در جواب می فرماید: نه، اشتباه می کنید، شما خود منزوی شده اید،

ریشه های تان قطع شده، مطرود و منفور مردم شده اید.

هـ : معنای "الکوثر" را نیز باید در ارتباط با مفهومی که این آیه افاده می کند جستجو کنیم. شما اگر در مورد کسی بگوئید که فقیر است، پول ندارد، دیگری بگوید: اشتباه می کنی بسیار به او داده ایم. بمن بگوئید که لفظ "بسیار" را در این جا چگونه تعبیر می کنید، آیا مفهومی جز پول زیاد را از آن اخذ می کنید؟! اگر کسی بگوید: فلان جبهه سلاح و مهمات کافی ندارد، دیگری بگوید، نه "بسیار زیاد" به او داده ایم، آیا از لفظ "بسیار زیاد" معنای دیگری جز سلاح و مهمات زیاد را می گیرید؟

ترکیب آیات این سوره نیز از همین قرار است، دشمن می گوید: پیامبر ابتر شد، یعنی از مردم تجرید شد، ریشه اش قطع و نام و نشان گم شد، خداوند (ج) می فرماید: نه، دشمن خودش ابتر است، مطمئن باش، ما بتو بسیار زیاد داده ایم، در این جا "بسیار زیاد" را به هیچ چیز دیگری جز یاران و طرفداران و مؤیدان پیامبر (ع) نمیتوان اطلاق کرد. مثال آن چنان است که کسی در مورد رهبر یا حزبی بگوید: تجرید شد، کسی برایش نمانده، منفور و مطرود جامعه شد، بساطش جمع گردید، دیگری بگوید: با تو موافق نیستم که کسی ندارد، برعکس "بسیار زیاد" دارد، با آنکه دوست شما توضیح نکرده که چه چیزی را "بسیار زیاد" در اختیار دارد، ولی شما درک می کنید که مراد او پیروان و مؤیدان و اعضای زیاد است نه چیز دیگری.

الکفرون

معرفی سوره

نام این سوره "الکفرون" است که از آیه اول سوره گرفته شده، دارای شش آیه و از سوره های مکی می باشد. مضمون اساسی بحث این سوره اعلان براءت و بیزاری از کافران، معبودان آنان، شیوه های عبادت و پرستش و دین آنان است، مقاطعه فراگیر و دائمی که احتمال سازشی در آن نیست. از فحوای آیات سوره می یابیم که دشمن در این مرحله خواهان نوعی سازش بوده، این را برای خود مفید شمرده که پیامبر را از قاطعیت و سازش ناپذیری و هجوم کوبنده و مسلسل بر دین و مذهب و معبودان خود باز دارد، و به انعطاف وادارد. یکی از حساسترین مراحل دعوت مرحله ایست که دشمن چهره عوض می کند، مصلحت را در کنار گذاشتن مقطعی خشونت و اقدام به مصالحه با دعوتگر می بیند، چراغ سبز نشان می دهد، او را به سازش فرامی خواند، امتیازاتی به او پیشکش می کند، محاسبه اش این است که با تنازل و دادن برخی از امتیازات اغواکننده، کاری در جهت سرکوبی نهضت انجام می دهد که با اعمال تشدد و خشونت نمیتواند انجام دهد. دعوتگران خسته، کوتاه نفس و بی حوصله به امید اینکه از این امتیازات به نفع نهضت استفاده خواهند کرد، به سازش تن می دهند و با دشمن کنار می آیند، همسنگران را

به تجدید نظر در روش ها و منش ها دعوت می کنند، او هنوز از اقناع هم سنگران فارغ نگردیده که متوجه می شود به دام توطئه افتیده است، با مشکل شدیدی در داخل صف مواجه گردیده، متوجه می شود که امتیازات موعود دشمن خدعه ای بیش نبوده، دشمن عهد و پیمانش را زیر پا گذاشته، به سیاست های قبلی خود برگشته و او را در حالی قرار داده که نه برگشت به وضع قبلی برایش میسر است و نه دوام سیاست کنار آمدن با دشمن.

افراد مخلص و وفاداری که در گذشته با وجود مواجه شدن با دشواری ها در کنار او بودند و بر سیاست عدم انعطاف در برابر دشمن تأکید داشتند، بتدریج کنار می روند، جای خالی آنان توسط کسانی پر می شود که روحیه سازش با دشمن بر آنان غالب است و کار آمد چندانی در مرحله قبلی نداشتند، این وضعیت، هُضت را در حالت تشنج داخلی، تزلزل فکری افراد، عدم باور به افادیت سیاست جدید، تشویش در مورد حلقه های تصمیم گیری، و کشمکش و نزاع شدید درونی می کشاند، خیلی از هُضت ها نتوانسته اند از چنین مرحله ای پیروزمندانه و سربلند بیرون روند. خیلی از افراد از درك این نقطه عاجز اند که چه زمانی میتوان با دشمن به تفاهم نشست و مصالحه کرد و چه زمانی بر قاطعیت و عدم مدهانت و انعطاف تأکید داشت؟ احکام گوناگونی را در قرآن می یابند که در برخی اجازه مصالحه با دشمن و برخی مقاطعه جدی و عدم مدهانت و عدم انعطاف در برابر دشمن را تقاضا می کند، حدس می زنند که کاربرد این دستور های گوناگون به صوابدید داعی گذاشته شده، که با توجه به ظروف و شرایط، یکی را انتخاب و مطابق آن عمل می کند، عده ای را باور بر این است که در حالت ضعف و ناتوانی می توان با دشمن کنار آمد، مدهانت کرد و راه سازش در پیش گرفت، ولی در مرحله قوت و نیرومندی، سازش و مدهانت را کنار گذاشت و با قاطعیت برخورد کرد، گویا از نظر آنان، احکام مربوط به مدهانت و انعطاف در برابر دشمن به مرحله مکی تعلق دارد، و احکام دوران ضعف و ناتوانی است و احکام قاطعیت و عدم انعطاف، احکام دوران توانمندی و قوت!! در حالیکه قضیه کاملاً برعکس است، همهء احکام مربوط به خودداری از مدهانت، اعلان براءت و بیزاری از دشمن و عدم کنار آمدن با او همه را در سوره های مکی می یابیم، و آیاتی که جواز مصالحه با دشمن را در آن می خوانیم

در مدینه نازل گردیده، از نظر قرآن صلح با دشمن باید از قوت و نیرومندی مایه بگیرد نه از ضعف و ناتوانی، صلح کارمرحله مدین است نه مکی. صلح همواره با تن دادن به شرایط طرف نیرومند منعقد می‌شود، طرف ضعیف ناگزیر است شرایط حریف نیرومند خود را بپذیرد و امتیاز بدهد تا به صلح دست یابد، اسلام اجازه نمی‌دهد که مسلمان احساس ضعف کند، به شرایط دشمن تسلیم شود، به ذلت تن دهد و مصالحه ای را بپذیرد که به قیمت تنازل در برابر دشمن و تن دادن به شرایط او منعقد می‌شود.

مشاهده می‌کنید که در سوره "الکافرون" به پیامبر(ع) و از طریق وی به همه پیروان مؤمنش هدایت می‌دهد که پیام تان به کافران این باشد: معبودان تانرا هرگز نمی‌پرستیم، شیوه های عبادت تانرا بکار نمی‌گیریم و دین تانرا نمی‌پذیریم، مقاطعه جدی که احتمال هرنوع سازش و انعطاف را برای همیشه نفی می‌کند. در روایات می‌آید که قریش در این مرحله از طریق ابو طالب عم پیامبر(ع) به او پیشنهاد کردند: اگر اقتدار می‌خواهد حاضریم او را سرور و سردار خود بپذیریم، اگر هدفش ثروت و سرمایه است آنقدر به او خواهیم داد که ثروتمندترین مرد عرب شود، اگر زن می‌خواهد زیبا ترین زن عرب را انتخاب کند به او می‌دهیم. اما جواب پیامبر(ع) چه بود؟: "سوگند به خدائی که زندگی در اختیار اوست، اگر آفتاب را در دست راستم و مهتاب را در دست چپم بگذارند از راهی که انتخاب کرده ام بر نمی‌گردم" یعنی زعامت قریش و عرب و همه زمین را که بگذار حتی اگر آفتاب و مهتاب را نیز در اختیار او بگذارند، حاضر به تنازل و انعطاف و سازش نیست، و شرایط دشمن را در رابطه با تجدید نظر در راه و روش خود هرگز نخواهد پذیرفت.

اگر به آیاتی که در همین خصوص در برخی از سوره های مکی آمده توجه کنیم چگونه قضیه را بخوبی درک خواهیم کرد.

در سوره الاسراء آیه ۷۴ — ۷۵ می‌خوانیم: ولو لا ان ثبتنك ... علينا نصیرا

و اگر استوارت نمیداشتیم بی‌گمان که نزدیک بودی اندکی به آنان گرایش کنی، که در آنصورت عذاب دو چند در زندگی و دو چند پس از مرگ به تو می‌چشاندیم و علیه ما یآوری برایت نمی‌یافتی.

الکافرون _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

در این آیات صیغه های عتاب آمیزی را می‌یابیم که نظیر آنرا کمتر سراغ داریم، اگر اندکترین گرایش به دشمن به این پیمانہ جدی تلقی می‌شود، و مورد بازپرس و مؤاخذه شدید قرار می‌گیرد، عاقبت سازش و کنار آمدن با دشمن چه خواهد بود؟

همچنان می‌فرماید:

فَلَا تُطِيعُ الْمُكْذِبِينَ * وَذُوا لَوْ يُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ * القلم: ۸-۹

پس از دروغگویان فرمان مبر، دوست دارند نرمش کنی تا ایشان نیز نرمش کنند.

در رابطه با صلح و دعوت به مصالحه می‌فرماید:

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالِكُمْ.

محمد: ۳۵

پس نه سست شوید و نه بسوی صلح و آشتی دعوت کنید، و شما برترید و خدا با شماست، و هرگز عملکردها و تلاش های تانرا ضایع نکند.

این آیه مطالب اساسی ذیل را افاده می‌کند:

الف: در مقابله با دشمن احساس ضعف و ناتوانی ننموده، شور و شوق مبارزه با دشمن را از دست مدهید و کسل و تبیل مشوید.

ب: به دشمن پیام های صلح و آشتی مفرستید و آنرا به تفاهم و سازش دعوت مکنید.

ج: شما برترید، برتر از اینکه به ننگ دعوت دشمن به صلح و ارسال پیام های سازش مبادرت ورزید.

و: گمان مکنید که تجرید شده اید و دشمن توانسته است شما را به محاصره بکشد و از مردم تجرید کند، گمان مکنید که تنها مانده اید، احساس تنهایی نباید شما را به سازش با دشمن وادارد، خدای مالک زمین و آسمان با شماست.

هـ: گمان مکنید که در نتیجه عدم سازش با دشمن، مساعی تان به هدر خواهد رفت و تلاش ها و قربانی های تان در راه رسیدن به هدف و تحقق شعارها ضایع گردیده

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الکافرون

و نتایج مطلوب بر آن مرتب نخواهد شد. خداوند شکور هرگز اعمال و مساعی شما را ضایع نخواهد کرد و قربانی های تانرا بمدر نخواهد داد.

در مقابل همه آيات مقاطعه و براءت که در سوره های ابتدائی قرآن مشاهده می کنیم، عده ای بر آیه ۶۱ سوره انفال برای اثبات این ادعا استناد می کنند که مصالحه با دشمن در صورت اظهار تمایل از سوی دشمن مانعی ندارد. آیه چنین است.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ *

الانفال : ۶۱

پس اگر به صلح مایل شدند به آن تمایل نموده و برخدا توکل کن، بی گمان که او شنوای داناست.

بیانید بنگریم که این احکام گوناگون در مورد صلح و سازش با دشمن را چگونه میتوان تلفیق کرد؟ در کدام مرحله بکدام حکم عمل کنیم؟ چه زمانی صلح با دشمن جائز است و چه زمانی ناجائز؟ آیا قضیه به صوابدید رهبری نهضت گذاشته شده؟ آیا درست است بگوئیم که به حکم این آیات، مسلمانان از ارسال پیام های آشتی به دشمن ممنوع شده اند ولی اگر دشمن پیام صلح ارسال کند و متمایل به آشتی و تفاهم باشد مسلمانان میتوانند جواب مثبت بفرستند؟ شاید برای عده ای این استدلال معقول جلوه کند و آنرا سازگار با ظاهر آیت صلح بشمارند!! ولی به چند دلیل ضعیف است:

۱- بنابر این استدلال گویا در شرایطی که پیشنهاد صلح از سوی دشمن باشد، چه این پیشنهاد از موضع ضعف مایه گرفته و یا از نیرومندی و برتری دشمن، باید بیدرنگ با آن توافق کرد و به مذاکره پرداخت، مهم نیست که ما در موضع ضعف قرار داریم یا نیرومندی!! اگر قضیه چنین می بود باید پیامبر(ع) حتماً به پیشنهاد صلح و سازش از سوی دشمن در مراحل ابتدائی، مخصوصاً در مرحله نزول سوره (الکافرون) جواب مثبت می گفت و سازش می کرد؟! درحالیکه ایشان در جریان سیزده سال مکه و هشت سال مدینه، تا صلح حدیبیه، نه با دشمن به تفاهم نشست و نه نسبت به آن نرمش و انعطاف و مصالحه ای نمود، با آنکه قریش همواره خواهان چنین سازشی بودند و پیشنهادات گوناگونی داشتند.

قرآن می‌فرماید:

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ * وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ *

القلم : ۸-۹

پس از دروغگویان پیروی مکن، دوست دارند نرمش کنی تا ایشان نیز نرمش کنند.

۲- اگر به ترتیب نزول آیات توجه کنیم بخوبی می‌یابیم که همه آیات مقاطعه، عدم سازش، خودداری از مدهانت و عدم دعوت به صلح مربوط به مرحله ابتدائیت که سیزده سال مکه و سالهای قبل از صلح حدیبیه را دربر می‌گیرد، همان مرحله ای که دشمن احساس برتری می‌کند و هُضت در حالت ضعف قرار دارد، ولی زمانی که هُضت از حالت تدافعی خارج می‌شود، همه حملات دشمن را به عقب می‌زند، نیرومندی و قوتش را در مقابله با دشمن به اثبات می‌رساند، نسبت به دشمن احساس برتری می‌کند و در موضع قوت و نیرومندی قرار می‌گیرد، در چنین مرحله ایست که اجازه تفاهم و صلح با دشمن را می‌یابد. مشاهده می‌کنید که آیه (وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا) بعد از پیروزی در جنگ بدر و در سوره انفال نازل شده است، در حالیکه آیات مربوط به خودداری از مدهانت و عدم دعوت به صلح و سلم همه قبل از این آیه نازل شده اند. صلح حدیبیه نیز زمانی صورت گرفت که آخرین و بزرگترین حمله دشمن در جنگ خندق به شکست انجامید و متصل این شکست، پیامبر صلی الله علیه وسلم اعلان کرد که پس از این قریش توان حمله را نخواهند یافت. مشاهده می‌کنید که صلح حدیبیه در حالت قوت هُضت و بعد از شکست های مسلسل دشمن، در جوار حرم و در منطقه تحت تسلط دشمن صورت می‌گیرد.

در روشنایی این آیات و پس منظر آنها و زمانه نزول هریکی و شرایطی که طرفین درگیر در آن واقع بودند، بخوبی می‌توان درک کرد که صلح کاریست مربوط به مرحله نیرومندی و قوت هُضت، مرحله ای که دشمن احساس عجز می‌کند، هُضت عملاً برتری و قوتش را به اثبات رسانده و پیشنهاد صلح از طرف دشمن صورت می‌گیرد. عجیب است اگر کسی همه این حقایق را نادیده بگیرد و صلح و سازش را کار مرحله ضعف و ناتوانی تلقی کند و ادعا نماید که هُضت می‌تواند در مرحله ضعف با دشمن سازش کند.

چه کسی نمی‌داند که صلح با تأمین شرایط طرف نیرومند و غالب بر قرار می‌شود، هرطرفی که غالب است شرایط او پذیرفته می‌شود و طرف مغلوب و ضعیف به پذیرفتن شرایط طرف غالب تن می‌دهد، فقط در این صورت است که صلح تأمین می‌شود و قرارداد صلح میان دو طرف به امضاء می‌رسد. اسلام اجازه نمی‌دهد که مسلمان به ذلت تسلیم شود و به شرایط دشمن تن دهد، به همین دلیل در اثنای ضعف و ناتوانی بر عدم مدهنت و عدم دعوت به صلح تأکید می‌ورزد، ولی در اثنای برتری و بعد از اثبات نیرومندی و قوت به او اجازه می‌دهد، دعوت صلح دشمن را بپذیرد. کسانی که در تفسیر قرآن، شأن نزول آیات و شرایط و مرحله نزول هر آیه را در نظر نمی‌گیرند و هر آیه را جداگانه و بدون ارتباط با آیات دیگری به بحث می‌گیرند، زمانی که دو آیه دارای احکام جداگانه، در مورد يك قضیه را مشاهده می‌کنند و در توجیه آن دچار مغالطه می‌شوند و از تلفیق آن عاجز می‌مانند، بجای آنکه بگویند: حکم يك آیه مربوط به يك مرحله و حکم آیه دیگری مربوط به مرحله دیگریست، برعکس مثل دو آیه مذکور به نحوی آنرا توجیه و تفسیر می‌کنند که از اصل مدعا فرسخ‌ها فاصله دارد.

به اساس این توجیه هر زمانیکه دشمن به صلح دعوت کند باید بیدرنگ و بدون تأخیر به دعوتش جواب مثبت گفت، گویا در رابطه با صلح آنچه مسلمانها از آن منع شده اند مبادرت دعوت به صلح و آشتی است، نه اصل صلح و آشتی، یعنی ایشان نباید دشمن را به صلح دعوت کنند و ابتکاری در این زمینه بنمایند، ولی اگر این ابتکار از سوی دشمن صورت گرفت و مبادرت از جانب مقابل بود، هیچ مانعی وجود ندارد که مسلمانان با دشمن صلح کنند!! درحالیکه مسئله کاملاً برعکس است، آیات قرآن و مصادیق عملی آن در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم و معامله اش با دشمن با کمال وضوح نشان می‌دهد که صلح و تفاهم با دشمن کار مرحله قوت است نه ضعف، کار مرحله مدنیست نه مکی.

در سوره الکافرون به مسلمانان تفهیم گردیده که دین کفر در هرجا، هر مقطع زمان و در هر شکل و قیافه ای با دین شما نمی‌سازد، شعار شما در برابر آنان این باشد: معبودان تانرا نمی‌پرستیم، شیوه های عبادت تانرا بکار نمی‌گیریم، با دین تان نمی‌سازیم.

توجه و اهتمامی که پیامبر (ع) به این سوره داشت از این روایات بخوبی هویدا

الکافرون _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

می‌گردد:

حضرت عبدالله بن عمر (رض) می‌گوید که من پیامبر (ع) را بارها دیده‌ام که در دو رکعت نماز قبل از صبح و بعد از فرض شام (قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد) را تلاوت می‌کرد.

حضرت ابن عباس روایت می‌کند که پیامبر (ع) به مردم گفت: آیا آنچه مایه نجات شما از کفر می‌شود بشما نشان دهم؟ تلاوت سوره "قل یا ایها الکفرون" در اثنای رفتن به خواب.

حضرت انس (رض) روایت می‌کند که پیامبر (ع) به حضرت معاذ بن جبل فرمود: در اثنای خوابیدن سوره (قل یا ایها الکفرون) را تلاوت کن که اظهار بیزاری از شرک است.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ - بگو: آی، های، ای کافران .	قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ *
۲ - آنچه را می‌پرستید نمی‌پرستم .	لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ *
۳ - و نه شما تید پرستنده آنچه می‌پرستم .	وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ *
۴ - و نه منم پرستنده آنچه پرستیده اید .	وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ *
۵ - و نه شما تید پرستنده آنچه می‌پرستم .	وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ *
۶ - شمارا دین تان و مرا دینم .	لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ *

۱: در این آیه همه کافران با چند ندا مخاطب قرار گرفته، با یا: نداء دور و غائب، ای: نداء نزدیک و حاضر، ها! انگیزنده و هشدار دهنده.

مراد از کافران همه کسانی اند که از دین اسلام انکار می‌کنند، قرآن کفار مکه را مشرک می‌خواند و یهود و نصاری را اهل کتاب و لفظ "کافر" را برای هر دو بکار می‌برد.

هر چند مخاطب اولی این سوره، پیامبر (ع) است، ولی حکم آن متوجه هر فرد مؤمن است، هر مسلمانی مکلف است در برخورد با "کافران" همین موضع را داشته باشد.

۲ - به چند نکته خاص در این آیه متوجه باشید:

الف: از الفاظ فهمیده می‌شود که قریش پیامبر(ع) را به يك نوع سازش و تلفیق میان معبود او و معبودان قریش دعوت کرده اند. روایات زیادی در باره پیشنهادات قریش در این خصوص وارد شده، برخی گفته اند که قریش پیشنهاد کردند:

ما خدای ترا می‌پذیریم و تو بت‌های ما را ، گاهی این را می‌پرستیم و گاهی آنرا.

برخی گفته اند: پیشنهاد قریش این بود که یکی از اصنام و بت های آنرا بپوسد و احترام کند تا در مقابل، آنان نیز معبود او را بپذیرند، از اشاره های که در قرآن می‌یابیم به این نتیجه می‌رسیم که پیشنهاد قریش احتمالاً چنین بوده:

از او خواسته اند که از هتك حرمت به معبودان قریش خودداری کند، آنرا باطل نخواند، به بت ها ناسزا نگوید، آنها را وسیله تقرب به خدا بشمارد، که در اینصورت قریش نیز بالمقابل معبود او را می‌پذیرند و از مخالفت با او خودداری می‌ورزند.

ب: پیامبر(ع) و از طریق او هر مسلمانی مکلف شده تا در برابر این نوع پیشنهاداتها جوابش قاطع و صریح بوده بگوید:

هر آنچه را شما به پرستش گرفته اید هرگز نمی‌پرستم.

این سوال پیش می‌آید که بت پرستان و مشرکان مکه از خدا انکار نمی‌کردند، بت ها را وسیله تقرب به خدا می‌پنداشتند، گمان می‌کردند که میان خدا و بنده واسطه ای ضروریست، هر انسانی نمی‌تواند مستقیماً بخدا برسد و فریادهایش شنیده شود و دعاهایش پذیرفته، بت ها سمبول اند، مجسمه های شخصیت های صالح و نیک و مقرب بارگاه الهی، با پرستش بت ها، ارواح ملکوتی این شخصیت های مقدس را ارضا می‌کنیم، توجه آنها را جلب می‌نمائیم، مورد عنایت آنان قرار می‌گیریم، به خواسته های ما جواب می‌گویند، دعاها را ما را اجابت می‌کنند، اگر قادر به اجابت دعاها ما نبودند به بارگاه خدا تقدیم می‌کنند، واسطه ما می‌شوند، سفارش های آنان زمینه اجابت دعا های ما را در بارگاه الهی فراهم می‌کند.

همچنان یهود و نصاری، به خدا باور داشتند، اگر یکی عزیز(ع) را پسر خدا

می خواند و دیگری مسیح (ع) را، آنها را در کنار خدا به کمک می خواندند، وسیله تقرب به خدا می شمردند، واسطه میان خود و خدا، پس معنای این حرف چیست که به کافران بگوئیم: از هر معبودی که شما می پرستید منکریم و آنرا نمی پرستیم. خدا نیز یکی از معبودان آنان و حتی معبود اصلی شان است. در جواب این سوال باید گفت که: خدا یکی از معبودان نیست، بلکه معبود یگانه است، خدا از شریک بی نیاز است، کسیکه با خدا چیز دیگری و یا کس دیگری را شریک بگیرد، در دعا و عبادت و در پرستش و نیایش، جز خدا، یا قبل از خدا و یا در کنار خدا به دیگری رجوع کند، مشرک است، خدا را نشناخته، معبودی را که او در ذهن خود ترسیم کرده، معبود ناقص است، محتاج شریک، عاجز از اداره هستی به تنهایی، فریادهای بنده ها فقط از طریق وسیط به او می رسد، این همان خدای مالک الملك و پروردگار یکتا نیست که تو می پرستی، پس به آنان بگو: من کسیرا نمی پرستم که شما می پرستید، شما بی جهت گمان می کنید که من خدای را می پرستم که شما نیز به آن باور دارید!! چنین نیست، شما بی جهت امیدوار شده اید که شاید کنار بیایم و تن به سازش بدهم، و معبودان شما را بپذیریم و از مخالفت با آنها خود داری ورزم.

۳- از این آیه چند مطلب را میتوان گرفت:

الف: این تصور شما درست نیست که شما به همان خدای باور دارید که من می پرستم، پرستنده خدائی نیستید که من می پرستم، نه باور و تصور ما و شما در باره خدا باهم برابر است و نه عبادت و پرستش ما.

ب: پیشنهاد شما را مبنی بر اینکه معبودان شما را بپذیریم و از مخالفت با آنها خود داری ورزم، هرگز نمی پذیریم. امیدی به آن نداشته باشید.

استعمال کلمه "ما" به جای "من" در این ترکیب ها نشان می دهد که در این جا "صفات" معبود مطمح نظر است، اگر تنها ذات معبود مطمح نظر بود باید کلمه "من" بکار می رفت. "ما: چه" و "من: کی"، "من" برای ذوی العقول و "ما" برای غیر ذوی العقول بکار می رود، استعمال "ما" برای ذوی العقول چنان است که بگوئیم: او چیست؟، بجای آنکه بگوئیم او کیست؟ در ترکیب "او چیست؟" مطمح نظر ما صفات

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الکافرون

اوست، می‌خواهیم بدانیم او چه کاره است؟ چه خصوصیتی دارد؟ وظیفه و مقام و درجه او چیست؟ نویسنده است؟ عالم است؟ مامور است یا افسر؟

۴ - فرق میان آیه چهارم و دوم از چند لحاظ قابل توجه است:

الف: آیه دوم جواب رد است به پیشنهاد قریش، و تأکید بر اینکه من هرگز معبودانی را نمی‌پرستم که شما اکنون مصروف پرستش آن هستید.

ب: آیه چهارم این مطلب را افاده می‌کند که من پرستنده معبودی نیستم که شما و پدران تان پرستیده اید، گمان نکنید که من همان خدای دارای همان صفاتی را می‌پرستم که شما و اجداد تان به آن باور داشتید، این ادعا درست نیست که شما در کنار بت‌ها به همان خدایی باور دارید که من مصروف پرستش و عبادتش هستم، و از این لحاظ یکسانیم و می‌توان به نوعی سازش نایل شوم.

۵: هرچند از لحاظ الفاظ، این آیه شبیه آیه سوم است، ولی از آنجائیکه یکی در برابر آیه دوم با مفهوم جداگانه خود آمده و دیگری در برابر آیه چهارم با مطلب مستقل دیگری آمده، مفاهیم جداگانه را افاده می‌کنند:

آیه سوم به این معناست که شما حاضر نیستید معبودی را بپرستید که من می‌پرستم، همانگونه که من معبودان شما را نمی‌پرستم، نه من طمعی به شما دارم و نه شما طمعی به من داشته باشید، ولی آیه پنجم این مطلب را بازگو می‌کند که آنچه شما اکنون بپرستش گرفته اید غیر از آن است که من می‌پرستم، خدای را که من می‌شناسم و به عبادت و پرستش مصروفم، غیر از خدائیت که شما شناخته اید و به عبادتش پرداخته اید. نه امکان تلفیق وجود دارد و نه مجالی برای سازش.

۶: دین من با دین شما نمی‌سازد، تلفیق میان دو دین مستقل از هم که از ریشه و بنیاد باهم تفاوت دارند، ممکن نیست، گمان نکنید که امکان آشتی میان ایندو دین وجود دارد، و با تنازل یکی در برابر دیگری و تأکید بر وجوه مشترک و باگذشت و انعطاف می‌توان آنها را باهم آشتی داد!! زمینه‌های آشتی و سازش وجود ندارد. اگر شما دین مرا نمی‌پذیرید، در آنصورت فقط يك بدیل وجود دارد: شما را دین تان و مرا دینم. متأسفانه عده ای آیه "لکم دینکم ولی دین" را به همان معنای گرفته اند که این سوره به

الکافرون _____ جلوه های از اسرار قرآن

شول آیه مذکور، برای رد آن نازل شده. این آیه را به معنای يك نوع مسامحه گرفته اند، به معنای تحمل، سازش و توافق بر اینکه شما از دین خود پیروی کنید و ما از دین خود، برادروار و بدون اختلاف باهم زندگی می‌کنیم، نه من مزاحم شما می‌شوم و نه شما مزاحم من!! بگذارید هریکی آزادانه از دین خود پیروی کند و با مزاحمت و مخالفتی مواجه نشود!! این را بیماری کج فهمی می‌گویند، اخذ مفهوم وارونه، نتیجه گیری صددردصد مغایر اصل قضیه. در حالیکه این سوره اعلان مقاطعه دائمی، اظهار برائت، نفی هر نوع سازش و جواب رد به "کافران" است، در حالیکه دین پیامبر بر نفی هر دینی جز اسلام، و نفی هر معبودی جز خدا تأکید دارد!! مطالب این سوره را در آیات متعدد قرآن مشاهده می‌کنیم، چنانچه می‌فرماید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُاُ مِنْكُمْ
وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى
تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ

المتحنه : ٤

بی‌گمان که در "عملکرد" ابراهیم و آنانکه همراه او بودند سرمشق نیکوی برای شماست، آنگاه که به قوم شان گفتند: از شما و آنچه جز خدا می‌پرستید، بیزاریم، نسبت به همه تان منکریم، میان ما و شما همواره دشمنی و کینه پدیدار شده، تا آنکه به خدای یگانه باور کنید...

النصر

معرفی سوره

نام این سوره "النصر" است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۳ آیه و از سوره های مدنی است، حضرت عبدالله بن عباس می فرماید که این آخرین سوره قرآن است که بر پیامبر (ع) نازل گردیده، پس از آن هیچ سوره مکملی بر وی نازل نشده است، حضرت عبدالله بن عمر (رض) می فرماید که سوره النصر در حجة الوداع و در ایام تشریق و در اثنائیکه ما در منی بودیم نازل گردید، که متصل آن پیامبر (ع) بر شترش سوار شد و خطبه حجة الوداع را ایراد فرمود.

از این روایات معلوم می شود که سوره النصر حدوداً سه ماه قبل از رحلت پیامبر (ع) نازل گردیده.

این سوره نصرت الهی، پیروزی هائی و رجوع گسترده مردم را به دین بشارت میدهد، مسئولیت های خاص مربوط به این مرحله را متوجه پیامبر (ع) می سازد و به وی (ص) هدایت میدهد که در اثنای تحقق این مرحله چه کاری انجام دهد.

پیروزی، آفت هائی دارد که اگر از مبتلا شدن به آن دوری اختیار نکنیم، عواقب

پیروزی را بدتر از شکست ها خواهیم یافت. آفت های عمده پیروزی اینها اند:

۱ - فاتحان اکثراً به بیماری غرور و تکبر مبتلا می شوند، پیروزی را نتیجه شایستگی ها و برانندگی های خود می پندارند، نسبت به دیگران احساس برتری می کنند، خواهان امتیاز می شوند، احساس غرور و خود بزرگ بینی شان در برخورد با دیگران نمایان می شود، خدایی را که به او باور داشت و در کشمکش با دشمن چشم براه تائید و نصرت وی بود، اکنون فراموش می کند، احساس امتنان و سپاسگذاری در برابر تائید و نصرت الهی را از دست می دهد، اگر به مردم باور داشت و معتقد بود که مبارزه بدون حمایت مردم ممکن نیست، نقش عمده را در پیروزی، مردم به عهده داشته، قربانی های آنان باعث می شود تا مبارزه دوام کند و به پیروزی برسد، اکنون مردم را فراموش می کند، نقش آنانرا در مبارزه ناچیز می گیرد. بر عکس از مردم تقاضا دارد تا او را ارج بگذارند، مهربان او باشند و پیروزی را محصول نقش او بدانند. غرور و تکبر، فاتحان را از تائید الهی و حمایت مردم محروم می سازد و به زمامداران مستبد و مطلق العنان تبدیل می کند.

۲ - پیروزی اکثراً باعث می شود تا دعوتگران و مبارزان، اهتمام به خود سازی و دعوت و تربیه افراد را متوقف سازند، از يك سو پیروزی و فتح این گمان خاطی را در آنان ایجاد می کند که خود را کامل پنداشته و پیروزی را نتیجه کمال خود تلقی کنند، از سوی دیگری گمان می کنند که خودسازی و دعوت افراد لازمه دوران مبارزه بود، ضرورت آن در این مرحله منتفی شده، از سوی دیگری مصروفیت های سیاسی و اداری چنان آنانرا احاطه می کند که فرصت اعتنا و اهتمام به بعد فکری و فرهنگی نهضت را نداشته باشند. کار بجای می رسد که توجه به همه عوامل اساسی که نهضت را برحریف و رقیب خود و دشمنانش برتری بخشید و پیروزی اش را میسر ساخت، مردم را در کنارش قرار داد، تائید الهی را شامل حالش ساخت و پیروزی و فتح را به ارمغان آورد، همه به فراموشی سپرده شوند و اعتنایی به آنها صورت نگیرد.

پیروزی معیار و ملاک می شود، فاتحان هرکار دوران مبارزات شانرا به این دلیل "خوب" می خوانند که منتج به پیروزی شد، و نقشی در رسیدن به پیروزی بازی کرد، خیلی از کارهای زشت، بد، حرام و ناروای دوران مبارزه خوب جلوه می کند.

۴ - پیوستن افراد نیز روند طبیعی خود را از دست می‌دهد و از جوی که پیروزی ایجاد نموده به شدت متأثر می‌شود، در گذشته، افراد به تنهایی، تدریجی، بعد از غور و دقت، مقایسه نهضت با دیگران و پس از پی بردن به شایستگی و برتری نهضت به صف می‌پیوستند، آگاهانه می‌آمدند، پس از انتخاب می‌پیوستند، با عزم و اراده قربانی با کاروان یکجا می‌شدند، میدانستند که پیوستن با نهضت خطرها را در پی دارد، تصادم با نیروهای مسلط شر و فساد را تقاضا می‌کند، در اثنای پیوستن، سلول‌های زندان، زنجیرها و زولانه‌ها، آوارگی‌ها و هجرت‌ها، جراحات‌ها و کشته شدن‌ها، تهدید و تخویف و تجرید در برابر دیده‌هایش مجسم می‌شد، می‌پذیرفت، به نهضت تعهد می‌بست و در کنار مبارزان قرار می‌گرفت. ولی اکنون، و بعد از تحقق پیروزی، و از میان رفتن خطرها، مردم دسته‌جمعی می‌پیوندند، فوج فوج با کاروان یکجا می‌شوند، به حکم درک و تشخیص نه، بلکه به طمع دست‌یابی به امتیازات، به شرط تحمل دشواری‌ها و تقدیم قربانی‌ها نه، بلکه به امید آنکه نهضت همواره پیروز خواهد بود و در کنار آن به خواسته‌های خود خواهد رسید. کسانی که در حالت پیروزی بطور دسته‌جمعی آمده‌اند، اگر دشمن پیروز شود بطور دسته‌جمعی صف را می‌گذارند و به دشمن می‌پیوندند. اگر به تربیه این افراد توجه و اهتمام جدی صورت نگیرد، صدمه بزرگی به نهضت می‌زنند و مشکلات حل‌ناشدنی‌ای برایش ایجاد می‌کنند.

تاریخ گواهی می‌دهد که اکثر نهضت‌ها پس از پیروزی به نابودی محکوم شده‌اند، در جریان مبارزه موفق بوده‌اند، دشواری‌های مبارزه را تحمل کرده‌اند، در ابتلاءات و آزمون‌ها ثابت قدم و استوار مانده‌اند، به فشارها تسلیم نشده‌اند، محاصره‌ها، تهدیدها و تجربیده‌ها نتوانسته آنها را از مسیر منحرف کنند و به سازش با دشمن و تنازل از مبادی و اصول وادارند، ولی در برابر آفت‌های پیروزی تاب نیاورده، در ابتلاء و آزمون پیروزی ناکام شده‌اند و شکست خورده‌اند.

در الفاظ موجز و جامع این سوره به همه این آفت‌ها اشاره شده و برای نجات از آن هدیای دقیقی داده شده.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- آنگاه که نصرت الهی بیاید و فتح و گشایش . ۲- و بنگری مردم را که داخل شوند در دین خدا فوج فوج. ۳- پس تسبیح کن به ستایش پروردگارت و از وی بخواه آمرزش، بی گمان که اوست زیاد برگردنده ای به رحمت و بخشایش .</p>	<p>إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا *</p>
--	---

این آیات چند مطلب اساسی را افاده می کند:

۱- مطمئن باش که نصرت خدا فرا می رسد، پیروزی بر دشمن تحقق می یابد و مردم با مشاهده حالت فتح و پیروزی، فوج فوج و گروه گروه به دین خدا می پیوندند، تا حال عامه مردم در پیوستن به صف محتاط بودند، از بیم اینکه مبادا نهضت با شکست مواجه گردد و دشمن غلبه حاصل کند، در پیوستن به صف متردد و از عواقب آن بیمناک بودند، از میان آنان عده محدودی با قبول خطر باکاروان یکجا می شدند، ولی پس از مشاهده حالت پیروزی و منتفی شدن احتمال خطرات، بطور گسترده و دسته جمعی به صف می پیوندند و تعهد می کنند.

۲- با فرارسیدن فتح و پیروزی باید خدا را ستایش کنی، فتح را عنایت الهی شمرده، در سیمما، حرکات، سکناات و رفتار و گفتار تو باید این احساس درونی نمایان باشد که پیروزی را نتیجه درایت و کمال خود نمی شماری، خود را مستحق ستایش و توصیف نمی خوانی، از دیگران این تقاضا را نداری که ترا بستایند و نقش ترا در نیل به پیروزی تعیین کننده بخوانند و بدین ترتیب مرهون احسان تو باشند، و به برتری تو اعتراف کنند، بلکه مرهون احسان الهی بوده، فقط خدا را سزاوار ستایش می شماری. این دستور فاتحان را از غرور و تکبر و خودنمایی، و احساس برتری نسبت به دیگران، که بزرگترین و خطرناک ترین آفت پیروزی است، باز می دارد، همین آفت است که به استبداد و خود کامگی می انجامد، رهبر و زمامدار را خود خواه و مغرور بار می آورد و پیرو و مامور را ممتلق و چاپلوس. چه مصارف هنگفتی به برنامه های ستایش از رهبران فاتح اختصاص

می‌یابد، بر مجسمه های او تصاویر او و مرقدا او، کتاب ها و فلم هایی که برای ستایش او منتشر می‌شود، رقم حیرت آوری به مصرف می‌رسد، و این درحالیست که فاتحان اصلی "مردم" نه تنها از ثمرات انقلاب، و از میوه درختی که به خون خود سیراب کرده اند، نچشیده اند، بلکه زجرها کشیده اند، تحقیرها و توهین ها دیده اند و به کرنش در برابر زمامداران وادار شده اند، باوجود این همه به قربانی بیشتر در راه دفاع از سلطه زمامداران تحت پوشش دفاع از انقلاب و پاسداری از ارزش های آن دعوت می‌شوند.

۳- پس از پیروزی، مکلفی ضعف ها، کمبودها، قصورها و اشتباهات دوران مبارزه را بیاد آری، و از بارگاه الهی آموزش بخواهی، و چون کسانی نباشی که مست قدرت می‌شوند، خدا را فراموش می‌کنند، گذشته های شان را ملمع کاری نموده، برخ مردم می‌کشند، وحتی کارشان بجای می‌رسد که کاست ها، کمبودها، قصور و اشتباهات صریح شانرا نیز توجیه کنند، از آن بدفاع بپردازند و از خطای خود، صواب درست کنند. و چون فاتحانی مباش که به مجرد دستیابی به پیروزی، یکسره تغییر جهت می‌دهند، گمان می‌کنند که به کمال مقصود رسیده اند، پله های دیگری برای بالارفتن مزید نمانده، مراحل دیگری برای خود سازی های بیشتر وجود ندارد، نه اشتباهی وجود دارد که تصحیح کنند، نه گناهی که از آن آموزش بخواهند!! آیا می‌دانی که پیامبر خدا، این کاملترین انسان، این مشعل فروزان هدایت، این بزرگترین مصلح، قاطعترین مبارز، محتاط ترین و پرهیزگارترین عابد، شخصیتی که تاریخ نظیر او را بخود ندیده، در پایان زندگی و پس از آنکه وعده های نصرت و تائید الهی درمورد او و دعوتش تحقق یافت و به پیروزی بزرگی نایل شد، بزرگترین امت، فراخ ترین کشور و نیرومند ترین ارتش تاریخ را ساخت، چنان مصروف ستایش خدا و طلب آموزش از او بود که همه با حیرت می‌پرسیدند: یا رسول الله، چرا در این روزها، در نشست و برخاست، در رفت و آمد و در هر حالتی می‌بینیم مصروف تسبیح و تحمید و استغفاری، مگر خداوند همه گناهان گذشته و آینده ات را نیامرزیده؟! می‌فرمود: مأمور شده ام تا پس از پیروزی، تسبیح و تحمید خدا را بجا آرم و آموزش بخواهم.

حضرت عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که پس از نزول این سوره، پیامبر(ع) همواره و خیلی زیاد این ذکر را زمزمه می‌کرد:

النصر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

سبحانك اللهم و بحمدك، اللهم اغفر لي، سبحانك اللهم ربنا و بحمدك، اللهم اغفر لي،
انك انت التواب الغفور.

به پاکی یاد می‌کنم ترا بار الها! با ستایشهای (شایسته ات)، بار الها! برایم بیامرز،
پاکیست ترا پروردگار ما و ستایش هاست، بار الها برایم بیامرز، یقیناً تویی توبه پذیر
آمروزگار.

چرا پیامبر معصوم از گناه آموزش می‌خواهد و بیش از هر زمانی در پایان زندگی!؟

انسان هر قدر شناختش از خود و کمبود هایش، و معرفتش از خدا و صفات
کمالش، ارتقا می‌یابد و به ژرفای فاصله ای که میان بنده و کمال مطلق است پی
می‌برد، احساس قصور در او قوت می‌یابد و می‌پندارد که پا هایش توان طی کردن این
سفر طولانی را ندارد، باهایش ضعیف تر از آن است که در رسیدن به آن قله شامخ او
را یاری کنند، هر لحظه ای را که سپری می‌کند و فاصله ای را طی می‌نماید گمان می‌کند
که میتوانست در این مدت فاصله بیشتر را طی کرد، چرا عقب ماند، چرا بیشتر بالا
نرفت، چرا زودتر نرسید، همین را قصور می‌شمارد، طلب آموزش می‌کند.

۴ - باید همواره، مخصوصاً در پایان مأموریت و پس از تحقق پیروزی، از خدای
آمروزگارت، مغفرت و آموزش بخواهی تا کمبودها، خطاها و اشتباهات را بیامرزد،
هرگز به خیالت خطور نکنند که مأموریتت را درست انجام داده ای و مسئولیت و وظایف
را بطور کامل ادا کرده ای، به هر پیمانیه ای که خدمات بزرگ و ارزنده ای انجام
داده ای، قربانی های زیادی تقدیم کرده ای، دشواری های بیشماری را در راه انجام
وظایف تحمل نموده ای، با اخلاص و صداقت و بطور مستمر و خستگی ناپذیر خدایت را
عبادت کرده ای، با احتیاط و دقت زیادی متوجه بودی تا دامنت به گناه آلوده نشود و
يك انج بسوی چپ و راست منحرف نشوی، با وجود همه باید احساس کنی که عقب
مانده ای، مأموریتت را چنانچه سزاوار بود انجام نداده ای و مسئولیت هایت را بطور
شایسته ادا نکرده ای. اگر پیامبر (ع) با آن مقام جلیل و رفیع خود مأمور به استغفار و
طلب آموزش شده، تو چه کاره ای و در مقایسه با او چه کرده ای!!؟

خداوند، توبه پذیر است، در توبه را همیشه باز گذاشته است، هر کی بسوی او

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ النصر

رجوع کند، مشاهده خواهد کرد که وی (ج) نیز بسویش آمده، در برابر هربار توجه تو ، بارها ترا مورد توجه و عنایت قرار می دهد، تو يك گام بسوی او جلو رفتی او دو گام سزاوار خود را بسوی تو پیش می آید، تو آهسته و با گام های شمرده بسویش پیش رفتی، او با هروله و سریع و تند بسوی تو می آید.

اللهب

معرفی سوره

نام این سوره "اللهب" : شعله های آتش" است که از آیه اول آن گرفته شده، شامل ۵ آیه و از سوره های مکی می باشد. از متن سوره فهمیده می شود که در روزهای نزول آن، سرداران قریش، مخصوصاً ابولهب و زنش به شرارت و فتنه انگیزی و تحریک مردم علیه پیامبر(ع) پرداخته، حقد و کینه شان شعله ور گردیده، گسترش روز افزون دعوت و پیوستن افراد صالح جامعه به نهضت، عداوت و کینه آنانرا برانگیخته، یکی خشم مردم را برمی انگیزد و دیگری به آن دامن می زند، یکی آتش فتنه ها و آشوب ها را می افروزد و دیگری بر آن هیزم می گذارد و آنرا شعله ورتر می سازد.

ابولهب پسر عبدالمطلب و عم پیامبر(ع) بود، دو دختر عزیز پیامبر گرامی، قبل از بعثت آن حضرت، به نکاح پسران ابولهب، عتبه و عتیبه رفته بودند، که بعد از بعثت پیامبر(ع) و تشدید دشمنی و خصومت ابولهب با وی (ص) پسرانش را وادار ساخت تا هردو را طلاق دهند، به آنان گفت: دیدن بسوی تان بر من حرام باشد تا دختران

محمد(ع) را طلاق ندهید. هر دو انسان جاهل به خاطر اصرار پدر حسود و عقده مند شان بی مروتی کردند و دختران مظلوم پیامبر(ع) را طلاق گفتند. از میان بنی هاشم، قبیله پیامبر(ع)، ابوهلب تنها کسی بود که به دشمنان پیوست و بحکم قرابت نیز به حمایت از پیامبر(ع) در برابر دشمنانش نپرداخت، برعکس در صف بدترین دشمنان قرار گرفته و دیگران را به دشمنی و خصومت علیه پیامبر(ع) تحریک می کرد، بقیه قبیله هرچند بر پیامبر(ع) ایمان نداشتند، ولی پیوستن به دشمنان او را خلاف مروت و مغایر عصبیت های قومی خود می پنداشتند. ابوهلب این عنعنه قومی را زیر پا گذاشت، به مروت و مردانگی پشت کرد، به دشمنان پیوست و برای فتنه انگیزی و برپا کردن آشوب ها و تحریک خشم و خشونت مردم علیه پیامبر(ع) کمر بست.

از حضرت عبدالله بن عباس(رض) روایت می کنند که گفت: زمانیکه پیامبر(ع) مأمور گردید تا دعوتش را علنی کند و نخست اقارب نزدیکش را از عواقب و خیم کفر و راه و روشی که در پیش دارند، انذار نماید، فردایش بسوی بلندی صفا رفت و بر آن ایستاد و باصدای بلند گفت: یا صباحاه!! این فریاد صبحگاهان، در میان عرب، فریاد کسی تلقی می شد که دشمن را در تاریکی شب دیده است که بسوی قبیله هجوم می آورد، با شنیدن این فریاد، همه از همدیگر پرسیدند، فریاد چه کسی است، گفتند: فریاد محمد(ع)، همه بسوی او شتافتند و در دامنه تپه صفا جمع شدند و منتظر شنیدن حرف های پیامبر(ع) ماندند. پیامبر(ع) هر قبیله را بنامش خواند و فرمود: ای فرزندان هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب، ای فرزندان فهر، ای فرزندان فلان و فلان و فلان و ... اگر بشما بگویم که در آنطرف کوه دشمنان تان تجمع نموده و قصد هجوم بر شما را دارند، آیا حرفم را تصدیق می کنید؟ گفتند: آری، چون هرگز دروغی از تو نشنیده ایم! فرمود: پس من شما را از عذاب سختی که بزودی فراخواهد رسید انذار میدهم،.. قبل از آنکه پیامبر(ع) حرفهایش را تکمیل کند، ابوهلب از میان مردم فریاد کشید و گفت: تباً لك الهذا جمعتنا؟! تباه شوی، آیا به این منظور ما را گرد آوردی؟! در روایتی می آید که سنگی برداشت تا پیامبر را تهدید کند و خشمش را بنمایش بگذارد.

ابن زید (رض) روایت می کند که روزی ابوهلب از پیامبر(ع) پرسید: اگر دینت را بپذیرم چه امتیازی بدست می آورم؟ پیامبر(ع) فرمود: همان چیزیکه سائر مؤمنان به آن

نایل می‌شوند. ابوهلب گفت: گویا هیچ امتیازی نسبت به دیگران نخواهم داشت؟! پیامبر(ع) فرمود: چه چیزی بیش از آن را خواستاری؟! ابوهلب خشمگین شد و گفت: تَبَّ لَهَذَا الدِّينِ تَبًّا اَنْ اَكُونَ وَهَؤُلَاءِ سِوَاكَ: "خاک بر سر این دین، نابود باد دینی که من و اینها را برابر می‌خواند. ابوهلب در همسایگی پیامبر(ع) بسر می‌برد. همواره او را اذیت می‌کرد، در اثنائیکه پیامبر(ع) در موسم حج نزد کاروانی میرفت و آنانرا بسوی خدا دعوت می‌کرد، ابوهلب به عقبش نزد کاروان می‌رفت و می‌گفت: حرف‌های او را باور نکنید، او از دین آبا و اجداد خود بغاوت کرده، دروغگو است، در پی آن است که شما را از معبودان اصلی تان، لات و عزى بازدارد، و گمراه کند.

زمانیکه قریش علیه دو قبیله بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بنا بر حمایت شان از پیامبر(ع)، مقاطعه عمومی را اعمال کردند و داد و ستد و رفت و آمد و خرید و فروش با آنانرا تحریم نمودند، و آنها را در شعب ابی طالب به محاصره کشاندند، ابوهلب از همه قبیله و اقارب خود برید و با کفار قریش همدست شد و در اعمال محاصره شدید آنها را علیه قوم خود یاری کرد. این مقاطعه که در سال هفتم بعثت آغاز شد و برای سه سال دوام کرد، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را در وضع نهایت پریشانی قرار داد، و فقر و گرسنگی شدیدی بر آنان تحمیل نمود، کار ابوهلب در جریان این محاصره شدید اقتصادی چنان بود که هرگاه قافله‌ای برای فروش مواد غذایی وارد مکه می‌شد ابوهلب نزد آنها میرفت و می‌گفت: اگر کسی از وادی محاصره شده شعب ابی طالب برای خریداری نزد تان آمد، از معامله با آنان خودداری کنید، قیمت اجناس تانرا بلند بگذارید، هرچه فروخته نشد، همه را به نرخ بازار از شما می‌خرم.

با توجه به شرارت‌ها، ماجراجویی‌ها، و فتنه‌انگیزی‌های ابوهلب و نقش او در تحریک احساسات مردم علیه پیامبر(ع) است که این سوره در باره او و زنش نازل گردید، تقبیح عملکرد شنیع آن طی سوره مستقل نشان می‌دهد که آنها بدترین و زشت‌ترین نقش را در مخالفت با پیامبر(ع) بازی کرده‌اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- شکسته باد هردو دست ابولهب، هلاک بادش. ۲- دفع نکند از او مالش و کسب کرده هایش. ۳- بزودی در آید در شعله ور آتش. ۴- و نیز زن هیزم بردوش کشنده اش. ۵- رسی از رشته های بهم تابیده ای در گردنش.</p>	<p>تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ *</p>
---	---

۱- این دعای بد، یا جواب همان گفتهء ابولهب است که در جواب دعوت پیامبر(ع) گفته بود و یا بنابر دست داشتن او در فتنه انگیزی ها و شرارت ها مستحق چنین انجامی خوانده شده، این دست های شرانگیز قابل شکست است، بشکند دست هایی که شعله های جنگ و خصومت را می افروزد، نام اصلی ابولهب عبدالعزی است، بنابر شرارت هائیکه او برپا کرده، بنام ابولهب، پدر شعله های آتش یاد شده و مشهور گردیده، همانگونه که ابوجهل بنابر جهل و عصیت های کورکورانه اش به این لقب مسمی شد و مشهور گردید. تلاش های زشت و شنیع ابولهب بمدر خواهد رفت و خودش را به نابودی خواهد کشاند.

۲- انگیزه ابولهب در دشمنی با دعوت و تحریک احساسات مردم، و ایجاد آشوب ها و فتنه ها، مال و ثروت و جاهتش بود، ثروتمندان و مترفین همواره با دعوت پیامبران به مخالفت پرداخته اند، مستکبران همیشه به جنگ مصلحان تاریخ رفته اند، او دعوت پیامبر(ع) را خطری برای مال و جاهت خود پنداشته بود، ابوجهل فرعون امت پیامبر بود و ابولهب قارونش، معامله ابولهب با پیامبر(ع) چون معامله آذر با ابراهیم بت شکن بود.

ترکیبی که در این آیه بکار رفته چند مطلب را افاده می کند:

الف: مال و کسب کرده هایش چه چیزی را از او دفع خواهد کرد ؟

ب: مال و دست آوردهایش هیچ درد او را دوا نخواهد کرد و هیچ چیزی را از عواقب بد عملکردهایش از او دفع نخواهد کرد.

اللهب _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ج: ثروت و سرمایه و کسب کرده هایش هیچ درد او را دوا نکند و سودی به او ندهد، و شری را از او دفع نکند!

۳ - حتماً و بزودی به آتش شعله ور فرو خواهد رفت، به پاداش آتشی که خود افروخته است، آتش حقد و کینه و حسادتش او را بسوی آتش شعله ور خواهد کشاند، در آتشی که خود افروخته است فرو خواهد رفت و همه چیزش طعمه این آتش شعله ور خواهد شد.

۴ - و نیز زنش همزم بردوش کشنده، زنی که در شر اندازی ها و فتنه انگیزی ها او را کمک می کند، در تنورشعله ور او همزم می ریزد، آله فتنه شده، دست یار ابولهب در تحریک احساسات مردم و شعله ور ساختن آتش خشم و خشونت آنان، او نیز یکجا با ابولهب طعمه این آتش شعله ور خواهد شد.

۵ - این زن همزم کش، آله فتنه، دستیار شوهر آشوبگر، درحالی وارد آتش شعله ور دوزخ شود که درگردنش رسن تابیده از رشته های محکمی باشد. او که طبیعت زنانه اش دگرگون شده، عاطفه و ترحم که زیور زن و از خصوصیات ذاتی و مواصفات مادرانه زن است در او سرکوب شده، رسن همزم کشی را زیور خود ساخته، بر آن می بالد و می نازد، در حالی وارد دوزخ شعله ور خواهد شد که رسن محکمی زیور گردنش باشد.

او گفته بود: به لات و عزی سوگند که همه زیور گردنم را می فروشم و پول آنرا در مخالفت با پیامبر(ع) مصرف می کنم.

در جواب این سوگندش گفته شد: وارد جهنم شعله ور خواهد شد، در حالیکه تناب محکم دوزخ در گردنش.

برخی به این باور اند که او از صحرا پشتره خاری را به خانه می آورد و شبانگاه در درب خانه پیامبر(ع) می ریخت، تا به پای او و افراد خانواده اش بخلد و بدینترتیب کینه درونی او فروکش کند. پاداش این رسن همزم کشی اش تناب محکم دوزخ خواهد بود.

الاخلاص

معرفی سوره

نام این سوره "الاخلاص: پیرایش" است، که نه تنها نام است بلکه عنوانی برای مطالب سوره است، شامل ۴ آیه و از سوره های مکی می باشد، گرچه عده ای از مفسران آنرا مدنی خوانده اند، در کنار روایات زیادی که برمکی بودن سوره تأکید دارد، متن سوره، موضوع بحث و اسلوب بیان آن، برمکی بودن آن گواهی می دهد.

در چهارآیه موجز این سوره کوتاه و زیبا، مبانی اساسی توحید و یکتا پرستی به نحوی بیان گردیده که همهء ابعاد گسترده و عمیق آنرا احتوا می کند، اخلاص در توحید و پیرایش آن از هر نوع شرك و دوگانه پرستی را توضیح می دهد، اگر کسی خواسته باشد که ایمان به خدا و باور به معبود یکتا را در کوتاه ترین و زیبا ترین کلام افاده کند و همهء ابعاد عمیق و دقیق توحید را در چند جمله کوتاه و سلیس بیان نماید باید همین سوره را تلاوت کند. ثلث قرآن به شرح توحید و یکتا پرستی اختصاص یافته، تمامی مطالبی که در قرآن در باره این بخش آمده، در الفاظ موجز و آیات کوتاه این سوره گنجانیده شده. هرکی این سوره را تلاوت کند چنان است که ثلث قرآن را تلاوت کرده است.

اگر بخواهیم مبحث توحید را تحت چهار عنوان به بررسی بگیریم و همه آيات قرآن را که در این زمینه به بحث پرداخته تحت این عنوان ها تنظیم کنیم، باید چهار آیه این سوره را عنوان قرار داده، آيات توحید را برای شرح و تفصیل آن بکار ببریم.

آيات سوره و ترکیب الفاظ آن این انتباه را به انسان می‌دهد که این سوره در پاسخ به پرسش‌هایی درباره خدا نازل شده، روایات متعددی در این رابطه داریم، مشرکین مکه و اهل کتاب در مدینه از پیامبر (ع) پرسیده اند که خدای که ما را بسویش دعوت می‌کند، کیست؟ دارای چه صفاتی است؟ گفتید: فرشته‌ها از نور، آدم از گل، ابلیس از شعله آتش، آسمان از دود و ... آفریده شده، بما بگو: پروردگارتو از چه آفریده شده؟! پیامبر (ع) پاسخی نداد، تا آنکه این سوره نازل شد.

این سوره به پنج صفت از صفات الهی ترکیب دارد: خدا یکتا ست، صمد است، نه زاده و نه زائیده، و نه کسی کفو و همتای اوست. یعنی خدا یکی از معبودان نه، بلکه معبود یکتاست، در کنار او معبود دیگری نیست، هیچ شریکی ندارد، کسی را در الوهیت و ربوبیت شریک او مگیرید، خدا صمد بی نیاز و خود کفاست، در هیچ چیزی محتاج و نیازمند دیگری نیست، هر تصویری که نقص، کمبود، عیب، احتیاج و ضعف را به خدا نسبت دهد، تصویرست نادرست و ناقص، خدا کمال مطلق است، از هر لحاظی کامل است، خدا خالق است، او را با مخلوق تشبیه نکنید، مخلوق برای بقای نسل خود محتاج "زادن" است، اگر نزاید نابود می‌شود، مخلوق را دیگری آفریده، از دیگری زاده شده، در وجود خود نیازمند آفریدگار است، در مورد خدا از دیدگاهی که "مخلوق" بشما القا کرده، میندیشید، مبدا ارزیابی‌های شما در مورد خدا با معیارهای باشد که در مورد مخلوق صدق می‌کند، "زادن و زائیدن" از خصوصیات مخلوق است، مخلوق برای بقای خود به این خصوصیات نیازمند و محتاج است، خدای نیازمند، خدا نه، بلکه تصور ناقص درباره خداست.

یکی از آفت‌های خطرناک خدا پرستی این است که عده‌ای، خود را و عده‌ای پیشوایان دینی خود را، خانواده خدا به حساب می‌آورند، خود را برتر از دیگران می‌شمارند، میان خود و خدا رابطه و نسبت خاصی قائل می‌شوند، خود را دوستان خاص خدا و عضو خانواده خدا می‌شمارند، خدا را مال خود و مربوط به خانواده خود

می گیرند، پیشوای دینی شان را چون خدایی می گیرند که از آسمان به زمین آمده، یا یکی از خدایانی که به زمین فرود آمده، گمان می کنند که او شریک خداست، صلاحیت تصرف در برخی از امور خدایی به او سپرده شده، قادر اند مثل خدا به نیازمندی های ما پاسخ بگویند، دعای ما را اجابت کنند، مشکلات ما را مرفوع سازند، به بیماری های ما شفا بخشند، او واسطه است میان ما و خدا، بعثت او میان ما به این معناست که خدا با ما رابطه خاصی دارد. همین آفت باعث می شود که همواره میان "دینداران" و "خداپرستان" گروه اغواگر، و فریبکاری بوجود آید که دین را حرفه خود سازد، خود را واسطه ای میان خدا و مردم بشمارد، بنام خدا، از مردم بگیرد و در کیسه خود بیندازد، از محصول آبله های دست مردم تغذیه شود، ولی خود را برتر از مردم بشمارد. برای آنکه ریشه این درخت خبیثه را قطع کند و بر این ذهنیت خاطی خط بطلان بکشد، دینداران حرفوی، و پیشوایان مکار و فریبکاری را که خدا پرستی و دین را وسیله تخدعه مردم می سازند، خلع سلاح کند و توطئه ها و دسایس آنانرا خنثی نماید می فرماید: خدا آفریدگار همه است، نه ولدی دارد و نه نسبی، همهء مردم عیال او اند، با هیچ یکی پیوند خاصی ندارد.

خدا یکتای بی همتاست، هیچ چیزی در این هستی، در ذات خود و در صفات خود، شبیه خدا نیست، هرکی تصویری در باره خدا داشت که مترادف با تشبیه خدا با یکی از مخلوقات بود، خدا را نشناخته و برداشت ناقصی از خدا دارد. کسیکه مخلوقی را همتای خدا گرفت، صفتی از صفات خدا و فعلی از افعال مختص برای خدا را به او نسبت داد، خدا را نشناخته و از درك تفاوت ها میان خالق و مخلوق و فرق میان خدا و بنده عاجز است. کسیکه بنده ای را عالم الغیب شمرد، اجابت کننده دعا پنداشت، متصرف امور خواند، در واقع او را کفو خدا گرفته، در حالیکه خدا همتایی ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- بگو: اوست همان خدای یکتا.	قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ *
۲- همان خدای بی نیاز و خودکفا.	اللَّهُ الصَّمَدُ *
۳- نه زائید و نه زاده شده.	لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ *
۴- و نه او راست احدی همتا.	وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ *

۱ - به چند نکته اساسی در این آیه توجه کنید:

الف: هر چند مخاطب نخستین این آیه، پیامبر (ع) است، به او گفته شده که در پاسخ کسانی که در باره خدا از تو پرسیده اند این مطلب را بگو، ولی هر مسلمان مخاطب این آیه است، هر مسلمانی باید در مورد خدا این باورها را داشته باشد و خدا را این گونه معرفی کند.

ب: خدائیکه بسویش دعوت می‌کنم، یکی از معبودان نه، بلکه معبود یکتا و یگانه است، کسیکه خدا را معبود یگانه می‌شمارد، هر معبود دیگری را نفی می‌کند، کسیکه در کنار خدا معبود دیگری را پرستش کند، و به دیگری نیایش نماید، در واقع خدا را معبود یگانه خود نگرفته، هر کی به آستانه دیگری جز خدا طمع داشت، و او را مالک مرگ و زندگی و رزق و روزی خود شمرد، در واقع او را در کنار خدا معبود گرفته، و اعتقادی به یگانگی خدا ندارد.

ج: خدا در ذات و صفات خود یکتاست، نه "ند" دارد و نه مثیلی، نه چیزی در ذات خود شبیه خداست و نه در صفات و افعال خود. کسیکه خدا را در ذات و صفات خود با مخلوق تشبیه کند، خدا را نشناخته و درک او از خدا ناقص و اشتباه آمیز است.

۲ - معنای لغوی صمد، پایدار، و بدون خلل، پر و کامل است و به کسی اطلاق می‌شود که نه تنها نیازمند دیگری نیست بلکه دیگران برای رفع نیازمندی‌های خود به او رجوع می‌کنند، این لفظ در آیه مذکور این مطالب را افاده می‌کند:

الف: خدا از هر عیب و نقص منزّه است، کمال مطلق است، بی‌نیاز است، همه در خلقت و بقای خود نیازمند او اند، و برای رفع نیازمندی‌های شان مجبور اند به او رجوع کنند.

ب: هر باور و عقیده ای که با کامل بودن خدا تصادم کند و عیب و نقصی را به خدا نسبت دهد، و خدا را در انجام کاری، محتاج و نیازمند دیگری بشمارد، باور واهی و بی‌بنیاد در باره خدای صمد و یکتاست.

۳ - دو مطلب از این آیه اخذ می‌کنیم:

الف: خدا را با مخلوق تشبیه مکنید، مخلوق از نیست هست می‌شود، برای بقا به "زادن" ضرورت دارد، در وجود خود مرهون کسیست که او را آفریده، از ماقبل خود زاده می‌شود و مابعد خود را می‌زاید. مبدا در مورد خدا از دیدگاهی قضاوت کنید که در اصل وضعیت مخلوق به شما القا کرده است. همواره مخلوق را چنین دیده اید، زاده می‌شود و می‌زاید، این اصل از وضع مخلوق مایه می‌گیرد و در مورد مخلوق صدق می‌کند، مبدا آنرا در رابطه با خدا بکار برید.

ب: قرآن می‌فرماید که برخی از دینداران حرفوی خود را پسران خدا خوانده اند و دینداران گمراه دیگری پیامبران شان را پسران خدا شمرده اند. چنانچه می‌فرماید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ *

التوبه: ۳۰

یهودی ها گفتند که عزیر پسر خداست، و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ *

المائدة: ۱۸

یهود و نصاری گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم.

باید بنگریم که چه چیزی را یهود و نصاری با این گفته های شان قصد کرده اند و چه هدفی از آن دارند؟ مگر یهود و نصاری کسانی نبودند که پیامبران شانرا تکذیب کردند، عده ای را به زندان ها انداخته، عده ای را از شهری به شهری تبعید کردند، عده ای را کشتند، باران شانرا شکنجه و تعذیب نموده، به دار کشیدند، عیسی(ع) را با همه معجزات و بیناتش تکذیب کردند، مادر عقیفه اش را به بغی و عصیان و بدکاری متهم نمودند، برای کشتن عیسی(ع) متحد شدند، او را به زندان کشیدند، حواریونش را کشتند، چه شد که بعد از آنکه پیامبران گرامی و مظلوم کنار آنانرا ترك گفته و از میان شان رخت بریسته اند، آنانرا تا مقام خدائی بالا برده اند، پسر خدا شمرده اند و شريك خدا پنداشته اند؟ چرا این معامله با همه دعوتگران و صالحان صورت گرفته، در زندگی با مخالفت های شدید رو برو شده اند ولی پس از مرگ عده ای آنانرا تا مقام الوهیت بالا برده اند و مرقد شانرا عبادتگاه ساخته اند. همانهای که در دوران زندگی این

شخصیت ها، یا به مخالفت آنان رفته اند و یا از یاری شان خودداری ورزیده اند، پس از رحلت شان خود را وارث آنها جا زده اند، دین شانرا میراث خود شمرده، آنرا حرفه ای برای خود ساخته اند و از آن دکائی درست کرده اند که مفت و رایگان به آنان نان و نام داده است، مثال آنها چون کسیست که مجاور و متولی مرقدی می شود، برای صاحب قبر، کرامت ها ثابت می کند، می گوید: از آن نور متجلی می شود، به بیماران شفا می بخشد، دعاها را اجابت می کند، نیازها را بر آورده می سازد، هرکی به آستانه مرقدش رسید، دست خالی بر نمی گردد و ... چرا این همه ستایش ها، چرا سعی برای اثبات کرامت آنها، آیا این حرف ها را برای خدا می گوید و برای دفاع از حق و ادای دین؟!، یا برای آنکه از کنار این مرقد تغذیه می شود؟! و برای آنکه اثبات کرامت این قبر جیب او را پر می کند؟! چنین است داستان کسانی که پس از رحلت این شخصیت ها، خود را به آنان منسوب می کنند، و تلاش هائی برای اثبات ارتباط نسبی آنان با خدا می نمایند، قرآن برای اینکه راه را بر این حقه بازی ها بسته باشد می فرماید: خدا نه زائیده و نه زاده شده، نه پدر خانواده خاصی و نه پسر شان، ارتباط او با همه یکسان است، پروردگار همه است، همه انسان ها عیال خانواده بزرگی اند که خدا آفریدگار و پروردگار آن است.

۴- خدا کفو و همتای ندارد، احدی را "ند" و همتای خدا نپذیرید، هرکی به ماسوی الله صفتی را نسبت داد که فقط سزاوار خداست، در واقع او را ند و همتای خدا گرفته است، در حالیکه خدا هیچ همتایی ندارد. هرکی فعلی از افعال مختص برای خدا را به مخلوقی نسبت داد، در حقیقت او را شریک خدا و همتای وی شمرده، در حالیکه خدا شریکی ندارد. قرآن با بیان این مطلب که "خدا همتایی ندارد" ریشه شرك و دوگانه پرستی را قطع کرده، و ضرب محکمی بر فرق این بت کوبیده است، شرك از این تصور خاطیء مایه می گیرد که کسی در ستایش ماسوی الله چنان غلو کند که او را تا سطح خدایی بالا برد، و صفاتی به او نسبت دهد که جز خدا سزاوار احدی نبوده و در احدی جز خدا سراغ نمی شود، غلو در ستایش ها به شرك می انجامد، همانگونه که قرآن می فرماید:

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ *

العنكبوت: ۲۵

جز این نیست که ماسوای خدا، "بت های" را به پرستش گرفته اید، بنابر دوستی میان تان در زندگانی دنیا، بعد در روز قیامت برخی منکر برخی دیگری شوید، و همدیگر تانرا نفرین کنید، جایگاه تان آتش بوده، هیچ یآوری نداشته باشید.

محبت، شما را به بت پرستی کشاند، در ستایش شخصیت های بزرگ قوم تان تا آنجا غلو کردید که آنانرا همتای خدا گرفتید، نخست مرقد شانرا قبله و مطاف خود ساختید، سپس مجسمه های شانرا "اوئان" خود گرفتید، اعتکاف در پای آنها را وسیله تقرب به خدا شمردید و در پایان در الوهیت و ربوبیت شریک خدا و همتای وی پداشتید. اداره امور هستی، رسیدگی به نیازها، و اجابت دعاها و شنیدن فریادها را میان خدا و "اوئان" تقسیم کردید، بتدریج خدای پنهان از دیده های کوتاه بین تانرا فراموش کردید، و خدای زاده ذهن و مصنوع دست تانرا بجای وی نشاندید، در حالیکه قرآن می فرماید: خدا کفو و همتایی ندارد.

هرکی گفت: خدا و اولیاءش غمگسار ما اند، کارساز ما اند، مشکل کشای ما اند با ما اند، در کنف عنایت خدا و اولیای او باشیم و الفاظی از این قبیل، او در واقع اولیاء را کفو و همتای خدا گرفته، هرکی به آستانه ماسوی الله پناه برد و از آن استمداد جست در واقع برای خدا همتایی تراشیده و مرتکب شرك شده است.

الف

معرفی سوره

نام این سوره "الفلق" است که از آیه اول آن گرفته شده، شامل ۵ آیه است، برخی از مفسران آنرا مکی خوانده اند و برخی مدنی، متن سوره نه تنها با حالت مدنی می خوانند، بلکه نشان می دهد که در آخرین مراحل مدینه نازل شده است. چند دلیل قوی برای اثبات این رأی داریم:

الف: این سوره به پدیده "حسد" اشاره دارد، این پدیده شوم از آفت های مرحله قوت و نیل به امتیازات است، نه مرحله ضعف و ناتوانی و محروم شدن از امتیازات، در دوران مکه نه پیامبر (ع) و نه هفتت اسلامی در شرایطی قرار داشت که حسادت کسی را تحریک کند، در دوران مدینه و در شرایطی که هفتت به پیروزی های چشمگیری نایل شد، انتساب به اسلام (برعکس روزهای سخت مکه که با آزمون های جانکاه و جانفرسا و محروم شدن از آسایش و آرامش توأم بود)، افتخارات و امتیازات زیادی با خود داشت، افتخاراتی که حسادت ها را برمی انگیزت، دیده های دشمن را خیره می ساخت و عداوت و دشمنی اش را تحریک می کرد، در داخل صف نیز این بیماری

عده ای را فراگرفت، جلو رفتن یکی مایه تحریک حسادت های دیگری می شد، نمونه بارز آن سردار منافقان مدینه است که حسادت هایش او را به آنجا رساند که چون بدترین و خطرناکترین دشمن اسلام عمل کند.

ب: پدیده "دمندگان در عقده ها" نیز در مدینه تبارز کرد نه در مکه.

ج: بحث های آن با حالت مکه نمی خواند، در متن سوره هیچ اشاره ای دال بر مکی بودن آنرا سراغ نداریم.

این سوره در پنج آیه موجز خود چند مطلب اساسی را بیان می کند:

۱ - فقط خدا را ملجأ و پناهگاه تان بگیرید و از شر هر مخلوقی به او پناه برید، چون کسانی مباشید که خود را در پناه این و آن قرار میدهند، درانای مواجه شدن با خطر، امید حمایت از این یا آن ملجأ را دارند، در سایه تائید و حمایت دیگری جز خدا احساس آرامش و اطمینان می کنند، ولی شما باید خدا را برای تان کافی بشمارید، به پناهگاه مطمئن او پناه برید، در کنف حمایت او احساس امنیت و آرامش کنید.

۲ - هر انفلاق و شکافیدی که پیام حادثه جدیدی را باخود دارد و مایه پدیدار شدن پدیده تازه ای می شود، به اراده پروردگار تان رخ میدهد، اگر دانه می شکافد، دل زمین را می درد و چون بته ای بیرون می آید، اگر سینه خسته ای چاک می شود و نمالی بیرون میدهد، اگر تخمی شکافته می شود و چوپچه ای از آن بیرون می آید، اگر رحم مادری باز می شود و نوزادی تحویل می دهد، اگر دل شب با تیغ فجر شکافته می شود، اگر ابر سیاه شب از کرانه شرقی آسمان بیرون می جهد و برفضای ما سایه می افکند، خلاصه همه "فلق ها" به پروردگارش برمی گردد، به پروردگار فلق، پروردگار همه مخلوقات پناه برید، از همه شرور، از هرچه شری را باعث می شود.

۳ - از شر هر مخلوق به خدا پناه برید، خدا هرچه آفریده است خوب آفریده، حکمتی در آفرینش آن مضمهر کرده، ضرورتی را با آن مرفوع ساخته و خلایق را با آن پر نموده. هیچ چیزی در ذات خود مضر نیست، ولی زمانیکه تو آنرا نشناسی، در مورد خاصش و به اندازه معینش بکار نگیری، بطور ناسنجیده، خلاف مقتضای فطری آن، و در جهت مغایر با سنن حاکم بر طبیعت آن استخدام کنی، شری بر آن مرتب می شود و

الفلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

صدمه ای بتو می‌رساند. از چنین شر و ضرر به خدا پناه جوئید.

۴ - از شر ظلمت و تیرگی که بال سیاهش را می‌گستراند، مانع رؤیت می‌شود، دیده‌ها در آن از کار می‌افتند، عقل‌ها از شناخت واقعیتها و ماهیت‌ها عاجز می‌شوند، از شر این ظلمت و تیرگی فراگیر به خدا پناه برید.

۵ - در کار دعوت بسوی خدا و در جریان مبارزه بر ضد باطل مرحله ای پیش می‌آید که دعوتگران و مبارزان به پیروزی‌های نسبی و مقطعی نایل می‌شوند، این پیروزی‌ها از یکسو کینه عده ای را برمی‌انگیزد و آنانرا به دشمنی وامیدارد، از سوی دیگری به دشمن مکار و مترصد مجال میدهد که افراد عقده مند را تحریک کند، در عقده‌های آنان بدمد و احساسات آنانرا بر انگیزد. از شر نیروهای که در عقده‌ها می‌دمند به خدا پناه برید.

۶ - پیروزی‌های شما، حسادت‌هایی را در داخل و خارج از صف، علیه شما ایجاد خواهدکرد، حاسد درون صف خطرناک‌تر از دشمن حسود بیرون از صف است، از شر هر حسد ورزنده به خدا پناه جوئید.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ - بگو: پناه می‌جویم به پروردگار هر شکافنده .	قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ *
۲ - از شر هرآنچه آفریده.	مِن شَرِّ مَا خَلَقَ *
۳ - و از شر تیرگی چون شود فراگیرنده .	وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ *
۴ - و از شر در عقده‌ها زیاد دمنده .	وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ *
۵ - و از شر هر حاسد حسد ورزنده .	وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ *

۱ - انسان در این هستی بی‌پایان که پدیده‌هایش بی‌شمار است و حوادثی که در آن رونما می‌شود خارج از حد و حصر، و احتمال متضرر شدن از این حوادث، زیاد و قوی، خود را از مقابله با حوادث و نگهداری از خطرات و اضرار عاجز می‌یابد، ناگزیر در جستجوی ملجأ و پناهگاهی می‌افتد که او را درپناه خود نگهدارد و از خطرهای و ضررها در امان دارد، در پاسخ به این نیاز طبیعی انسان، قرآن به او هدایت میدهد که در جستجوی ملجأ و پناهگاه دیگری جز خدا مباشید، به ذاتی پناه برید که مهار حوادث

را در اختیار دارد و پروردگار "فلق" است، هرچه می‌شگافد، پدیده ای از دل خود بیرون می‌دهد و منشأ حادثه ای می‌شود، به اراده او می‌شگافد. هرچه در این هستی مشاهده می‌کنید، هر شگافتن، دریدن، پدیدارشدن و نمودارشدن پدیده جدید، زادن موجود تازه تر از دل موجود کهنه تر، از سوی اوست، پس از هرچه هراسی دارید، از هر حادثه ای که بیمی در شما ایجاد می‌کند، باید به پروردگارش پناه برید.

۲ - از الفاظ "ماخلق" در این آیه بخوبی فهمیده می‌شود که مراد از "الفلق" در آیه قبلی حالت زادن و پدیدار شدن همه مخلوقات است، هر مخلوقی از دل مخلوق دیگری در نتیجه "شگافتن" بیرون می‌آید، دانه و خسته در درون غلاف خود به نحو می‌پردازد، دل آنرا می‌درد و چون بته و نباتی بیرون می‌آید، حیوانات و حشرات یا رحم ما در را می‌شکافند و یا پوست تخم شانرا می‌شکنند و به دنیا می‌آیند، حوادث طبیعی نیز یکی از دل دیگری بیرون می‌جهد، شب و روز و بهار و خزان یکی از دیگری زاده می‌شود. ذاتیکه پروردگار "فلق" است و همه چیز را آفریده و هیچ شریکی در "آفرینش" ندارد سزاوار آن است که از شر هر مخلوقی به او پناه برید. "شرمخلوق" پدیده ایست نسبی، اگر "مخلوق" شری در خود هفته دارد، در معامله اش با انسان باعث شر می‌شود. ورنه خدا همه آفریده هایش را خوب آفریده، خیری در آفرینش آنها مضمهر کرده، ضرورتی را با پیدایش آنها مرفوع ساخته و خلایق را با آنها پر کرده، هیچ چیزی در ذات خود شریر و مضر نیست، اگر شناسائی شوند، درست به موقع و به اندازه و به نحوی که طبیعت آنها ایجاب می‌کند بکار گرفته شوند، نه تنها شری تحویل نمیدهند و ضرری بر آن ها مرتب نمی‌شود، بلکه پیام آور خیر اند. ولی اگر تو آنها را شناسی، در موارد خاص شان و به اندازه معین، بطور سنجیده بکار نگیری و خلاف مقتضای فطرت شان و در جهت مغایر با سنی که بر طبیعت شان حاکم است، استخدام کنی، شری بر آن مرتب می‌شود و صدمه ای بتو میرساند، از چنین شر و ضرر به خدا پناه جوئید.

۳ - "غاسق" نکره آمده و نشان می‌دهد که شامل هرگونه تیرگی فراگیر می‌باشد، شامل غاسقیست که همه روزنه های نور را مسدود می‌کند، دیده ها را از دیدن باز می‌دارد و شناخت را مانع می‌شود، شب یکی از نمونه های این "غاسق" است.

در رابطه با این آیه دو تفسیر را می‌یابیم:

الف: عده ای گفته اند که مراد از آن پناه جستن از شر شب تاریک است که پرده سیاهش را می گستراند و جو سازگار برای شرارت ها ایجاد می کند، دزد و رهن در آن فعال می شود، جانوران درنده و گزنده از لانه های شان بیرون می آیند، دشمن از تاریکی آن استفاده می کند و در کمین می نشیند. پیامبر(ع) می فرماید: ان الشمس اذا غربت انتشرت الشياطين، فاكفتوا صبيانكم واحبسوا مواشيكم حتى تذهب فحمة العشاء. همینکه آفتاب فروشنید، شیاطین منتشر می شوند پس پسران تانرا (درخانه) گرد آورید و مواشی تانرا ببندید، تا آنکه تیرگی شب پایان یابد.

در تیرگی شب شیاطین پراکنده می شوند و در هرگامی در کمین می نشینند.

ب: عده دیگر مفسران "غاسق" را عام گرفته اند و به هر تیرگی فراگیر اطلاق کرده اند، قرآن ایمان را به نور و کفر را به ظلمت و تیرگی تشبیه می کند. پیامبر(ع) فتنه کر و کور کننده را به ظلمت و تاریکی تشبیه کرده است، و می فرماید: "هرگاه فتنه هایی شما را فراگرفت که چون شب های دیجور و تاریک اند، برای نجات از آن به قرآن رجوع کنید. برخی از فتنه ها چون شب های تاریک اند که دیده های انسان در آن خیره می شود و از شناخت حق و باطل عاجز می ماند. و انسان "حلیم" و دانشمند در آن "حیران" می شود و از درک راه های خروج از آن ناتوان.

با کمی دقت می یابیم که رأی دوم دقیق تر است، لفظ "غاسق" را باید مثل "ماخلق" و "الفلق" عام گرفت و نباید تنها بر شب اطلاق کرد، آیات بعدی نیز بر این رأی صحنه می گذارد. یکی از مراحل خطرناکی که نهضت های فکری را فرامی گیرد مرحله ایست که در آن حقایق مغشوش می شوند، معیارها دگرگون می شوند، خوب و بد با هم خلط می شوند، تفکیک صالح از طالح دشوار می شود، تیرگی فتنه بر معیارها و ملاکها سایه می افکند، حالتی پیش می آورد شبیه به آنچه در اثنای جنگ احد پیش آمد، در یک طرف محمد علیه السلام و یاران وفادار و مخلص او و در طرف دیگری عبدالله بن ابی ابن سلول، این میتواند نیمی از مسلمانان را به دفاع از موضع منافقانه خود بکشانند و پیامبر(ع) و یارانش را در خطرناکترین شرایطی تنها بگذارد.

۴- "نفاثات" از نفث به معنای دمیدن، و جمع نفاثه است که یا چون "علامه" جمع

مرد زیاد دمنده است و یا جمع مؤنث یعنی زنان دمنده و یا نفوس و جماعت های دمنده است و "عقد" جمع عقد به معنای گره است.

در رابطه با این آیه سه رای جداگانه را میان مفسران کرام می یابیم:

الف: مراد از آن جادوگرانی اند که چون بخواهند بر کسی جادو کنند تار را گره می زنند و در آن می دمنند. بنابر این رأی، این آیه اشاره به حادثه ای دارد که یکی از یهودی های مدینه به نام لبید بن عاصم بر پیامبر (ع) جادو کرد و اثرات آن بروی نمایان گردید و نوعی بیماری او را فراگرفت تا آنکه پیامبر (ع) دو فرشته ای را در رؤیای خود دید که در باره این حادثه، اسم جادوگر، نحوه جادو و چاهی که طومار را در آن پنهان کرده اند، باهم صحبت می کنند، چون از خواب بیدار شد، عده ای را به محل فرستاد، طومار را بیرون آوردند، باز کردند، گره ها را کشودند و پیامبر (ع) صحت یاب شد و اثرات جادو پایان یافت.

ب: از نظر زحشری و ابو مسلم اصفهانی "نفاثات فی العقد" به زنان اشاره دارد که با عشوه ها و کرشمه های جادو گونه شان بر افکار و نظرات مردان اثر می گذارند و آنانرا به دام خود می اندازند.

ج: رأی سوم اینکه مراد از "نفاثات فی العقد" گروه های اند که افراد عقده مند را هدف قرار می دهند، در عقده های آنان می دمنند، در جستجوی ناراضیان اند تا احساسات آنانرا تحریک کنند، در پی افراد خود غرضی می افتند که به اغراض خود نایل نشده اند و کینه و عقده در دل دارند، تا این عقده ها و کینه ها را تحریک کنند و فتنه ای در درون صف ایجاد نمایند.

چند دلیل قوی به نفع رأی سومی داریم:

یک: آیه بعدی که از حاسد و حسد بحث دارد، نشان می دهد که مراد از "نفاثات فی العقد" باید چیزی شبیه به حسد باشد. تا هماهنگی میان آیات مراعات گردیده و از دو آیه کنار هم دو مطلب کاملاً جداگانه و دور از هم را اخذ نکنیم.

دو: در قرآن موارد زیادی را داریم که مفهوم سومی را با تعبیر های گوناگون بیان می کند و اشاره به عملکرد گروهی دارد که در داخل صف فتنه انگیزی می کند، چنانچه

الفلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

همین گروهیکه در سوره الفلق بنام نفاثات في العقد یاد شده در سوره متصل آن، سوره الناس، به نام الوسواس الخناس معرفی شده و تمامی این سوره به آن اختصاص یافته.

در سوره توبه می خوانیم:

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُواكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَفُوا خِلَالَكُمْ يَغْوُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ
سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
التوبة: ٤٧

اگر در صفوف تان بیرون می رفتند، نمی افزودند در حق شما مگر فساد را، میان تان می تاختند برای ایجاد فتنه، و شنونده های میان شما برای آنها اند، و خداوند به (حال) این ستمگران داناست.

این آیه چند مطلب اساسی را در رابطه با این گروه و تحریکات و فتنه انگیزی های شان بیان می کند:

الف: وجود این گروه به قوت و نیرومندی شما نمی افزاید، بلکه باعث فساد و بدنظمی می شوند.

ب: تلاش های شان برای ایجاد فتنه است، بهر سو می تازند تا فتنه ای میان شما ایجاد کنند.

ج: خود جاسوس دشمن اند.

د: عده ای از عناصر خوش باور و عقده مند و ناراض تحت تأثیر تبلیغات آنان قرار می گیرند، حرف های آنان را می شنوند، تحریک گردیده و به مخالفت کشانده می شوند.

هـ: آنچه خداوند (ج) در مورد این گروه ستمگر فرموده است از علم شامل وی بر خصلت های این گروه مایه گرفته.

ولی اگر بخواهیم برای دو تعبیر نخستین مؤیدی در قرآن بیابیم موفق نمی شویم.

سه: کسانی که "النفاثات في العقد" را جادوگران گرفته اند، در حالی این حرف را می زنند که معتقد اند این سوره در مکه نازل شده و حادثه جادو در مدینه واقع شده، معلوم نیست چگونه این دو رأی را باهم تلفیق می دهند و این حادثه را شأن نزول این

سوره می خوانند؟!!

چهار: با در نظر داشت آیه قبلی، "النفاثات فی العقد" باید بعد از فراگیر شدن تیرگی فعال شوند، و زمانی وارد عمل شوند که فتنه کور و کر کننده عده ای را فرا می گیرد، با توجه به همه این دلایل مشاهده می کنیم که اطلاق "نفاثات فی العقد" بر جادوگران و زنان عشوه گر و دمنده در عقده ها با روح سوره نمی سازد.

۵- حاسد کسیست که از مشاهده آثار نعمت در کسی چنان تحریک می شود که زوال نعمت را در صاحب آن می خواهد، تا زمانیکه حسد در درون او مانده و راهی به بیرون باز نکرده و اقدامی را بر نه انگیزد، دل او را می آزارد و اعصابش را خرد می کند کاریست مربوط به خودش که عواقب بد آنرا خودش می چشد، ولی زمانیکه حسد انگیزه اقدامات خصمانه اش علیه صاحب نعمت و فضیلت شود، و به تلاش برای زوال نعمت و فضیلت او وادارد، به خطرناکترین بیماری و بدترین عمل شر و فتنه درمی آید. پیامبر (ع) می فرماید:

از حسد بر حذر باشید که برکننده از بن هست، نمی گویم که موها را برمی کند، نه، بلکه ریشه دین را قطع می کند.

همچنان می فرماید:

همانگونه که شعله های آتش چوب را می سوزاند حسد دین آدمی را نابود می کند. قرآن در آیات متعددی منافقین را مبتلا به این بیماری می خواند و دلهای بیمار آنانرا آغشته به مرض حقد و حسادت می شمارد. چنانچه می فرماید:

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ
فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ *

محمد: ۲۹ - ۳۰

آیا آنانکه در دلهای شان بیماریست پنداشته اند که کینه ها و حسادت های شانرا برملا نخواهیم کرد؟ و اگر می خواستیم حتماً آنانرا به تو می نمایانم، آنگاه همه را از

الفلق _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

سیمای شان می‌شناختی، از شیوه سخن گفتن شان که آنان را می‌شناسی و خداوند به عملکردهای هریکی تان علم دارد" و آنرا در قرآن بیان فرموده".

یعنی هم از شیوه بیان شان میتوان آنرا شناسایی کنی و هم در روشنائی بررسی‌های که قرآن در باره عملکردهای هر گروه دارد میتوان منافقین را بشناسی.

همانگونه که نفاق در مدینه بروز کرد و بحث در باره نفاق را فقط در سوره‌های مدنی می‌یابیم، حسد نیز از قضایای دوران مدنی است، تنها در سوره‌های مدنی بحث آنرا می‌یابیم. لفظ حسد فقط در سوره‌هایی آمده است که در مدینه نازل شده اند.

حسد پدیده ایست که در درون صف رخنه می‌کند، از بیماری‌هاییست که افراد داخل صف به آن مبتلا می‌شوند، افراد جاه طلب و خود غرض که تحمل مشاهده فضیلت‌ها را در دیگران ندارند و خوبی‌ها و شایستگی‌های دیگران آنان را به کینه توزی و امیدارد، به این بیماری مبتلا می‌شوند.

کسانی که سابقه مبارزه دارند، و مدتی را در کار دعوت بسوی خدا در کنار دعوتگران دیگر سپری کرده و در صفوف يك حزب و جماعت بسر برده اند، بخوبی میدانند که چه مصیبت‌هایی را این بیماری باعث می‌شود و چه فتنه‌هایی را برپا می‌کند و چه صدمه‌های جبران ناپذیری را نهمضت از آن می‌بیند؟!!

الناس

معرفی سوره

نام این سوره "الناس" است که همزمان با سوره الفلق نازل شده، شامل ۶ آیه است که همه به لفظ الناس خاتمه یافته اند.

موضوع بحث این سوره، پناه جستن از شر وسوسه گران خناس، به خداست که هم پروردگار مردم است، هم پادشاه مردم و هم اله مردم.

دو سوره "الفلق" و "الناس" در روایات به نام واحد "معوذتین" یاد شده، آهنگ یکسان دارند، موضوع بحث هر دو نیز یکی، و پناه جستن به خدا از شر است، اگر کمی دقت کنیم، سوره الناس را شرح سوره الفلق می‌یابیم، در الفلق از "دمنندگان در عقده ها" بحث شده و در "الناس" از کسیکه "در سینه های مردم وسوسه ایجاد می‌کند" یکی از حربه های خطرناک دشمن در مقابله با دعوت، ایجاد وسوسه است، کسانی که تجربه مبارزه دارند و عمری را در خم و پیچ مبارزه سپری کرده اند، میدانند که پدیده "وسوسه" زمانی مطرح می‌شود و مشکلاتی برای نهضت ایجاد می‌کند و دعوتگران را

الناس _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

مصروف خود میسازد که دامنه همت گسترش می‌یابد، تعداد بیشتر مردم به صف می‌پیوندند، رجوع مردم در گذشته کند و انفرادی بود، حال سریع و دسته جمعی گردیده، گروه گروه می‌آیند و تعهد می‌سپارند، این گسترش روز افزون و رجوع سریع و دسته جمعی مردم به همت دو مشکل را در پی دارد:

الف: دشمن احساس خطر می‌کند، همهء وسائل تبلیغاتی‌اش را فعال می‌کند و به شدت علیه همت توجیه می‌نماید، وسوسه گران ورزیده و ماهری را استخدام می‌کند که در فن ایجاد وسوسه مهارت و تجربه دارند، و بدین ترتیب همت را آماج حملات شدید تبلیغاتی و سیلی از وساوس می‌سازد.

ب: کسانی که بطور دسته جمعی و با مشاهده حالت نیرومندی و قوت همت به صف پیوسته اند، تا هنوز آموزش کافی ندیده اند و در آزمون‌ها تریه نشده اند، خام اند و آگاهی لازم از دین ندارند، تحت تأثیر این تبلیغات می‌روند، وسوسه می‌شوند، شكوك و شبهاتی برای شان ایجاد می‌گردد، و احياناً نا آگاهانه به دام دشمن می‌افتند و چون وسیله ای در دست دشمن قرار می‌گیرند.

در مراحل ابتدائی همت نه دشمن ضرورت تشدید تبلیغات و ایجاد وسوسه ها را احساس می‌کند و نه کسانی که در چنین مرحله ای به صف می‌آیند از تبلیغات دشمن متأثر می‌شوند، آنها آگاهانه می‌آیند، با توجه به حقانیت آرمان‌ها و شعارهای همت تعهد می‌سپارند، پس از غور عمیق و مقایسه میان دو طرف درگیر، یکی را انتخاب می‌کنند، وسوسه ها نمیتواند بدرون سینه های آنان راه بیابد، تبلیغات دشمن نمی‌تواند آنانرا مشوش سازد و از انتخاب شان نادم کند.

سوره "الناس" تتمه قرآن است، و ارتباط نهایت دقیقی با سوره "فاتحه"، مقدمه قرآن دارد، به چند ارتباط نمایان آن توجه کنید:

الف: در سوره الناس شاهد اسمای "رب"، "ملك" و "اله" هستیم و در سوره فاتحه همین اسماء را با دو تغییر بسیط می‌یابیم: یکی اینکه "اله" بشکل "الله" آمده و دیگری اینکه قبل از دو اسم "رب" و "ملك" آمده.

ب: در سوره فاتحه می‌خوانیم:

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الناس

ستایش ها همان خدای راست که پروردگار عالمیان است، همان خیلی مهربان و پادشاه روز جزا. و در سوره الناس می خوانیم: بگو: به رب مردم به پادشاه مردم و اله مردم پناه می برم.

ج: در سوره فاتحه از معبود عالمیان، رب مهربان عالمیان و پادشاه روز جزا استعانت می جوئیم، و در این سوره از شر وسوسه گران خناس به رب مردم، ملك مردم و اله مردم پناه می بریم.

د: در سوره فاتحه دعای ما این است: ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانیکه بر آنان انعام کرده ای، نه نفرین شده اند، و نه گمراه. و در سوره الناس مکلف شده ایم تا از شر گمراه کنندگان و وسوسه گرانی که خود گمراه اند و دیگران را به گمراهی می کشانند به خدا پناه بریم.

حتماً میدانید که انسان در طفولیت از هر خطری به مادر پناه می برد، به اولین مربی خود، وقتی به سن بلوغ رسید و از مادر بی نیاز شد، شکایت هایش را از دیگران به زمامدار و حاکم جامعه راجع می کند و برای حل مشکلات به او رجوع می نماید، و زمانیکه به پختگی رسید و درك کرد که زمامدار و حاکم جامعه نیز انسانی چون اوست، و زمانیکه خواسته هایش نیز از سطح طفولیت و جوانی ارتقا یافت و به آرمان های بزرگ تبدیل شد، پناه گاه برتری راجستجو می کند و به سراغ معبود می رود.

در سوره الناس همین تدرج مراعات شده است، به رب مردم، ملك مردم و اله مردم پناه برید.

این سوره به ما می آموزد که گاهی شیطان باعث وسوسه در انسان می شود و گاهی انسان های وسوسه گر خناس، قرآن شیطان را در دو چهره معرفی می کند، شیطان در چهره جن و شیطان در چهره آدمی، چنانچه می فرماید:

و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون

البقره: ۱۴

و چون با مؤمنان ملاقات کنند گویند: ایمان آورده ایم! و چون بسوی شیاطین خود

الناس _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

کنار روند گویند: ما حتماً با شماستیم، جز این نیست که ما استهزاء کننده ایم (بر مؤمنان)

همچنان می فرماید:

إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ *

آل عمران: ۱۷۵:

جز این نیست که او "آنکه شما را از نیرومندی و کثرت دشمن می ترساند" شیطان نیست که دوستانش را می ترساند" یا از دوستانش شما را می ترساند" پس از آنان مترسید از من بترسید اگر مؤمنید.

کسانیکه سابقه مبارزه دارند و مخصوصاً مراحل پیروزی و نیرومندی نهضت را شاهد بوده اند، میدانند که یکی از آفت های این مرحله وسوسه هائیت است که "مردم گرائی" در دعوتگران و مبارزان ایجاد می کند. آرمان خواهی، اصول گرایی و التزام به مبادی، جای خود را به سیاست های می گذارد که مورد پسند اکثریت است، مسائلی عنوان می شود که برای عامه مردم دلچسپ اند و باعث ارضا و اقناع مردم می شود، و از طرح مسائلی خودداری صورت می گیرد که مردم نمی پسندند و برای عوام خوش آیند نیست، اگر مردم معتقد به خرافات اند، نباید در مورد خرافات صحبت کرد و به تصحیح عقاید مردم پرداخت، چون با این کار حمایت و تأیید اکثریت را از دست می دهیم. اگر مردم خسته اند، راحت طلب شده اند، نباید قضایای چون جنگ و قربانی در راه خدا را عنوان کرد چون میان مردم پذیرایی ندارد، آنچه عمومیت یافته است هرچند حرام قطعی باشد، نباید در مورد آن بحث کرد و مردم را به خودداری از آن فراخواند، زیرا با اینکار از مردم تجرید می شویم و تنها می مانیم و مردم ما را بنیادگرا، تندرو و متشدد می خوانند، به این ترتیب "مردم" مایه وسوسه در دلهای می شود، از چنین وسوسه ای به رب مردم، ملک مردم و اله مردم پناه برید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<p>۱- بگو: پناه می‌جویم به پروردگار مردم. ۲- پادشاه مردم. ۳- اله مردم. ۴- از شر و سوسه گر بار بار آینده. ۵- آنکه و سوسه کند در سینه های مردم. ۶- از جن باشد و یا از مردم.</p>	<p>قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ *</p>
--	--

۱-۳: آنچه در رابطه با خدا و پناه جستن به وی (ج) در این آیات مشاهده می‌کنیم شامل نکات مهم آتیست:

الف: خدا پروردگار مردم است، آنانرا آفریده است، پرورش می‌دهد و ربوبیتش شامل حال آنان است.

ب: خدا مالک است، همه مملوک وی و محکوم اراده وی اند. گمان نکنید که خدا پس از آفرینش هستی و انسان و وضع سنن و ضوابط، جریان امور را بحال خود گذاشته، کاری به چگونگی حوادث در آن ندارد، مداخله ای در امور آن نمی‌کند!! بر عکس خدا در کنار اینکه آفریدگار و پروردگار است، آفریده و پرورش میدهد، مالک است، حکمش در همه جا حاکم و اراده اش در هرکاری نافذ است، بدون اذن وی کاری انجام نمی‌یابد، بدون توفیق وی چیزی از جا نمی‌جنبید، همه طوعاً و کرهاً در برابر حکمش منقاد اند و در برابر اراده اش خاضع. خدا مالک است و همه محکوم و مملوک وی.

ج: خدای پروردگار و مالک، اله و معبود مردم است، جز وی احدی شایسته پرستش نیست، مرجع و ملجأ پرستش و نیایش اوست، تنها او را باید عبادت کرد و تنها از او باید استعانت جست، ذاتیکه پروردگار تو و همه مردم است، باید به او پناه بری و درکف حمایت او احساس آرامش و اطمینان کنی.

۴-۶: متوجه باش که در پروازت بسوی خدا و در سفرت بسوی بهشت، دشمنانی برایت در کمین نشسته اند، هریکی مجهز به اسلحه خاصی، همه در پی رهنزی، از چپ و

الناس _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

راست بر تو هجوم می‌آرند، سعی می‌ورزند ترا به بیراهه برند و زاد راحت را تاراج کنند، عزمت را سست کنند، همتت را سست کنند، افکارت را مغشوش نمایند، پایان سفر را مجهول و امکان رسیدن به سرمنزل را مستحیل جلوه دهند، در هر قدمی با جلوه و عشوهِ جالبتر از گذشته نمایان می‌شوند، چراغ سبزی نشان میدهند، بایک بار نه گفتن تو از تلاش خود باز نمی‌ایستند، و کنار نمی‌روند و ترا به حال خود نمی‌گذارند، اگر در یکی از حلقه‌های دام خطرناکش نیفتادی و سالم از آن گذشتی، دامش را بر نمی‌چینی، و از به دام انداختنت دست بردار نمی‌شود، در کنار حلقه دیگر دام می‌نشینی، به امید اینکه این بار حتماً پایت در آن گیر می‌افتد، در کنار هر حلقه دام، طعمه فریبنده خاصی ریخته، از شر این وسوسه گر خطرناک به خدایت پناه بر.

خصوصیات این وسوسه گر قرار آتی است:

الف: "وسواس" است، وسوسه‌های گوناگون ایجاد می‌کند.

ب: "خناس" است، مکرر وسوسه می‌کند، گاهی از یک گوشه ناگهانی و پنهانی وارد می‌شود و وسوسه‌ای را باعث می‌شود، گاهی از گوشه دیگری و با وسوسه تازه‌ای.

ج: در "سینه" مردم "وسوسه" ایجاد می‌کنند، وسوسه آنها به درون دل راه نمی‌یابد، توان آنرا ندارد که تا صمیم دل نفوذ کند، واژه و خیال و تصور است که در دل نمی‌نشیند، بلکه بر دل می‌نشیند، چون سخن حق نیست که راهی بدرون دل باز کند و در سلول سلول دل قرار گیرد، بلکه از برون بردل سایه می‌افگند، و سینه را بردل تنگ می‌کند.

د: وسوسه‌های این خناس بر "الناس" کارگر می‌افتد نه بر "خواص"، کسانی که پیوندها را با او بریده‌اند، تحت تأثیرش نمی‌روند و وسوسه‌هایش بر آنان اثری نمی‌گذارد.

هـ: برخی از این خناسان از جنس جن‌اند، دیده نمی‌شوند و شناختشان دشوار. و برخی دیگری وسوسه‌گران خناس، در چهره "الناس".

مفردات

النبأ

- عم: از عن و ما ترکیب یافته، نون در میم مدغم و الف حذف گردیده است.
عم: از چه، از چه چیزی.
- نبأ: خبر مهم و تکان دهنده، آگهی.
- مهاد: جمع مهد به معنی: گهواره، جایگاه آماده، بستر، فرش، پرورشگاه، هموار و قابل گردش.
- اوتاد: جمع وتد به معنی میخ.
- سبات: آسایش و آرامش، رفع خستگی، راحت. اصل (سبت) بمعنی قطع است. چون در شب کارها قطع می‌شود و همه در خواب می‌روند، باعث آسایش و رفع خستگی‌شان می‌شود.
- معاش: اسم زمان یا اسم مکان یا مصدر میمی‌عیش است که به معنی: زمان زندگی، زمان کار، محل زندگی، وسیله زندگی، مایه زندگی و طلب معیشت.
- شداد: جمع شدید به معنی محکم، نیرومند، استوار، سخت.
- وهاج: گرم و تابان، مبالغه و هج به معنی درخشیدن، حرارت بخشیدن، تابیدن. سراجاً و هاجاً: چراغی درخشان، تابان، فروزان، هرچه راکه نور و حرارت شدید داشته باشد وهاج می‌گویند.

- معصرات: جمع معصر، اسم فاعل أعصر به معنی فشارداد، شپلید. و معصرات شپلنده ها، فشارنده ها.
- ثجاج: از ثج به معنی جاری شدن، ثجاج: پیایی ریزان، بشدت جاری شدن، تند، سیل آسا.
- حب: جمع حبه (دانه): دانه ها، حبوبات.
- جنات: جمع جنه به معنی باغ.
- نبات: از نبت(ماضی): روئید، سبز شد و نبات: بته، روینده، گیاه.
- الفاف: جمع لف یا لفیف است. بعضی ها گفته اند که لف نیز جمع لفاء بوده بناءً الفاف جمع جمع می باشد و بقولی دیگر جمعی است که مفرد ندارد. الفاف: انبوه، درهم پیچیده، سردرهم کشیده، تودرتو.
- میقات: اسم زمان یا اسم مکان به معنی وعده گاه، میقاتگاه، و یا وقت معین.
- صور: بوق، شیپور.
- افواج: جمع فوج به معنی گروه و دسته، جمعیتی که بسرعت از جلو ما بگذرد. افواج: گروه در گروه.
- سراب: آب نما که بسبب شکست نور هنگام تابش شدید شعاع آفتاب بچشم می خورد.
- جهنم: خانه عذاب، آتش آخرت. کلمه جهنم هفتاد و هفت بار در قرآن آمده و یکی از اسمای دوزخ به زبان عربی است و دلیل غیرمنصرف بودن آن علمیت و تأنیث است. بعضی ها میگویند جهنم از کلمه عبری گهنوم یعنی دوزخ گرفته شده و عده ای دیگر میگویند از کلمه فارسی جهنم است، اکثریت به عربی بودن آن رأی داده اند.
- مرصاد: کمینگاه، اسم مکان و یا صفت مشبهه، از رصد به معنی کمین گرفتن در راه است.

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

- مآب: اسم مکان أوب به معنی رجوع کردن، مآب: اقامتگاه، مرجع، جایگاه، پناهگاه، بازگشتگاه.
- لابت: درنگ کننده، ماندگار. اسم فاعل لبث به معنی توقف در حال انتظار، لابثین جمع لابت.
- أحقاب: جمع حقب و حقب جمع حقبه به معنی مدت زمان نامحدود است. أحقاب جمع جمع بوده به مدت های دراز و طولانی که آغاز و انجام آن مشخص نباشد گفته می شود. احقاب: سالهای سال، قرن ها قرنها، روزگاران پیاپی و بی نهایت.
- همیم: داغ، جوشان.
- غساق: خوناب، زردآب، آب بدبو و چرکین، چرک زخم ها.
- مفاز: پیروزگاه، محل رستگاری. مصدر میمی و یا اسم مکان از فوز به معنی پیروزی، رستگاری، مطلب یابی.
- کواعب: جمع کاعب به معنی برجسته پستان، انارپستان. و یا جمع کعب به معنی برجستگی اندام، برجسته اندام.
- أتراب: جمع ترب: به معنی همسال، همسن.
- دهاق: مصدر به معنی مفعول است. یعنی لبریز، مالا مال، پر.

النازعات

- نازعات: از ماده نزع به معنی برآرندگان و از ماده نزوع به معنی برکنندگان.
- غرقاً: صفت از مصدر محذوف است یعنی نزعاً غرقاً: غطه زنان، اغراق آمیز. غرق: در آب فرورفتن، کف آب برداشتن و اغراق: کشیدن کمان تا آخرین نقطه ممکن.
- ناشطات: به سرعت و سهولت روندگان، جمع ناشطه از نشط: به آسانی گره گشودن.

- ساجحات: شناوران، شناکنندگان از سیح به معنی شنا یا حرکت سریع در آب و یا هوا.
- راجفة: جنبنده، لرزنده. ترجف: لازمی و متعدی می‌باشد، یعنی می‌لرزد و یا می‌لرزاند.
- رادفة: درپی آینده، بدنبال آینده، پیرو، از مادهء ردف یعنی قرار گرفتن کسی یا چیزی بدنبال دیگری.
- واجفة: لرزان، هراسان، پریشان، تپنده و آشفته. از وجف (فعل ماضی): هراسان شد، تپید. از ابن عباس روایت شده که واجف در هجده همدان خایف را گویند.
- خاشعة: فرو افتاده، فروخفته، خجالت زده، خیره و ترسان.
- حافرة: حالت اولی، راه طی شده، نقش قدم. رجع فی حافرة: از راهی که آمده بود برگشت. حفر فعل ماضی: پایش بر زمین اثر گذاشت، یا زمین را حفر کرد. مراد حیات دوباره و آفرینش جدید است.
- نخرة: پوسیده، فرسوده، متلاشی شده، سوراخ شده. صفت مشبیه از ماده نخر به معنی پوسیده و توخالی. نخرت الشجرة: درخت پوسیده شد.
- زجرة: فریاد، آواز تکان دهنده، فریاد شدید، صدای بازدارنده. زجر: راندن و با صدا کشیدن را گویند.
- ساهرة: زمین هموار، میدان، روی زمین. اصل آن از ماده سهر به معنی شب بیداری است. از اینکه حوادث وحشتناک خواب را از چشم انسان ربوده، باعث بیدار ماندن می‌شود. میدان محشر و بیابان های روی زمین را نیز بدلیل خوفناک بودن آن ساهره میگویند.
- نکال: عقوبت، تعذیب، عقوبتی که موجب عبرت گردد. در اصل به معنی منع کردن است. عذاب الهی را به این دلیل نکال گفته اند که دیگران را از ارتکاب جرم منع می‌کند.

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

- سمك : ارتفاع، بلندای. رفع سمكها: بلند ساخت بلندای آنها. فخرالرازی میگوید: اگر ارتفاع چیزی از بالا به پائین اندازه شود عمق و بر عکس آن سمك گفته می شود. سمك به معنی سقف نیز آمده است.
 - أغطش: تاریک کرد، پوشاند. غطش مثل فلس تاریک شدن، اصل آن از الأغطش است کسیکه چشم کمین دارد.
 - دحا: بگستراند، وسعت بخشید، هموار ساخت. از دحو به معنی گسترانیدن. بعضی ها دحو را به معنی دور انداختن و به شکل بیضوی در آوردن نیز گرفته اند. زیرا دحو در اصل لغزاندن چیزی از جایی به جایی دیگر است.
 - ارسا: ثابت و استوار کرد، محکم کرد، پا برجا ساخت. رسی: ثابت و پا برجا شد.
 - طامة: هنگامه بزرگ، فراگیرنده، مصیبت فراگیر و طاقت فرسا، حادثه بزرگ. از طم به معنی پر کردن، طم الماء الحدیقة: آب باغ را فراگرفت.
 - برزت: آشکار کرده شد، نموده شد. ماضی مجهول از بروز یعنی آشکار شدن.
 - جحیم: انبار آتشین، دوزخ، آتش شدید. از ماده جحم به معنی آتش افروختن.
 - مرساها: لنگر انداختنش، برپاشدش، قیامش، تحققش، زمان ثبوتش. مصدر میمی از ارسا به معنی ثبوت و اثبات هر دو آمده است.
- عبس:
- عبس: چهره درهم کشید، روی ترش کرد، روگرداند. عبوس: ترشی روی در نتیجه تنگی دل و ناراحتی درونی.
 - تصدی: فعل مضارع، در اصل تصدی است. صدی در اصل تشنگی شدید را گویند، تصدی با تشنگی شدید توجه می کنی، رومی کنی، اقبال می کنی، در فکر می افتی. صدی به انعکاس آواز از جانب کوه نیز گفته می شود.
 - تلهی: ناچیز می شماری، غافل میگردی، اعراض می کنی، توجه نمی کنی.

- سفره: نویسندگان، جمع سافر: نویسنده، کاتب به معنی سفیران نیز آمده است، و مراد کسانی که قرآن را می خوانند و می نویسند از ملانکه ها و یا از انسانها.
- بررة: جمع بار به معنی نیکوکار و نیکوکردار. در اصل از ماده (بر) به معنی وسعت و گستردگی است، صحرا را بدلیل گستردگی اش بر میگویند. و افراد نیکوکار را بدلیل تأثیر گسترده ئی که در جامعه دارند بار میگویند.
- أنشر: پراکنده کرد، بر انگیخت، گشود، بازکرد، نشر التوب، جامه را گشود. انشار گسترده بعد از جمع کردن. نشر لازم و متعدی است به معنی گسترده و گسترده شدن، مراد زنده شدن مردگان است.
- صب: فروریختن، صب الماء: ریختن آب از بالا.
- قضب: ترکاری، سبزی های خوردنی. قضب در اصل با دست قطع کردن را گویند، قضبه: قطع کردش. مراد سبزی جات خوراکی انسان است که بادست قطع (چیده) می شود.
- غلب: جمع غلباء به معنی باغ انبوه، باغی که درختان تنومند داشته، پردرخت و انبوه باشد. حدیقة غلباء: باغ پردرخت. بعضی گفته اند اصل آن از الاغلب به معنی گردن بزرگ و گردن کلفت است، که باغ انبوه نیز از آن گرفته شده.
- أب: علف، سبزه، یا گیاهان خودرو که چهارپایان میخورند، به معنی چراگاه و مرتع نیز آمده و صاحبان این قول گفته اند که اصل آن از أب به معنی آماده شدن است. یعنی چراگاه آماده برای چراندن و چیدن.
- صاخة: آواز کر کننده و هول انگیز، گوش خراش. از ماده صخ به معنی صوت شدیدی که گوش را کر کند. أصخ کسی که هیچ نمی شنود. بعضی ها مراد از صاخه را نفخه دوم گرفته اند.
- مسفرة: نورانی، تابان، فروزان، درخشان، بشاش. أسفرالصبح: صبح روشن شد. اسفار به معنی آشکار شدن، درخشیدن مثل طلوع سپیده صبح.

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

- قتره: سیاهی، ابر تیره و سیاه، دود غلیظ، تاریکی. در اصل از قنار به معنی دودی که از چوب یا چیز دیگری بالا می‌شود.

التکوير:

- کورت: ماضی مجهول مؤنث: پیچانده شد، تاریک شد، از ماده تکویر به معنی پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است. کور عمامه: پیچ لنگی. مراد از میان رفتن نور آفتاب است.
- انکدرت: ماضی مجهول به معنی فروافتید، پراکنده شد، زیر و زبر شد، بهم خورد و یا تیره شد، بی‌فروغ شد، تاریک شد. از انکدار به معنی سقوط کردن و پراکنده شدن. یا از کدورت به معنی خیره شدن ضد صفایی.
- عشار: شتران حامله، جمع عشاء به معنی شتریکه ده ماه از آبستنش گذشته باشد.
- سجرت: پرشد، لبریزشد، از تسجیر به معنی و به هیجان آوردن آتش و پر کردن آتشدان از شعله‌های آتش. سجر التنور تنور پر آتش شد.
- مؤودة: زنده بگور شده، از وئد به معنی زنده بگور شدن.
- کشطت: پوست کنده شد. کشط پوست کردن حیوان و هم برداشتن سقف خانه را گویند.
- سعرت: شعله ورشد، افروخته شد.
- ازلفت: نزدیک گردانده شد، نزدیک آورده شد.
- خنس: بار بار آیندهء برگردنده ، جمع خانس از خنس مثل شمس به معنی بازگشت، انقباض و پنهان شدن. مراد ستارگان اند.
- جوارى: روندگان جمع جاریه: رونده.
- کنس: جمع کانس به معنی پنهان شونده. کناس لانه پرندگان و جایگاه آهوان را گویند. کنس الغزال: آهو در همانگاهش رفت.

مفردات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

- عسسه: رفت، پشت کرد و کم رنگ شد، رو کرد و تاریک شد، از ماده عسسه به معنی تاریکی رقیق. چون در اول و آخر شب تاریکی رقیقتر است، روی آوردن و پشت کردن شب هردو را عسسه میگویند.
- مکین: داری مکانت و منزلت، با تمکین.
- صاحب: دوست ملازم و رفیق معاشر.
- افق: ناحیه طلوع آفتاب.
- ضنین: بخیل، تنگ چشم، خوددار. از ضنه به معنی بخل ورزیدن در اشیای نفیس. مراد اینکه پیامبر علیه السلام در تبلیغ اخبار غیبی بخل نمی‌ورزد.

الانفطار

- انفطرت: شق شق شد، شکافته شد، درز برداشت، گسیخته شد، از ماده انفطار به معنی شکافته شدن.
- کواکب: جمع کوكب به معنی ستاره. در زبان عربی برای شگوفه درختان، درخشندگی فولاد و گیاهان بلند نیز کوكب گفته می‌شود.
- انتثرت: تیت تیت شد، فروریخت، از هم پاشید، گسیخت، پراکنده شد.
- بعثرت: زیر و رو شد، شکافته شد، گشوده شد. بعثرت المتاع : وسایل را زیر و رو کردم.
- غرك: فریفت ترا، غافل ساخت ترا. از غرور: بخود بالیدن، فریفته شدن، غافل ماندن.
- یوم الدین: روز جزاء و سزا، روز حساب، روز پاداش، روز حکم و فیصله. مراد قیامت است.

المطفین.

- ویل: اسم صوت است، مانند صه، مه و به معنی های وای، افسوس، هلاکت، عذاب درد ناك، وادی سوزان دوزخ.

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

- مطففین: کاهندگان. طفف: کم گزارد، بی ارزش جلوه داد، بخل ورزید، در اصل از طف به معنی کناره های چیزی بوده و برای هرچیز کمی استعمال می شود.
- سجن: زندانی، زندان ابد، مبالغه از سجن به معنی زندان و حبس و مراد دیوانی است که اسامی زندانیان در آن درج می شود.
- معتد: اسم فاعل به معنی متجاوز، ستم پیشه.
- اثم: بسیار گنهکار، گنه پیشه. صفت ذاتی از اثم، به معنی گناه.
- تلی: پی در پی خوانده شد. از تلی به معنی پی در پی آمدن.
- أساطیر: داستاها، افسانه ها، جمع اسطوره به معنی افسانه، نوشته، داستان دروغین.
- ران: زنگ زد، زنگار زد، زنگ گرفت، چیره شد، بسته شد. الرین: صداء یعلو الشیء الجلی: زنگاری که روی اشیای صاف می نشیند. یا زنگ و چرك فلزات.
- علیین: بالای بالا، علو بالای علو. مبالغه علو به معنی بلندی، یا جمع علی به معنی مکان بالا یا اشخاصی که در محل بالا می نشینند. مراد دیوانی است که نامه های اعمال نیکان را در آن درج می کنند.
- ارائك: تختها، جمع اریکه به معنی تخت مزین و مجلل یا تکیه گاه.
- رحیق: شراب خالص.
- محتوم: مفعول از ختم (مهر): مهر شده، سر به مهر، سر بسته.
- تسنیم: مصدر ستم (بالا برد) چشمه از بالا ریزان، عالم بالا. و مراد چشمهء که برترین شراب طهور بهشت از آن جاریست.
- یتغامزون: باهمدیگر چشمک می زنند، تمسخر می کنند، تغامز شرکت دسته جمعی در عیبجویی و تمسخر کسی با اشارات سر، دست، چشم و ابرو است. و اصل

غمز اشاره نمودن با دست و یا چشم به چیزی است که در آن عیبی باشد.

- فکھین: شادمانان، جمع فکه صفت مشبیه به معنی شادمان، شوخ طبع، خنده رو، سرمست، خوشحال و خندان.

الانشقاق:

- انشقت: پاره پاره شد، شکافت، شق شد.
- اذنت: گوش فرا داد و فرمان برد، امتثال نمود، روا داشت. از اذن (گوش گرفت).
- حقت: سزاوار همین است، حق همین است، وظیفه اوست. از حق به معنی سزاوار.
- تخلت: خالی گردید، خود را تهی کرد، واگذار کرد.
- کادح: تلاشگر، رنجبر، از کدح به معنی زحمت کشیدن، تلاش کردن، روی خراشیدن. کدح، جد و جهد در کار با رنج و تعب به گونه ای که در جسم و جان اثر بگذارد.
- ثبور: مصدر ثبر به معنی مرگ، هلاکت، نابودی. عرب ها در هنگام بروز حادثه خطرناک واثورا (وای هلاک شدم) میگفتند.
- لن یحور: باز نمی گردد، از حور به معنی برگشتن، سرگردان شدن، بدور محورگشتن. آبگرد را حور میگویند، و به میلۀ که چرخ دور آن گردش می کند محور گفته می شود.
- وسق: دربرگرفت، فراگرفت، جمع کرد، گرد آورد. وسق: گرد آوردن پراکنده ها را گویند، طوریکه شب انسانها، حیوانات، پرندگان و غیره را که جهت جمع آوری رزق روزی خویش پراکنده می شوند به خانه های شان جمع می کند.
- یوعون: گرد می آرند، نگاه میدارند، بدل میگیرند و در ظرف دها پنهان می کنند. از وعی جادادن، فراگرفتن، پذیرفتن. ظرف را به این دلیل وعاء

میگویند که چیزی را در میان خود جامیده‌د.

- غیر ممنون: قطع نشدنی، تمام نشدنی یا بی منت، ممنون به معنی مقطوع، منقوص، منت گزارده، از من به معنی قطع و نقصان و هم به معنی منت. مرگ را بدلیل اینکه زندگی دنیا را قطع می‌کند ممنون میگویند.

البروج :

- بروج: جمع برج به معنی آشکار شدن، نمایان شدن، قصر و کاخ بزرگ و برج را نیز بنا بر نمایان بودنش برج می‌گویند.
- اخدود: خندقها، در اصل از خد که عبارت است از دو فرورفتگی به دو طرف بینی انسان که هنگام گریه اشک بر آن جاری می‌شود.
- وقود: سوختنی، هیزم، مواد سوخت.
- نقموا: کینه جوئی کردند، ناخوش داشتند، سخت مؤاخذه کردند.
- بطش: گرفتن، درهم کوفتن، یورش بردن، ناگهان گرفتار و به کیفر رساندن، گرفتن توأم با قدرت و غضب.
- ودود: دوستدار و با محبت، دوستیاب، محبوب. اصل ود (دوست داشت) از وتد (فعل ماضی) گرفته شده به معنی میخ را محکم کرد، دوچیز را با میخ پیوند داد.

الطارق :

- طارق: درشب نمودار شونده، درشب آینده، شب گرد، کوبنده. شخص شب گرد را بدلیل کوبیدن دروازه طارق میگویند. راه را بدین سبب طریق میگویند که با پای رهروان کوبیده می‌شود. و چکش را بدلیل کوبیدن با آن مطرقه میگویند. در اینجا مراد ستاره گانی اند که شبانگاه پدیدار میگردند.
- نجم: ستاره، نجم (فعل ماضی) سر برآورد، طلوع کرد، نمایان شد.
- ثاقب: درخشنده، شگافنده، از ثقب (فعل ماضی): ستاره پرتو افگند، سوراخ

- کرد، نمایان شد. یا از ثقب به رفع قاف: آتشگونه سرخ شد.
- دافق: جهنده، بشدت ریزان. از دقق: آبرو بشدت ریخت.
- صلب: کمر، استخوان پشت یا ستون فقرات.
- ترائب: سینه ها، جمع تریبه: استخوان های سینه.
- سرائر: جمع سریره، نماها و پنهانیها، اسرار و رازها، نیات و عقاید.
- ذات الرجوع: برگرداننده، دارای باران، باران پیاپی. از رجوع به معنی بازگشت. باران را بخاطر اینکه آب بجزها بعد از تبخیر دوباره از آسمان به زمین برمیگردد به این اسم نامیدند. ترجیع الصوت: برگشت آواز را گویند.
- ذات الصدع: شکافنده، شکاف بردارنده، از صدع به معنی شکافت و ازهم جداشد. اشاره به شکافتن زمین ذریعه نبات و گیاه دارد.
- هزل: بیهوده، یاوه گویی.
- کید: تدبیرپنهانی، چاره جوئی.
- رویداً: کمی، اندکی. مصدر مصغر رود به معنی کوتاه، آهسته.

الاعلی

- سیح: فعل امر به پاکی یادکن، تسیح (سبحان الله) بگو، منزه دار. از سیح، خدا را به پاکی یاد کرد، در آب یا هوا شنا ورزید، بشتاب رفت و دورشد، آرام گرفت.
- المرعی: سبزه، چراگاه، سبزه زار، گیاهان تازه. در اصل از رعی به معنی چراندن است.
- غشاء: بنه، خاشاک، آنچه سیلاب کنار میزند.
- أحوی: سیاه تیره یا سیاه مایل به سبزی، از ماده حوه به معنی رنگ سبز یا سیاه.
- أشقی: صفت تفضیلی شقی: بدبخت ترین، نگون بخت ترین، تیره روز ترین.

الغاشية

- حدیث: داستان، خبر، پیش آمد.
- غاشية: پوشاننده، فراگیرنده. فاعل غشی به معنی پوشاننده، فراگرفت.
- ناصبة: خسته و مانده، محنت کشنده، رنجکش. از نصب به فتح صاد به معنی دردمند شد و یا بکسر صاد کوشش نمود.
- آنية: جوشنده، نهایت گرم و داغ. مؤنث آنی از ماده آنی: به نهایت رسید، پخته شد. مرادش آب سوزانی است که حرارتش به درجه نهای برسد.
- ضریع: بنه خاردار، خار خشك و تلخی است که تازه آنرا شبرق و خشك آنرا ضریع میگویند.
- نمارق: جمع نمرقه به معنی بالشت.
- زرابی: جمع زری و زریبه به معنی فرش های قیمتی.
- ميثوثة: گسترده و پهن شده، پراکنده شده. مفعول از بث به معنی گسترده، پراکنده کرد.
- مسیطر: چیره، مسلط. در اصل به کسی گفته می شود که کتاب را سطر بندی و تنظیم می کند، به همین دلیل به هرکی بر چیزی مسلط شده و امورش را تنظیم کند مسیطر گویند.
- ایاب: بازگشتن، برگشتن، رجوع. آب: رجوع کرد، اواب: رجوع کننده بسوی خدا.

الفجر

- شفیع: جفت، زوج، مقارن، بهم پیوسته.
- وتر: طاق، تک، یکتا.
- ذی حجر: خردمند، عاقل، صاحب عقل و خرد. اصل آن از حجره یعنی از تصرف باز داشت، چیزی را بروی حرام کرد. عقل را بدلیل اینکه انسانرا

از تصرف نابجا باز میدارد حجر گفته اند.

- ارم: اسم دیگر قوم عاد یا اسم جد ایشان یا نام شهر یا قبیله است، به برج های که به عنوان علامت در بیابان ها ساخته می شود نیز ارم میگویند.
- عماد: ستونها. ذات العماد یعنی دارای قد و قامت بلند ستون مانند. به معنی شرف و قدرت نیز می آید.
- جابوا: تراشیدند، بریدند، نقب زدند. جوب به شکافتن سنگ، بریدن لباس و هم به پیمودن فاصله های دور گفته می شود.
- سوط: تازیانه، به معنی بهره و سختی نیز می آید. اصل سوط درهم خلط کردن چیزی را گویند. سوط عذاب، اشاره به خلط شدن انواع مختلف عذاب ها بر کافران است.
- لائحاضون: یکدیگر را نمی انگیزید، یکدیگر را وادار نمی کنید، از ماده حض به معنی تشویق کرد.
- لما: سرجمع، یکجا. اکلاماً: خوردن یکسره، خوردن بسیار، لقمه بزرگ. لم: جمع کرد، بهم فشرد، سامان بخشید، مراد هرچه را جمع کردن و خوردن بدون در نظر داشت حق خود و دیگران و حلال و حرام.
- دکت: درهم کوبیده شد، پراکنده شد. از دك: بهم کوبیدن، ویران کردن، بهم آمیختن، پراکنده کردن.
- وثاق: به بند کشیدن، محکم بستن.

البلد

- حل: مصدر و به معنی اسم فاعل یعنی: نازل، ساکن، جایگزین و یا از حلال (روا) ضد حرام بوده و با در نظر داشت معنی دوم مراد آیه، اشاره به عداوت و کینه علیه پیامبر و اذیت و آزار آنحضرت می باشد.
- کبد: دشواری، درد و رنج، مشقت و محنت، تحمل سختی ها، اصل آن از کبدالرجل: کبدش دردمندش ساخت، سپس به هرگونه مشقت و رنج اطلاق

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

شده است.

- لبد: فراوان، زیاد، انباشته روی هم.
- نجد: سرزمین مرتفع و باز و نجدین تشبیه آن. نجد را بدلیل بلندی اش بر تمامه به این اسم نامیده اند. مراد از نجدین راه خیر و شر و حق و باطل است که چون جای بلند ظاهر و آشکارند.
- اقتحام: شجاعانه بکاری آغازیدن، حمله آوردن، اقدام ناگهانی نمودن، در گردنه با فشار وارد شدن.
- عقبة: گردنه، بلند و صعب العبور، تنگه بالای کوه، گذرگاه سخت.
- مسغبة: زمان گرسنگی، سغب به وزن غضب به معنی گرسنگی است.
- فك: باز کردن، گره گشودن، آزاد کردن.
- ذامترية: خاك آلود، خاك نشین، نادر، بی نوا، درمانده و بیچاره. مصدر میمی و از مادهء ترب مثل عقب گرفته شده و به کسی میگویند که از اثر شدت فقر خاك نشین شده باشد.
- اصحاب المشئمة: اهل شقاوتگاه، بدبختان، چپپها. مشئمة: سمت چپ، شقاوت، شامت، نکبت.
- مؤصده: دربسته، سربسته، فراگیر از ماده ایصاد به معنی بستن در و محکم کردن آن.

الشمس

- جلاها: نمایانش ساخت، هویدایش ساخت، روشن ترش ساخت، تابانش ساخت، جلوه گرش ساخت. جلو: آشکار شدن، واضح شدن.
- طحا: گستراند، راند، انداخت، غلتاند، از ماده طحو مثل سهو به معنی انبساط و گستردگی و نیز به معنی راندن و دور کردن آمده است.
- الهام: الهام کرد، توفیق داد، وحی کرد، نشان داد، فهماند. الهام در اصل به معنی

بلعیدن و نوشیدن است، بعد به معنی القاء مطلبی از جانب پروردگار در روح آدمی استعمال شده، گویا روح آنرا می‌بلعد.

• خاب: نامراد شد، نا امید و ناکام گردید، باخت، بی‌بهره گشت، به آرزویش نرسید.

• دسی: آلوده کرد، پنهان داشت، دفن کرد. در اصل دسس میالغه از دس به معنی پنهان کردن چیزی در زیر خاک است. حرف سوم بدلیل متحرك بودن و فتحه ما قبلش به حرف علت تبدیل شده.

• عقر: زخم زد، بی‌زد، خون جاری کرد. از عقر به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی و مراد از عقرقاقه، بی‌زدن و نابود کردن آنست.

• دمدم: خشم کرد، واژگون ساخت، هلاک کرد، فراگرفت، با خاک یکسان کرد، سرپوش گذاشت، ریشه کن نمود و مدت الشیء: به زمین چسپاندمش، یعنی آنها را باخاک یکسان کرد. از ماده دمدمه به معنی هلاکت، مجازات، ریشه کن ساختن، غضب شدید، احاطه و غیره آمده است. دمدمه اسم صوت برای زلزله می‌آید.

اللیل

• تردی: لغزید، افتید، سقوط کرد، هلاک گشت، درگورشد. از الردی به معنی هلاکت یا سقوط از بلندی که به هلاکت بآنجامد.

• تلظی: شعله ور، زبانه کش، اصل آن تتلظی است و "تاء" آن به قصد تخفیف حذف شده، از ماده لظی به معنی شعله.

الضحی

• ضحی: چاشتگاه، هنگام تابش آفتاب، پرتو آفتاب، نور افشانی. ضحی به فتح اول و دوم: انتشار نور آفتاب و گسترش شعاع آن، نمایان شدن، آفتاب دادن. اضحیه قربانی را میگویند زیرا هنگام گسترش نور آفتاب ذبح می‌شوند. دور شدن آفتاب از افق و ظاهرشدنش را ضحی میگویند، سپس ضحی به همان

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

وقت بلند شدن آفتاب اطلاق شد، که اول آنرا ضحوه، وسطش را ضحی و آخرش را تا قبل از زوال ضحاء نامیدند.

• سحی: آرام گرفت، پوشاند، تاریکی شب فرا گیر شد. از سجو به معنی آرامش و سکون. بحر ساج: بحر آرام بدون موج و طوفان و لیلة ساجیه: شب آرام.

• قلبی: دشمن پنداشت، بیزار شد، خشمگین شد، بی مهر شد.

• عائل: نیازمند، فقیر، از عال به معنی عیالند، نادار، دراصل به معنی عیالند است و برای فقیر نیز استعمال می شود. راغب میگوید عال اگر واوی باشد به کثیر العیال و اگر یائی باشد به فقیر گفته می شود.

• تنهر: از نهر فعل ماضی به معنی باخشونت و داد و فریاد راندن، نا امید کردن.

الشرح

• وزر: بار سنگین، وزر در لغت بار سنگین را گویند. وزیر را بدلیل حمل بارهای سنگین حکومت به این اسم می نامند.

• أنقض: خمانده بود، درهم شکسته بود، بهم ریخته بود، خم کرده بود. از نقض به معنی گشودن گره طناب. انتقاض: صدای مهره های کمر.

• انصب: سخت بکوش، زحمت بکش.

• ارغب: رغبت کن، مشتاق باش، علاقه مند شو.

التین

• التین: انجیر

• البلدالامین: مکه مکرمه

• تقویم: ساختار، هیئت، سیما. مصدر قوم فعل ماضی: چیز را تعدیل کرد و آراست، راست نمود.

• اسفل: پائین ترین، پست ترین.

• سافلین: فروماندگان، پائین تران، پستها، بی خردان.

العلق

- علق: لخته خون، خون بسته، خون چسپیده، مصدر علق به معنی آویخته خون یا خاک مرطوبیکه بدست چسپیده و می آویزد.
- الرجعی: مصدر ثلاثی مجرد به معنی: برگشت، رجوع یا نوعی برگشت.
- لسفعاً: کشانیمش، از سفع به معنی گرفتن و سخت کشاندن، داغ و نشان زدن، سلی زدن.
- ناصیه: موی پیشانی، جلوی سر، کاکل.
- نادى: اهل مجلس، انجمن، محل اجتماع. از ندو به معنی مجلس عمومی یا در مجلس گرد آمدن.
- زبانیه: دفع کنندگان پیاده، اسم جمع است و مفرد آن زبانی یا زبیه به معنی پولیس، گارد و مراد فرشتگان دوزخ و مامورین عذاب اند. اصل آن از زین به معنی دفع کردن، صدمه زدن، دور ساختن.

البينة :

- منفکین: جداشوندگان، به حال خود رها شدگان. از انفکاک به معنی جداشدن چیزی. فک: گره گشود، اسیر را رها کرد.
- حنیف: حق گرایانه، مایل به حق، مستقیم در راه، یکتا پرست. جمع حنیف از ماده حنف به معنی تمایل یافتن از گمراهی به سوی راه مستقیم.

زلزلة

- زلزل : ماضی مجهول: جنبانده شد.
- انقال: جمع ثقل: گران ها، بارهای سنگین، چیزهای قیمتی.
- اشتات: جمع شتات و شتیت به معنی پراکنده ها.

العادیات

- عادیات: جمع عادیه : تند دوندگان، اسبان تازنده، چهار نعل دوندگان. از عدو

- به معنی یورش بردن.
- عدو در اصل به معنی جدا شدن است. اگر جدا شدن قلبی باشد آنرا عداوت میگویند، و اگر جدا شدن در نتیجه حرکت باشد عدو (دویدن) و اگر در معاملات باشد عدوان میگویند.
- ضیحاً: ضیح به معنی سبکدو، نفس زنان پی در پی. ضیح: صدا های تند و سریع ضربان قلب اسپ و غیره است که هنگام دویدن به گوش می رسد، و به معنی دویدن نیز می آید.
- الموریات: جمع موریه، جرقه افروزان، آتش برآرندگان، آتش افروزان. (وری) از سنگ آتش برآمد، از ماده ایراء یعنی آتش افروختن.
- قدحاً: سم زنان، سنگ را برای جرقه آتش بهم زدن، طعنه زدن.
- مغیرات: غارت گران، جمع مغیره، به معنی یورش برنده، هجوم کننده، از ماده اغارة به معنی هجوم و حمله برداشتن.
- کنود: نهایت ناسپاس، حق ناشناس، کم خیر، بخیل، کفران نعمت کننده، زمینی که در آن چیزی نروید.

القارعه

- قارعة: کوبنده، گوش خراش، مصیبت هراس انگیز. اسم فاعل از قرع به معنی کوبیدن، زدن به عصا و یا با چیز دیگری.
- فراش: پروانه ها، اسم جنس جمع فراشة و مرادش پروانه های کوچک و سبک که اطراف نور چراغ جمع می شوند. به معنی ملخ ریز و کوچک نیز آمده.
- مبنوث: پراکنده، اسم مفعول از بث به معنی پراکنده ساخت.
- عهن: پشم رنگارنگ، پنبه رنگ شده.
- منفوش: پاشان شده، تکانده شده، حلاجی شده، در اصل از نفس به معنی گسترده شدن پشم است.

مفردات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

- هاویه: گودال، پرتگاه، محل سقوط اشیاء. از هوی به معنی فروافتادن، به زن مصیبت زده نیز گفته می‌شود.
- حامیه: گرم کننده، نهایت سوزان و گرم، از حمی به معنی شدت حرارت.

التکثیر

- الهکم: بخود مشغول و سرگرم داشت شما را، غافل و بی‌خبر کرد شما را. الهاء از چیزی به چیزی دیگر سرگرم شدن، دلدادن، از کسی روی گرداندن. از ماده هُو به معنی سرگرم شدن در کارهای کوچک و غافل شدن از اهداف بزرگ یا به عبارت دیگر هر آنچه که انسانرا از اهدافش بازدارد.
- تکثیر: بیش خواستن، زیاده طلبی، فخر فروشی، برتری‌جویی، مسابقه در افزون طلبی، از ماده کثرت است.
- مقابر: جمع مقبره، گورستانها.

العصر

- عصر: فشردن جامه یا انگور و غیره بخاطر خارج شدن آب آن، آب خارج شده را عصیر میگویند. و در لغت به معنی های روزگار، زمان، قسمت های اخیر روز قبل از غروب آفتاب، دواندن اسپ تا عرق کردن و غیره آمده است.
- خسر: زیان نمودن، سرمایه از دست دادن، نابودی.

الهمزة

- همزة: صیغه مبالغه به معنی غیبتگر، عیبجو، ناهنجار، طعنه زن. از ماده همز به معنی شکستن، همزه: (فعل ماضی) او را درهم شکست، فشردش، به پهلویش زد، افگندش.
- لمزه: صیغه مبالغه عیبجو، هرزه زبان، عیبجویی به زبان یا چشم یا اشاره. از ماده لمز مثل رمز در اصل به معنی غیبت کردن و عیب جویی نمودن.

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

- یبذن: افکنده می‌شود، از نبذ مثل سبز در اصل دور انداختن چیزی به خاطر حقارت و بی‌ارزشی آن.
- حطمة: توتۀ توتۀ کننده، درهم شکن، خردکننده، صیغه مبالغه از ماده حطم به معنی درهم شکستن. (حطم فعل ماضی): درهم شکست، خرد کرد، پایمال نمود. مراد دوزخ و یا جای خاصی از دوزخ است.
- الافئدة: جمع فؤاد: قلب، قسمت حساس و رقیق قلب، عقل، ضمیر.
- موقدة: افروخته، فروزان، اوقد: (آتش) افروخت.
- مؤصدة: در بسته، سربسته، غافلگیرکننده، مؤصدة. مفعول اوصل: درب را محکم بست، بر ظرف سرپوش نهاد، شخص را غافل گیر کرد. از ماده ایصاد به معنی بستن در و محکم کردن آن.
- عمد: جمع عمود به معنی ستون، یا پایه.

الفیل:

- تضلیل: بی‌حاصلی، سردرگمی، تباهی.
- ابابیل: خیل خیل، گروه‌های پی‌درپی، دسته‌دسته، گروه‌گروه، ابابیل جمع است و واحد ندارد و بعضی می‌گویند مفردش ابابله و به گروهی از پرندگان یا اسپها و شترها و غیره گفته می‌شود.
- سجیل: معرب فارسی (سنگ گل: گل پخته و گل متحجر است. شاید هم از سجل به فتح جیم به معنی آب را ریخت، از بالا افکنند، یا از سجل به کسر جیم، سرنوشت را معین کرد، دیوان را نوشت، حکم را حتمی ساخت.
- عصف: برگ پوسیده درخت، کاه، باد تند، کاه درهم کوبیده. به معنی نابودی نیز می‌آید.

قریش

- ایلاف: مصدر به معنی الفت بخشیدن، ایجاد الفت، به چیزی خوی گرفتن، دوست

شدن، آرامش یافتن. الفت اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام. لایلاف
قریش: به خاطر الفت دادن قریش.

- قریش: قبیله معروف عربی، قرش به تشدید "ر" فعل ماضی: به کسب مال پرداخت، از اینجا و آنجا مال گردآورد، با نیزه زد. به معنی اجتماع نیز آمده است وعده ای ریشه آنرا از ماده قرش مثل قرش به معنی اکتساب گفته اند.

الماعون

- یدع: با خشونت می راند، مضارع دع: بسختی و خواری کسی را راندن.
- یحض: تشویق می کند، وامیدارد. مضارع حض: تشویق کردن، واداشتن، برانگیختن.
- ساهون: بی خبران و غافلان. جمع ساهی از ماده سهو یا سهی، غافل شدن، نادیده گرفتن.
- ماعون: از ماده معن به معنی چیز کم و مراد وسایل و آلات عمومی عاریت دادنی، مثل آب، آتش، نمک و غیره است.

الکوثر

- أعطی: بخشید، در دسترس گذارد، بیش از انتظار داد.
- کوثر: صفت مبالغه از کثرت: بسیار زیاد، افزاینده، سرشار.
- انحر: قربانی کن، (به نماز) بایست، خوب انجام بده. از ماده نحر به معنی ذبح شتر.
- شأنی: دشمن کینه توز، از مصدر شأن به معنی کینه توزی. شأنی (فعل ماضی): دشمنی کرد، بد رفتاری نمود، کینه اش را بدل گرفت.
- ابتر: بی نام و نشان، نا پایدار، مقطوع الخیر، دم بریده، درخت ریشه کن شده، منزوی، تنها مانده، نازا.

اللهب

- تب: هلاك شد، نابود گردید، زیان کرد، شکست دید، تب و تاب به معنی زیان مستمر و مداوم و یا زیانی که منجر به هلاکت شود. به معنی قطع کردن نیز می آید.
- لهب: زبانه آتش، غبار. ذات لهب: زبانه کش و مشتعل، شعله ور.
- جید: گردن.
- مسد: ریسمانی از لیف خرما، لوله آهن، سخت بهم بافته شده.

اخلاص

- احد: یکتا، یگانه.
- صمد: بی نیاز، خودکفا، پایدار، جسم پر و فشرده، بدون خلل، ملجأ نیازمندان، بزرگوار، سرور والائی که برای رفع حوائج و دفع مصائب به او رو می کنند.
- کفواً: همانند، همگون، همتا، همپراز.

الفلق

- عوذ: پناه خواستن و پناه جستن از شر.
- فلق: شگافنده، سپیده دم، شگاف باز، از ماده فلق به معنی شگافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعضی دیگر.
- غاسق: تیره و تار، یورش آورنده، مار سیاه.
- وقب: فعل ماضی: تیره شد، تاریکی فراگرفت، آفتاب غروب کرد، پنهان شد. از ماده وقب به معنی حفره و گودال.
- نفاثات: جمع نفاثه و صیغه مبالغة از نفث می باشد، به معنی دمندهگان، به معنی پف کردن (دمیدن) و آب دهان نیز آمده است.
- عقد: جمع عقده به معنی گره، معامله، عزم، اندوه. مراد پیوند ها و رابطه

هاست.

الناس

- وسواس: مصدر به معنی اسم فاعل است. وسوسه کننده، وسوسه گر. وسواس در اصل صدای آهسته ایست که از زیورات زنها برمی خیزد و به هر صدای آهسته اطلاق می شود، بعد به خواطر و افکار بد و نامطلوبی که در دل و دماغ خطور می کند اطلاق شده است.
- الخناس: بار بار آیندهء رونده، پنهان شونده و پس رونده، از خنس پس رفت، پنهان شد، خود را جمع کرد. خناس مبالغه از خنوس مثل خسوف به معنی جمع شدن و عقب رفتن است.

مراجع و منابع

- ۱- تفسیر روح المعانی
- ۲- تفسیر قرطبی
- ۳- تفسیر طبری
- ۴- تفسیر ابن کثیر
- ۵- تفسیر فی ظلال القرآن
- ۶- تفسیر تفهیم القرآن
- ۷- تفسیر نور
- ۸- تفسیر کابلی
- ۹- تفسیر القاسمی
- ۱۰- تفسیر ابی سعود
- ۱۱- تفسیر المیزان
- ۱۲- تفسیر نمونه
- ۱۳- تفسیر پرتوی از قرآن
- ۱۴- تفسیر الکشاف
- ۱۵- تفسیر البیضاوی
- ۱۶- تفسیر اضواء البیان
- ۱۷- ترجمه قرآن، از شاه ولی الله دهلوی
- ۱۸- ترجمه قرآن، از مسعود انصاری
- ۱۹- ترجمه قرآن، از عبدالحمد آیتی
- ۲۰- ترجمه قرآن، از محمد کاظم معزی
- ۲۱- مفردات الفاظ القرآن، از راغب اصفهانی
- ۲۲- قاموس قرآن، از سیدعلی قرشی